



سورة مائده مدنی و دارای ۱۲۰ آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُم بَيْعَةُ الْأَنْعَامِ  
 إِلَّا مَا بَنَى عَلَيْكُمْ غَيْرُ مُحِلِّي الصِّدْقِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم، ای مؤمنین، به عقدها و پیمانها وفا کنید برای شما حلال است زبان بسته چهار پایان مگر آنچه تلاوت شود برای شما درحالی که حلال ندانید صید را درحالی که محرمید بدرستی که خدا حکم می کند بآنچه بخواهد (۱)

نکات: عُقُود جمع عقد و آن بمعنی پیمان است، و این عقود اطلاق دارد شامل است که پیمان با خالق و با مخلوق باشد، بنابراین در آیه واجب شده که بهر پیمانی وفا کنید، و بنابراین عقد معاملات که دو طرف بایکدیگر انجام میدهند واجب الوفاء است، یعنی طرفین باید به آن وفاداری کنند و بقول فقهاء عمل بآن عقد لازم است، و یکی از طرفین نمیتواند آن عقد را فسخ کند مگر جائیکه حق فسخ داشته باشد. و مقصود از ما یُتْلَى علیکم آن محرماتی است که در آیه ۲ و ۳ ذکر شده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا سَعَاءَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ  
 وَلَا الْفُلَاذَّ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْفَعُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ  
 وَرِضْوَانًا وَلَا تَحِلُّوا سَعَاءَ اللَّهِ وَلَا تَحِلُّوا سَعَاءَ اللَّهِ وَلَا تَحِلُّوا سَعَاءَ اللَّهِ  
 صَدُّكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْبُدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالْتَّقْوَىٰ



## لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

**ترجمه:** ای مؤمنین شعاثر خدا را حلال و سبک مشمرید و ماه حرام و هدی و قلائد و قاصدین بیت الحرام را که از فضل و خوشنودی پروردگار میجویند حلال مشمرید و چون از احرام خارج شدید صید کنید، و شمارا البته وادار نکند دشمنی قومیکه شمارا از مسجد الحرام بازداشتند که تجاوز و ستم کنید، و یکدگر را یاری کنید بر نیکی و پرهیزگاری و یاری نکنید برگناه و تجاوز، و از خدا بترسید زیرا عقاب خدا سخت است (۲)

**نکات:** شعاثر الهی را که فرموده حلال مشمرید یعنی عظمت آنرا مراعات کنید عبارتست از اعمال حج و از نشانه های بندگی که خدا قرارداد داده باشد مانند واجبات و آنچه حرام کرده در حال احرام. و ماه حرام همان ذیقعد و ذیحجه و محرم و رجب است، و هدی عبارتست از شتر و یا گاو و گوسفندی که برای قربانی در حج مهیا می کنند، و قلائد آن چیزهایی است که بگردن شتر قربانی می آویختند. و قاصدین بیت الحرام همان زوّار خانه کعبه می باشند که باید آنان را سبک نشمرد و مال و جان ایشان را حلال ندانست. و یکی از قوانین مهمّ ادیان الهی همان تعاون برای ایفاء است که مردم در راه بقاء و همزیستی خود باید بهم کمک دهند. برخلاف مادیین که قانون تنازع بقاء را قانون خود می دانند. و قانون دیگری که از این آیه استفاده می شود قاعده عدم خروج از عدالت و عدم تجاوز از تقوی است بواسطه حب و بغض، چنانکه از جمله: و لا یجرمنکم... استفاده می شود. یعنی شمن با قریب با عدلی شمشور

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ  
وَالْمُنْخَفَقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيلَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ  
إِلَّا مَا ذَكَبْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ أَنْ تَشْفِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الرِّجْسُ الْأَوْثَرُ



ذَٰلِكُمْ فِتْنٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا مِّنْ اضْطُرٍّ فِيْ مَخْصَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْرِي إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٣

**ترجمه:** بر شما حرام شد مرده و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بآن برده شود و حیوان خفه شده و زده شده بچوب و از بلندی پرت شده و بضرب شاخ زده شده و آنچه درنده خورده مگر آنچه را که تذکیه کنید و آنچه برای بتان ذبح شده و آنچه با زلام تقسیم کنید، اینها تباهاکاری است امروز کافران از دین شما و از دفع آن مأیوس شدند پس از ایشان نترسید و از من بترسید، امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، پس هرکس مضطر شد در گرسنگی بدون تمایل بگناه پس بتحقیق خدا آمرزنده رحیم است (۳)

**نکات:** میته مطلق است چه مردار حلال گوشت و چه حرام گوشت، و حرمت آنچه در آیه ذکر شده اطلاق دارد چه اکل آنها و چه بیع آنها فرقی ندارد، ولی پشم و کرک و مو و شاخ حیوانات مرده پاک است زیرا این چند چیز روح ندارد و حیات و ممات در آنها نیست. جمله: مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ دلالت دارد که برای هرکس غیر خدا حیوانی را ذبح کنند جائز نیست چه برای داماد و چه عروس و چه رئیس و چه آیت الله و چه حاجی و چه غیر آن، و فقط حیوانی حلال است که برای خدا ذبح شود. و مقصود از مُنْخَنِقَه حیوانی است که خفه شده چه بباد و چه با طناب و چه بادت و چه غیر اینها. و مقصود از مَوْقُودَه حیوانی است که با چوب و یا با چماق و یا با سنگ و یا با آهن آن را بزنند و هلاکش کنند. و مقصود از مُتَرَدِّیَه حیوانی است که پرت شود چه از کوه و چه از



بالای بام و یادیوار و یا هرنحو دیگر، و مقصود از نطیحسه حیوانی است که بسبب شاخ زدن حیوان دیگر بمیرد، و مقصود از ما اکل السبع این است که درنده‌ای شیری یا ببری یا پلنگی او را بدرد، پس اگر درنده‌ای حیوانی را درید و مقداری از آن را خورد باقی مانده آن اگر حیات مستقره ندارد یعنی طوری شده که زنده نمی‌ماند حرام است اما اگر دارای حیات مستقره باشد که معالجه کنند و یا غذا بآن بدهند زنده میماند در این صورت اگر او را ذبح کنند حلال است بدلیل جمله: **إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ** که در آیه ذکر شده. امام محمد باقر (ع) فرموده اگر حیوان مزبور دست و پا و یا دم خود را حرکت میدهد و چشم خود را برمی‌گرداند حیات مستقره دارد و میتوان آن را تذکیه نمود. و مقصود از جمله **مَا ذَكَّيْتُمْ**، این است که شما یعنی مسلمین آن حیوان را با کارد و یا چاقوی تیز چهار رگ گردنش را ببرید رو بقبله و نام خدا را هم در آن حال یا قبل از شروع ببرید. و مقصود از آلام چنانکه در تواریح آمده عبارتست از عده تیرهای بدون پر و بدون پیکان که ده عدد بوده، بریکی می‌نوشتند یک سهم، بردومی می‌نوشتند دو سهم و بر سومی سه سهم، و همچنین تا هفت عدد که بر هفتمی می‌نوشتند هفت سهم، و سه عدد دیگر سهمی نداشت، آنوقت یک شتری را بنام ده نفر که نامشان در آن تیرها بود نحر می‌کردند و آن تیرها را در صندوق قرعه کشی می‌انداختند، پس از آن مخلوط کرده و هر تیری بنام هر کس بود یک یک بیرون می‌آوردند، اگر دارای سهم بود همان سهم را به او می‌دادند و اگر تیری بیرون می‌آمد که سهمی ندارد صاحب آن تیر که نام او در آن تیر نوشته شده و سهمی ندارد باید قیمت شتر را بدهد و این یک نوع قماری بود، پس قرعه‌کشی‌هایی که مانند آلام است، شتر باشد و یا ماشین و یا طلا و نقره و یا اسکناس تمام حرام است. ولی اگر کسی و یا شرکتی و یا عده‌ای بعنوان جائزه از مال خودشان قرعه‌کشی کنند و قرعه بنام کسی افتد و چیزی به او بدهند اشکالی ندارد. و مقصود از **الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا** ... آنروزی است که سورة مائده که آخرین



سوره است نازل شده و تمام حجاز در تحت سیطره اسلام درآمده می باشد، که کفار یهود و نصاری از خاموش کردن دین اسلام مأیوس شده بودند و نام اسلام شرق و غرب جهان را گرفته بود، پس خدا فرموده از کفار نترسید و از من بترسید. و مقصود از جمله: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** ... همان روزها است که سوره مائده نازل شده و دین کامل گشته و خدا از چنین اسلام که دین کاملی است خشنود می باشد. بعضی گفته اند که این جملات مربوط به روز غدیر خم است و در وسط آیه نازل شده و مربوط به اول و آخر این آیه نیست، و سخن ایشان موافق عقل و فصاحت قرآن نیست زیرا خدای منان آیات را که نازل نموده اول و آخر و وسط آن کاملاً باید بهم مربوط باشد و پراکنده نباشد، ما نباید کلام خدا را از ارزش بیندازیم و با کلام خدا نعوذ بالله بازی کنیم برای خاطر تعصب فرقه ای و یا برای روایاتی که ناقلین آنها بتقلید از یکدیگر نقل کرده اند. و از جمله: **فَمَنْ اضْطُرَّ** ... قانون اضطرار استفاده میشود که قانون و حکم ثانوی است که اگر مضطر شد تمام محرمات برای او حلال می شود بشرطیکه زیاده روی نکند و بقدر اضطرار و رفع اضطرار مرتکب شود.

**يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَانْفُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ**

**ترجمه:** از تو سؤال می کنند چه چیز حلال شده برای ایشان؟ بگو برای شما حلال شده پاکیزه ها و آنچه یاد داده اید از حیوانات شکاری در حالیکه سگان را ماهر نموده اید یاد میدهند آنها را از آنچه خدا به شما آموخته، پس بخورید از آنچه نگاهداشتند برای شما و نام خدا را بر آن یاد کنید و بترسید از خدا زیرا که خدا سریع الحساب است (۴)

**نکات:** جمله: **وَمَا عَلَّمْتُم** ... دلالت دارد بر اینکه صید با حیوانات



تعلیم داده شده حلال و صید با حیوانات بی تعلیم حرام است، و این از برکت علم است مگر اینکه صیادی صید با حیوانات بی تعلیم را زنده بحیات مستقره ببیند و آنرا ذبح کند و این آیه دلالت دارد که تعلیم حیوانات شکاری و صید با آنها جایز است چه سگ باشد و چه عقاب و چه باز و چه غیر اینها. و مقصود از جمله: تَعْلَمُونَهُنَّ... این است که حیوان شکاری تعلیم گیرد، و تعلیم آن معلوم شود و بچند چیز: اول اینکه هر وقت بفرستی برود. دوم- چون منعش کردی باز گردد، سوم- از گوشت صید نخورد. چهارم همواره چنین باشد و اعتباری به یک مرتبه نیست. جمله: فَكُلُوا مِمَّا مَسْكَن... دلالت دارد که جواز اکل وقتی است که حیوان شکاری چیزی را نخورد بلکه برای صاحب خود نگهدارد، لذا رسول خدا (ص) به عدی بن حاتم فرمود: إِنْ أَكَلَ مِنْهُ فَلَا تَأْكُلْ لَأَنَّهُ أَمْسَكَ عَلَى نَفْسِهِ. و مِنْ أَمَّا مَسْكَنَ عَلَيَكُمْ إِنْ كَانَ تَبْعِيضُ أَفْرَادٍ بَاشَدَ مَعْنَى چنين می شود که بخورید بعضی از افراد حیوانات صید شده را نه بعض دیگر مانند شغال صید شده و یارو باه و یا سوسمار و مانند آن، و جمله: وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ، اگر ضمیر علیه برگردد به ما علمتم معنی چنين می شود که وقت فرستادن حیوان شکاری نام خدا ذکر کنید و إلا حلال نیست، و اگر برگردد به مِمَّا مَسْكَنَ مَعْنَى چنين می شود که چون حیوان صید شده را درک کردید در ذبح آن بسم الله بگوئید. و جمله: أَجَلٌ لَكُمْ وَ عَلَيْنَا كَلِمَةٌ خطاب به مسلمین است بنا بر این صید کافر مباح نیست. و جمله: مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ دلالت دارد که برای صید باید قوانین الهی را آموخت، و پایه هر تعلیمی باید تعلیم الهی باشد.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ  
حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالمُحْصَنَاتُ  
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ الْجُورَ هُنَّ  
مُحْصَنَاتٌ غَيْرُ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ



## بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ \*

**ترجمه:** امروز برای شما حلال شده پاکیزه‌ها و طعام آنانکه به ایشان کتاب داده شده برای شما حلال و طعام شما برای ایشان حلال است و زنان پاکدامن از مؤمنات و زنان پاکدامن از آنانکه پیش از شما کتاب داده شده‌اند (برای شما حلال است) و تکیه مهریه‌های آنان را داده باشید در حالیکه پاکدامن باشید نه زناکار و رفیق‌دار و هرکس به ایمان کافر شود (پس از ایمان کفر آرد) او تباه شده و در آخرت از زیانکاران است (۵)

**نکات:** جمله: أَجَلَ لَكُمْ الطِّيبَاتِ دلالت دارد که هر طعام و غذای پاکیزه حلال است مگر آنکه بخصوصه حرام شده باشد، پس اگر دلیلی بر حرمت نباشد اصل طهیت است. و مقصود از طعام اهل کتاب مطلق طعام است چه مطبوخ باشد و چه نباشد، چه گوشت باشد و چه غیر آن، ولی شرائطی از دلیل خارج دارد مانند اینکه اهل کتاب در وقت ذبح حیوان نام خدا برده باشد پس اگر نام خدا نبرد نمی‌توان از گوشت او تناول کرد و اینکه از گوشت خوک و شراب بپرهیزد و إلا در این صورت ترک طعام آنان اولی است. و مقصود از جمله: وَ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الدِّينِ أَوْتُوا الْكِتَابَ زنان یهود و نصاری است که تزویج آنان برای مسلمان حلال است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ  
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى  
الكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى  
أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ  
النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا



يُوجِبُكُمْ وَأَبْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ  
مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِمْ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

**ترجمه:** ای مؤمنین چون به نماز برخیزید صورتهای خود و دستهایتان را تا مرفقها بشوئید و سرهای خود را مسح کشیده پاهایتان را تا دو کعب (بشوئید) و اگر جنب بودید پس خود را پاک کنید و اگر بیمار و یا بر سفر بودید و یا یکی از شما از قضای حاجت آمد و یا به زنان نزدیکی نمودید پس آب بنیافتید با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورتهایتان و دستهایتان بکشید خدا اراده نکرده بر شما سخت گیرد بلکه میخواهد شما را پاک کند و نعمتش را بر شما تمام کند باشد که سپاس گزارید (٦)

**نکات:** جمله: إِذَا قُمْتُمْ... دلالت دارد که هر وقت انسان برای نماز برمیخیزد باید وضو بگیرد و لو اینکه وضو داشته باشد. ولی میتوان از جمله: یُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ که در ذیل آیه آمده دانست که هدف طهارتست، اگر طهارت حاصل بود لازم نیست وضو را تجدید کند. و مقصود از وجوه کم همان اندازه از صورتست که وقت توجه نمایان است. و مقصود از کعبین، دو استخوان برآمده ایست که در هر یک از پاها در دو طرف قدم، در مفصل ساق و قدم می باشد. و کلمه: إِلَى الْمِرْفَقِ دلالت دارد که انتهای ید در وضو مرفق است و چنانکه در سنت آمده باید مرفقها نیز شسته شوند. و ظاهر آیه آنست که شستن، به مرفق ختم شود چنانکه در: إِلَى الْكَعْبَيْنِ نیز ختم نمودن به دو کعب است. ولی سید مرتضی از علمای شیعه در کتاب انتصار و وعده ای دیگر نوشته اند وضو گیرنده مختار است از مرفق شروع کند و به انگشتان ختم کند و یا بالعکس. و ایشان گفته اند: کلمه: إِلَى الْمِرْفَقِ دلالت بر انتهای مغسول (که مرفق است) دارد نه انتهای غسل. و در نظر ایشان شروع از مرفق به تروی عرفی تر است. و مقصود از جمله: یُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ، اراده تکوینی که موجب عصمت باشد نیست، بلکه اراده تشریعی است که قانوناً خود مکلف باید خود را پاک کند و همچنین آیه ای که در سورة احزاب راجع به اهل بیت آمده است.



## وَإِذْ كَرُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِثْلًا

الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ  
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ  
لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَى أَنْ تَعْدِلُوا  
إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ  
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ  
عَظِيمٌ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْحَرِّ ۝

**ترجمه:** و یادآورید نعمت خدا را بر خودتان و پیمان او را که  
باشما بست هنگامی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا  
بترسید زیرا خدا بآنچه در سینه ها باشد داناست (۷) ای مؤمنین  
قیام کنندگان برای خدا باشید و بعدالت گواه باشید و وادار نکنند  
دشمنی قومی براینکه عدالت نکنید، عدالت کنید آن بهره‌یزگاری  
نزدیکتر است و از خدا بترسید زیرا خدا بآنچه میکنید آگاه  
است (۸) خدا وعده داده بآنانکه ایمان آورند و عمل شایسته کنند  
که برایشان آمرزش و اجر بزرگ است (۹) و آنانکه کافرند و تکذیب  
بآیات ما کردند آنان اهل آتش دوزخند (۱۰)

**نکات:** مقصود از نعمت جنس نعمت است، و در اینجا اگر نعمت  
دین مراد باشد مناسب آیه ولیتم نعمته میباشد. و مقصود از  
میثاق پیمان بندگی فطری و یا پیمان انصاف است در عقبه منی. و  
مقصود از قَوَّامِينَ لله قیام در مقابل ظلم است و قیام برای نشر  
عدالت و مراسم حق و حقیقت. و جمله: وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ ... دلالت دارد  
که بادرشمن و باکافران نیز باید به عدالت رفتار کرد.



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ  
 أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ  
 وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ١١

**ترجمه:** ای مؤمنین بیا یاد آرید نعمت خدا را بر خودتان وقتی که قومی قصد کردند بسوی شما دست درازی کنند پس خدا دست ایشان را از شما بازداشت و از خدا بترسید و بر خدا باید توکل کنید مؤمنین (۱۱)

**نکات:** مقصود از جمله: ... هُمْ قَوْمٌ ... قوم یهودند که خواستند رسول خدا (ص) را ترور کنند وقتی که آنحضرت لشکری فرستاد به بئر معونه همه شهید شدند جز سه نفر، یکی از آن سه نفر عمرو بن امیه بود در مراجعت مدینه برخورد به دو نفر از کفار بنی سلیم که امانی از رسول خدا (ص) همراه داشتند و او نمی دانست و هر دو را کشت، قوم ایشان آمدند نزد رسول خدا (ص) دیه خواستند، رسول خدا (ص) با ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) حرکت کردند بطرف طائفه بنی النضیر که با رسول خدا (ص) معاهده کرده بودند که با آنجناب قتال نکنند و هر وقت احتیاجی داشت معاونت کنند، حضرت قضیه را بیان کرد و برای آداء دیه از ایشان کمک خواست، آنان گفتند بنشینید تا طعامی میل کنید و آنچه می خواهید بدهیم، سپس رفتند و تصمیم به قتل رسول و همراهان او گرفتند، جبرئیل به آنجناب خبر داد، پس رسول خدا (ص) برخاست و فوری مراجعت کرد، و ازکید ایشان برست بعضی از مورخین نوشته اند که یهودیان میخواستند سنگ آسایشی بر سر آنحضرت بیندازند، و بعضی گفته اند مقصود از هُمْ قَوْمٌ آنستکه رسول خدا (ص) در جنگی از جنگها که دشمن او به قتل جبال متحصن شده بودند، رسول خدا (ص) رفت کناری، برای کاری و لباس او از باران ترشده بود، لباس خود را روی درختی انداخت، و خود زیر آن خوابید دشمن او را میدید، بزرگشان دعشور نامی آمد بالای سر حضرت با شمشیر کشیده و گفت یا محمد مَنْ يَمْنَعُكَ الْيَوْمَ مِنْهُ؟ حضرت فرمود:



آورد و آنان را یاری کنید و به خدا قرض الحسن بدهید البته گناهان شما را از شما میزدایم و البته شما را داخل می‌کنم به بوستانهایی که از زیر آنها نهرها جاری است، پس هرکس از شما بعد از این کافر شود پس بی‌یقین از راه راست گم شده است (۱۳) پس بشکستن آنان پیمان خود را لعنشان کردیم و دلهاشان را قسری نمودیم، کلمات را از جاهای آن می‌گردانند و بهره و قسمتی از آنچه بآن تذکر داده شدند فراموش کردند، و همواره برخیا نتی از ایشان مطلع می‌گرددی مگر کمی از آنان، پس از ایشان عفو کن و بگذر زیرا خدا دوست میدارد نیکوکاران را (۱۳)

**نکات:** خدا در این آیات پیمان با بنی اسرائیل و نقض پیمان ایشان را ذکر کرده تا مسلمین تنبیه شوند و مانند یهود پیمان شکنی نکنند. و مقصود از جمله: ... قُلُّوْهُمْ قَاسِيَةً سَخَتْ دَلِيٍّ و بی‌رحمی ایشان است. و مقصود از يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهَا احتمال دارد یکی اینکه بعضی از کلمات تورا را برداشته و عقب و جلو و یا زیاد و کم کرده باشند. احتمال دوم این است که برای کلمات تورا معانی بیجا و تأویلات بیمورد بمیل خود کرده باشند چنانکه مسلمین تأویلات دلبخواهی در کلمات قرآن دارند.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ

فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۚ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

**ترجمه:** و بعضی از آنان که گفتند که ما نصاری می‌باشیم پیمانشان را گرفتیم پس بهره و قسمتی از آنچه تذکر داده شدند بآن فراموش کردند، پس بین ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت انداختیم، و بهمین زودی خدا خبر میدهد ایشان را آنچه می‌کنند (۱۴)

**نکات:** پس از آنکه پیمان شکنی یهود را بیان کرد در این آیه از



پیما نشکنی نصاری که مدعی نصرانیتند سخن بمیان آورده و پیما نیکه خدا از نصاری گرفته بود بندگی خدای یکتا و ایمان به محمد (ص) بود و ایشان هم از توحید دور شدند و هم به نبوت محمد (ص) ایمان نیاوردند. و اینکه فرموده: *فاغرينا بينهم العداوة والبغضاء إلى يوم القيامة* مقصود این است که بین دستجات نصاری و یابین یهود و نصاری تا قیامت عداوت باقی است، پس اینکه بعضی گفته اند مهدی موعود می آید و تمام دینهارا برطرف میکند و فقط اسلام می ماند این گفتار با این آیه مخالف است زیرا باید مذهب یهود و نصاری تا قیامت بماند تا بین ایشان عداوت باشد.

بَا أَمَلِ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا  
مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ  
قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ۝ يَهْدِي بِهِ  
اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ  
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

**ترجمه:** ای اهل کتاب بتحقیق آمد برای شما رسولی ماکه بیان می کند برای شما بسیاری از آنچه مخفی میکردید از کتاب آسمانی را و عفو میکند از بسیاری، بتحقیق آمد شما را از خدا نور و کتاب روشن (۱۵) خدا بسبب آن کتاب هر که خشنودی او را پیروی کند به راههای سلامت هدایت میکند و بیرون می آورد ایشان را از تاریکیها بسوی نور باذن و اراده خود و هدایت میکند ایشان را به راه راست (۱۶)

**نکات:** یکی از معجزات قرآن همین است که بسیاری از چیزهاییکه یهود و نصاری از کتاب آسمانی خود مخفی کرده بودند این کتاب



بیان کرده با اینکه محمد (ص) سواد نداشت که کتاب آسمانی را خوانده باشد. و مقصود از جمله: و یعفوا عن کثیر، این است که از بسیاری از آنچه پنهان کرده اند گذشت نموده و بیان نکرده چون هدف او رسوا کردن بیجهت نبوده. و جمله «یهدی به» دلالت دارد که هدایت کننده قرآن است نه رسول خدا (ص) و رسول خدا (ص) بوسیله کلمات قرآن باید هدایت مردم کند.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ  
فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ  
ابْنَ مَرْيَمَ وَآمَتَهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ

اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱۷

**ترجمه:** بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است، بگو پس که از طرف خدا اختیاری دارد اگر خدا اراده کند که مسیح ابن مریم و مادر او و تمام اهل زمین را هلاک کند، و مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست، هرچه بخواهد خلق میکند و خدا بر هر چیزی توانا است (۱۷)

**نکات:** جمله: لقد کفر... دلالت دارد بر آنکه کسانی که مسیح را خدا دانسته و یا صفات خدائی بها و داده کافر شده اند، حال اگر کسی بگوید چنین گفتار مخالف عقل را کسی ممکن نیست بگوید، گوئیم ممکن است زیرا ما در زمان خود دیده ایم عده ای علی بن ابی طالب (ع) را نعوذ بالله خدا و عده ای دیگر صفات خدائی بها و داده اند و به این کفر افتخار میورزند، اگر نصاری را هنمایی مانند قرآن داشتند اینان را هنمایی مانند قرآن دارند باز باین شرک و کفر می نازند،



اگرچه بعضی‌ها قائل به حلولند که می‌گویند خدا حلول کرده در عیسی (ع) و ناسوت او تبدیل به لاهوت و ذو جنبین می‌باشد چنانکه غلامه دربارۀ امامان خود گفته‌اند، نصاری فقط در حق یکنفر مسیح غلو کردند ولی مسلمین در حق هزاران نفر.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ  
قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّثْلُ  
بَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۱۸

**ترجمه:** و یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و دوستان اوئیم، بگو پس چرا بگناهانتان خدا عذابتان می‌کند بلکه شما بشری از جمله مخلوقید، خدا هر کس را بخواهد می‌آمرزد و هر که را بخواهد عذاب میکند، و اختصاص به خدا دارد ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست و بسوی خداست برگشت (۱۸)

**نکات:** یهود و نصاری بواسطۀ بعضی از اخباری که علمایشان برای ایشان جعل کرده و آنان را مغرور میکردند که شما محبوب خدا و نوادگان پیغمبرانید و در حقیقت شما مانند پسران برای خدا می‌باشید، و آنان بهمین جهت و به این سخنان دل خود را خوش کرده و از کتاب آسمانی خود بی‌خبر بودند مانند بعضی از مدعیان اسلام در زمان ما که خود را از دوستان خدا و یا دوستان پیغمبر زادگان خود میدانند و بهمین دلخوشی از اصل دین و کتاب آسمانی خود بی‌خبر مانده‌اند. و عده‌ای از دکانداران استفادۀ چی هم‌باین غرور دامن می‌زنند، و خدا بواسطۀ این خرافات یهود را مذمت و مطرود کرده مسلمین باید این آیات را بخوانند و مبتلا به این خدعۀ شیطانیه نگردند و بدانند که خودشان و پیغمبر زادۀ‌هاشان همه بشرند مانند سایر افراد بشر.



يَا أَمَلِ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ  
الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ  
بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

**ترجمه:** ای اهل کتاب بتحقیق آمد شمارا رسول ما که بیان می‌کند  
برای شما بدوران نبودن پیغمبران، تا مبادا بگوئید بشیر و نذیری  
برای ما نیامد، پس بتحقیق بشیر و نذیری برای شما آمد، و خدا  
بر هر چیزی تواناست (۱۹)

**نکات:** دوره فترت پس از زمان حضرت عیسی (ع) تا زمان محمد (ص)  
است که نزدیک به ۶۰۰ سال می‌شود و فترت بمعنی سستی و سردی از کار  
است که در این دوره جنب و جوشی از رسل نبوده و اگر پیمبری بوده بدون سیطره  
بوده است مانند سه نفر رسولی که در سورة یس ذکر شده و مانند  
خالد بن سنان العبسی.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ

يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ  
جَعَلَ لَكُم مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ۝ يَا قَوْمِ  
ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى  
أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۝ قَالُوا يَا مُوسَى إِن فِيهَا قَوْمٌ  
جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنُودُكُم بِالْخُلَاقِ فَإِنِ خَشِيتُمُوهُمْ فَلَا تُخْرِجُوا  
مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ۝ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ  
اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُرْ



غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ قَالَ يَا  
 مُوسَى إِنَّا لَنُتَدُّ خُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَازْهَبْ أَنْتَ وَ  
 رَبُّكَ فَقَايِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ۝ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ  
 إِلَّا نَفْسِي وَآخِي فَافِرُّنِي بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝  
 قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ  
 فَلَا نَاسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝

**ترجمه:** و چون موسی به قوم خود گفت نعمت خدا را برخودتان یاد  
 آرید هنگامیکه میان شما پیغمبرانی قرارداد و شمارا سلطنت  
 عطا کرد و به شما داد آنچه به احدی از جهانیان نداد (۲۰) ای قوم  
 من داخل شوید به زمین مقدسی که خدا بر شما مقرر داشت و برگردید  
 بر عقب خود که زیانکار خواهید شد (۲۱) گفتند ای موسی بتحقیق قدر  
 آن قومی هستند سرکش، و محققا ما هرگز داخل آن نمی شویم تا  
 ایشان از آن خارج شوند، پس اگر از آن خارج شدند پس ما داخل  
 خواهیم شد (۲۲) دومرد از آنانکه می ترسیدند که خدا بر انسان  
 نعمت داده بود گفتند داخل شوید بر ایشان از دروازه شهر، که  
 هرگاه داخل شوید محققا پیروز شوید و بر خدا توکل کنید اگر  
 ایمان آورده اید (۲۳) گفتند ای موسی براستی که ما داخل نخواهیم  
 شد مادامیکه ایشان در شهرند پس تو و پروردگارت برو و کارزار  
 کنید که ما اینجا نشسته ایم (۲۴) موسی گفت پروردگارا بدرستی که  
 من مالک اختیار نیستم مگر خودم و برادر مرا پس جدائی بینداز  
 بین ما و بین این قوم نابکار (۲۵) خدا گفت که این زمین بر  
 ایشان حرام است چهل سال، در آن حیرانند پس افسوس محور بر  
 این قوم نابکار (۲۶)



**نکات:** خدایتعالی در این آیات بدی و بی ایمانی قوم موسی را برای رسول خود بیان فرموده تا رسول خدا (ص) از قوم خود تعجب نکند و مایوس نگردد. موسی (ع) بقوم خود فرمود خدا ملک و نبوت و سایر نعمتها را بشما داده که با حدی نداده، اکنون اطاعت خدا کنید و وارد شهر شام شوید و با کفار عمالقه جهاد کنید و از این جهاد رونگردانید که زیانکار خواهید شد. و از زمین شام تعبیر شده به ارض مقدسه و گاهی مبارکه برای اینکه پراز آب و درخت و نعمت است، با اضافه مسکن انبیاء و اولیاء بوده. یهودیان اطاعت موسی نکردند و ببهانه‌ها از جنگ‌شانه خالی کردند و از قوم عمالقه که مردمان تنومندی بودند میترسیدند و می‌گفتند ما نزد آنان چون ملخی می‌باشیم تا اینکه گفتند ای موسی تو با خدای خود بروید بجنگید ما اینجا می‌نشینیم و هر وقت دشمن مغلوب شد می‌آئیم، حقتعالی در مقابل این عصیان مقرر داشت که در بیابان بین مصر و شام چهل سال حیران و سرگردان باشند تا اینکه موسی و هارون (ع) فوت شدند. و مقصود از قال رجلان... میتوان گفت یوشع بن‌نون و کالب بن یوفنا بوده‌اند و میتوان گفت دو مردی بوده از مردم شام و از عمالقه که خدایشان را هدایت کرده بودند و ایشان بنی اسرائیل را ترغیب میکردند که شما وارد شوید زیرا رعب شما عمالقه را گرفته و بزودی مغلوب و فراری می‌شوند.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ

إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَهُ يُنْقَبِلُ مِنَ

الْآخِرِ قَالَ لَا قُلُوبَ لَكَ قَالَ إِنَّمَا يُنْقَبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ<sup>۲۷</sup>

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِدِي إِلَيْكَ

لَا فُتْلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ<sup>۲۸</sup> إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فَتَكُونُوا مِنَ الصَّاحِبِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ  
 فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ  
 فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحِثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوَاءَ  
 أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَبْتُ أَنْ أكونَ مُثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاءَ  
 أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ

**ترجمه:** و بخوان بر ایشان خبر دو پسر آدم را طبق واقع، هنگامی که قربانی را حاضر کردند پس، از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، او گفت البته تورا می‌کشم، گفت همانا خدا می‌پذیرد از متقین (۲۷) اگر دستترا بسوی من دراز کنی تا مرا بکشی من دستم را بسوی تو دراز نکنم زیرا من می‌ترسم از خدائی که پروردگار جهانیان است (۲۸) به تحقیق من می‌خواهم ببری گناه من و گناه خود را که از اهل آتش شوی و این است جزای ستمگران (۲۹) پس نفس او، او را به قتل برادرش میل داد پس او را کشت و از زیانکاران گردید (۳۰) پس خدا کلاغی را برانگیخت که زمین را میکاوید تا به او بنمایاند چگونه مستور کند جسد برادرش را، گفت ای وای بر من آیا عاجزم که مانند این زاغ باشم که جسد برادرم را مستور سازم پس از پشیمانان گردید (۳۱)

**نکات:** چون حق تعالی در مقام بیان صفات ردیله یهود بود و اذیت و آزار ایشان را نسبت بهم نوع خود بیان کرد ضمناً در این آیات بیان کرده که فرزندان آدم از ابتدا چنین بودند. وقصه فرزندان آدم چنین است که چون حوا در هر شکمی پسر و دختری می‌زائید، در مرتبه اول قابین و توأم او اقلیما متولد شد و در مرتبه ثانی هابین و توأم او لبودا متولد شد، چون بالغ شدند خدا امر کرد که خواهر هابین را به قابین بدهد و به هابین خواهر قابین را بدهد،



پس هابین راضی شد و قابین راضی نشد، زیرا که خواهرش خوشگلتر بود، و گفت خدا چنین امری نکرده ولیکن این امر از رأی تو است، و لذا آدم فرمود هریک برای خدا چیزی قربانی کنند تا معلوم شود خدا قربانی کدام را قبول میکند و دختر خوشگل برای کدام است، پس هابین که صاحب گله بود سرشیر و شیری از بهترین گوسفندانش تهیه کرد برای قربانی و قابین که صاحب زراعت بود از بدترین گندمش تهیه کرد برای قربانی، و هر دو بردند قربانی خود را بالای کوه گذاشتند، پس آتشی آمد و قربانی هابین را خورد و این نشانه قبولی قربانی او بود، و حضرت آدم (ع) غائب بود و رفته بود به مکه برای زیارت خانه خدا، قابین به هابین گفت زنده نباشی در دنیا، قربانی تو قبول شده و از من قبول نشده و میخواهی خواهر خوشگل مرا بگیری و من خواهر زشت تو را، پس سر او را با سنگی کوبید و او را کشت در حالیکه او خواب بود و بسبب اینکه فقری در آن زمان نبود نشانه قبولی قربانی آمدن آتش بود، پس چون هابین (هابیل) را کشت جسد او را میان بیابان گذاشت و نمی دانست چه بکند و مورد حمله درندگان بود و لذا در میان جوالی گذاشت تا بو گرفت و مرغان و درندگان منتظر بودند چه وقت قابین (یا قاین چنانکه در توراۃ ذکر شده) غافل گردد تا او را بخورند، پس خدا دو کلاغ را فرستاد که بایکدیگر زد و خورد کردند و یکی دیگری را کشت و با منقار برای جسد او گودالی کند و او را مستور کرد، قابین نگاه میکرد و یاد گرفت و برادرش را دفن کرد و چون آدم فهمید افسرده شد این دو شعر را انشاد کرد:

تغیرت البلاد و من علیها فوجه الأرض مغبر قبیح  
تغیر کل ذی لون و طعم و قل بشاشة الوجه الصبیح

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ

أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ  
النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ



## رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثُرَ مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَسِرُّونَ ۚ

**ترجمه:** از همین جهت است که نوشتیم بر بنی اسرائیل که هر که کسی را جز بقصاص یا فساد یا درزمین کرده، بکشد پس گویا همه مردم را کشته و آنکه نفسی را زنده کنید پس گویا همه مردم را زنده کرده و بتحقیق برای آنان رسولان ما آمدند با نشانه‌های روشن سپس بعد از آن محقق شد که بسیاری از ایشان در زمین اسراف کارند (۳۲)

**نکات:** اگر کسی بگوید چگونه کشتن یکنفر را خدا مانند کشتن همه مردم قرار داده، گوئیم تشبیه چیزی به چیز دیگر لازم نیست در تمام جهات باشد در بعضی از جهات باشد کافی است، در اینجامی‌توان گفت تشبیه قتل یکنفر به قتل همه مردم در عظمت و اهمیت است همانطوریکه کشتن همه مردم گناه بزرگی است کشتن یکنفر نیز بزرگ است، و می‌توان گفت همانطوریکه قاصد قتل جمیع را باید همه مانع شوند قاصد قتل یک نفر را نیز باید ممانعت کنند، پس وجه تشبیه لزوم الدفع می‌باشد، و ممکن است بگوئیم قاصد قتل تابع شهوت و غضب است چه قتل یکنفر باشد چه قتل همه مردم، پس وجه تشبیه تابعیت شهوت است، و همین وجه در طرف احیای نفس واحد و احیای نفوس جمیع نیز می‌آید.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۚ إِلَّا الَّذِينَ نَابُوا مِنْ



## فَبَلِّغْهُمْ رُسُلَنَا وَتَالِ اللَّهُ أَلَّا يُغْفَرَ لَهُمْ جِثْمُهُمْ

**ترجمه:** همانا مجازات کسانی که با خدا و رسول او جنگ می‌کنند و می‌کوشند که در زمین فساد کنند این است که کشته شوند یا بدار آویخته شوند یا دستها و پاهایشان از خلاف یکدیگر قطع شود یا از زمین خودشان رانده شوند (نفی بلد یعنی تبعید شوند) این است خواری آنان در دنیا، و برای ایشانست در آخرت عذاب بزرگ (۳۳) مگر آن کسانی که پیش از آنکه بر آنان دست یابید توبه کنند، پس بدانید که خدا آمرزنده و رحیم است (۳۴)

**نکات:** مقصود از محاربه با خدا و رسول محاربه با مسلمین است، هر کس اسلحه بدست گیرد برای ترسانیدن مسلمین در شب و یا روز چه سر راه مردم را بگیرد در بیان و یاد شهر اجرای حد بر او به نظر حاکم است، پس محارب اگر کسی را کشته باید او را به دار زنند و اگر نکشته ولی کار او ارباب و سرقت بوده از دست و پایش قطع کنند و اگر کسی را نکشته و مالی را نبرده او را تبعید کنند پس بنظر حاکم است که حکم خدا را بر او منطبق سازد نه آنکه از خود حکمی اجرا کند. و باید دانست که آنچه از قرآن و سنت در این مورد استفاده می‌شود این است که حاکم شرع و زمامداری که مجری احکام است باید منتخب دانشمندان و اهل حل و عقد تمام مسلمین باشد نه اینکه منتخب یک شهر و یا یک گوشه و منطقه از نواحی ممالک اسلامی باشد، در این صورت اگر زمامداری که او را امام هم می‌گویند اگر با انتخاب آزاد منتخب جمیع اهل و عقید اسلامی بود و حکم او طبق دستور عقل و قرآن بود او را باید اطاعت کرد، حال در اجرای حکم محارب باید دانست قرآن چه فرموده و اگر امام و زمامداری طبق آن حکم نماید قابل قبول است و الا خیر، در توضیح آیه فوق در مجمع البیان جلد ۳ نقل می‌کنند که: قال ابو جعفر و ابو عبد الله عليهما السلام إنما جزاء المحارب على قدر استحقاقه فان قتل فجزاءه أن يقتل و إن قتل و أخذ المال فجزاءه أن يقتل و يصلب و إن أخذ المال و لم يقتل



فجزاؤه أن تقطع يده و رجله من خلاف و إن أخاف السبيل فقط  
 فجزاؤه النفي لاغير و به قال ابن عباس و سعيد بن جبیر و قتاده  
 والسدي والبيع . و همچنین اکثر علماء و مفسرين ديگرنيز موافق با  
 کتاب خدا و سنت رسول (ص) چنین عقیده داشته و آنرا ذکر فرموده اند.  
 مختصراً آنکه در این آیه چهار عقوبت برای محاربين مفسدين در زمین  
 ذکر شده و بکلمه «أو» از یکدیگر تفکیک شده ، و این «أو» برای  
 تخییر نیست که هر محاربی را محکوم نمایند به یکی از این چهار  
 حکم ، بلکه «أو» برای تفصیل انواع جزا و عقاب است ، و اگر تخییر  
 باشد باز باین معنی است که امام و مجری احکام مخیر است به اینکه هر یکی  
 از این عقاب ها را برای کسی که جرمش مناسب یکی از این عقوبات  
 است همان جزا را در حق آن مجرم اجرا نماید و نمی تواند طبق  
 هوا و هوس خود حکم صادر کند ، زیرا خدا برای افساد درجاتی از  
 عقاب ذکر کرده زیرا افساد درجات متفاوتی دارد یکی مرتکب  
 قتل و هتک اعراض و غارت اموال و ارباب مسلمین شده ، چنین  
 شخصی مساوی نیست با آنکه کاری جز ارباب مسلحانه نکرده ، بلکه  
 قتل جرم کسی است که قتل را مرتکب شده و صلب جزاء کسی است که هم مرتکب  
 قتل شده و هم هتک اعراض و هم غارت اموال ، و قطع ازید و رجل جرم کسی است که  
 مالی سرقت کرده و نفی بلد و تبعید مناسب کسی است که مرتکب قتل و غارتی  
 نشده بلکه فقط ارباب با اسلحه کرده و امام عادلانی که باید مظهر عدل و رحمت باشد  
 نباید کسی را که جرمی جز ارباب نداشته بکشد و یا بدارزند ، زیرا اگر عقوبت  
 محارب فقط قتل و اعدام بود ، حق تعالی تبعید و سایر عقوبات را ذکر نمی فرمود  
 و قول ائمه (ع) نیز مخالف کتاب خدا و سنت رسول (ص) نیست چنانکه در وسائل  
 الشیعه جلد ۱۸ ص ۵۳۴ چاپ جدید راوی به امام صادق (ع) عرض میکند که مردم  
 در این باره میگویند امام در این امر مخیر است هر کاری بکند؟  
 امام فرمود: خیر ، امام نمیتواند هر کاری انجام دهد و نباید هر چه  
 خواست اجراء کند و لیکن هر کس را بقدر جنایتش باید جزا دهد  
 تا آخر حدیث که ما ننند حدیث قبل بیان فرموده اند . و مقصود از : من  
 خلاف این است که دست راست او را اگر بریده اند پای چپ او را  
 ببرند . جمله : إلا الذین تابوا ... دلالت دارد که اگر محارب



پیش از دستگیر شدن توبه کرد حقوق الهی از او ساقط می شود، ولی حق آدمی از قتل و جرح و بردن مال و کشتن حیوان و آتش زدن خرمن و بریدن درخت و مانند اینها از او ساقط نمی شود، و اگر بعد از قدرت بر او توبه کرد حد الهی از او ساقط نیست.

## يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَهَ الْوَسِيلَةِ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٣٥

**ترجمه:** ای مؤمنین از خدا بترسید و بسوی او وسیله بجوئید و در راه او جهاد کنید تا شاید شما رستگار شوید (۳۵)

**نکات:** خطاب در این آیه به مؤمنین است و یکی از مؤمنین رسول خدا (ص) است باید دید رسول خدا (ص) چه چیز را وسیله می دانسته رسول خدا (ص) مکرر فرموده: الهی وسیلتی الیک ایمانی یک، یعنی خدا یا وسیله من ایمان من است، و امیر المؤمنین علی (ع) در خطبه ۱۵۹ نهج البلاغه فرموده: إِنْ أَفْضَلَ مَا يَتَوَسَّلُ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .... و امام زین العابدین (ع) در دعای روز پنجشنبه به خدا عرض می کند: إلهی بدمة الاسلام أتوسل إلیک، و نیز حضرت امیر (ع) در دعای کمیل به خدا عرض می کند: ویتوسل إلیک بر ربوبیتک، و در دعای یمانی فرموده: فانی أتوسل إلیک بتوحیدک و تهلیلک و تمجیدک و تکبیرک و تعظیمک، و در مناجات دیگر فرموده: فقد جعلت الاعتراف بالذنب إلیک وسائل علی، پس از کلمات خدا و رسول و بزرگان اسلام معلوم می شود که وسیله ایمان و اسلام و تقوی است نه اینکه اشخاص باشند زیرا خدا مانند سلاطین نیست که از حال بنده بی خبر باشد و دعای او را نشنود و از بنده خود دور باشد و محتاج به وسیله و واسطه اشخاص باشد که عرض بندگان را به او برسانند، بعضی از مردمان عوام و نفهم خیال می کنند بین خدا و بنده کسی واسطه و یا وسیله می باشد و بخیال خود یکی از بندگان که از دنیا رفته و از دنیا اطلاع



ندارند میخواند بعنوان وسیله . باضافه خدایتعالی نفرموده وسیله را بخوانید بلکه فرموده: «ابْتَغُوا» یعنی بجوئید، پس وسیله جستنی است نه خواندنی زیرا نفرموده: «ادْعُوا إِلَى سَبِيلِ» و مردم نمیتوانند یکی از بندگان صالحین که از دنیا رفته است بجویند ممکن نیست انسان فلان شخصی را که هزار سال است از دنیا رفته بجوید و پیدا کند و یا تهیه نماید، زیرا او در این عالم نیست و خواندن او شرک است زیرا خدایتعالی در آیات قرآن خواندن غیر خدا را شرک دانسته . وسیله مقربان خدا فضائل نفسانی و اعمال صالحه است چنانکه ذکر شد . (پس همانطور که انسان در امور مادی محتاج وسیله است در امور معنوی نیز چنین است) .

إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا

لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ

لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ

عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ

بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُفِيمٌ ۚ

**ترجمه:** محققا آنانکه کافر شدند اگر همه آنچه در زمین است و مانند آن مال ایشان باشد برای اینکه فدیة دهند تا بآن فدا خود را از عذاب روز قیامت برهانند از ایشان پذیرفته نشود و برای ایشان عذاب دردناک است (۳۶) می خواهند که از آتش خارج شوند و حال اینکه ایشان از آن خارج شدنی نیستند و برای ایشان عذابی پایدار است (۳۷)

**نکات:** روز قیامت جز ایمان و عمل صالح پذیرفته نیست و لذا اگر کافر تمام آنچه در زمین است داشته باشد و بخواهد همه را بدهد در مقابل آزادی از کیفر پذیرفته نیست و دستگاه عدل الهی رشوه و فدیة پذیر نیست .



وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَبَرُوا  
 نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٣٨ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ  
 ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٣٩  
 أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ  
 يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٤٠

**ترجمه:** و مرد دزد و زن دزد، دستهای ایشان را ببرید بیاداش آنچه کرده‌اند عقوبتی است از خدا و خدا عزیز حکیم است (۳۸) پس هرکس پس ازستم خود توبه کند و اصلاح نماید پس محققا خدا توبه او را می‌پذیرد بدرستی که خدا آمرزنده رحیم است (۳۹) آیا نمی‌دانی که مخصوص خداست ملک آسمانها و زمین هرکس را بخواهد عذاب می‌کند و هرکس را بخواهد می‌آمرزد، و خدا به هر چیزی توانا است (۴۰)

**نکات:** مقصود از قطع جدا کردن و مقصود از ید انگشتان است بدلیل آیه: فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم. و قدر متیقن انگشت است و زیاده تر مشکوک است و ثباید قطع شود، و برای قطع ید سارق ۲۳ شرط ذکر کرده‌اند: اول آنکه چیز قابلی بدزدد که از ربع دینار کمتر نباشد. دوم پنهانی باشد نه علنی. سوم خود سارق سرقت کرده باشد نه دیگری به امر او. چهارم اگر با شرکت غیر او بوده سهم او بحد نصاب برسد. پنجم از حرزی برده باشد نه از خیابان و بیابان بدون حرز. ششم ثبوت حد باید با قرار دو مرتبه سارق باشد و الا بشهادت عدلین واگر نه حد ساقط است. هفتم سارق مکلف باشد. هشتم ناچار و مضطر نشده باشد. نهم مکره نباشد. و هکذا إلی تمام الشروط. و جمله: فمَنْ تَاب ... دلالت دارد که اگر توبه کند عقوبتی بر او نیست اما قبل از ثبوت نزد حاکم.



## يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ

لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ  
 الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ  
 هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْنُوكُ  
 بِحِرْفُونَ الْكَلِمِ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ  
 هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ  
 فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ  
 أَنْ يَطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ  
 عَظِيمٌ سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْالُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ  
 فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصْرِوكَ  
 شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ  
 وَكَفَتْ بِحِكْمُونِكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ  
 ثُمَّ يَقُولُونَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٢﴾

ترجمه: ای پیغمبر محزون نکنند تورا آنانکه در کفر میشتابند  
 از کسانی که گفتند ایمان آورده ایم بدهانهاشان و دلهاشان ایمان  
 نیاورده، و از کسانی که یهودیند که گوش فرادهنده میباشند  
 برای دروغ و گوش فرادهنده میباشند برای نفع قوم دیگری که نزد  
 تو نیامده اند، کلمات را پس از شناخت محل آن تغییر می دهند،  
 میگویند اگر این کلام محرف به شما داده شده بگیرید و اگر این



داده نشده نگیرید و حذر نمائید، و آنرا که خدا آزمایش را بخواهد تو به نفع او از طرف خدا اختیاری نداری، ایشانند آنانکه خدا نخواسته پاکی دلشان را، برای ایشان در دنیا خواری و برای ایشان در آخرت عذاب بزرگی است (٤١) گوش فرادهنده کذبند و خورنده رشوه، پس اگر نزد تو آمدند بین ایشان حکم کن و یا از ایشان اعراض کن، و اگر از ایشان اعراض کنی هیچگونه ضرری بتو هرگز نزنند، و اگر حکم کردی پس بین ایشان بعدالت حکم کن، زیرا خدا مجریان عدالت را دوست می دارد (٤٢) و چگونه تورا حاکم قرار می دهند و حال آنکه نزد ایشان تورا ذ است که در آن حکم خدا می باشد سپس بعد از آن رومی گردانند، و ایشان ایمان آورنده نیستند (٤٣)

**نکات:** این آیات راجع به صفات ردیله و بی ایمانی یهود است، و موردی نازل شده که زن و مردی از اشراف یهود خیبر زنا کردند و محصن و محصنه بودند و حکم آنان در تورا رجم بود و نمی خواستند حکم خدا را اجرا کنند، و لذا نوشتند به یهود مدینه که از پیغمبر از حکم آن سؤال کنند بطمع اینکه شاید حکم رسول خدا (ص) رجم نباشد و لذا عده ای از بزرگان یهود مدینه آمدند نزد رسول خدا (ص) و از او حکم خواستند، رسول خدا (ص) فرمود آیا شما بحکم من خشنودید؟ گفتند بلی، پس جبرئیل آمد و حکم رجم را آورد، ایشان نپذیرفتند جبرئیل آمد که ابن صوریا را که یکی از دانشمندان یهود فدک بود حکم قرار دهند، حضرت از ایشان پرسید ابن صوریا را می شناسید گفتند بلی، فرمود چگونه مردی است گفتند داناترین فرد یهود است بر روی زمین به آنچه خدا بر موسی (ع) نازل کرده، حضرت فرمود بفرستید بدنبال او بیاید، عبدالله بن صوریا آمد، حضرت فرمود تو را قسم می دهم به خدائی که لا اله الا هو الذی أنزل التوراة علی موسی و فلق البحر لکم و أنجاکم و أغرق آل فرعون و ظلل علیکم الغمام و أنزل علیکم المن و السلوی، آیا حکم خدا در کتاب شما راجع به زنای محصنه چیزی هست؟ ابن صوریا گفت بلی قسم به آن خدائی که ذکر نمودی اگر خوف این نبود که پروردگار مرا بسوزاند اعتراف نمی کردم، ولیکن ای محمد بگو ببینم در



کتاب تو حکم آن چیست؟ فرمود چون چهار شاهد عادل شهادت بدهند واجب است رجم، ابن صوری گفت در توراۃ موسی حکم همین است. رسول خدا (ص) فرمود پس چه شد که شما حکم خدا را ترک کردید؟ گفت عادت ما چنین شد که چون شخصی شریفی زنا کرد او را رها کردیم، و چون مرد ضعیفی زنا کرد بر او اقامه حد نمودیم تا اینکه بجای رجم جلد آوردیم و قرار بر این شد که چون کسی زنا کرد چهل تازیانه بر او بزنیم و روی او را سیاه کرده و طرفین را بر خری سوار کنیم و روی ایشان را بطرف دم‌الاغ قرار دهیم و او را در میان مردم بگردانیم، یهودیان بر ابن صوری اعتراض کردند که چرا حقیقت را بیان کردی؟ ابن صوری گفت او مرا قسم به توراۃ و خدای توراۃ داد و گرنه نمی‌گفتم، تا اینکه ابن صوری مسائلی از رسول خدا (ص) سؤال کرد و فهمید او رسول خداست براستی، و مسلمان شد، پس این آیات نازل شد. و مقصود از سماعون للكذب این است که یهود جاسوسی می‌کردند و سخنان رسول خدا (ص) را می‌شنیدند برای آنکه دروغ وارد کنند. و یهود مدینه به نفع خیبر جاسوسی می‌کردند چنانکه در جمله سماعون لقوم آخرین اشاره کرده. و مقصود از یحرفون الکلم... همین است که فرمان خدا را تغییر می‌دادند و بجای رجم جلد گذاشته بودند. و مقصود از جمله: ...إِنْ أَوْتَيْتُمْ هَذَا فَخَذُوهُ... این است که یهود خیبر گفته بودند اگر محمد (ص) برای زنای محصنه جلد را گفت قبول کنید و اگر رجم را گفت قبول نکنید. کافی **البيان**

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ  
الَّذِينَ اسْلَمُوا لِلدِّينِ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ  
بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ  
فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخَشَوُا اللَّهَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ



**ترجمه:** بتحقیق که ما توراۀ را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است، پیامبرانی که تسلیم حکم خدا بودند بآن حکم می کردند برای یهود و خداپرستان و دانشمندان آنچه از کتاب خدا حفظ شده بودند بآن حکم می کردند و برآن گواهان بودند، پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای کمی نفروشید، و هرکس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند پس ایشان خود کافرند (۴۴)

**نکات:** حق تعالی توراۀ را هدایت و نور خوانده و تمام انبیاء پس از موسی (ع) طبق آن حکم می کرده اند، و جمله: ...الذین أسلموا دلالت دارد که دین تمام انبیاء اسلام بوده و ممکن است بگوئیم پیغمبر اسلام نیز داخل کلمۀ النبیون در این آیه می باشد و بحکم توراۀ باید حکم کند در جائیکه از طرف خدا حکم دیگری نباشد. و جمله: ...والأخبار بما استحفوا من کتاب الله ... دلالت دارد بر مدح دانشمندی که طبق کتاب خدا حکم می کردند و کتاب خدا را حفظ داشتند نه مانند زمان ما که مراجع مسلمین قرآن را رها کرده و به اخباری که گفتار بشری است چسبیده اند و حکم خدا و آیات او را برای ثمن قلیلی بیان نمی کنند، پس بصریح قرآن هرکس حکمی غیر از آنچه خدا نازل کرده بگوید کافر است.

وَكُنْبُنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

**ترجمه:** او در توراۀ بر ایشان نوشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحتها را قصاصی است، پس آنکه قصاص را عفو کند و بگذرد پس آن کفارهای است برای او، و آنکه حکم



نکنند به آنچه خدا نازل نموده پس ایشان خود ازستمگرا نند (۲۵)

**نکات:** این حکم قصاص که در توراۃ بوده چون نسخ نشده و در اسلام تصویب شده باید اجرا شود، این آیه شامل قصاص جانی و قصاص اعضائی است بطور عموم اما در سنت شرائطی برای اجرای آن ذکر شده، و همچنین باید محل جنایت و صفاتشان در قصاص ملاحظه شود مثلاً چشم راست را بعوض چپ و گوش راست را بعوض چپ نمی‌توان قصاص کرد، دندان کرم‌خورده و سیاه را بعوض صحیح و گوش شنوا را بعوض گوش کر نمی‌توان قصاص کرد، و همچنین در قصاص جراحات نیز شرائطی است مثلاً اگر بخواهیم قصاص کنیم احتمال خطرو غرر باشد نمی‌توان قصاص کرد بلکه باید دیه گرفت.

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ

مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ

وَأَنبَأْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ  
مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ  
أَمْرًا لِّإِنجِيلٍ مَّا أُنْزِلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلْكُمْ

بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَالْأَفَاقُونَ ﴿٢٧﴾

وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ  
وَمُهَيِّئًا عَلَيْهِ فَاحِشَاتِ بَيْنَهُمْ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ  
عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ وَلَوْ  
شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْنَاكُمْ



## فَاتَّبِعُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبِئْسَ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخَلَّفُونَ

**ترجمه:** و از پی درآورديم برآثار ايشان عيسى پسر مريم را در حاليكه تصديق مي‌کرد آنچه در جلو او بود از توراۀ، و بها و انجيل را داديم كه در آن هدايت و نور بود و تصديق مي‌کرد آنچه در پيش‌دست او بود از توراۀ و هدايت و پندي بود براي متقين (۴۶) و بايد اهل انجيل حكم كنند به آنچه خدا در آن نازل نموده، و آنانكه حكم نكنند به آنچه خدا نازل نموده پس ايشان خود فاسقند (۴۷) و نازل كرديم بسوی تو كتاب را براستي و طبق واقع در حاليكه تصديق مي‌كند آنچه جلو اوست از كتاب و نگهبان است بر آن پس حكم كن بين ايشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ايشان را پيروي مكن و منحرف مشو از آنچه براي تو آمده از حق، براي هريك از شما قرار داديم شريعتي و راهي، و اگر خدا مي‌خواست شما را يك امت قرار داده بود وليكن براي آنكه شما را بيازمايد در آنچه به شما داده پس در خيرات بريكدگر سبقت گيريد، با زگشت همه شما بسوی خداست پس آگاه مي‌كند شما را به آنچه در آن اختلاف مي‌گريد (۴۸)

**نکات:** جمله: مصداقاً لما بين يديه هم در وصف انجيل آمده و هم در وصف قرآن، معلوم می‌شود آیاتی که در کتب آسمانی بوده مسود تأیید کتب بعدی بوده و هريك از آنها نور و هدايت بوده و بايد علمای هر دينی طبق كتاب آسمانی خود حكم كنند و إلا همانطوريكه آیات فوق بيان كرده هم كافرنند و هم فاسق و هم ظالم. جمله: ليبلوكم... دلالت دارد كه خدا به هر کدام از پيغمبران مرسل كه شريعتی داده غير از شريعت ديگر و همه را يك شريعت ننموده براي امتحان و آزمائش، و وظیفه مسلمين اين است كه در كارهای خير سبقت گيرند از ديگران طبق جمله: فاستبقوا الخيرات.



وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ  
 اخْذْ لَهُمْ آيَاتُكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا  
 فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ  
 النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ۝ أَحْكُمُوا بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ  
 حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝

ترجمه: و حکم کن بین ایشان به آنچه خدا نازل نموده و آراء ایشان را پیروی مکن و از ایشان حذر کن که مبادا تورا از بعضی آنچه خدا بسوی تو نازل کرده فریبت دهند، پس اگر روگردانند بدانکه خدا می خواهد ایشان را ببعضی از گناهان شان بگیرد و بتحقیق که بسیاری از مردم نابکارند (۴۹) آیا پس حکم جاهلیت را می جویند، و کیست نیکوتر از خدا در حکم صادر کردن برای اهل یقین (۵۰)

لکات: جمله: و أن احکم بینهم بما أنزل الله و لاتتبع أهوائهم دلالت دارد که تقلید کردن از آراء جایز نیست و دلالت دارد که باید از اهل بدعت و آراء حذر کرد. و مقصود از حکم جاهلیت هر حکمی غیر حکم خدا است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَ  
 أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ  
 لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ فَذَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ  
 فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا آتٌ ۖ فَخَسِيَ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ  
 أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ ثَائِدِينَ ۝



وَقُولِ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْلَ الْاٰلِ الْاٰثِرِ اَلَّذِيْنَ اٰفَمَوْا بِاَللّٰهِ جَهْدَ اٰمَنَانِهِمْ  
اِنَّهُمْ لَمَعَٰكُمْ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَاَصْبَحُوا خٰسِرِيْنَ ۝۵۲

**ترجمه:** ای مؤمنین یهود و نصاری را دوست نگیرید بعضی از ایشان دوست و یار بعضی دیگرند، و کسیکه از شما ایشان را دوست گیرد او از ایشانست، برآستی که خدا هدایت نمی کند قوم ستم گران را (۵۱) پس می بینی آنان را که در دلهایشان بیماری است شتاب می کنند در دوستی یهود و نصاری می گویند می ترسیم حوادثی به ما برسد، پس امید است خدا فتحی بیاورد و یا امری از نزد او بیاید که آنان بر آنچه در پیش خود پنهان کرده اند پشیمان شوند (۵۲) و مؤمنین می گویند آیا ایشان همانانند که بسخت ترین قسمهای خود قسم خوردند که ایشان با شما آیند کردارشان هدر شد و از زیانکاران شدند (۵۳)

**نکات:** اکثر مردم ایمانشان متزلزل و غیر قطععی است، ولذا بی تفاوتند و در مقابل مؤمن و کافر یکسانند، در زمان رسول خدا (ص) که اسلام هنوز رونقی نگرفت بود عده ای بودند که هم با مسلمین بودند و هم با یهود و نصاری دوستی می کردند و گاهی هم بنفع کفار کار می کردند، در این آیات حق تعالی خواسته ایشان را تأدیب نماید که راه خود را یکسره کنید.

بَاٰتِهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِيْنِهِ فَسَوْفَ بَاٰئِي اَللّٰهُ يُقَوِّمُ  
بِحَبْثِهِمْ وُجُوْهُهُمْ اِذْ لَوْ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ اَعْرَٰضٌ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ  
يُجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَلَا يَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَآئِمٍّ ذٰلِكَ  
فَضَّلَ اللّٰهُ بُرْهٰنَهُ مِنْ بَشٰٓءِ وَاللّٰهُ وَاَسْعٰ عَلِيْمٌ اِنَّمَا وَلِيُّكُمْ



اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُفِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ  
 الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ ۖ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ  
 آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ۖ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا  
 تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا  
 الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنُفَكُمْ  
 مُؤْمِنِينَ ۝

**ترجمه:** ای مؤمنین هرکس از شما از دین خود برگردد، پس بزودی  
 خدا قومی را بیاورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان او را  
 دوست می‌دارند، نرم‌دلانند بر مؤمنین، و سختند بر کافرین، در راه  
 خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند، این است  
 فضل خدا به هرکس بخواهد می‌دهد، و خدا وسعت دهنده‌ای است (۵۴)  
 همانا دوست شما خداست و رسولش و آنانکه ایمان آورده‌اند آنانکه  
 نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند درحالیکه خاضعند (۵۵) و  
 آنکه خدا و رسولش و مؤمنین را دوست بدارد پس محققا حزب  
 خدا خود پیروزند (۵۶) ای مؤمنین کسانی را که دین شما را مسخره  
 و بازیچه گرفته‌اند از آنانکه پیش از شما کتاب داده شده‌اند و (نیز)  
 کفار را دوستان خود مگیرید و از خدا بترسید اگر ایمان  
 دارید (۵۷)

**نکات:** جمله: مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ... دلالت دارد که هرکس از اسلام  
 برگردد و مرتد شود بخدا ضرر نرزد بلکه به خود ضرر زده. و اما  
 ارتداد باین است که خدا و رسول و یایکی از احکام مسلم اسلام را  
 منکر شود. جمله: مَنْ يَرْتَدَّ ... فعل آن مستقبل است و چون سوره  
 مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده و در این آیه خبر داده که



عدهای مرتد میشوند و این خبر صحت داشت زیرا عدهای در همان سال آخر حیات رسول خدا (ص) مرتد شدند و عدهای نیز پس از وفات او؛ و اما آنانکه در زمان حیات او مرتد شدند اسود عنسی کاهن بود که در یمن ادعای نبوت کرد و بر بلاد یمن مسلط شد و عمال رسول خدا (ص) را بیرون کرد تا اینکه بدست فیروز دیلمی کشته شد و خبر قتل او یک شب قبل از وفات رسول خدا (ص) به مدینه رسید، و دیگر از کسانی که زمان رسول خدا (ص) مرتد شدند مسیلمه کذاب بود که به رسول خدا (ص) نوشت: من مسیلمه رسول الله إلی محمد رسول الله اما بعد، فان الأرض نصفها لی و نصفها لک . پس رسول خدا (ص) در جواب او نوشت: من محمد رسول الله إلی مسیلمه الکذاب، اما بعد فإن الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین. و این مسیلمه پس از رسول خدا (ص) نیرومند شد تا اینکه ابوبکر با او جنگ کرده و بدست لشکر اسلام کشته شد و قاتل او وحشی قاتل حمزه سید الشهداء بود و لذا می گفت قتلت خیر الناس فی الجاهلیه و شر الناس فی الاسلام. و دیگر از کسانی که مرتد شدند بنو اسد قوم طلیحه بن خویلد بودند که او مدعی نبوت شد و رسول خدا (ص) خالد بن ولید را فرستاد به جنگ او و او فرار کرد بسوی شام، سپس مسلمان شد و اسلام او نیکو شد. و هفت طایفه در زمان ابوبکر مرتد شدند که خدا امر ایشان را بدست ابوبکر کفایت کرد. و مقصود از جمله: فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه، همان ابوبکر و لشکر اسلام است.

و یک فرقه در زمان عمر مرتد شدند و آنان طایفه غسان قوم جله بن الایهم بودند زیرا جله بدست عمر مسلمان شد، و روزی مشغول طواف بود و رداء خود را به زمین می کشید، مردی از مسلمین پا گذاشت به روی رداء او، پس او غضب کرد و یک سیلی به صورت او زد، او نزد عمر شکایت کرد، عمر قضاوت کرد که باید قصاص شود مگر اینکه او عفو نماید، جله گفت من قصاص او را به هزار درهم می خرم، آن مرد مسلمان نپذیرفت، تا اینکه جله حاضر شده هزار درهم فدیة دهد، آن مرد گفت من نمی خواهم جز



قصاص، پس جبله مهلت خواست و سپس از ترس عدالت عمر فرار کرد و به روم پناهنده و مرتد شد.

بهر حال پس از وفات رسول خدا (ص) اکثر عرب مرتد شدند و بهمت و سیاست ابوبکر همه سرکوب شدند، چنانکه از عایشه روایت شده که رسول خدا (ص) وفات کرد و عرب مرتد شد و نازل شد بر پدرم آنقدر گرفتاری که اگر برکوهها نازل شده بود کوهها را از بین می برد. ولی بعضی از نویسندگان شیعه گویند مقصود از جمله فسوف یأتی... علی بن ابیطالب (ع) می باشد، ولی طبق تاریخ این صحیح نیست زیرا مرتدین عرب در زمان حکومت ابوبکر دفع شدند نه در زمان امیر المؤمنین علی (ع) اگرچه امیر المؤمنین با منافقین زمان خود بسیار جنگید ولی آنها را مرتد ننামید، با ضافه آنان را از بین نبرد، و لذا بسیاری از مفسرین حتی مفسرین شیعه این آیات و آیات بعد را در مدح ابوبکر می دانند و تطبیق با او کرده اند. و اگر ابوبکر مصداق یحبهم و یحبونه باشد بدگویی اهل زمان ما به او برخلاف کتاب خدا خواهد بود. متاسفانه روحانی نمایان زمان ما مهاجرین و انصار را اشتباه با مرتدین کرده و همه را فحش می دهند در حالیکه خود از مرتدین بدترند. و کلمه: اَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ از ماده ذل به کسر ذال که بمعنی لیت و انقیاد باشد که ذلول نیز از همین ماده است و مشتق از ذل به ضم ذال نیست که بمعنی ذلت باشد. و جمله: اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ... کلمه ولی را بعضی بمعنای ولایت و سلطنت گرفته اند و بعضی دیگر بمعنای ولایت و محبت گرفته اند و هر کدام از قائلین روایاتی برای تأیید قول خود آورده اند، ولی ما نباید تناسب آیات را نادیده بگیریم و آیات الهی را غیر مربوط به یکدیگر فرض کنیم و قرآن را از فصاحت دور کنیم، پس می گوئیم: آیات قبل از این آیه راجع به نهی از دوستی با کفار یهود و نصاری است و همچنین آیات پس از این آیه راجع به نهی دوستی با منافقین و کفار است و این آیه در وسط می فرماید دوست شما و خیرخواه و یار شما خدا و رسول و مؤمنین می باشند. بنا بر این ربطی به سلطنت و زمامداری ندارد، حال اگر



بمعنی سلطنت بگیریم بمناسبت آیات قبل می‌توان زمامداری ابوبکر را اثبات کرد چنانکه عده‌ای برای تناسب آیات و برای روایاتی که نقل کرده‌اند همین کار را کرده‌اند. ولی چنانکه عرض شد ولایت در این آیه و آیات قبل و بعد بمعنی محبت و نصرت است.

وَإِذَا نَادَيْنَاهُمْ إِلَى الصَّلَاةِ أَتَخَذُوا مَهْزُومًا وَلَعِبًا ذَلِكَ  
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْعَلُونَ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْصُونِ مِثْلَ مَا  
أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ الْبَيِّنَاتِ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّ أَكْثَرَكُمْ  
فَاسِقُونَ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ شُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ  
اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَوْسَ وَالْخَازِيرَ وَعَبَدَ  
الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ وَإِذَا  
جَاؤُكُمْ فَالَوْ أَمَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ  
اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ

**ترجمه:** و چون ندا کنید بسوی نماز آن را با استهزاء و بازی گیرند، این بسبب این است که ایشان مردمی بی‌خردند (۵۸) بگوای اهل کتاب چه عیبی از ما گرفته‌اید جز اینکه ما ایمان آورده‌ایم به خدا و آنچه به ما نازل شده و آنچه از پیش نازل شده و محقق است که بیشتر شما نابکارید (۵۹) بگو آیا شما را خبر بدهیم به پاداشی بدتر از این نزد خدا (یعنی اگر شما مسلمین را بد می‌دانید چون ایمان به محمد (ص) آورده‌اند بدتر از مسلمین کسانی که مورد لعن و غضب خدا شده‌اند) آنکه خدا او را لعن نموده و بر او غضب کرده و بعضی از ایشان را بوزیngگان و خوکان و بندگان طاغوت



قرار داده، جای آنان بدتر و از راه راست دورترند (۶۰) و چون بنزد شما آیند گویند ایمان آورده‌ایم و حال آنکه وارد کفر شده‌اند و با کفر بیرون شدند و خدا داناتر است به آنچه پنهان می‌داشتند (۶۱)

**نکات:** جمله: و إذا ناديتهم إلى الصلاة... دلالت دارد بر ثبوت و مشروعیت اذان، و چون یهود و نصاری و منافقین برای اذان و نماز نفعی تصور نمی‌کردند آنرا باستهزاء و بازیچه حمل می‌کردند درحالیکه اذان ندای توحید و دعوت به توحید و عبادت پروردگار است و نماز انجام وظیفه بندگی و راز نیاز با خدا و استمداد از اوست، و اگر ایشان عقل خود را بکار می‌انداختند استهزاء نمی‌کردند و استهزاء کار بی‌خردانست و لذا خدا فرموده بآنهم قوم لایعقلون. و جمله: و أن أكثرکم فاسقون دلالت دارد که در میان کفار مردم صحیح العمل و غیر فاسق پیدا می‌شود، و ممکن است واو «وأن...» واو بمعنای مع باشد و یا واو حالیه و یا واو عاطفه و عطف شده باشد به جمله أن آمنّا... و مقصود از جمله: وجعل منهم القردة أصحاب السبب می‌باشد که عده‌ای از یهود بودند و مقصود از طاغوت هر رئیس و هر پیشوائی است که به غیر «ما أنزل الله» فتوی بدهد، و مقصود از جمله: ... قالوا آمنّا و قد دخلوا بالكفر و هم قد خرجوا به، عده نفراتی است که از یهود خدمت رسول خدا (ص) می‌رسیدند و بنفاق اظهار ایمان می‌کردند ولی از دلائل رسول خدا (ص) و از آیات الهی و نصایح رسول بی‌اعتنا بودند و همانطور که آمده بودند خارج می‌شدند.

وَرَبِّ كِبَرًا مِنْهُمْ يُبَارِعُونَ فِي الْأَسْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ التَّمْثِ  
لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَوْلَا يُنَبِّهُهُمُ الرَّبُّ لَيَبْنَونَ وَالْآخِبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ  
الْإِثْرَ وَأَكْلِهِمُ التَّمْثِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

ترجمه: و می‌بینی بسیاری از ایشان شتاب می‌کنند در گناه و ستم



و خوردن حرام، البته بد است آنچه می‌کنند (٦٢) چرا ربانیون (مقدسین) و علماء، ایشان را از گفتار گناهشان و از حرام خوردنشان نهی نمی‌کنند البته بدکاری می‌کنند (٦٣)

**نکات:** در کار خیر تعبیر به سرعت می‌شود و در کار شر تعبیر به عجله، حال چرا در کار بد و گناه خدایتعالی تعبیر به سرعت نموده و يُسَارِعُونَ فرموده؟ برای اینکه یهودیان آن کارها را بد نمی‌دانستند و گویا آن کارها بنظرشان کار خوبی است. و جمله: لَوْلَا يَنْهَاهُمْ رَبَّانِيُونَ و... دلالت دارد بر توبیخ و سرزنش مقدسین و علماء که از کارهای بد نهی نمی‌کنند و لذا گفته اند این آیه سخت ترین آیه است از آیات قرآن، و در این آیه مذمت علماء و مقدسین بیشتر شده از خود مرتکبین منکرات، زیرا در حق مرتکبین تعبیر شده به «لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ولی از تارکین نهی از منکر تعبیر شده به «لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» و فرق میان عمل و صنعت این است که عمل گناهی است که زائل شدنی است و هنوز رسوخ پیدا نکرده ولی صنعت عملی است که عادت شده و رسوخ پیدا کرده و زوال آن مشکل است، و در حقیقت می‌توان گفت مرض روحی ارتکاب گناه است و علاج آن علم به خدا و صفات او و احکام اوست و به این علم آن مرض برطرف می‌شود و اما اگر علم به خدا و کتاب او پیدا کرد مانند علماء و مقدسین و باز مرض او برطرف نشد معلوم می‌شود مزمین شده و زوال آن مشکل است، پس اگر دانشمندان دینی مرتکب گناهی شدند معلوم می‌شود مرض روحی‌شان در نهایت شدت و قوت است و زائل شدن آن مشکل شده.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ بَدَأَ اللَّهُ مَغْلُوبًا

غَلَبَتْ أَبْدِيَهُمْ وَلَعِنُوا يَمَّا قَالُوا بَلْ بَدَأَهُ مَبْسُوطَانِ يُنْفِقُ  
كَيْفَ بَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ  
طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْفِتْنَاءُ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ



## الْفِئَمَةُ كُلَّمَا أَوقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

**ترجمه:** و یهود گفتند دست خدا بسته شده، بسته باد دستهایشان و دور باشند بسبب آنچه گفتند بلکه دستهای او باز است بهر کیفیتی که بخواهد انفاق می کند، و البته آنچه از پروردگارت بتوانا زل شده طغیان و کفر بسیاری از ایشان را زیاد می کند و در بین ایشان عداوت و کینه انداختیم تا روز قیامت، هرگاه آتشی برای جنگ برافروختند خدا آنها را خاموش کرده و در زمین برای فساد کوششی دارند و خدا دوست نمی دارد فسادکنندگان را (۶۴)

**نکات:** چون مسلمین فقیر بودند و گاهی قرض الحسن از یهود می خواستند یهود بطعن و مسخره می گفتند خدای محمد (ص) دستش بسته شده یعنی نسبت به او جود و کرم ندارد، و چون یهود از اکثر مردم مال و ثروتی زیادتر داشتند در زمان تسلط مسلمین امور دنیا بر ایشان تنگ شد و لذا ممکن است گفته باشند خدا دیگر بخشی ندارد زیرا بدیهی است که خدائی که قادر است بر خلق جهانی از نیستی هیچ عاقلی دست او را بسته نمی داند زیرا با دست بسته چگونه جهان را حفظ و تدبیر کند، پس مقصود از این قول چه بوده؟ ممکن است همانطوریکه ذکر شد برای تمسخر به مسلمین باشد و یا ممکن است بگوئیم تقلید از فلاسفه کرده باشند، زیرا فلاسفه می گویند خدا قادر بر خلقت تمام جهان کثرات نیست بلکه او یک چیز خلق کرده که عقل اول و یا چیز دیگری باشد و مانند کسیکه دست او بسته شده اختیار ندارد بلکه او فاعل موجب است نه فاعل مختار، و حق تعالی ایشان را رد کرده و مورد لعن قرار داده بواسطه چنین گفتارها. بهر حال مقصود از ید در این آیه و غل و بسط آن عبارتست از بخل و جود و این مجازی مشهور و متعارف است که می گویند فلانی دستش گشاده است یعنی بخشی دارد و یا فلانی دستش بسته و یا دست تنگ است یعنی قدرت و جود ندارد.



بنا براین معنی غَلَّتْ أَيْدِيَهُمْ نفرین به ایشان است از جهت فقر و عجز مجازا و یا از جهت دست بستگی در آتش دوزخ حقیقتا . مجسمه استدلال کرده اند به این قبیل آیات که خدا دست دارد ، در جواب ایشان باید گفت : اولاً مقصود از غل ید بخل است مجازا چنانکه ذکر شد . ثانیاً ید در لغت عرب معانی متعدده دارد یکی همان عضو بدن که معلوم است . دوم بمعنی نعمت است چنانکه می گویند لِفُلَانٍ عِنْدِي يَدٌ أَشْكُرُهُ عَلَيْهَا . سوم بمعنی قدرت است چنانکه می گویند هرچه از دستش برآمد کرد یعنی هرچه قدرت داشت ، و خدا در سوره ص آیه ۴۵ فرموده : وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ، و در سوره فتح آیه ۲۰ فرموده : وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ ، و در حق خدا خودش فرموده : بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ . بنا براین که بمعنی قدرت باشد هرکجا تشبیه و یا جمع آمده مقصود کمال قدرت است مانند آیه ۷۵ سوره ص که راجع به خلقت آدم فرموده : خَلَقْتُ بِيَدَيَّ . و در همین آیه ما نحن فیه فرموده بل یداه مَبْسُوطَتَانِ ، یعنی کمال جود و قدرت را دارد ، و در سوره یس آیه ۷۱ فرموده : خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا ، که مقصود کمال قدرت است چنانکه در فارسی می گویند دست دولت درکار است که مقصود قدرت و نفوذ دولت است . ثالثاً باید گفت دست هرچیزی بمناسب خود آن چیز است مثلاً دست کوزه و دست فنجان و یا دست بیل و دست انسان فرق دارد دست استعمار و دست مرحمت فرق دارد دست استعمار بمعنی نفوذ آن می باشد ، يَدَا اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ با دست مخلوق فرق دارد اگر صاحب دست جسم شد دست او نیز مانند او جسم است و اگر جسم نشد دست او نیز جسم نیست ، پس نمی توان گفت چون خدا يَدَا اللّٰهِ فرموده جسم است نفوذ بِاللّٰهِ .

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا

لَكُنَّا عَنْهُمْ سَبِيلًا ۖ وَلَا دَخَلْنَا لَهُمْ جَنَاتِ النَّعِيمِ ۖ

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْبَةَ وَالْإِحْسَانَ لَمَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ



لَا كَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ  
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۚ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ  
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ  
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۚ

**ترجمه:** و اگر اهل کتاب ایمان آورند و تقوی پیشه کنند البته گناهان شان را جبران و ایشان را به بهشت های پر نعمت داخل خواهیم کرد (۶۵) و اگر ایشان توراۀ و انجیل و آنچه از پروردگارشان به ایشان نازل شده برپا داشته بودند هر آینه از بالای سر و پائین پاهاشان (نعمتها) خورده بودند، بعضی از ایشان مردمی معتدل و بسیاری از ایشان بدمی کنند (۶۶) ای پیغمبر برسان آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده و اگر نرسانی پس تبلیغ رسالت نکرده ای، و خدا تورا از مردم حفظ می کند، زیرا خدا قوم کافرین را هدایت نمی کند (۶۷)

**نکات:** این سوره و این آیات آخر عمر پیغمبر (ص) نازل شده و در آنوقت تقریباً تمام حجاز مسلمان شده بودند و اکثر این آیات برای ارشاد و هدایت یهود و نصاری است که دارای دولت و امپراطوری بزرگی مانند روم را داشتند ولی از دین حقیقی منحرف شده بودند و لذا می فرماید اگر این اهل کتاب حقیقتاً ایمان آورند و از خدا بترسند خدا از سیئاتشان صرف نظر می کند و ایشان را به بهشت خود وارد می نماید، و اگر توراۀ و انجیل که کتاب خالق ایشان است بپا دارند یعنی به آن عمل کنند برکات الهی از آسمان و زمین برای ایشان خدا فراهم کند. مقصود از کلمه: فَوْقِهِمْ آسمان است، و مقصود از مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ زمین است. رسول خدا (ص) در طرفیت بایهود و نصاری و دولتهای ایشان مقداری احتیاط می کرد زیرا ایشان هم قدرت داشتند و هم طرفدار



داشتند در حجاز، و ممکن بود رسول خدا (ص) را ترور کنند، و لذا در آیه ۶۷ فرموده: آنچه نازل شده (یعنی راجع به یهود و نصاری بقرینه آیات قبل و بعدی که در همین معنی ردیف یکدیگر آمده) برسان و نترس و خدا این کافران یعنی یهود و نصاری را هدایت نمی‌کند زیرا طالب هدایت نبوده‌اند. این معنی را که ما ذکر کردیم اکثر مفسرین نوشته‌اند ولی پس از ذکر این معنی احتمالات دیگر نیز ذکر کرده‌اند که آیه ظهور در هیچیک ندارد:

۱- آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن کوتاهی کرده بود آیه قصاص بود.

۲- آنچه نازل شده بود و رسول خدا از رساندن آن خودداری کرده بود عیب یهود و استهزاء ایشان به مقررات اسلام بود.

۳- آنچه نازل شده بود که رسول خدا نرسانیده بود و می‌ترسید اختیار در طلاق زوجات و نگهداشتن ایشان بود.

۴- آنچه کتمان کرده بود از ابلاغ قصه زید و زینب بوده.

۵- آنچه کتمان شده بود ترغیب بر جهاد بود.

۶- آنچه کتمان می‌کرد معایب بتها و سب آل‌الله مشرکین بود.

۷- حقوق مسلمین بود که بیان نکرده بود تا در حجة الوداع بیان کرد برای امر در این آیه.

۸- راجع به ترس از قتل خود رشول بود بدست نصاری و یهود.

۹- راجع به فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بوده.

ولی بطور مسلم می‌توان گفت تمام این احتمالات برخلاف ظاهر آیات قرآن است، زیرا از احتمال یک تا احتمال هفتم تمام مش در قرآن ذکر شده و رسول خدا (ص) ابلاغ کرده بود. و اما احتمال هشتم همان است که ما ذکر کردیم که طبق آیات قبل و بعد بقرینه سیاق همان معنی مقصود است. و اما احتمال نهم صحیح نیست بچند دلیل: اول اینکه برخلاف سیاق آیات است. دوم اینکه اگر بگوئیم آیاتی راجع به فضل آنحضرت بوده که باید برساند و نرسانیده آن آیات کدام است، آیه ای که بخصوص راجع به آنحضرت باشد که پس از این خطاب باید برساند کدام آیه است؟ چنین آیه ای که



نازل شده باشد که برسان و او نرسانیده بود قبلا و بعدا رساننده ما نداریم. سوم همین آیه ۶۷ را اگر طبق میل بعضی از مفسرین راجع به آنحضرت بدانیم چند عدد تالی باطل دارد که نه خدا راضی است و نه رسول او و نه خود امیرالمؤمنین زیرا باید بگوئیم چنانکه گفته اند مقصود از کلمه ناس اصحاب رسول است که رسول خدا (ص) از ایشان می ترسید، و دیگر اینکه مقصود از قوم کافرین در این آیه اصحاب رسول است که همه کافر بودند جز سه نفر و گمان نمی کنم مسلمان عاقل چنین سخنی بگوید و اسلام و قرآن را از ارزش بیندازد زیرا راویان اسلام همان اصحابند آنانکه خدا مکرر در قرآن مدحشان کرده همان اصحابند اگر آنان همه کافر بودند پس اسلام راوی ندارد جز خیر واحد و آنهم اعتباری ندارد و باضافه تمجیدهای قرآن همه نعوذ بالله دروغ می شود، آیاتی که خدا در فضل مهاجرین و انصار نازل کرده تماما بدون مصداق گردیده و خدا اشتباه نموده پس تمام قرآن بی اعتبار می شود نعوذ بالله این چنین سخنان از دشمنان اسلام است و ما نمی توانیم باور کنیم. باضافه بر اینکه رسول خدا (ص) آنوقت که تنها بود در اول بعثت نترسید و آیات خدا را ابلاغ کرد چگونه سال آخر که هفتاد هزار اصحاب دارد و تمام حجاز را مسخر کرده و شرق و غرب آنجا را اسلام فرا گرفته حال می ترسد آنهم از اصحاب خودش که همه جان نثار بودند و چه قدر برای فرمان او مسابقه داشتند و فداکاری می کردند در اینحال آیا خدا فرموده نترس از اصحابت إن الله یعصمک من أصحابک الذین هم القوم الکافرین. پس قطعاً این نیست بلکه در آخر عمر رسول خدا (ص) با دولتهای بزرگ کفر و یهود و نصاری طرف بوده و هزاران احتمال خطر برای او داشت از ترور کردن و از مسموم نمودن، خدا فرموده آیات راجع به یهود و نصاری را برسان و از این قوم کافرین مترس. باضافه خدا قوم کافرین را مکرر نموده با الف و لام یعنی همان قوم کافرین که در آیه بعد و قبل ذکر شده و آیات قبل و بعد صریحاً یهود و نصاری را ذکر کرده و قوم کافرین خوانده. باضافه خود



امیرالمؤمنین در احتجاجاتش مقابل اصحاب رسول خدا (ص) استدلال به این آیه نکرده معلوم می شود مسلم این آیه راجع به آنحضرت نبوده است. حال یکعده روایاتی که برخلاف ظاهر قرآن شیعه و یا سنی نقل کرده اند و قرآن را بی اعتبار کرده اند نباید قبول کرد خصوصا که حتی در این آیه تحریف قائل شده اند گویا ناقلین آنها خواب بوده و یا عداوت با قرآن داشته اند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُفِهُمُ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ  
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَئِنْ يَدَّبْحَ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنْزِلَ  
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا نَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

ترجمه: بگو ای اهل کتاب شما بر راهی نیستید و چیزی بدست ندارید مگر اینکه توره و انجیل و آنچه را بسوی شما نازل شده از پروردگارتان بیادارید و البته آنچه از پروردگارت بسوی تو نازل شده سرکشی و کفر آنان را زیاد می کند پس بر قوم کافرین افسوس مخور (۶۸)

**نکات:** مفهوم آیه چنین است که اگر یهود و نصاری به هزاران صفات کمال و دانش خود را آراسته کنند و هزاران کتاب علمی و بشری را عمل کنند هیچ سودی برای ایشان ندارد و براه الهی قدم برنداشته اند مگر وقتی که به کتاب آسمانی خود عمل کنند، این سخن راجع به مسلمین مصداق دارد، مسلمین نیز اگر هزاران کتاب حدیث و شعر و قصه را بخوانند و عمل کنند تا به قرآن عمل نکنند و آنرا بیاندارند هیچ ندارند.

إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنَ أَمَنَ

بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه: محققا آنانکه ایمان آورده و آنانکه یهودی شده اند و



صابئون و نصاری هرکدام ایمان به خدا و روز آخرت آورد و عمل شایسته کند پس بر ایشان نه ترسی است و نه ایشان افسرده شوند (۶۹)

**نکات:** از این آیه چنین استفاده می شود که اهل ادیان گذشته و فعلی اگر واقعا ایمان به خدا و قیامت داشته باشند و عمل صالح کنند بنجات و سعادت خواهند رسید پس طبق این آیه ممکن است گفته شود اصول دین سه می باشد توحید و معاد و عمل، ولی باید دانست کسی که ایمان به خدا و قیامت داشته باشد و واقعا به خدا ایمان آورده باشد مطیع اوامر خداست بنا بر این وقتی خدا در کتابش فرموده به پیا می بران نیز ایمان آورید او به پیا می بران هم ایمان دارد، بهر حال این آیه منافات با آیه وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا ... ندارد. به آیه ۶۲ بقره نیز مراجعه شود.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا  
قُلْنَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا  
يَقْتُلُونَ وَحَسِبُوا أَنَّ تَكْوِينَ فِتْنَةً فَهُمْ مُوَاعِمُونَ ثُمَّ تَابَ اللَّهُ  
عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَعْمُولِهِمْ

**ترجمه:** هر آینه بتحقیق از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی بسوی ایشان فرستادیم، هر زمانی که رسولی برخلاف میل ایشان آمد گروهی را تکذیب کرده و گروهی را کشتند (۷۰) و گمان کردند که آزمایش و عقابی (برای تکذیب و قتل انبیاء) نیست پس کور و کر شدند سپس خدا توبه ایشان را پذیرفت باز هم بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه می کنند بیناست (۷۱)

**نکات:** مقصود از اخذ پیمان، پیمان عقلی و فطری و شرعی بر توحید و نبوت انبیاء است. و جمله: ... لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ ... دلالت دارد که انبیاء برای جلوگیری بشر از هوی پرستی آمده اند و يَقْتُلُونَ دلالت دارد که عادت ایشان بر قتل انبیاء بوده، باضافه



مستقبل آمده برای مراعات فواصل آیات . و مقصود از کوری و کوری، کوری کوری مجازی است زیرا کسی که به راه هدایت نرود و بیراهه برود مانند شخص کور است .

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ  
 يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ  
 بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَا فِيهَا النَّارُ وَمَا  
 لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۚ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ  
 ثَلَاثُ ثَلَاثٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا  
 عَمَّا يَقُولُونَ لَوَمَسْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابُ آلِهِهِمْ  
 أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ

**ترجمه:** هرآینه بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است و حال آنکه مسیح گفت ای بنی اسرائیل خدائی را که پروردگار من و پروردگار شماست بندگی کنید، محقق است که هرکس به خدا شرک آورد پس بدون تردید خدا براو بهشت را حرام کرده و جای او آتش است و برای ستمکاران یا ورائی نیست (۷۲) هرآینه بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند خدا سومی سه تا است و نیست الهی جز اله واحد و اگر از آنچه میگویند خودداری نکنند البته البته به کفار از ایشان عذاب دردناکی برسد (۷۳) آیا بسوی خدا بر نمیگردند و از او طلب آمرزش نمیکنند و حال آنکه خدا آمرزنده رحیم است (۷۴)

**نکات:** طائفه‌ای از نصاری بنام یعقوبیه گفته‌اند خدا همان مسیح است، حال چگونه به این شرک قائل شده‌اند؟ آیا خدا را حلول داده‌اند در مسیح و یا وجودنا سوتی مسیح را وجود لاهوتی فرض کرده‌اند



بهو حال از گمراهی ایشان باید تعجب کرد و تعجب بیشتر از مشرکین زمان ماست که با داشتن چنین راهنمایی مثل قرآن با علی (ع) را خدا دانسته و یا می‌گویند ما علی را خدا نمی‌دانیم ولی از خدا هم جدا نمی‌دانیم، و عجب‌تر از تمام اینها ملت‌ای است که مدعی اسلامند و در قیام و قعود خود، علی را می‌خوانند و او را مانند خدا حاضر و ناظر می‌دانند. باید گفت آیا توبه نمی‌کنید و از خدا طلب آمرزش نمی‌کنید و آیا از شرک دست نمی‌کشید. و مقصود از ثالث ثلاثه همان تثلیث است که سه قدیم و سه اقنوم قائلند و آن اب و ابن و روح القدس است. پس از این آیات خدا برای راهنمایی نصاری و مسلمین دلیل آورده که مسیح و مادرش غذا می‌خوردند و لازمه غذا خوردن مستراح رفتن است، پس کسی که غذا می‌خورد و احتیاج به دفع دارد چگونه ممکن است خدا باشد و یا صفات خدائی داشته باشد و یا شریک در کار خدا باشد. و عجب این است که یکی از مشرکین زمان ما که خود را آیت الله العظمی خوانده کتابی نوشته بنام امراء هستی و ۱۴ نفر را مانند خدا امیر هستی داشته.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا بَاكِلَانِ الطَّعَامِ أَنْظَرُكَ بَنِي بَنِي لَهْمُ  
الْأَبَانِ ثُمَّ أَنْظَرَانِي يُؤْفَكُونَ ۝ قُلْ أَنْعِدُونْ مِنْ دُونِ  
اللَّهِ مَا لِلْإِمْلَاقِ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝  
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ  
الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا  
كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ۝

ترجمه: نیست مسیح پسر مریم مگر پیا مبری که پیش از او پیا مبرانی



گذشته و مادر او زن راستگوئی است که هر دو طعام می‌خوردند، ببین چگونه برای ایشان آیات را بیان می‌کنیم باز نظر کن که چگونه بافترا آلوده شده‌اند (۷۵) بگو آیا عبادت می‌کنید غیر از خدا چیزی را که برای شما اختیار ضرر و نفعی ندارد و خدا فقط شنوای دانا است (۷۶) بگو ای اهل کتاب غلو در دین خودتان نکنید بدون حق و پیروی نکنید از هوی و هوسهای قومی که قبلاً گمراه شدند و بسیاری را از راه راست گمراه کردند (۷۷)

**نکات:** حق تعالی بیان کرده بطور روشن که مسیح و مادرش محتاج به طعام و قوت بودند و مسیح اگر معجزه‌ای داشته دلیل برخدائی او نمی‌شود، او مانند پیا مبران قبل از خود است. همچنین در آیات فوق حق تعالی صریحاً ذکر فرموده که عیسی مسیح (ع) برای شما اختیار نفع و ضرری ندارد و پرستش او برایتان مفید نیست و خواندن او برای شما هیچ فایده‌ای ندارد زیرا او پس از مرگ از دنیا بی‌خبر است. در این صورت که مسیح چنین باشد اوصیاء انبیاء و امام و امامزادگان یقیناً چنین خواهند بود. جمله: قل یا اهل الکتاب لاتغفلوا... خطاب به تمام اهل کتاب است چه یهود و نصاری و چه مسلمین. و غلو تجا و ز کردن است در موردینی مانند این که صفات خدا را به انبیاء بدهی و یا صفات انبیاء را به اوصیاء بدهی. امام صادق (ع) فرمود: **أَحْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغَلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغَلَاةَ أَشْرَ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا.** یعنی اجتناب دهید و دور کنید جوانان خود را از غلاة که ایشان را فاسد نکنند (پای منبر غلاة نروند و سخن ایشان را گوش ندهند و در نماز به ایشان اقتداء نکنند) زیرا غلاة بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین. متأسفانه اکثر مسلمین مبتلا به این مرض شرک و کفر شده و درباره بزرگان خود زیاده روی‌هایی که ضد قرآن است می‌شمارند و آنها را فضیلت می‌دانند.

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ  
عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝



لَا يَنْتَهِونَ عَنْ مُكْرِفِ عُلُوِّهِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۖ  
 رَأَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيْسَ مَا قَدَّمْتُ  
 لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَخِطَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ ۚ  
 وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا  
 اتَّخَذُوا لَهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ۚ

**ترجمه:** آنانکه از بنی اسرائیل کافر بودند لعنت شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم، این کفر و لعن ایشان بواسطه این بود که عصیان کرده و تجاوز می کردند (۷۸) یکدیگر را نهی از منکری که خود بجا آورده بودند نمی کردند محققا بد بود آنچه می کردند (۷۹) می بینی بسیاری از ایشان را که کفار را دوست می دارند، بی تردید بد است آنچه برای خود پیش فرستادند که خدا بر آنان خشم نمود و ایشان در عذاب جاویدند (۸۰) و اگر ایمان به خدا و پیامبر و آنچه بسوی او نازل شده می داشتند ایشان را دوستان خـود نمی گرفتند ولیکن بسیاری از ایشان نابکارند (۸۱)

**نکات:** از جمله: بما عصوا وکانوا یعتدون استفاده می شود که بنی اسرائیل برای عقاید باطل و عصیان و تجاوزشان از احکام الهی و دستورات پیامبران و افساد در روی زمین و غلوهائی که درباره بزرگان و انبیاء می داشتند مورد لعن انبیاء خود شدند، و کسانی که چنین می باشند و درباره بزرگان اسلام غلوم می کنند قطعاً مورد لعن همان بزرگانند چنانکه از روایات نیز استفاده می شود.



لِيَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا  
 وَلْيَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَةٌ



ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيبِينَ وَرُفْبَانَا وَأَنَّهُمْ لَا يَتَكَبَّرُونَ  
وَاذْأَسْمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ  
الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا  
مَعَ الشَّاهِدِينَ ۝ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ  
وَنَطْعُنَ أَنْ يَدْخُلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْفُؤَامِ الصَّالِحِينَ ۝  
فَأَنَابَهُمُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا جُنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ  
فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا  
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْحَرِيمِ ۝

**ترجمه:** سخت ترین مردم از جهت دشمنی نسبت به مؤمنین البته یهود  
و مشرکین را می یابیم، و البته می یابیم نزدیکترین ایشان به دوستی  
با مؤمنین آنان را که گفتند ما نصارا ایم، این برای این است که  
بعضی از ایشان کشیشان و راهبانند و محقق است که ایشان تکبر  
نمی ورزند (۸۲) و چون شنیدند آنچه بسوی این رسول نازل شده  
می بینند چشمهایشان از اشک جاری می شود از اثر آنچه از حق شناختند  
می گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس ما را با گواهان بنویس  
(۸۳) و چه شده ما را که ایمان نیاوریم به خدا و به آنچه از حق برای  
ما آمده است در حالیکه طمع داریم پروردگارا ما (در بهشت) داخل کند  
ما را با قوم شایستگان (۸۴) پس خدا به ایشان جزای خوب داد در مقابل  
آنچه گفتند، بوستانهایی که از زیر آبنماها جاری است در آن  
ماندگارند و این است جزاء نیکوکاران (۸۵) و آنانکه کافر شدند و  
به آیات ما تکذیب کردند ایشانند اهل دوزخ (۸۶)

**نکات:** پس از آنکه حق تعالی مقداری از صفات ذمیه یهود را بیان



کرد در اینجا محقق ساخته که دشمن‌ترین مردم نسبت به اهل ایمان یهودند زیرا که یهود اهل دنیا و به دنیا حریصند و برای حب دنیا از هر جنایتی روگردان نیستند و با هر کس عداوت دارند و مال همه کس را برای خود حلال می‌دانند، حق تعالی ایشان را در عداوت با مؤمنین مقدم داشته بر مشرکین.

اما نصاری عداوتشان نسبت به مؤمنین کمتر است، بلکه به دوستی نسبت به مؤمنین نزدیکند زیرا تارک دنیا زیاد دارند و مختصر اینکه مانند یهود حریص به دنیا نیستند، البته نه تمام نصاری، و این آیات که راجع به بعضی از نصاری می‌باشد از جمله ایشانند نجاشی و اصحابش، و قصه ایشان چنین است که چون قریش در مکه بنا کردند به عذاب اهل ایمان و کار بر مؤمنین سخت شد رسول خدا (ص) ایشان را به هجرت بسوی حبشه امر کرد، و فرمود سلطان حبشه مرد صالحی است، پس مسلمین پنهانی هجرت کردند بسوی حبشه و اول کسی که هجرت کرد عثمان بن عفان بود با عیال خود رقیه بنت رسول الله با ۱۳ نفر دیگر در ماه رجب سال پنجم بعثت. پس از آنان جعفر بن ابی طالب هجرت کرد و دیگران تاجم مهاجرین حبشه به هشتاد نفر مرد رسید سوای زنان و کودکان. چون قریش فهمیدند عمرو بن عاص را با عماره بن ولید با هدایا فرستادند نزد نجاشی و بزرگان حبشه که ایشان را برگردانند. و عماره بن ولید جوانی بود خوشگل و عمرو بن عاص عیال خود را همراه برداشته بود، چون سوار کشتی شدند و شراب نوشیدند عماره به عمرو گفت به زنت بگو مرا ببوسد، عمرو قبول نکرد، چون عمرو مست شد عماره او را پرتاب کرد به دریا، عمرو چسبید بکشتی و خود را نجات داد، ولی عداوت او را بدل گرفت و خدا بین ایشان عداوت انداخت قبل از آنکه برنجاشی وارد شوند.

چون وارد برنجاشی شدند عمرو عاص گفت ای پادشاه گروهی با ما مخالفت کردند و خدایان ما را بدگفتند و بسوی شما آمده‌اند آنان را بسوی ما برگردان. نجاشی فرستاد نزد جعفر بن ابی طالب او و بار فقاء خود آمدند، جعفر گفت ای پادشاه از اینان سؤال کن



آیا ما بنده ایشانیم؟ عمرو گفت نه بلکه ایشان احرارند، گفت بپرس آیا از ما دینی طلبکارند؟ گفت نه، گفت آیا خونی در گردن ما دارند؟ گفت نه، جعفر گفت پس چه می خواهید از ما، ما را اذیت کردید ما از دیار شما خارج شدیم، سپس گفت: شاها خدا پیامبری در میان ما فرستاد که ما را از شرک و بت پرستی و قمار نهی کرد و ما را به نماز و زکات و عدل و احسان و صلوة رحم امر کرد و از فحشاء و منکر و ستم نهی نمود، نجاشی گفت خدا عیسی (ع) را برای همین فرستاد، پس نجاشی گفت از آنچه خدا بر او نازل کرده حفظ داری؟ گفت بلی، پس سورة مریم را خواند تا رسید به آیه: وَ هُوَ إِلَیْكَ یَجْذِعُ النَّخْلَ تُسَاقِطُ عَلَیْكَ رُطَبًا جَنِّيًا، این آیات در نجاشی و اهل مجلس او تأثیر کرد بطوریکه همه گریان شدند و صدای گریه ایشان بلند شد.

قول جعفر بس خوش آمد شاه را \* گشت جعفر کهربا مرکاه را  
پس نجاشی با تمام حاضرین \* گریه افتادند ز آیات چنین  
شد صدای گریه ایشان بلند \* شورش و غوغا در آن مجلس فکند  
پس نجاشی گفت اهلاً مرحباً \* بر شما و آن فرستنده شما  
من گواهم او نبی صادق است \* بر بشارت های عیسی طابق است  
گرنبد مانع مرا این سلطنت \* کفش دار او بدم از مکرمت

و بعضی گفته اند این آیات نازل شده راجع به هشتاد نفری که خدمت رسول خدا (ص) رسیدند در مدینه، چهل نفر از اهل نجران و ۳۲ نفر از اهل شام و هشت نفر رومی که رسول خدا (ص) سورة یس را بر ایشان خواند و ایشان مسلمان شدند. جمله: فاشابههم الله بما قالوا... دلالت دارد که حق تعالی برای اعتقاد و گفتار از روی ایمان، ثواب بنیز می دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَبَّاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ

وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ



مُؤْمِنُونَ ۝ لَا يَأْخُذُكَ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ ۖ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْفَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۖ مَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ۚ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ ۚ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ۚ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝

**ترجمه:** ای مؤمنین حرام شمارید چیزهای پاکیزه‌ای که خدا برای شما حلال کرده و از حد مگذرید زیرا خدا دوست نمی‌دارد از حد گذرندگان را (۸۷) و از آنچه خدا روزی شما کرده درحالی که حلال و پاکیزه است بخورید و از خدائی که به او ایمان آورده‌اید بترسید (۸۸) خدا شما را بقسم‌های بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولیکن شما را مؤاخذه می‌کند بقسم‌هایی که بسته‌اید پس کفاره آن طعام دادن ده مسکین است از وسطترین چیزی که اطعام می‌کنید خانواده خودتان را و یا پوشانیدن آنان و یا آزاد کردن گردنی، پس آنکه نیابد روزه گرفتن سه روز، این است کفاره سوگندهای شما چون سوگند خوردید، و سوگندهای خود را مواظبت کنید، خدا چنین بیان می‌کند برای شما آیات خود را تا شاید شما شکرگزار باشید (۸۹)

**نکات:** جمله: لَا تُحَرِّمُوا... احتمال چند معنی را دارد: اول آنچه را خدا حلال کرده معتقد به حرمت آن نشوید. دوم بزبان نگوئید حرام است و حکم حرمت برای آن نتراشید. سوم از آن اجتناب نکنید چنانکه از حرام اجتناب می‌کنید. این سه وجه راجع با اعتقاد و قول و عمل بود. چهارم باندرو قسم و مانند آن برخورد حرام مکنید حلال را. پنجم مخلوط به حرام مکنید که باعث حرمت تمام آن



بشود و پاک را مخلوط به نجس ننمائید. آیه احتمال تمام این معانی را می‌دهد، ولی مورد نزول آن همان معنی چهارم است، زیرا وارد شده در حدیث که روزی رسول خدا (ص) در خانه عثمان بن مظعون اوصاف روز قیامت را بیان می‌کرد و ایشان را ترسانید، ایشان تصمیم گرفتند ترک دنیا کرده و چیزهای پاک و لذیذ را بر خود حرام کنند و روزها را روزه بگیرند و شب‌ها را قائم باشند و روی فرش خوابند رسول خدا (ص) خبر شد و به ایشان فرمود من به این کارها مأمور نشدم، برای شما بر خودتان حقی است، روزه بگیرید و افطار هم بکنید و قائم اللیل باشید، خواب هم بکنید، من می‌ایستم و می‌خوابم و روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و گوشت و چربی می‌خورم و با زنان نزدیکی می‌کنم، پس هر کس از روش و سنت من اعراض کند از من نیست، ولذا این آیه نازل شد. مقصود از جمله... بِاللَّغْوِ فِیْ اَیْمَانِکُمْ، این است که

بدون نیت و بدون اراده قسم بخورد که کفاره ندارد، و همچنین هرگاه برای ترک واجب و فعل حرام قسم بخورد که اگر چه خوردن چنین قسمهائی حرام است ولی کفاره ندارد. و جمله: وَ احْفَظُوا اَیْمَانِکُمْ، دلالت دارد که انسان نباید زود بزود برای هر چیز جزئی قسم بخورد. و اما اگر با اراده و نیت قسم خورد هنگام نقض آن قسم، باید همان کفاره‌ای که در آیه ذکر شده بپردازد تا گناه نقض قسم او جبران شود و باید توبه کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ  
وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ  
إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ  
وَالْمَيْسِرِ وَبِصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوْنَ ۖ

ترجمه: ای مؤمنین جز این نیست که می‌وقمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدی و از عمل شیطان است پس از آن اجتناب کنید شاید







از نافرمانی، پس اگر روگردان شدید بدانید که فقط بر رسول ما رسانیدن آشکارا است (۹۲) باکی نیست بر آنان که ایمان آورده و عمل شایسته کردند در آنچه خوردند در وقتی که تقوی و ایمان و عمل صالح داشته باشند با زهم تقوی و ایمان سپس تقوی و احسان پیشه خود کنند و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را (۹۳)

**نکات:** جمله: **إِنَّمَا عَلَى رُسُلِنَا الْبَلَاغُ** دلالت دارد که کار رسول خدا (ص) فقط ابلاغ است و اما اینکه تصرفاتی در جهان داشته باشد غیر از تصرف معمولی بشری، خیر. و مقصود از نفی جناح در جمله **فِيمَا طَعِمُوا** جواب است از سؤال اصحاب رسول خدا (ص) که پس از نزول تحریم خمر ابوبکر گفت یا رسول الله برادران اسلامی مآ که شراب می‌خوردند و در راه خدا کشته شدند حالشان چگونه است؟ خدا فرموده باکی نیست بر آنان که ایمان و تقوی داشتند و از سایر معرمات پرهیز می‌کردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَبَّوْا نِكْرَ اللَّهِ يَتْنِي مِنَ الصَّبْرِ  
ثَلَاثَةُ أَبَدٍ بِكُمْ وَرِمَا حُكْمُ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مِنْ بَخَا فُهُ بِالْغَيْبِ فَمِنْ  
اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
لَا تَقْتُلُوا الصَّبْرَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا  
فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ بِحُكْمٍ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا  
بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِبَا مَا  
لِيَذُونَ وَبِالْأَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَنْمَا سَلَفٌ وَمَنْ عَادَ فَنَنْتَقِمُ  
اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ۚ

ترجمه: ای مؤمنین خدا شمارا بجیزی از صید که دست‌های شما و



نیزه‌های شما به آن می‌رسد آزمایش کند تا اینکه خدا بداند کیست آنکه از خدای بغیب خوف دارد، پس هر که پس از این تجاوز کند برای او عذاب دردناک است (۹۴) ای مؤمنین صید را نکشید در حالیکه شما محرمید و کسی که آن را عمداً بکشد پس جزائی دارد بمانند آنچه کشته، از چهارپایان، بمثلثیت آن حکم می‌کند و و نفر عادل از شما در حالیکه آن را هدیه و به کعبه برساند و یا آنکه بعنوان کفاره مساکینی را اطعام کند و یا معادل آن روزه گرفتن، این حکم برای این است که بچشد بدی کارش را. خدا عفو کرد از آنچه گذشته، و کسی که تکرار کند خدا از او انتقام کشد و خدا عزیز صاحب انتقام است (۹۵)

**نکات: جمله:** لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ دلالت دارد که کشتن صید (بری) حرام است و از جمله... مُتَعَمِّدًا قَجَزَاءٌ مثل ما قتل من النعم، استفاده می‌شود که اگر محرم حیوانی را عمداً کشت باید بمانند آن از چهارپایان هدیه کعبه نموده ذبح و یا نحر کنند. مثلاً در صورتیکه شتر مرغی را کشت شتری را هدیه کند، و برای حمار وحشی، گاوی هدیه کند و برای آهو گوسفندی. و جمله: أَوْ كَفَّارَةً طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَاءً دلالت دارد که محرم مخیر است یا حیوانات مزبوره را هدیه کند و یا همان حیوانات را قیمت کند و قیمت آن را گندم بخرد و به مساکین بدهد، بهر مسکینی نصف صاع که دومت می‌شود که تقریباً یک کیلوونیم است، و یا بقدر هر نصف صاعی یکروز روزه بگیرد. پس اگر بقیعت شتر گندم خریده و آن گندم به شصت مسکین رسید که بسیار خوب، چون کفاره از شصت مسکین زیادتر نیست، و اگر گندم خریده شده از شصت مسکین زیادتر شد زیادتر لازم نیست بدهد و اگر کمتر از شصت مسکین رسید همان قیمت شتر را گندم بخرد بهر چند نفر رسید بدهد و اگر چه کمتر از شصت نفر باشد. و همچنین روزه از شصت روز زیادتر نگیرد. و جمله: تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاكُمْ دلالت دارد که اگر کسی صید کرد جوجه حیوانات را بدست پس صید جوجه بدست جائز نیست و همچنین تخم آنها را نباید برداشت. و صید جوجه و تخم، کفاره آن یک بز است. و جمله: وَمَنْ



عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ، دلالت دارد که صید مکرر حرام است، ولی جزاء و کفاره آن انتقام الهی است و کفاره ثانی و ثالث برای او نیست، در صورتیکه عمد باشد اما خطاء مکرر هر دفعه کفاره دارد.

أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ  
مِنَ عَالِكُمْ وَلِلنَّهَارِ وَحُرْمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا  
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ترجمه: برای شما صید دریا حلال شده است و طعام آن بهره و معاش برای شماست و برای اهل قافله، و بر شما حرام شده است صید بیابان مادامی که محرم هستید و از خدا بترسید آنخدائی که بسوی او محشور می شوید (٩٦)

نکات: آیه دلالت دارد که صید دریا برای محرم حلال است، چه برای خوردن چه برای فروش مانند لؤلؤ و صدف و چه برای فروختن استخوان و دندانهایش، زیرا آیه اطلاق دارد و چه برای خود صیاد و چه برای سایر اهل قافله بدلیل کلمه: و للسیارة.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْيَتُوبِ الْحَرَامَ فِيمَا بَيْنَ النَّجَافِ وَالْأَشْجَارِ  
الْهَدْيِ وَالْفَلَاحِ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ  
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ  
الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ  
يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ۝ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالْطَّيِّبُ  
وَلَوْ أَجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ  
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝



**ترجمه:** خدا قرارداد کعبه خانه محترم را قیام برای مردم و (همچنین) ماه حرام و قربانی و گردنبنند را (قرارداده قیام برای عبادت مردم و امر معاش) این برای این است که بدانید خدای دادنده آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محققا خدا به هر چیزی دانا است (۹۷) بدانید خدا شدید العقاب و اینکه خدا آمرزنده رحیم است (۹۸) نیست برای این پیامبر مگر رساندن و خدای دادنده آنچه آشکارا و آنچه کتمان می کنید (۹۹) بگو خبیث و پاک یکسان نیست و اگر چه بسیاری افراد ناپاک تورا بعجب آورد، پس از خدا بترسید ای صاحبان خردها باشد که رستگار شوید (۱۰۰)

**نکات:** مقصود از جعل الله الكعبه البيت الحرام قیام مال للناس آنست که حرم امن الهی یعنی مکه و اطرافش که کسی در آنجا حق تعرض ندارد موجب قوام امور دین و عبادت و کار و معاش و زندگی است. همچنین ماههای حرام و قربانی ها و شترهایی که بگردن آنها قلاده می انداختند تا نشانه قربانی باشد همه اینها قیام برای عبادت و بعلاوه برای معاش فقراء و ضعفاء و زندگی آنان است. و از کلمه: كثرة الخبيث استفاده می شود که همیشه مردم پلید خبیث اکثریت داشته اند که انسان را بعجب می آورده.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن  
يُنَزَّلُ لَكُم مِّنْهَا وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ  
يُنَزَّلُ لَكُم مِّنْهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝۱۰۱  
قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ  
قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ۝۱۰۲

**ترجمه:** ای مؤمنین از چیزهایی سؤال نکنید که چون برای شما آشکار شود شما را بدآید، و اگر سؤال کنید از آنها هنگامی که قرآن نازل می شود برای شما ظاهر شود، خدا شما را از آن سؤال ها عفو کرده، و خدا آمرزنده و بردبار است (۱۰۱) (بتحقیق پیش از شما



قومی از آنها سؤال کردند سپس به آن کافر شدند (۱۰۲)

**نکات:** روایت کرده اند که از رسول خدا (ص) سؤالاتی بی مورد می کردند، روزی حضرت در منبر فرمود: از چیزی سؤال نمی کنید مگر آنکه جواب می دهم، عبدالله بن حذافه برخاست و گفت پدر من کیست؟ حضرت فرمود حذافه بن قیس. سراقه بن مالک برخاست و گفت هر ساله برای ما حج واجب است یا همین امسال؟ رسول خدا (ص) از او اعراض کرد تا سه مرتبه همین سؤال را تکرار کرد، حضرت فرمود: چرا سؤالی می کنید که برای شما فائده ندارد، هر چه امر کردم بیاورید و هر چه نهی کردم ترک کنید. دیگری برخاست و گفت یا رسول الله پدر من کجا است فرمود در آتش است سپس رسول خدا (ص) غضباک شد. عمر برخاست و گفت رضینا بالله ربا وبالاسلام دینا. پس سؤال گاهی منجر می شود بظا هر شدن اموری که صلاح نیست و گاهی موجب تکالیف شاقه می گردد، هر چه خدا بیان کرده باید فهمید و هر چه خدا بیان نکرده فهم آن را از بنده نخواسته و لذا در این آیه آمده که سؤال مکنید از چیزهایی که اگر ظاهر شود شمارا بدآید. و مقصود از عَفَاَ اللَّهُ عَنْهَا، این است که خدا این سؤالات را از شما نخواسته. و مقصود از جمله: **وَ إِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنْزِلَ الْقُرْآنَ تَبَدَّلَ لَكُمْ** این است که وقتی آیاتی نازل می شود اگر از کیفیت و کمیت آنها سؤال کنید رسول خدا (ص) برای شما بیان می کند، و اگر امور تکلیفی باشد که سؤال از آن لازم است. و مقصود از جمله: **قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ...** همان سؤالاتی است که اقوام گذشته از انبیاء سؤال کردند و به هلاکت افتادند مانند سؤال قوم صالح از ناقة، سپس عقر کردند و هلاک شدند و قوم موسی (ع) گفتند **أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً**، و قوم دیگر گفتند **لَنبِي لَّهُمْ ابْعَثْ لَنَا** **مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...** فلما كتب عليهم القتال تولّوا... و هكذا.

**مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا**

**حَامِرٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُلُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ**



وَكَثُرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۚ وَلَئِنْ أَقْبَلْ لَهُمْ تَعَالَى إِلَى  
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا  
أَوَلَوْ كُنَّا آبَاءَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَحْتَدُونَ ۚ

**ترجمه:** خدا مشروع قرار نداده بحیره را و نه سائبه را و نه وصیله را و نه حامی را ولیکن آنانکه کافر شدند بر خدا دروغ بستند و بیشترشان تعقل نمیکنند (۱۰۳) و چون بهایشان گفته شود بیا شید بسوی آنچه خدا نازل کرده و بیا شید بسوی این رسول گویند کافی است ما را آنچه بر آن پدران خود را یافتیم آیا و اگرچه پدرانشان چیزی نمی دانستند و هدایت نشده بودند (۱۰۴)

**نکات:** در زمان جاهلیت قوانینی برای بعضی از حیوانات رائج بود از آنجمله بود بَحِیرَة یعنی ماده شتریکه پنج شکم میزائید و پنجمین بچه او نر بود گوش آن ماده شتر را می شکافتند و آزادش می کردند تا با اختیار خود بچرد و سوار شدن بر آن و گوشت آن را بر خود حرام می دانستند. دوم سائبه که ماده شتری را بنذر آزاد می کردند و از سواری دادن و بارکشی معاف می داشتند. سوم وصیله که ماده شتری را اگر دوشکم میزائید گوشش را بریده و آزادش می کردند و یا اینکه در یک شکم دو بچه نر و ماده میزائید آنرا وصیله می خواندند. چهارم حامی شتری بود که برای جهانبیدن بر ماده نامزد می کردند اگر ده سال این کار را می کرد سوار شدن بر آن را حرام می کردند و خدا چنین احکامی مقرر نکرده. و جمله: حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا، دلالت دارد که همیشه دین مردم دین تقلیدی از آباء و اجداد و محیط بوده و دین تعقل و تحقیق نبوده مانند زمان ما و چنین دینی باطل است.

بِآبَائِهِمُ الدِّينَ امْنُوا عَلَيْهِمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا



اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبَيِّنْتُ لَكُمْ مَا كُنْتُمْ  
 تَعْمَلُونَ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ  
 الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ  
 إِنْ أَنْتُمْ خَرْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَاصْطَبِكُمْ مَصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهَا  
 مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَضْمَانٍ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا تَشْرَبِي بِهِ  
 ثَمَّنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا تَنْكُرْهُمَا إِنَّ اللَّهَ اتَّكِلُ الذُّلَّةَ  
 الْأَيْمِينَ ۚ فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَتَمَّتَا اثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا  
 مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فِضْمَانٍ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا  
 أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِلَّا لِلَّذِينَ الظَّالِمِينَ ۚ  
 ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَقُولُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهَيْهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ  
 أَيْمَانُ بَعْدَ آيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَالسَّمْعُ أَوْلَىٰ لِلَّهِ لَهْدِي الْقَوْمَ  
 الْفَاسِقِينَ ۚ

**ترجمه:** ای مؤمنین بخودتان پردازید هرکس گمراه شد به شما ضرر  
 ندارد وقتی که شما هدایت یافته باشید، بسوی خدا بازگشت همه  
 شماست پس او خبر می دهد شما را به آنچه می کرده اید (۱۰۵) ای  
 مؤمنین گواه بین شما چون مرگ شما برسد هنگام وصیت دو نفر  
 عادل از خود شما و یا از غیر شماست اگر در سفری بودید که حادثه  
 مرگ به شما رسید، اگر در حق آن دو نفر بدگمان شدید بازشان  
 دارید پس از نماز، قسم بخورند که بگویند باین شهادت متاع دنیا



را نمی‌خریم و اگرچه بسود خویشاوند باشد و کتمان شهادت الهی نمی‌کنیم زیرا در این هنگام گنهکار خواهیم بود (۱۰۶) پس اگر اطلاع حاصل شد که شاهدان خیانتی‌کرده و گناهی مرتکب شده‌اند دوشاهد دیگر جای آنان بایستند که شایسته‌تر باشند بجای آنان از کسانی که استحقاق برتری دارند و قسم می‌خورند به خدا که گواهی ما از گواهی آنان درست‌تر است و ما از حق تجاوز نمی‌کنیم زیرا در این صورت از ستمگران خواهیم بود (۱۰۷) این‌روش به آوردن شهادت بر صورت حقیقی آن نزدیک‌تر است و یا بهترسند که پس از قسم خوردنشان قسمهائی رد شود، و از خدا بترسید و بشنوید و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند (۱۰۸)

**نکات:** چون لغت عرب دارای مزایا و خصوصیات است که مقاصد متکلم از آن خصوصیات بخوبی درک می‌شود یعنی شتونده عرب بخوبی آنرا می‌فهمد، ولی همان جملات عربی اگر فارسی شود به آن مزایا و خصوصیات مفهوم نمی‌شود زیرا آن خصوصیات لغوی عربی از بین رفته. بهر حال ما این آیه را جمله بجمله تشریح می‌کنیم تا خواننده مقصد را بخوبی درک کند. تمیم داری که مسلمان بود بادور فقیق نصرانی برای تجارت از مدینه به شام رفتند، در شام تمیم بیمار شد و نامه‌ای نوشت و آنچه همراه داشت در آن نامه درج نمود و میان اثاثیه خود گذاشت و به رفقای خود خبر داد، سپس به آن دو نفر نصرانی وصیت کرد و گفت اساس مرا به خانواده‌ام برسانید، و فوت شد، آن دو نفر اساس او را تفتیش کردند و جامی از نقره که مکلل بطلا و جواهر بود و سیمد مثقال وزن داشت با گردن بندی از میان اساس او برداشتند و باقی را به اهل او رسانیدند. خانواده او بررسی کردند و نامه او را دیدند که آن جام طلا و گردن بند در نامه مندرج است ولی در اساسیه نیست، به این دو نفر رفیق او گفتند آیا تمیم بیماری طولانی کشید که مخارج زیادی داشته باشد؟ گفتند خیر، پرسیدند آیا در این سفر دزدی به او بر خورده؟ گفتند خیر، پرسیدند آیا تجارتی که موجب ضرر باشد کرده؟ گفتند نه، گفتند پس بهترین چیزی که با او بوده ما



نمی‌بینیم و آن جام طلا و گردن بند است ، گفتند آنچه به ما سپرده همانست که به شما دادیم ، پس ورثه او نزد رسول خدا (ص) شکایت کردند . رسول خدا (ص) آن دوشاهد را بعد از نماز عصر قسم داد ، ایشان قسم خوردند و رها شدند ، پس از مدتی جام و گردن بند بدست آن دو نفر آشکار شد ، ورثه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند مدعای ما نزد آن دو نفر پیدا شده ، رسول خدا منتظر وحی شد و آیات فوق نازل شد ، رسول خدا (ص) امر کرد دو نفر از کسان میت قسم بخورند ، ایشان قسم خوردند ، سپس جام و گردن بند را از آنان گرفت و به ورثه داد . چون مورد نزول بیان شد مفهوم آیه روشن می‌شود .

جمله : شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ ... دلالت دارد که شاهد گرفتن بر وصیت کار لازم و مشروعی است تا اینکه مایه ترک انسان ضایع نشود . و کلمه : ذَوَا عَدْلٍ دلالت دارد که باید دوشاهد عادل باشند ، و کلمه : مِنْكُمْ دلالت دارد که باید مسلمان باشند . و جمله : أَوْ آخَرَانِ ... دلالت دارد که اگر در سفری دو شاهد مسلمان پیدا نشد دوشاهد غیر مسلمان بگیرد که در مذهب خود عادل باشند و دروغگو و حقه باز نباشند . جمله : فَيُقْسِمَانِ دلالت دارد که در صورت شگ و ورثه در صدق شاهدین باید دوشاهد قسم بخورند بهمان نحوی که در آیه ذکر شده . و کلمه : مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ دلالت دارد که قسم باید در مسجد و یا مکان مقدس پس از نماز در حضور مردم باشد که عظمت داشته باشد ، اگر چه بر شاهد قسم نیست ولی در این مورد شاهد بصورت منکر می‌باشد : وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ صدق می‌کند . جمله : فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ دلالت دارد که باید قسم به خدا بخورند نه به مقدسات دیگر برای اینکه ما کتمان شهادت و خیانت نکرده ایم .

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ

قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١٤﴾

ترجمه: روزی خدا پیامبران را جمع می‌کند پس از آن می‌گوید چقدر اجابت شدید (أمت شما چه مقدار از شما پیروی کردند) گویند



برای ما علمی نیست زیرا که فقط تو دانای غیب‌هائی (۱۰۹)

**نکات:** مقصود از یوم روز قیامت است، و این یوم مفعول است برای اتقوا الله در آیه قبل. و این آیه دلالت می‌کند که انبیاء (ع) پس از رفتن از دنیا به عالم دیگر از امت‌های خود خبری ندارند، و خصوصاً به امور غیب و پنهانی آگاه نیستند اگرچه در زمان حیاتشان برظواهر امور امت خود مطلع باشند. مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه نقل کرده از تفسیر حاکم ابوسعید که او نوشته این آیه دلالت دارد بر بطلان قول امامیه که ائمه (ع) علم غیب داشته باشند، سپس طبرسی در جواب او چنین می‌نویسد: من می‌گویم این قولی که به امامیه نسبت داده ظلم است زیرا احدی از امامیه بلکه احدی از مسلمین نگفته که یکی از افراد بشر علم غیب دارد و کسی که مخلوقی را متصف به وصف عالم الغیب بداند از دین جدا شده و بی دین است، و شیعه امامیه از چنین قولی بیزار است. نویسنده گوید آری علمای امامیه که معاصر با طبرسی و قبل از او بوده‌اند صفات خدا را به امام نمی‌دادند و آنرا کفر می‌دانستند، ولی زمان ما امام را عالم به غیب می‌دانند، بلکه بعضی از امامزاده‌ها را نیز عالم به غیب می‌دانند، و اگر بخواهی ایشان را متنبه کنی تکفیر و تفسیق می‌کنند گویا بقول مرحوم طبرسی از دین و قرآن جدا شده و بکلی اعراض دارند.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ  
إِذْ أَبَدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ نَكَّيْتُكَ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا  
وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ  
مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي  
وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي



وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ  
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

**ترجمه:** وقتی که خدا گفت ای عیسیٰ پسر مریم بیاد آور نعمتم را بر تو و بر مادرت وقتی که تورا تأیید کردم به روح القدس با مردم سخن می‌گفتی در گهواره و سن کهولت، و وقتی که به تو کتاب و حکمت و تورا و انجیل یاد دادم، و وقتی که خلق می‌کردی از گل مانند هیئت مرغ باذن من پس می‌دمیدی در آن پس باذن و اراده من مرغ می‌شد و شفا می‌دادی کور مادر زاد و ابرص را باذن و اراده من و وقتی که بیرون می‌آوردی مرده‌ها را باذن و اراده من، و وقتی که بازداشتی از تو بنی اسرائیل را چون دلیلهای روشن برای ایشان آوردی پس کفار از ایشان گفتند نیست این مگر سحر آشکار (۱۱۰)

**نکات:** در ذیل آیات ۴۵ تا ۴۹ سورة آل عمران قضایای مذکوره در این آیه ذکر شد و ما مقداری توضیح دادیم مراجعه شود.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ  
أَنْ آمِنُوا بِي رَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ

بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۖ إِذْ قَالَ الْخَوَارِجُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ  
بِسَطِيعِ رَبِّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالُوا  
اأَنفُوا ۖ اللَّهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۖ قَالُوا نَزِدُ بِكَ آيَاتٍ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَنَطْمَئِنَّ  
قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۖ  
قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ



لَنَآعِيبٌ لِّأَوْلِيَآئِنَا وَآخِرُنَا وَآيَةٌ مِّنكَ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١١﴾  
 قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَنِّتُ لَهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي  
 أُعَذِّبُهُ عَذَابًا أَبَدًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٢﴾

**ترجمه:** و در وقتی که وحی نمودم به حواریین و اصحاب خاص تو که ایمان آورید به من و به رسول من، گفتند ایمان آوردیم و گواه باش به اینکه ما مسلمانیم (۱۱۱) وقتی که حواریون گفتند ای عیسی پسر مریم آیا پروردگارتو می تواند که نازل کند بر ما سفره طعامی از آسمان گفت بترسید از خدا اگر ایمان دارید (۱۱۲) گفتند می خواهیم از آن بخوریم و دل های ما آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته ای و بوده باشیم بر آن از گواهان (۱۱۳) عیسی بن مریم گفت خدایا پروردگارا بر ما نازل فرما سفره طعامی از آسمان که برای ما روز عیدی بوده باشد برای اول ما و آیندگان ما و معجزه ای از تو باشد و ما را روزی ده و توئی بهترین روزی دهندگان (۱۱۴) خدا گفت محققا من آن را نازل می کنم بر شما پس هر که از شما پس از آن کافر شود البته او را عذابی کنم که احدی از جهانیان را چنان عذابی نکنم (۱۱۵)

**نکات:** این سوره را سوره مائده گویند زیرا آیات مائده در این سوره نازل شده و روزی که نازل شد روز یکشنبه بوده که نصاری آن را عید گرفتند و آیا عرض و طول آن سفره و طعامی که در آن بوده چه بوده مورد اختلاف است، بعضی گفتند نان و گوشت بوده و گوشت آن گوشت ماهی بوده و چون نازل شد گویا حضرت عیسی (ع) وحشت داشت و به سجده افتاد و گریه کرد و عرض کرد: اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الشَّاكِرِينَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً وَ لَا تَجْعَلْهَا مُثَلَفًا وَعَقُوبَةً مردم از عیسی (ع) سؤال کردند که این مائده از غذای دنیامی باشد و یا از طعام آخرت؟ فرمود هیچ کدام، طعامی است که خدا بید قدرت خود ایجاد کرده است بهر حال هر کس بیمار بود از آن طعام خورد



شفایافت ، ولی چون نازل می‌شد فقراء و أغنیاء همه جمع می‌شدند و أغنیاء خوش نداشتند و موجب شک ایشان شد ، پس عده‌ای مسخ شدند و مائده هم موقوف شد .

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ

أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأَهْلِي الطَّيِّبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ

إِنْ كُنْتُ قُلُّهُ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي

نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۖ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ

أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ

فَلَمَّا تَوَقَّعْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۖ

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ ۖ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ نَبْعُ الصَّارِفِينَ صُدَّ قَهُمُ مَا لَمْ

جَنَّاكَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۖ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۖ

ترجمه: و وقتی که خدا گفت ای عیسی بن مریم آیا تو به مردم گفتی مرا و مادر مرا دو إله (یعنی دو مرجع در حوائج) بگیرید بجای خدا (بدون خدا) گفت منزهی تو برای من سزاوار نمی‌باشد



که بگویم آنچه برای من حق نیست ، اگر گفته باشم محقق تو آن را دانسته ای ، تومی دانی آنچه را در خود من است و من نمی دانم آنچه در ذات توست ، براستی که خود دانای غیب هائی (۱۱۶) نگفتم برای ایشان مگر آنچه تو مرا به آن امر کردی که بندگی کنیید خدائی را که پروردگار من و پروردگار شماست ، و من گواه بر ایشان بودم مادامی که در میان ایشان بودم ، پس چون مرا وفات دادی تو خود مراقبت بر ایشان بودی ، و تو بر هر چیزی گواهی (۱۱۷) اگر عذاب کنی ایشان را که محقق ایشان بندگان تو هستند و اگر بیامری ایشان را پس بتحقیق تو خود عزیز حکیمی (۱۱۸) خدا گفت این روزی است که راستگویان را راستی ایشان نفع می دهد برای ایشان است بوستانهائی که جاری است از زیر آنها نهرها همیشه در آن جاوید بمانند ، خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند این است رستگاری و بهره بزرگ (۱۱۹) مخصوص خداست پادشاهی و اختیار آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست ، و او بر هر چیزی تواناست (۱۲۰)

**نکات:** بعضی از نویسندگان اعتراض کرده اند که هیچکس حضرت عیسی (ع) و مادرش (ع) را خدا ندانسته تا اینکه قیامت خدا عتاب کند و بگوید: أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخَذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ، این اشکال از اینجا ناشی شده که خیال کرده اند إلهین بمعنی دو خدا می باشد و إله را بمعنی الله گرفته اند البته هیچیک از نصاری عیسی را الله ندانسته و إله در لغت بمعنی الله نیست بلکه إله از ماده اله بمعنی من یقصد إلیه فی الحوائج می باشد و إله بمعنی مألوه مصدر بمعنی مفعول است . در اینکه نصاری در حوائج خود توجه به عیسای خیالی خود می کنند شکی نیست . آیا ندیده ای در تمام کلیساها و در تمام بیمارستانهای امریکا و اروپا شفای امراض را از عیسی می خواهند و همین معنی است که خدا عتاب به عیسی می کند که آیا تو گفته ای در حوائج خود به تو توجه کنند و تو را إله بدانند؟ حضرت عیسی با کمال عجز و انکسار عرض می کند من نگفتم ام و مرا این چنین کفری سزاوار نیست



زیرا من پس از رحلت از دنیا از امت خود بی‌خبر بودم چه برسد  
باینکه سمیع و بصیر حوائج ایشان باشم، و این معنی بخوبی از  
آیات روشن است، یکجا می‌گوید رب من و رب شما یکی است یعنی  
من رب و ارباب شما نیستم به من رجوع نکنید، یکجا می‌گوید فَلَمَّا  
تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، یعنی  
من که عیسی باشم مراقب احوال ایشان نیستم و فقط خدا مراقب  
حال همه و همه‌جا حاضر و ناظر است نه من. متأسفانه باین آیات  
روشن قرآنی چگونه مسلمانها خود را به‌کری زده و هر بنده مقرب  
را إله یعنی ملجأ در حوائج و باب الحوائج می‌دانند و می‌گویند  
فلانی باب الحوائج إلی الله است. آیا خدا باب یعنی درب دارد  
و یافلان بنده صالح همه‌جا مراقب و شاهد و ناظر است مانند خدا؟  
آیا کسانی که چنین سخنان شرک آمیز را در مجالس و محافل تزریق  
می‌کنند به خدا و قیامت عقیده دارند؟ نه والله. نعوذ بالله من  
مضلات الفتن.





سوره أنعام مکی و دارای ۱۶۵ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ۱ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّتَمِّعٌ عِنْدَهُ فَمَنْ تَزَوَّنَ ۲ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَهَمَّكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْبُرُونَ ۳

**ترجمه:** بنام خدای رحمن رحیم \* ستایش مخصوص آنستکه آفرید آسمانها و زمین را و قرارداد تاریکیها و روشنی را، سپس آنانکه کافرند دیگران را بیروردگارشان برابر میگیرند (۱) و او خدائی است که آفرید شما را از گل سپس مقدر کرد مدتی را، و مدت نامبرده شده نزد اوست سپس شما شک میآورید (۲) و اوست خدای در آسمانها و در زمین، میداند پنهانی و آشکار شما را و میداند آنچه کسب میکنید (۳)

**نکات:** الْحَمْدُ لِلَّهِ جمله خبریه است که حضرت حق حمد کرده ذات خود را و الف و لام آن برای استفراق است یعنی جمیع ستایشها لایق ذات اوست، و چون ظلمات را جمع آورده میتوان گفت ظلمت بیش از نور است چنانچه راه باطل زیاد و راه حق یکی است. و مقصود از جمله: خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ این است که شما را از نباتاتی که از خاک ایجاد شده تبدیل به نطفه نمود و نطفه را تبدیل به بشر نمود.



وَمَا نَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا  
 مُعْرِضِينَ ۚ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ  
 مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ أَلَمْ يَرَوْا كَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ  
 مَكَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمْكِنْ لَكُمْ ۚ وَارْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَاءً  
 وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا  
 مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ۚ

**ترجمه:** و نیامد ایشان را نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان مگر اینکه ایشان بعبادت خود از آن معرض بودند (۴) پس بتحقیق بحق تکذیب کردند زمانیکه برای ایشان آمد، پس بهمین زودی خواهد آمد اخبار آنچه بحسب عادت بآن استهزاء می‌کردند (۵) آیا ندیدند چه بسیار از اُمت‌ها را که پیش از ایشان بود هلاکشان کردیم، ایشان را تمکن داده بودیم در زمین آن مقدار که شمارا تمکن ندادیم و فرستادیم از آسمان بر ایشان باران پی در پی و نه‌رایی را از زیر ایشان جاری قرار دادیم پس بواسطه گناهانشان هلاکشان کردیم و پس از ایشان ایجاد کردیم اُمت دیگری را (۶)

**نکات:** جمله: آیات ربهم ممکن است آیات قرآن و تشریعی باشد و ممکن است معجزه و آیات تکوینی باشد و مقصود از کلمه: أنباء ما كانوا نتیجه آن خبرهاست که به ایشان وعده داده شده که در قیامت ظاهر می‌شود.

وَلَوْ زَلَّلْنَاهُ عَلَىٰ مَا يَفْتَرِ لَاسْمُهُ  
 بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سُحْرٌ مِيقَاتٍ ۚ وَفَالْوَلُولَا



أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكَ فَضَى الْأَمْرُ لَئِنْ لَا يَنْظُرُونَ ۚ  
 وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ جَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلِيُونَهُ ۖ  
 وَلَقَدْ آتَيْنَاهُم بَرْنِي رُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالْدِينِ سِحْرُهُمْ مَا كَانُوا  
 بِهِ يَنْتَهِفُونَ ۚ

**ترجمه:** و اگر نازل کنیم بر تو نوشته‌ای را در کاغذی که بدست‌های خودشان لمس کنند هوآینه کافران بگویند که نیست این مگر سحر آشکار (۷) و گفتند چرا براو ملکی نازل نشده، و اگر ما ملکی نازل کرده بودیم کار گذشته بود سپس مهلت داده نمی‌شدند (۸) و اگر اورا ملکی قراردهیم البته او را مردی قرار دهیم و شبهه‌ای که می‌داشتند برجای می‌گذاشتیم (۹) و بتحقیق به پیا مبرانی پیش از تو استهزاء شد پس به استهزاء کنندگان ایشان وارد شد آنچه بآن استهزاء می‌کردند (۱۰)

**نکات:** عده‌ای از مشرکین می‌گفتند یا محمد ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از طرف خدا برای ما نوشته‌ای بیاید به همراهی چهار فرشته که شهادت بدهند که آن نوشته از طرف خداست و تو رسول اوئی، خدا می‌فرماید ما اگر خواسته‌ایشان را انجام دهیم خواهند گفت این سحراست. عده دیگر گفتند چرا بر او فرشته‌ای نازل نمی‌شود که ما آن را به بینیم؟ حق تعالی فرموده اگر ملکی نازل کنیم که ایشان ببینند دیگر عذری پذیرفته نخواهد شد برای کفرایشان و عذاب نازل خواهد شد، و باضافه ملک که جسم مرئی نیست و اگر ملکی را برایشان مجسم کنیم باز برضعفای خود اشتباه‌کاری خواهند نمود که این ملک نیست بلکه این بشری است، خدا برای دل‌داری رسول خود می‌فرماید به سایر انبیاء نیز استهزاء و اشکال تراشی می‌کردند ولی عاقبت، عذاب خدائی همان مستهزئین را فرا گرفت.



قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
 الْمُكْذِبِينَ ۚ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ  
 الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَ كُفْرُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَرْبَبٍ فِيهِ الدِّينُ خَيْرٌ وَأَنفُسُهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ  
 الْعَلِيمُ ۚ قُلْ أَغْنَى اللَّهُ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ  
 وَلَا يَظْهَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ  
 الْمُشْرِكِينَ ۚ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ترجمه: بگو در زمین سیر کنید سپس نظر کنید چگونه شد عاقبت  
 تکذیب کنندگان (۱۱) بگو ملک کیست آنچه در آسمانها و زمین است  
 بگو ملک خداست، خدا برخود حتم نموده رحمت را، البته روز قیامت  
 که در آن شکی نیست شما را جمع می کند، کسانی که ایمان نمی آورند  
 بجان خودشان ضرر زده و زیان کرده اند (۱۲) و ملک او و با اختیار او  
 است آنچه در شب و روز ساکن است، و اوست شنونده دانا (۱۳)  
 بگو آیا غیر خدا را سرپرست خود بگیرم خدائی که بدون سابقه ایجاد  
 کرده آسمانها و زمین را و اوست که طعام می دهد و طعام داده نمی شود،  
 بگو برآستی که من مأمورم اول کسی که اسلام آورده باشم و البته  
 مباش از مشرکین (۱۴) بگو برآستی که من می ترسم اگر عصیان  
 پروردگار خود کنم از عذاب روز بزرگ (۱۵)

نکات: پس از آنکه با دلایل در این آیات ثابت کرده قدرت خود را  
 و اینکه مالک موجودات و صاحب اختیار همه چیز است و برخود حتم  
 نموده رحمت را و خیر بندگان را می خواهد، بعد فرموده پس غیر او را  
 ولی خود بدان یعنی غیر خدا را اگر ولی و صاحب اختیار و



سرپرست خودیدانی تکوینا مشرک خواهی بود زیرا ولایت تکوینی و سرپرست حقیقی برای کسی است که همه چیز را بوجود آورده و به همه طعام و روزی داده و از کسی طعام نخواهد، و غیر او چنین اوصافی ندارد و زیبنده ولایت تکوینی نیست. و مقصود از اول من اسلم این است که خود محمد (ص) اولین مسلمان است و خود مطیع مقررات الهی است. و جمله: إني أخاف إن عصيت... دلالت دارد که خود محمد (ص) اگر عصیان کند از عذاب خدا می ترسد، پس دیگران عصیان نکنند.

مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَذَرْجَةً وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ وَإِنْ يَسْأَلِ  
 اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُنْسِكْ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
 قَدِيرٌ ۝ وَهُوَ الْغَايُ مُفَوْقُ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝ قُلْ أَتَى بُنَى  
 أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ  
 لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَشْكُرْ لِشَهِدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى  
 قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرَأءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ۝

ترجمه: آنکه عذاب از او بگردد در آن روز پس بتحقیق خدا او را رحم کرده، و این است بهره و کامیابی آشکار (۱۶) و اگر خدا به تو ضرری برساند برطرف کننده ای جز او نیست، و اگر خیری به تو برساند پس او به هر چیزی توانا است (۱۷) و او قاهر و مسلط بر بندگان خود است، و او حکیم خبیر است (۱۸) بگو گواهی چه چیز بزرگتر است بگو خدا گواه است بین من و شما و بسوی من وحی شده این قرآن برای اینکه باین قرآن بترسانم شما و کسی را که به او برسد، آیا شما گواهی می دهید که با خدا معبودهای دیگر و قاضی الحاجات دیگری است، بگو من گواهی نمی دهم، بگو جز این نیست کنه او



ملجاً یگانه است و براستی که من بیزارم از آنچه شریکاو می‌کنید  
(۱۹)

**نکات:** جمله: و إِنْ يَمْسِكِ اللَّهُ... دلالت دارد براینکه هیچ‌کس  
غیرخدا نمی‌تواند دفع ضرر و جلب خیرکند و یا شفاعت دهد و یا  
حاجت روا کند و یا واسطه این کارها شود و خدا به‌کسی چنین  
اموری را واگذار نکرده. و جمله: هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ دلالت  
دارد براینکه خدا به‌بندگان خود آزادی و قدرت و اختیار داده  
ولی اختیار از دست خودش خارج نشده بلکه قدرت او غلبه دارد  
و جلو هرکس را می‌تواند در هرکاری بگیرد. و جمله: ...لَأَنْذَرَكُمْ  
به و من بلغ دلالت دارد که قرآن حجت است برای هرکس که قرآن  
به او برسد و اگرچه غیرعرب باشد و رسول خدا (ص) بهمین قرآن و  
بوسیله همین باید مردم را تبلیغ کند. و جمله: إِنْ نِيَّ بَرٌّ مِمَّا  
تَشْرِكُونَ دلالت دارد که حاجت از غیرخدا خواستن و برای غیرخدا  
کرنش کردن شرک است.

الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْكِتَابَ بِعُرْفُونَهُ لَنَعْلَمَنَّ  
أَيُّكُمْ خَيْرٌ وَأَنفُسُهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝

**ترجمه:** آنانکه کتاب برایشان آمده می‌شناسند این کتاب را  
چنانکه پسران خودشان را می‌شناسند، آنانکه به‌خود زیان  
رسانیده‌اند پس ایشان ایمان نمی‌آورند (۲۰)

**نکات:** از این آیه مانند آیه ۱۴۷ سوره بقره استفاده می‌شود که  
یهود و نصاری کتاب خدا و رسول خدا (ص) را می‌شناختند و  
حقانیت این دو را می‌دانستند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ  
إِنَّهُ لَا يَفْعَلُ الظَّالِمُونَ ۝ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا



ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا الْبَيْنَ شَرْكًا وَكَرَّ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ۚ  
ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ۚ  
انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۚ

**ترجمه:** و کیست ستمکارتر از آنکه بافتراء برخدا دروغ ببندد و یا به آیات او تکذیب کند بر راستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند (۲۱) و روزی که همه را محشور می‌کنیم سپس به مشرکین می‌گوئیم کجا بیند شریکانی که شما گمان می‌کردید (۲۲) سپس عذرایشان نباشد مگر گفتن اینکه قسم به خدا پروردگار ما که ما مشرک نبوده‌ایم (۲۳) بنگر چگونه برخود دروغ گفتند و گم شد از ایشان آنچه افتراء می‌بستند (۲۴)

**نکات:** کفار جاهلیت و یهود برخدا دروغ می‌بستند مانند اینکه خدا بتان را شفیع نزد خود قرار داده و یا خدا ملائکه را دختران خود قرار داده و از قبیل اینها مانند مسلمین بدتر از کفار زمان ما که هرچه بخواهند بنام دین و مقررات الهی بدروغ و افتراء می‌گویند و کارهای بدعتی خود را از دستورات خدا می‌دانند، و خدا چنین اشخاص را از هر ظالمی ظالم‌تر خوانده . و اما آیات ۲۳ و ۲۴ که خدا قول مشرکین را نقل کرده مفسرین قول کفار را قول در آخرت ایشان دانسته‌اند یعنی در قیامت چنین قسم دروغ و چنین افترائی می‌گویند، ولی بنظر ما این قول ایشان است در همین دنیا که در همین دنیا قسم می‌خورند که ما مشرک نیستیم چنانکه زمان ما کسانی که در دعاها و عبادات خود غیر خدا را می‌خوانند و بلکه تا نصف شب فریاد می‌کشند و با اینحال قسم می‌خورند که ما مشرک نیستیم و خصوما افعال در این آیه همه ماضی است .

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرْوَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ



يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ  
وَمَنْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ  
وَمَا يُشْعُرُونَ ۚ

**ترجمه:** و از ایشان است کسی که به تو گوش می دهد و مابردلهایشان پرده ها قرار داده ایم که مانع باشد از اینکه بفهمند و در گوشهای ایشان سنگینی و اگر هرآیه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند تا اینکه نزد تو آیند و با توجدها کنند آنانکه کافرند می گویند نیست این جز افسانه های پیشینیان (۲۵) و ایشان مردم را از ایمان به آن باز می دارند و از آن دوری می جویند و هلاک نمی کنند مگر خود را و درک نمی کنند (۲۶)

**نکات:** کسانی که از آیات الهی اعراض دارند چون پرده تعصب بر فکرشان زده شده حق را درک نمی کنند، زمان رسول خدا (ص) نیز چنین بودند زمان ما نیز چنین است، چون حق تعالی ایشان را آزاد گذاشته در انتخاب پرده غفلت و تعصب و اعراض از حق و پرده ای را که خود بردل خود زده اند چون حق تعالی بخودشان واگذار کرده گویا او پرده را آویخته، و کفار پس از مجادله و دفاع از خرافات خود چون دلیلی نداشتند می گفتند این آیات افسانه های سابقین است و خود دوری می جستند و مردم را نیز باز می داشتند.

وَلَوْ رَدُّوا عَلَى النَّارِ فَأَلْبَسْنَا ثِيْبًا وَلَا تَكْذِبَ  
بِآيَاتِ رَبِّنَا وَتَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ بَلْ يَدْعَاهُمْ  
مِمَّنْ قَبْلُ وَلَوْ رَدُّوا عَلَى الْعَادِ وَالْمَافُوءِ عَنْهُمْ لَكَاذِبُونَ ۚ

**ترجمه:** و اگر ببینی وقتی که بالای آتش دوزخ بازداشت شده اند که گویند ای کاش ما برگردانیده می شدیم و به آیات پروردگارمان



تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنین می‌بودیم (۲۷) بلکه ظاهراً هر شود برایشان آنچه از پیش مخفی می‌کردند و اگر برگردانیده شوند محققاً به آنچه نهی شده‌اند برمی‌گردند و بتحقیق که ایشان دروغ‌گویند (۲۸)

**نکات:** خدای تعالی هر چیزی و هر پیش‌آمدی را می‌داند قبل از وقوع آن چنانکه در این آیات خبر داده از وقایع قیامت قبل از وقوع آنها که کفار در قیامت چنین می‌گویند و اگر به دنیا برگردند باز بهمان گمراهی خود ادامه دهند.

وَقَالُوا إِنَّمَا الْإِنشَاءُ الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ<sup>۲۷</sup>

وَلَوْ رِئَىٰ إِذْ وَفُّوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ الْإِنشَاءُ الْآخِرَةُ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا  
قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ<sup>۲۸</sup> قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا  
بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتُنَا عَلَىٰ مَا  
فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ<sup>۲۹</sup>  
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهْوُ وَلِلْآخِرَةِ خَبَرٌ لِلَّذِينَ  
يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ<sup>۳۰</sup> \*

**ترجمه:** و گفتند نیست این مگر زندگی دنیا و ما برانگیخته نشویم (۲۹) و اگر به‌بینی وقتی که بازداشت شده‌اند نزد پروردگارشان، خطاب رسد آیا این بحق نیست گویند آری قسم به پروردگارمان، خطاب رسد پس بجشید عذاب را بسبب آنچه کفر می‌ورزیدید (۳۰) بتحقیق زیان کردند آنانکه به ملاقات خدا (ملاقات رحمت خدا در قیامت) تکذیب کردند تا وقتی که ساعت مرگ و قیامت ایشان آمد گفتند ای افسوس بر ما بر آنچه کوتاهی‌کردیم درباره آن و ایشان گناهان خود را بر پشت خود حمل می‌کنند، آگاه



باش بد است آنچه بردوش می‌کشند (۳۱) و نیست زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی و محققا خانه آخرت بهتر است برای آنانکه پرهیزکارند آیا نمی‌اندیشید (۳۲)

**نکات:** مقصود از لقاء الله: چون در قیامت جز از خدا حکومتی و حکمی نیست و قدرت و مدافعی نیست جز خدا هر چه هست از خداست، لذا بکنایه گفته می‌شود لقاء الله. و اما اینکه حیات دنیا را لعب و لهو خوانده برای اینکه: اولاً انسان همانطوری که عمر خود را صرف لهو و لعب می‌کند همانطور صرف دنیا می‌کند. ثانیاً چون از لهو و لعب فارغ شد پشیمان می‌شود و حسرت برای او می‌ماند همینطور بعد از اتمام عمر انسان حسرت می‌برد که ای کاش از عمرم بیشتر بهره برده بودم. ثالثاً همانطوری که لهو و لعب دوا مش‌کم است حیات دنیا نیز چنین است. رابعاً همانطوری که اکثر اوقات لهو و لعب به نزاع می‌کشد و یا به مکروهی می‌رسد همانطور لذات دنیا کم و عاقبت آن درد و مرض و پشیمانی و آفات دیگر است. خامساً همانطوری که عقلاء به بازیچه اطفال بنظر حقارت نظر می‌کنند نیز به آن کسی که مشغول عیش است نظر حقارت می‌کنند. سادساً همانطوری که لهو و لعب برای بچه لذت بخش است نه برای انسان کامل همانطور عیش دنیا. سابعاً لذات دنیا عبارت است از شکم پر کردن و نکاح نمودن و این دو در نهایت پستی است بدلیل اینکه سایر حیوانات و بهائم در این دو کار با انسان شرکت دارند، بلکه آنان قوی‌تر و کامل‌ترند، آیا نمی‌دانی که گنجشک و خروس بیشتر جماع می‌کنند و گرگ درنده تراست و عقرب گزنده‌تر، شامنا هر چه انسان در این دولت بیشتر فرورود پست تراست، هر کس بیشتر می‌خورد در نظر مردم پست تراست و لذا عقلاء وقت جماع بجای پنهان می‌روند معلوم می‌شود پر خوری و شهوترانی شرافت نیست. تا سعا هرگاه می‌خواهند بدی یکدیگر را بگویند یا فحش دهند باین کارها نسبت می‌دهند و الفاظ وقاع را می‌آورند. عاشراً لذات دنیا دفع آلام و مخلوط به غصب حقوق است. و اما اینکه فرموده: **وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ...** زیرا منافع دنیا مظهر و منافع آخرت مقطوع



است . منافع دنیا فانی و منافع آخرت باقی است . و چون کشف این مطالب بعقل است فرموده : أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ  
فَاتَّهَمُ لَابُكَدِّ بُونِكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ  
وَلَقَدْ كَذَّبَ بَنُو إِسْرَافِيلَ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَى مَا كَذَّبُوا وَآوَزُوا وَاحَةً  
إِنَّهُمْ نَصَرُنَا وَلَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَائِلِ الْمُرْسَلِينَ

ترجمه: محققا می دانیم که آنچه می گویند افسرده ات می کنند زیرا ایشان تورا تکذیب نمی کنند ولیکن ستمگران به آیات خدا انکار دارند (۳۳) و محقق است که پیامبران پیش از تو تکذیب شدند پس صبر کردند بر آنچه تکذیب شدند و اذیت شدند تا برای ایشان یاری ما آمد و نیست تبدیل کننده ای برای کلمات و فرمان خدا و محقق است که برای تو آمد بعضی از اخبار پیامبران (۳۴)

نکات: کفاری که رسول خدا (ص) را تکذیب و معجزه او را سحر و آیات خدا را افسانه می خواندند در حقیقت به آیات الهی بی اعتناء و بلکه انکار داشتند و لذا خدای تعالی به رسول خود دل داری می دهد که انبیاء قبل از تو نیز مورد تکذیب بودند . و جمله : لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ دلالت دارد که کسی نمی تواند مقررات و آیات و کلمات الهی را تغییر و تبدیل بدهد چه کلمات تکوینی و چه فرمانها و کلمات تشریعی زیرا آیه اطلاق دارد . و کلمه : مَنْ نَبِإٍ اگر «من» برای تبعیض باشد دلالت دارد بر اینکه اخبار برخی از انبیاء (ع) برای رسول خدا (ص) وحی شده و از آنچه وحی نشده بی خبر است .

وَإِنْ كَانَ كِبَرُ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَبْنِيَ تَفْقَافٍ فِي الْأَرْضِ  
أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتُنَادِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا



تَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝ إِنَّمَا يَجِيبُ الَّذِينَ يَمْعُونَ وَالْمَوْتِ بِعَثْمٍ اللَّهُ  
ثُمَّ إِلَهُ يُرْجَعُونَ ۝ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ  
اللَّهَ فَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝

**ترجمه:** و اگر اعراض ایشان بر تو بزرگ و گران آمده پس اگر می‌توانی سوراخی در زمین بجوئی و یا سردبانی در آسمان که بیاوری برای ایشان آیه و معجزه‌ای، و اگر خدا خواسته باشد ایشان را جمع می‌کند بر هدایت پس البته از نادانان مباش (۳۵) جز این نیست که اجابت می‌کنند آنانکه می‌شنوند و مرده‌ها را خدا برمی‌انگیزاند سپس بسوی او بازگشت می‌کنند (۳۶) و گفتند چرا نازل نشده براو آیه و معجزه‌ای از پروردگارش، بگو محققا خدا قادر است بر اینکه آیه‌ای را نازل کند ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند (۳۷)

**نکات:** عده‌ای از مشرکین آمدند نزد رسول خدا (ص) و گفتند چرا معجزاتی که به سایر انبیاء داده شده به شما داده نمیشود، ای محمد یک معجزه مانند معجزات سایر انبیاء بیاور تا به تو ایمان آوریم، خدا برای ایشان معجزه‌ای نیاورد و ایشان اعراض کردند پس این آیه نازل شد اگر می‌توانی به زیر زمین و یا بالای آسمان برو و برای ایشان معجزه‌ای بیاور، یعنی تو نمی‌توانی اتیان معجزه‌کنی، و خدا اگر بخواهد می‌تواند ولی صلاح نیست پس بر تو گران نیاید و از جاهلین مباش. آیه ۳۷ نیز صریح و روشن است که معجزه کار خدا و مقدور اوست و باختیار پیامبران نیست، از این آیات می‌توان استفاده نمود که معجزه رسول خدا (ص) فقط قرآن می‌باشد.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَلُكُمْ  
مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ۝



**ترجمه:** و نیست جنبنده‌ای در زمین و نه پرنده‌ای که بدو بال خود پرواز می‌کند مگر اینکه اُمت‌هایی مانند شمایند، ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم سپس بسوی پروردگارشان محشور می‌شوند (۲۸)

**نکات:** این آیه دلالت دارد که تمام حیوانات چرنده و پرنده و خزنده اُمت‌هایی مانند انسانند، حال سؤالی پیش می‌آید که در چه جهت مانند انسانند؟ می‌توان گفت در تسبیح و حمد حق تعالی مانند انسانند زیرا خدا فرموده: **إِن مِّشْئ إِلَّا یُسَبِّح بِحَمْدِهِ**، که تمام موجودات بزبان حال تسبیح خدا گویند. و می‌توان گفت بهائیم اندیشه‌های عقلی ندارند جز در چهار مورد: در معرفه الله،

معرفت رزق، شناخت نرو ماده و مهیاشدن هریک برای دیگری، و می‌توان گفت حیوانات اُمت‌ها و جماعاتی هستند شبیه به یکدیگر که با هم انس دارند و توالد و تناسل دارند مانند انسان، و هرکس در این مورد بیه تحقیقاتی که از طرف دانشمندان گردیده مراجعه کند این مطلب را بهتر می‌فهمد چنانکه مثلاً از باب نمونه هرگاه شخصی زندگی حیوان ریزی مانند مورچه را مطالعه کند به حیرت فرو می‌رود مثلاً از تمدن مورچگان در زیر زمین و بناها و جاده‌ها و انبارها و همچنین تعاون و مشارکتشان در زندگی که محیر العقول است بسیار تعجب می‌کند و در سهای مهمی از خداشناسی فرامی‌گیرد. و همچنین است مطالعه در زندگی سایر حیوانات. و می‌توان گفت مانند انسانند در اینکه خدا بهیمنه ایشان روزی می‌دهد و متکفل روزی و مایحتاج ایشان است. و می‌توان گفت مانند بشر رزق و عمر و عاقبت امرشان همه در علم حق تعالی معین است و همه مورد فضل و عنایت الهی بوده و هستند. و می‌توان گفت صفات حیوانات مانند صفات انسان‌ها و بشرها متفاوت است: بعضی صفت درندگی دارند مانند گرگان، بعضی صفات تملق و چاپلوسی دارند مانند سگ و گربه، بعضی دزدند مانند موش، بعضی می‌گزند مانند مار و عقرب، بعضی بی‌غیرتند مانند خوک و خنزیر، بعضی با حذر و احترازند مانند کلاغ، بعضی با وفایند مانند سگان و هکذا.

و مقصود از جمله: **ما فرطنا فی الكتاب من شیء**، این است که



هرچه در دین لازم بوده در قرآن آمده و هرچه نیامده لازم نبوده. اگر کسی بگوید جزئیات مسائل در قرآن بیان نشده، گوئیم چرا وقتی خدا فرموده: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، تمام جزئیات مسائل که در زبان رسول خدا (ص) ذکر شده و یا قولا و عملا بیان کرده قرآن همه را تثبیت کرده، و اگر در سورة نساء آیه ۱۱۵ فرموده: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ، تمام مسائل اتفاقی و اجماعی بین مسلمین را تثبیت کرده، و اگر فرموده: وَ يَجْعَلِ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ تمام مسائل عقلی دینی را تثبیت کرده و باضافه قوانین کلی که در قرآن ذکر شده، مانند قانون اضطرار و اکراه و عقاب ببلایان و امثال اینها هر کدام بر هزاران مسائل جزئی تطبیق می شود. پس تمام مسائل جزئی لازم در قرآن ذکر شده. و جمله: إلی ربهم یحشرون، دلالت دارد که تمام حیوانات حشر و نشر دارند و آیه: وَ إِذَا الْوُحُوشُ حْشَرَتْ نِیز دلالت دارد اما حشر حیوانات چگونه است؟ آیا برای تقاص مظلوم است از ظالم و یا طور دیگری است. واللہ أعلم.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَ بُكِّرُوا فِي الظُّلُمَاتِ مِنْ يَسَاءِ اللَّهِ يُضْلِلُهُ  
وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ كُفْرًا أَنْ يَبْكَرُ عَذَابُ  
اللَّهِ أَوْ أَتُنْكِرُ السَّاعَةَ أَعْمَرَ اللَّهُ نَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ  
نَدْعُونَ فَكُشِفْ مَا نَدْعُونَ إِلَهِ إِنْ شَاءَ وَ تَتَّبِعُونَ مَا تُشْرِكُونَ ۚ

ترجمه: و آنانکه به آیات ما تکذیب کردند و گنگ در ظلمات، هر که را خدا بخواهد گمراه و هر که را بخواهد او را بر راه راست قرار می دهد (۳۹) بگو خبر دهید اگر عذاب خدا برای شما بیاید و یا ساعت قیامت شما را دریابد آیا غیر خدا را می خوانید اگر راست گوئید (۴۰) بلکه او را می خوانید پس او بر طرف می کند آنچه را که برای خاطر آن خدا را می خوانید اگر خدا بخواهد و آنچه را که



شریک قرار داده اید فراموش می کنید (۴۱)

**نکات:** کسانی که اینهمه آیات الهی را ندیده و نشنیده گرفته و یا تکذیب می کنند گویا کر و لال و کور و در ظلمات غفلت و تعصب گرفتارند و لذا نه حق را می بینند و نه می شنوند، و خدا آنان را کر و کور و لال خوانده است از جهت اینکه از چشم و گوش و زبان خود بهره نبرده اند. جمله: ...أغیر الله تدعون دلالت دارد که مشرکین و بت پرستان وقت سختی ها و عذاب و وقت مرگ فقط خدا را می خواندند و غیر خدا را رها می ساختند اما مشرکین زمان ما در سختی و عذاب هم غیر خدا یعنی بندگان صالحین را بقول خودشان می خوانند برای واسطه و یا بهانه های دیگر که باید از خودشان پرسید. و اینان شرکشان از مشرکین آن زمان بیشتر است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَآخَذْنَا مِنْهُمُ بِالْبَاطِلِ  
وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ۚ فَلَوْلَا أَدْبَارُهُمْ لَاسْتَأْذَنُوا  
وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا  
يَعْمَلُونَ ۚ فَلَا تُحْسِبُوا أَنَّكُمْ كُرُوا بِهٖ فَتَحْنَأُ عَلَيْهِمُ أَبْوَابُ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ  
إِذَا فَرَّجُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ آخَذْنَا مِنْهُمُ بَغْضَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ۚ فَقُطِعَ  
دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝

**ترجمه:** و هر آینه به تحقیق بسوی اُمت های قبل از تو پیامبرانی فرستادیم پس ایشان را به سختی ها و ضررها گرفتار کردیم تا باشد که زاری کنند بسوی ما (۴۲) پس چرا وقتی که سختی از طرف ما بسوی ایشان آمد تضرع نکردند ولیکن دلباشان سخت شد و شیطان برایشان زینت داد آنچه را می کردند (۴۳) پس چون به آنچه تذکر داده شدند بی اعتنائی کرده و نسیان نمودند درهای هر چیزی را بر ایشان



گشودیم تا چون شاد شدند بآنچه به ایشان داده شده ناگهان ایشان را گرفتیم پس نومید شدند (۴۴) پس ریشه قومی که ستم کردند کننده شد، و ستایش خدائی را که پروردگار جهانیاں است (۴۵)

**نکات:** خدا بواسطه گرفتاریها و سختیها بشر را مبتلا می کند تا او بسوی خدا توجه کند و تضرع و زاری کند و کسانی که در این احوال به خدا توجه نکنند بسیار غافل و با قساوتند و باید بر حذر باشند که ناگهان عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالیکه از همه جا مأیوس باشند. و حق تعالی برای کننده شدن ریشه ستمگران و هلاکت ایشان خود را حمد نموده و مانیز باید در این موارد حمد خدا کنیم.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَمَّ عَلَى قُلُوبِكُمْ  
مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ بِأَنْبِئِكُمْ بِهِ أَنْظَرَكَيْفَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ  
يَصْدِفُونَ ۖ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْبَأَكُمْ أَنَّكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بُغْنَةٌ أَوْ  
جَهَنَّةٌ هَلْ هُنَّ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ۚ

**ترجمه:** بگو خبر دهید اگر خدا گوشها و چشمهای شما را بگیرد و مهر بردلستان بزند کیست ملجأی غیر خدا که بیاورد برای شما آنچه گرفته شده، ببین چگونه عبارات مختلفه آیات را بیان می کنیم سپس ایشان اعراض می کنند (۴۶) بگو خبر دهید که آیا توجه دارید که اگر عذاب خدا ناگهان و یا آشکارا بیاید آیا کسی هلاک می شود جز گروه ستمکاران (۴۷)

**نکات:** جمله: أَرَأَيْتُمْ سؤال از رؤیت فکری و عقلی و توجه دادن مخاطب است به حقیقت مطلب و بیان آن را از او خواستن که مختصر آن می شود خبر دهید، چنانکه ما ترجمه کردیم. حال اگر کسی بگوید عذاب خدا اگر برسد تر و خشک را می سوزاند و منحصر به ستمگران نیست؟ جواب این است که اگر چه در مورد عذاب اگر کسی به ستمگران همکاری نکرده باشد و کمک نداده باشد و در مقابل



کار ایشان سکوت نکرده باشد خدا او را نجات می‌دهد و اگر تلف شود تلف شدن او مانند هلاکت ستمگران نیست و برای او در مقابل زیان عذاب اجر بزرگ است.

وَمَا نُزِيلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا بُشْرًا وَمُنْذِرًا مَّنْ آمَنَ وَاصْلَحَ  
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ وَالَّذِينَ  
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا هُمْ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝

ترجمه: و نفرستادیم پیامبران را مگر بشارت‌دهندگان و بیم‌دهندگان، پس آنانکه ایمان آورده و اصلاح نمایند خوف و حزنی برای ایشان نیست (۴۸) و آنانکه به آیات ما تکذیب‌کنند ایشان را عذاب می‌رسد بواسطه آنچه نابکاری می‌کردند (۴۹)

نکات: از این آیات معلوم می‌شود که وظیفه تمام انبیاء بشارت و انداز و ابلاغ وحی بوده و وظیفه دیگری و یا شأن دیگری ندارند و نباید در حق آنان غلو کرد و آنان را وزیر و امیر در کارهای الهی نمود.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا  
أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّمَا اتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ  
قُلْ مَلِئْتُ سُوًى الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ۝

ترجمه: بگو برای شما نمی‌گویم که نزد من است خزائن خدا و غیب نمی‌دانم و برای شما نمی‌گویم که من فرشته هستم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه بسوی من وحی می‌شود، بگو آیا کور و بینا مساوی و یکسان است آیا چرا فکر نمی‌کنید (۵۰)

نکات: این آیه دلالت دارد که خزائن قدرت و علم و حیات و رزق و شفا نزد رسول خدا (ص) نیست و نباید مانند نصاری در حق رسول خدا (ص)



غلو کرد و نباید از او توقع امور تکوینی داشت چنانکه در سوره اسراء در آیات : وَقَالُوا لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ... توقع کرده بودند ، در جواب آنان خدا فرموده : قَسَلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا . و جمله : لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ صِرَاحَت دارد که رسول خدا (ص) غیب نمی داند و عالم به غیب نیست. و جمله : لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ، دلالت دارد که مقام خاتم الانبیاء باینکه اشرف بنی آدم است از ملک پائین تراست و ملک افضل از انبیاء می باشد. و جمله : إِنْ أَتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ دلالت دارد که رسول خدا (ص) از خود حکمی نداشت و مانند بعضی مجتهدین احکامی از خود جعل نمی نمود و رأیی نداشت .

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۚ وَلَا تَنْظُرْ إِلَىٰ الَّذِينَ يَذْعَبُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَنْظُرَ دَهُمُ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ \*

**ترجمه:** و آنان را که از محشور شدن بسوی پروردگارشان می ترسند باین قرآن بترسان، نیست برای ایشان غیر از خدا سرپرستی و نه شفیع شاید ایشان بپرهیزند (۵۱) و آنان را که پروردگار خود را به صبح و شب می خوانند و قصدشان رضای اوست طرد مکن، چیزی از حساب ایشان بر تو نیست و چیزی از حساب تو بر ایشان نیست تا ایشان را طرد کنی و از ستمگران باشی (۵۲)

**نکات:** عبدالله بن مسعود روایت کرده که اشراف قریش بر رسول خدا (ص) گذشتند در حالیکه نزدا و صهیب و بلال و خباب و عمار و غیر ایشان از ضعفاء مسلمین بودند و گفتند ای محمد اینان را بر قوم خود



ترجیح داده‌ای آیا ما تابع اینان باشیم، اینان را از نزد خود دورکن تا ما نزد تو بیاییم، آنجناب فرمود: ما أنا بطارد المؤمنین. گفتند چون ما نزد تو بیاییم ایشان را بگو برخیزند تا ما با تو بنشینیم، رسول خدا (ص) خواست بپذیرد درخواست ایشان را که این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) به آن مؤمنین فرمود: مَرَحِبًا بِمَنْ عَاثَبَنِي رَبِّي فِيهِمْ وَ كَفَتِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَمْتَنِي حَتَّى أَمَرَنِي أَنْ أَصِيرَ نَفْسِي مَعَ قَوْمٍ مِنْ أُمَّتِي مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَمَعَكُمْ الْمَمَاتِ.

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ \*  
وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \*

**ترجمه:** و این چنین مبتلا کردیم بعضی را به بعضی تا بگویند آیا این جماعتند که خدا از میان ما بر ایشان منت گذاشته آیا خدا داناتر نیست به شکرگزاران (۵۳) و چون بیایند نزد تو آنانکه به آیات ما ایمان می‌آورند پس بگو سلام بر شما پروردگار شما بر خود لازم نموده رحمت را که هرکس از شما عمل سوئی کند بنادانی سپس بعد از آن توبه کند و اصلاح نماید پس محققا او آمرزنده رحیم است (۵۴)

**نکات:** این آیات راجع به فقراء و اغنیاء می‌باشد که حق تعالی هر یک را باعث آزمایش دیگری قرار داده، از این آیات استفاده می‌شود که هرکس ایمان آورد و گناهی مرتکب شد خدا توبه او را می‌پذیرد و اگر چنین شخصی نزد رسول خدا (ص) می‌آمد آنجناب مأمور بود به او سلام کند یعنی رحمت خدا را به او ابلاغ کند و اگر چه فقیر



و بی‌سواد باشد. و مقصود از جمله: من عمل منکم سوء بجهالة این نیست که گناهی را بخطا مرتکب شده باشد و یاندانسته که گناه است مرتکب شده زیرا خطا و جهل به موضوع گناه نیست بلکه مقصود این است که هرکس مرتکب گناه شد کار جاهلانه کرده و لو اینکه عمدا مرتکب شود زیرا ترجیح داده لذت کم را بر لذت بسیار دائمی آخرتی و او جاهل است به مقدار درجاتی که از دست داده و جاهل است به آثار و مفاسد گناهی که مرتکب شده.

وَكَذَلِكَ نَقُصِّلُ

الْآيَاتِ وَلِتَسُبِّحَنَ سَبِيلَ الْمُرْسَلِ قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ  
الدِّينَ نَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ  
ضَلَلْتُ إِذْ أَوْمَأْنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي  
وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْجَلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ  
بِقُصِّ الْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ

**ترجمه:** و این چنین تفصیل می‌دهیم آیات را و برای اینکه ظاهر و روشن گردد راه مجرمین (۵۵) بگو بتحقیق من نهی شده‌ام از اینکه عبادت کنم آن کسانی را که می‌خوانید غیر از خدا، بگو پیروی نمی‌کنم هوی‌ها و آراء شما را که در صورت پیروی از شما گمراه شده‌ام و از هدایت جویان نیستم (۵۶) بگو برآستی که من با خود حجتی از پروردگارم دارم و شما به آن تکذیب کردید نیست نزد من آنچه را بعجله می‌جوئید نیست فرمان مگر برای خدا او حق را بیان می‌کند و او بهترین جداکنندگان حق از باطل است (۵۷)

**نکات:** حق تعالی تعبیر کرده از بت‌ها به الذین تدعون من دون الله با اینکه الذین بر عقلاء اطلاق می‌شود و بت‌ها که از ذوئالعقول نمی‌باشند، برای اینکه آن بت‌ها مجسمه و تمثالها بوده از



کسانی که آنان از ذوی العقول و از بندگان صالحین بودند. بنا براین درحقیقت بت پرستان به آن بندگان صالح توجه کرده و صالحین را برای قضاء حاجت و انجام مراد می خواندند ، و خدا همان را گمراهی شمرده و رسول خود را نهی نموده ، و مقصود از جمله : ما تستعجلون عذابى است که کفار و مشرکین از رسول خدا (ص) می خواستند و می گفتند ان كان هذا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او اثنتا بعذاب ، این است که رسول خدا (ص) مأمور است که بگوید عذاب نزد من و به اختیار من نیست .

قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ

بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ۝

عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا مَوْهُو وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

وَمَا تَنْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يُعَلِّمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ

وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝

ترجمه: بگو اگر براستی نزد من بود آنچه را بعجله می خواهید هرآینه کار بین من و شما انجام شده بود (شمارا هلاک کرده بودم) و خدا داناتر است به ستمگران (۵۸) و نزد اوست کلیدهای غیب و خزائن آن. نمی داند آنها را جز او و می داند آنچه در خشکی و دریاست و برگی نمی افتد مگر آنکه او می داند آنرا و دانه های در تاریکی های زمین نیست و تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن است (۵۹)

نکات: آیه ۵۹ دلالت دارد که خدا به تمام ذرات جهان و خزائن آن دانا است ، و تقدیم عنده دلالت بر حصر دارد یعنی هیچکس نمی داند جز خدا . و مفاتح جمع مَفْتَحٍ و مِفْتَاحٍ آمده و مِفْتَاحٍ بکسر میم به معنی کلید و بفتح میم به معنی خزینه است ، و لذا مَفَاتِحٍ را



بمعنی کلیدها می‌توان گرفت و بمعنی خزائن نیز می‌توان گرفت. و مقصود از کتاب، أم الكتاب یا لوح محفوظ است که علم تمام کائنات و جهان در آن است و ملائکه نیز علم خود را از آن جا دریافت می‌کنند. و قول به اینکه علم حق تعالی باشد بصواب نزدیکتر است، والله العالم.

وَهُوَ الَّذِي يُوفِّيكُمْ

بِالْبَلَدِ بِعِلْمٍ مُّاجِرٍ هُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ تَرِيعَتُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى

تُرَابَهُ مَرْجِعُكُمْ لَكُمْ بَنِيَتْ كُمْ هِيَ كُنْتُمْ نَعْمَلُونَ ۖ

وَهُوَ الْغَافِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَرُسُلُ عَلَيْهِ كُمْ حَفَظَهُ هَتَّىٰ إِذَا جَاءَ

أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ۚ تَرُدُّوهُ إِلَىٰ

اللَّهِ مُوَلِّهِمُ الْحَقِّ ۖ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ۚ

ترجمه: و اوست خدائی که شما را بشب قبض روح می‌کند (بخواب می‌برد) و می‌داند آنچه بروز کسب می‌کنید سپس شما را در روز برمی‌انگیزاند (بیدار می‌کند) تا مدت معین که عمر شما تمام شود سپس بسوی اوست برگشت شما سپس شما را خبر می‌دهد به آنچه می‌کرده‌اید (۶۰) و اوست خدائی که سیطره قدرتش فوق بندگان می‌باشد و بر شما نگهبانان می‌فرستد تا آنکه مرگ یکی از شما برسد فرستادگان ما روح او را بگیرند و آنان تقصیر نمی‌کنند (۶۱) سپس برگردانیده شوند بسوی خدائی که واقعا مولای ایشان است، آگاه باش مخصوص اوست حکم و فرمان و او سریعترین حسابگران است (۶۲)

نکات: قاهریت پروردگار این است که قدرت او برهستی تسلط دارد عدم را به وجود می‌آورد و موجود را به عدم می‌برد و هستی را از او می‌گیرد و برای هر چیزی ضدی آفریده و داشتن ضد نقص است، و این دلیل است بر اینکه او ضدی ندارد و برای هر موجودی ضدی



آفریده تا عجز آن موجود ظاهر گردد که ناتوان است از اعدام ضد خود، برای فوق ضدی است بنام تحت، برای ماضی ضدی است بنام مستقبل، برای نور ضدی است بنام ظلمت، برای حیات ضدی است بنام موت، برای شب ضدی است بنام روز، برای کربن ضدی است بنام اکسیژن، برای حرارت ضدی است بنام برودت و هكذا. و اوست که مقهور کرده تمام اشیاء را و جمع نموده بین متضاد آنها، و جمله: یرسل علیکم حفظة، دلالت دارد که هر بشری از طرف خدا نگهدارانی برای اوست که او را حفظ می‌کند و وقتی مرگ او رسید او را رها می‌کنند تا فرستادگان الهی او را قبض روح کنند.

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ يَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا  
وْخُضًى لَنْ أَنْجِيَنَّهُمْ هَذِهِ لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۚ قُلْ  
اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كُفٍّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ۚ

**ترجمه:** بگو کیست که نجات می‌دهد شما را از تاریکی‌های صحرا و دریا و از بزاری و پنهانی می‌خوانید و می‌گوئید که اگر ما را از این نجات دهد البته از شکرگزاران خواهیم بود (۶۳) بگو خدا نجات می‌دهد شما را از آنها و از هراندوهی سپس شما شرک می‌آورید (۶۴)

**نکات:** از این آیات روشن می‌شود که مشرکین مکه خدا را قبول داشتند و بزاری و پنهانی در ظلمات صحرا و دریا و پیش آمدهای هولناک وحشت‌آمیز او را می‌خواندند، ولی چون از گرفتاریها و خوفها خلاص می‌شدند باز به بت‌ها توجه می‌کردند، و بهمان اخلاص خود باقی نمی‌ماندند. پس باید دانست مشرکین زمان ما بدترند که در پیش آمدها و گرفتاریها بندگان مقربین او را می‌خوانند و آنان را مهربان تر از خدا می‌دانند.

قُلْ هُوَ الْفَارِزُ

عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْفِكُمْ ۖ أَوْ مِنْ تَحْتِ



أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسِكُمْ شَيْعًا وَ يَذِيقُ بَعْضَكُمْ بِأَسَ  
بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرْتُ الْأَبَاطِلَ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ وَ كَذَّبَ  
بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ قُلْ لَنْتُ عَلَيْكُمْ يَوْكِلُ لِكُلِّ  
نَبِيٍّ مُنْتَفَرٍّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۶۷

**ترجمه:** بگو آن خدا قادر است برای آنکه بفرستد بر شما عذابی از بالای سر شما و یا از زیرپاهای شما و یا لباس تفرقه به شما بپوشاند و شما را شیعه شیعه کند و بجشاند به بعض شما سختی و سطوت بعض دیگر را، بنگر چگونه آیات را بیان می‌کنیم تا باشد ایشان بفهمند و دانا شوند (۶۵) و تکذیب کردند به آن قوم تو و حال آنکه آن حق است بگو من بر شما وکیل نیستم (۶۶) برای هر خبری، وقت وقوع و قرار است و بزودی خواهید دانست (۶۷)

**نکات:** مقصود از جمله: ... عذابا من فوقکم، عذاب آسمانی و یا از طرف بزرگتر و بالادستها یعنی زورمندان و امراء، و من تحت أرجلکم، مراد عذاب زمینی و یا عذاب از طرف زیردستان و مردمان پست است. و مقصود از جمله: أَوَّلْبَسْکُمْ شِيعًا، فرقه فرقه شدن و به جان یکدیگر افتادن و همدگرا بدگفتن و لعن کردن و یا کشتار کردن است. روایت کرده اند که چون جبرئیل این آیه را بر رسول خدا (ص) آورد، رسول خدا (ص) افسرده شد و براو گران آمد و گفت اگر چنین شود امت من چگونه باقی می‌مانند و از خدا خواست که در حق امتش چنین مقدر نکند، جبرئیل آمد که خدا ایشان را ایمن کرده از دو خصلت از اینکه عذابی از آسمان بر ایشان بیاید مانند قوم نوح و لوط و از اینکه عذابی از زیرپایشان بیاید که به زمین فرو روند مانند قارون، و اما از تفرقه وهوی وهوسهای مختلفه ایشان را پناه نمی‌دهد و بعضی با بعض دیگر با شمشیر گرفتار شوند و آسیب بینند. و مقصود از جمله: کَذَّبَ بِهِ، تکذیب به قرآن است.



## وَإِذْ رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُضُّونَ فِي آبَائِنَا

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُضُوا فِي حَدِيثِ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِبَنَّكَ  
الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَمَا عَلَى  
الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذَكَرُوا لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ  
وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا هَلْهَلًا وَغَرَّتُهُمْ الْهَبَةُ الذُّنُوبَا  
وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ  
وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَأَبْوَخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ  
أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا  
يَكْفُرُونَ ۝

**ترجمه:** و چون دیدی آنان را که درباره آتیاات ما سخنان نامناسب  
گویند از ایشان اعراض کن تا به سخن دیگری غیر آن بپردازند و  
اگر شیطان از یاد تو ببرد پس از یادآوری با گروه ستمگران منشین  
(۶۸) و از حساب آنان چیزی برعهده پرهیزگاران نیست و لیکن  
تذکری است تا شاید ایشان بپرهیزند (۶۹) و رهاکن آنان را که دین  
خود را بازی و سرگرمی گرفته و زندگی دنیا ایشان را مغرور  
کرده، و باین قرآن یادآوری کن که انسان بآنچه کسب کرده  
گرفتار و محبوس می شود، برای او از نزد خدا سرپرست و شفیع  
نیست، و اگر هر چه را فدا کند از او پذیرفته نشود، ایشانند آنانکه  
بسبب آنچه کسب کرده اند محبوسند، برای ایشان شرابی است از  
آب جوش و عذابی است دردناک بسبب آنچه کفران می کردند (۷۰)

**نکات:** چون نهی آمد که با مشرکین وقتی که کلمات نامناسب



راجع به قرآن می‌گویند ننشینید مسلمین عرض کردند بنا براین ما باید در مسجد الحرام نرویم و طواف نکنیم زیرا کلمات زننده مشرکین را خواهیم شنید آیه: وما علی الذین یتقون... نازل شد که مفهوم آن این است که مؤمنین با تقوی که پند می‌دهند مشرکین را در مقابل سخنان زننده مشرکین و توهین آنان گناهی ندارند و در حساب ایشان گناه مشرکین ثبت نگردد.

قُلْ اَنْدَعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَ  
رُدُّ عَلٰی اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدٰیَنَا اللّٰهُ کَالَّذِیْ اسْتَهْوَتْهُ الشَّیَاطِیْنُ  
فِی الْاَرْضِ ۚ هَیْ اَنْتَ لَهٗ اَصْحَابُ بَدْعُوْنَهٗ اِلٰی الْهُدٰی اُنۢبِیَّا قُلْ اِنَّ  
هُدٰی اللّٰهُ هُوَ الْهُدٰی وَ اَمْرٌ اِلَیْسَ لِّلرَّسُولِ ۚ لَیْسَ لِّلْعٰلَمِیْنَ ۙ

ترجمه: بگو آیا چیزی را که به ما نفع و ضرری نرساند بخوانیم و پس از آنکه خدا ما را هدایت نموده به اعقاب خود برگشت داده شده و عقبگرد کنیم مانند کسی که شیاطین او را به سقوط در زمین دعوت کرده و گولش زده و سرگردانش کرده‌اند درحالیکه برای او همراهانی است که او را به هدایت دعوت می‌کنند و می‌گویند بسوی ما بیا، بگو براستی هدایت خدا فقط هدایت است، و ما ما موریم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم (۷۱)

نکات: کسانی که مردم را به شرک و ضلالت دعوت می‌کنند طبق جمله کَالَّذِیْ اسْتَهْوَتْهُ الشَّیَاطِیْنُ کسانی را دعوت می‌کنند که دارای خصوصیتی باشند که درآیه ذکر شده:

- اول اینکه بدنبال هوی و هوس شیطانی باشند.
- دوم اینکه حیران و درامور دین سرگردان باشند و دین عقلی و منطقی برای خود نداشته باشند.
- سوم اینکه بتوانند با او مصاحبت کنند و بتوان رفیق و یاور او را گول بزنند چنانکه فرموده «لَهُ اَصْحَابٌ».



چهارم اینکه بعنوان دعوت به هدایت او را گمراه می‌کنند  
مثلاً بعنوان اینکه دعا بخوانیم و با خدا راز و نیاز کنیم  
دعای ندبه برای او می‌خوانند و غیرخدا را ندا می‌کنند و از  
غیرخدا حاجت می‌طلبند .

پنجم اینکه به او می‌گویند بیا بسوی ما «ائتنا» بیا  
تا ببینی ولی حق تعالی فرموده اول ببین بعد بیا .

وَأَنۢ أَفۡهُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَٰهَهُ تُحۡشَرُونَ ﴿٧١﴾  
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَیَوْمَ یَقُولُ کُنۢ فَبَکُونُ  
قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلۡکُ یَوْمَ یُنۡفَخُ فِی الصُّورِ عَالِمُ الْغَیۡبِ الشَّهَادَةُ  
وَهُوَ الْحَکِیۡمُ الْحَبِیۡرُ ﴿٧٢﴾

ترجمه: و (به ما) مرشده (که نماز را بپادارید و از خدا بترسید  
و اوست که بسوی او محشور می‌شوید) (۷۲) و اوست آنکه آسمانها و  
زمین را بحق آفرید، و روزی که می‌گوید باش، گفت او حق و  
مخصوص اوست مُلک روزی که، دمیده شود در صور (شیپور)، اوست  
دانای غیب و حضور، و اوست حکیم آگاه (۷۳)

نکات: مقصود از خلق آسمانها و زمین بحق، این است که  
بباطل و لغو نیافریده بلکه برای هدفی بوده و حساب و کتابی  
درکار بوده است و همچنین قول او حق است یعنی طبق واقع و مصالح  
است و بیهوده و کذب نیست .

وَاذۡقَالَ اِبۡرٰهٖمُ لِاِبۡیِهٖ اِذۡ رَا نَتۡخِذُ  
اَصۡنَامًا اِلَٰهَةً اِنِّیۡ اَرٰیۡکَ وَقَوۡمَکَ فِی ضَلٰلٍ مُّبِیۡنٍ ﴿٧٣﴾ وَكَذٰلِکَ  
نُرِیۡ اِبۡرٰهٖمَ مَلٰکُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لِیَکُوۡنَ مِنَ الْمُوقِنِۖ ﴿٧٤﴾



فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكُوكُبَ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ  
 قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلَاقَ ۖ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي  
 فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَأِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ۖ  
 فَلَمَّا رَأَى النُّجُومَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَ  
 قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِحْتُ مِمَّا تَشْرِكُونَ ۖ

**ترجمه:** و ذکرکن وقتی که ابراهیم به پدرش آزر گفت آیا بت ها را معبودها و ملجأها گرفته ای ، براستی که من تو و قوم تو را در ضلالت آشکار می بینم (۷۴) و بدینگونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمودیم تا بنظر عقلی بنگرد و از یقین کنندگان باشد (۷۵) پس چون شب براو تاریک شد اختوی را دید گفت این است پروردگار من ، پس چون غروب کرد گفت دوست ندارم فروروندگان را (۷۶) پس چون ماه را دید که برآمد گفت این است پروردگار من پس چون غروب کرد گفت هرآینه اگر پروردگار مرا هدایت نکند البته از گروه گمراهانم (۷۷) پس چون خورشید را دید که برآمده گفت این است پروردگار من این بزرگتر است ، پس چون فرورفت گفت ای قوم من براستی که من بیزارم از آنچه شریکاو قرار می دهید (۷۸)

**نکات:** مقصود از ارائه ملکوت آسمانها و زمین پی بردن از قوانین منظم علمی و قدرت نمائی حقتعالی به وجود مقدس حق است و ارائه ارائه عقلی است نه بصری زیرا استدلالات ابراهیم همه عقلی است ، باضافه ارائه به بصر مدحی نمی شود و کسانی که ببصر ملکوت را ندیده اند چگونه از او باور دارند. حضرت ابراهیم (ع) افول و غروب را دلیل بر حدوث گرفته زیرا موجودی که آثار او کم شود و یا تغییرکند و یا دارای حرکت و سکون باشد



واجب الوجود نیست و خود محتاج به مؤثر دیگری است و خود محرکی دارد .

### إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ

فَطَرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ خَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ وَ  
حَاجَّةُ قَوْمِهِ قَالَ أَتَخَافُونَنِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْتُ وَلَا أَخَافُ مَا  
تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن بَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا  
أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ۝ وَكَفَّ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ  
أَنَّهُمْ أَشْرَكُكُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ  
الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝

**ترجمه:** براستی من روی خود را توجه دادم بسوی آنکه آسمانها  
وزمین را از نیستی بیرون آورده و من از مشرکین نیستم (۷۹)  
و قوم او با او محاجه کردند، گفت آیا درباره خدا بامن محاجه  
میکنید و حال آنکه او مرا هدایت کرده، و نمی ترسم از آنچه  
با و شریک قرار داده اید مگر آنکه پروردگار من چیزی را بخواهد  
پروردگارم از جهت دانش به هر چیز احاطه دارد آیا متذکر نمی شوید  
(۸۰) و چگونه از چیزی که شما شریک او قرار داده اید بترسم و  
حال آنکه شما نمی ترسید از اینکه شریک برای خدا قرار داده اید  
چیزی را که بر شما دلیلی بر آن نازل نشده، پس کدامیک از دو  
گروه سزاوارتر به ایمنی است اگر دانسته باشید (۸۱)

**نکات:** از این آیات استفاده می شود که دین حق باید با حجت و  
دلیل باشد، و دین انبیاء از روی حجت بوده نه تقلیدی، و اینکه  
فرموده: مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مقصود او این است که شما  
دلیلی از طرف خدا ندارید برای توجه بسوی بتان، که بگوئید مثلا



خدا کلامی نازل نموده که بتان را قبله قرار دهید و یادربیشگاه  
بت خدا را بخوانید و یا بتان را واسطه قرار دهید مانند آیات :  
... هاتوا برهانکم .

الَّذِينَ آمَنُوا

وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمَنُ وَهُمْ مُنْتَدُونَ  
وَنِلَّكَ جَنَّاتُنَا إِبْنَانًا هَٰذَا إِبْرَاهِيمُ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ  
مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٢﴾

وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن  
قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَ  
هَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٣﴾ وَذَكَرْنَا يُوحْيٰى وَعِيسٰى وَ  
إِبْرٰىسَ كُلًّا مِّنَ الصَّٰلِحِينَ ﴿٨٤﴾ وَاسْمُعِيلَ وَالْحَسَنَ وَهُنَّ وَلُوطًا  
وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٥﴾ وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ  
وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٦﴾ ذَٰلِكَ هُدٰى اللّٰهُ  
بِهْدٰى بِهِ مَن نَّشَآءُ مِّنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٧﴾

ترجمه: آنانکه ایمان آورده و ایمانشان را به ظلم نیا میختند  
ایشانند که برایشان ایمنی است و آنان هدایت یافتگانند (۸۲)  
و این است حجت ما که به ابراهیم دادیم در مقابل قومش ، بسالا  
می بریم درجات هرکس را که بخواهیم ، براستیکه پروردگارت حکیم  
دانا است (۸۳) و بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را ، هریک را  
هدایت نمودیم ، و نوح را از پیش هدایت کردیم و از ذریه او  
است داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون ، و



این چنین جزا می‌دهیم نیکوکاران را (۸۴) و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر یک از شایستگانند (۸۵) و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را برتری دادیم بر جهانیان (۸۶) و بعضی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را برتری دادیم و برگزیدیم ایشان را و هدایتشان کردیم به راه راست (۸۷) این است هدایت خدا، را هنمایی می‌کند بآن هر کس از بندگانش را که بخواهد و اگر شرک آورده بودند هر آینه هدر شده بود از ایشان آنچه کرده بودند (۸۸)

**نکات:** مقصود از جمله: ولم یلبسوا ایمانهم بظلم، این است که ایمانشان را به شرک آلوده نکردند. و جمله: تلك حجتنا... دلالت دارد که استدلالات عقلی ابراهیم (ع) را خدا تصویب نموده و از إلهام و توفیق خود دانسته است و مردم دیگر نیز باید بواسطه عقل راه را از چاه تمیز دهند. در اینجا عیسی (ع) از ذریه ابراهیم محسوب البته بتوسط مادر پس او را دختری ذریه محسوب می‌شوند.

أُولَئِكَ الدِّينَ اتَّبَعْنَا لَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِكَاذِبِينَ ۖ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فِيمَهُمْ أَمْنًا فَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِمْ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۚ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَن أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ يَجْعَلُونَهُ قُرْآنًا يُّنَادُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطُغْيَانًا وَكُفْرًا ۚ قُلْ اللَّهُ شَهِيدُ مَا تَعْمَلُونَ ۚ

ترجمه: ایشانند که کتاب و حکم و نبوت دادیمشان، پس اگر



این قوم تو به آن کافر شوند پس بتحقیق گماردیم به آن قومی را که به آن کافر نشوند (٨٩) ایشانند آنان که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت ایشان اقتدا کن، بگو بر آن از شما اجری سؤال نمی کنم نیست این قرآن مگر تذکری برای جهانیان (٩٠) و شناختند خدا را سزاوار شناختن او چون گفتند خدا چیزی بر بشری نازل ننموده، بگو که نازل کرده کتابی را که موسی آورده آنرا در حالی که نور و هدایت برای مردم بود شما آنرا اوراقی قرار می دهید مقداری از آن را آشکار می کنید و بسیاری از آن را پنهان می کنید، و آموخته شدید چیزی را که نه شما می دانستید و نه پدرانتان، بگو خدا، سپس رها کن ایشان را در بیهوده گوئی خود بازی کنند (٩١)

**نکات:** مقصود از کتاب همان کتب آسمانی، و مقصود از حکم، حکومت و سلطنت اسلامی است مانند سلطنت یوسف و سلیمان و پیامکن است مراد حکمت باشد. و مقصود از نبوت پیامبری است. و آیه ٩١ دلیل است بر اثبات نبوت، زیرا خدائی که جهان را بحکمت آفریده و مسخر بشرنموده، آیا بشر را یله و رها نموده و سرخود و او را آزاد کرده که هر جنایتی را مرتکب شود و یا خیر باید او را راهنمایی کند و اگر راهنمایی نکند و او را مشمول هدایت خود ننماید باید گفت یا هادی نیست و یا از هدایت عاجز است و اگر چنین گوید خدا را شناخته. با ضافه چون شناخت تمام اوصاف و اسماء خدا موقوف بر وحی است اگر کسی منکر وحی شود نتواند کما هو حقه خدا را بشناسد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ  
أُمَّ الْفَرِیِّ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ  
وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۚ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ  
كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ



مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْكِبُونَ ۝۱۳

**ترجمه:** و این قرآن کتابی است که نازل کردیم آن را کتاب با برکتی که تصدیق می‌کند آنچه جلو اوست و برای اینکه بترسانی (مردم) أم القری (مکه) را و کسانی که اطراف آن هستند و آنانکه ایمان به آخرت می‌آورند ایمان به آن دارند و ایشان نماز خود را حفظ می‌کنند (۹۲) و کیست ستمکارتر از آنکه بدروغ برخدا افتراء ببندد و یا بگوید بسوی من وحی شده و حال آنکه چیزی به او وحی نشده باشد و آنکه گفت بزودی نازل می‌کنم مانند آنچه خدا نازل کرده، و اگر به بینی ستمگران را درشاند مرگ و فرشتگان دستهای خود را گشوده‌اند که: بیرون کنید جانهای خود را، امروز به عذاب خواری جزاء داده می‌شوید بسبب آنچه برخدا بناحق می‌گفتید و از آیات او سرکشی و تکبر می‌کردید (۹۳)

**نکات:** قرآن اوصافی دارد یکی از آنها مبارک است زیرا به برکت او بسیاری از اهل عالم هدایت شدند و بسیاری از خرافات را ترک کردند، خودنویسنده پس از آنکه از باصلاح علوم اسلامی فارغ التحصیل شدم مانند یکعوام غرق خرافات بودم و آن خرافات و مفتریات و فنون مذهبی را بخيال حقایق دینی پذیرفته بودم تا اینکه بحمدالله تعالی ببرکت نظر و تأمل در قرآن نجات پیدا کردم و از علم و حکمت قرآنی و اسلامی بهره‌مند گردیدم، واکثر ممنوعان من امروز مبتلا به خرافات می‌باشند، و مقصود از «من حولها» می‌توان گفت تمام جهان است، و اگر مقصود اهالی حجاز باشد الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اطلاق دارد و شامل تمام مؤمنین



جهان می‌شود. جمله: والملائکه با سطوا ... دلالت دارد که برای قبض روح ستمگران و کفار، فرشتگان بسیاری مأمور می‌شوند و بسختی و عنف جان‌آنان را می‌گیرند.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ  
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُمُ مَا نَحْنُ لَكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ  
شُفْعَاءَ كَذَّالَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَفَطَّعَ  
بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ<sup>۱۲</sup>

ترجمه: و هر آینه بتحقیق آمدید شما نزد ما در حال تنهائی چنانکه شمارا خلق کردیم در اولین دفعه و گذاشتید آنچه به شما عطاء کرده بودیم پشت سرتان، و نمی‌بینیم با شما شفیعان شمارا که گمان داشتید ایشان در میان شما شریکان ما هستند، هر آینه بتحقیق پیوند میان شما قطع شد و آنچه می‌پنداشتید از شما گم گردید (۹۴)

نکات: جمله: ولقد جئتمونا ... را خدا می‌فرماید و یا ملائکه؟ هر دو احتمال رواست و فرق نمی‌کند، ملائکه مأمور خدایند به او می‌گویند همانطوریکه در اول خلقت تنها به دنیا آمدی فعلا وقت مرگ نیز تنهائی، یار و یاور و شفیع که خیال می‌کردی با تو همراهی دارند و از تو دفاع می‌کنند با تو نیست و بممرگ پیوندها قطع می‌شود.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ

وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمُ  
اللَّهُ فَاتَىٰ لَوْ فَكَوْنٌ ۚ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا  
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ<sup>۱۳</sup>  
وَمَوَالِدٍ جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِيَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ



قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ  
نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ۝

**ترجمه:** محققا خدا شکافنده دانه و هسته می باشد بیرون می آورد  
زنده را از مرده و بیرون آورنده مرده است از زنده، این است  
خدایتان پس بکجا برده می شوید (۹۵) اوست شکافنده صبح و قرار داده  
شب را برای آرامش و خورشید و ماه را برای حساب، این است  
اندازه گرفتن خدای عزیزدانا (۹۶) و اوست خدائی که قرارداد برای  
شما ستارگان را تا بواسطه آنها در تاریکی های بیابان و دریا راه  
یابید، بتحقیق تفصیل دادیم آیات را برای قومی که بدانند (۹۷)  
و اوست آنکه شما را از یک نفس ایجاد کرد، پس شما را جای قرار و  
جای امانتی است، بتحقیق تفصیل دادیم آیات را برای قومی که  
بفهمند (۹۸)

**نکات:** دانه و هسته فرقی دارد، دانه مقصود بالاصل و خوردنی است  
ولی هسته مقصود بالتبع و غیر خوردنی است، و حق تعالی چنان حبه  
و هسته را می شکافد یکی از طرف بالا که منشأ نمو ساقه است و یکی  
از طرف پائین که نمو ریشه است، و عجب این است که دو نیروی  
متضاد در این حبه و هسته بوجود می آید یکی میل به بالا و یکی  
میل به پائین، و اگر کسی بخواهد قدرت حق را ببیند بهتر است  
به علم گیاه شناسی نیز مراجعه و مطالعه کند. و مقصود از مستودع  
مستودع معانی مختلفه احتمال داده شده و با احتمال قوی مستقر  
صلب پدر و مستودع رحم مادر است که هر بشری بدین وسیله به دنیا می آید.  
و یا ممکن است بگوئیم مقصود آنست که بعضی عمرها زیاده است و بعضی  
زود فوت می کنند.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ  
فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نَخْرُجُ مِنْهُ حَبًّا مِثْرًا كِبَاءً وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ



طَلِعَهَا أَفْنَانٌ ذَاتِبَةٌ وَجَنَابٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالزُّبَانُ  
 مُشَبَّهًا وَغَيْرَ مُنْشَأَةٍ أَنْظِرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَبَنِيَّةٌ إِنِّ فِي  
 ذَلِكَ لَكُم لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ١١ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنِّ وَ  
 خَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى  
 عَمَّا يَصِفُونَ ١٢ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ  
 يَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ١٣

**ترجمه:** و اوست آنکه نازل نمود از آسمان آب را، پس بیرون آوردیم بآن رستنی هرچیزی را پس خارج ساختیم از آن سبزی را که بیرون می‌آوریم از آن دانه برهم سوار و انباشته را، و از درخت خرما از شکوفه آن خوشه‌های نزدیک بهم و بوستانها از انگور و زیتون و انار شبیه بهم و غیر شبیه بهم، بنگرید بسوی میوه آن چون میوه داد و برسیدنش، بتحقیق در اینها هرآینه آیاتی است برای قومی که ایمان می‌آورند (٩٩) و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند در حالیکه خدا ایشان را آفریده و برای او پسرها و دخترها تراشیده‌اند بنادانی، او منزله و برتر است از آنچه وصف می‌کنند (١٠٠) پدید آورنده آسمانها و زمین است، کجا برای او فرزندی می‌باشد در حالیکه او را همسری نبوده و هرچیزی را آفریده و او بهرچیزی دانا است (١٠١)

**نکات:** مقصود از جمله: وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنِّ ممکن است بت پرستان مکه باشد که بین خدا و جن نسبتی قائل بودند و اجنه را فرزندان خدا می‌دانستند، و ممکن است قوم مجوس باشند که قائلین به إلهین می‌باشند و آنان را شنویه می‌گویند زیرا دو مؤثر قائلند: یزدان و اهریمن، و می‌گویند اهریمن دیواست که



با اصطلاح ما به دیو شیطان گفته می‌شود، و این دیورا که از جن می‌باشد خالق شرور می‌دانند و یزدان را خالق خیرات می‌دانند در حالیکه بعضی از ایشان اهریمن را مخلوق یزدان می‌دانند و می‌گویند چون خدا فکر کرد در مملکت خود و بزرگی آن، بعجب آمد و بواسطه خودپسندی او اهریمن بوجود آمد و بعضی گویند یزدان در قدرت خود شک کرد و از این شک شیطان، یعنی اهریمن بوجود آمد. بنابراین معلوم می‌شود اهریمن را حادث می‌دانند و چیزی که حادث است شریک واجب الوجود قدیم بالذات نمی‌شود. و مقصود از خرقوا له بنین و بنات، نصاری و مشرکین عرب بودند که برای خدا یثعالی پسر و دختر قائل بودند و مشرکین عرب ملائکه را دختران خدا می‌دانستند. و بدیع که یکی از صفات الهی است بمعنی خلق کردن بدون سابقه، و بدون مانندی از سابق آفریدن است.

ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ  
فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۚ لَا تُدْرِكُهُ  
الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ۝۱۳

**ترجمه:** این است خدا پروردگار شما، نیست ملجأ و معبودی جز او، آفریننده هر چیزی است، پس او را عبادت کنید و او بر هر چیزی وکیل و کارساز است (۱۰۲) دیده‌ها او را درک نمی‌کنند و او دیده‌ها را درک می‌کند و اوست لطیف آگاه (۱۰۳)

**نکات:** پس از آنکه حق تعالی اثبات کرد یکتائی و بدون شریک داشتن خود را در این آیه می‌فرماید ملجأ و معبود و قاضی الحاجاتی جز او نیست، و عبادت و کرنش مخصوص او است که خالق هر چیزی و بر هر چیزی وکیل باشد. آیه بعدش دلیل بر این است که حق تعالی دیدنی نیست زیرا آنچه دیده بشود محدود و دارای مکان است و خدا از حد و مکان منزّه است.



قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ  
فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ۖ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَ  
لِيُقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۖ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ  
رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۖ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا  
أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ۖ

**ترجمه:** بتحقیق آمد شمارا وسائل بصیرت از جانب پروردگارتان ، پس آنکه بیناگردد بنفع خداوست ، و آنکه کورباشد پس برضرر اوست ، و من بر شما نگهبان نیستم (۱۰۴) و این چنین بیان می‌کنیم آیات را بصورت‌های گوناگون (تاحت را تمام‌کنیم) و تا اینکه بگویند درس‌داده‌ای و تا بیان کنیم آنرا برای قومی که دانایند (۱۰۵) پیروی کن آنچه بسوی تو وحی می‌شود از پروردگارت ، نیست معبود و ملجأی جز او و اعراض کن از مشرکین (۱۰۶) و اگر خدا می‌خواست شریک نمی‌گرفتند ، و تو را بر ایشان نگهبان قرار ندادیم ، و تو بر ایشان کارساز و وکیل نیستی (۱۰۷)

**نکات :** چون هرآیه‌ای از آیات قرآن سبب بصیرت است بخود آیه بصیرت اطلاق شده اطلاق سبب برمسبب ، بنا براین آیات قرآن وسیله بصیرت بلکه عین بصیرت است و باید ملت ما بوسیله قرآن بینا و بیدار گردند و به امور دنیا و آخرت خود بی‌تاب باشند و مقصود از جمله : و لیقولوا درست این است که ما قرآن را بصورت‌های گوناگون می‌فرستیم برای ازدیاد کفر ایشان که بگویند بفکر خود و با گفتگوی بادانشمندان و با مدارست این آیات را درست کرده ، و جهت دیگر برای تدریجی بودن قرآن این است که طالبین دانش خوب آن را درک کنند و برای آنان روشن گردد . و مقصود از جمله



و لو شاء الله ما أشركوا ايناست که اگر خدا میخواست و سائلی فراهم میکرد که مشرکین بزور و بنا چاری موحد شوند، ولی خدا نخواسته اعمال قدرت کند و بندگان را مجبور سازد.

وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِسْبُوا لِلَّهِ عَدُوًّا  
بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ  
فَنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۖ وَأَقِمُوا لِلَّهِ جِهَدًا إِنَّمَا يُرِيدُ  
لَكُمْ جَانْتَهُمْ أَيْ لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا  
يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ۖ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ  
وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي  
طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۖ

**ترجمه:** و دشنام مدهید آنان را که غیر خدا را میخوانند، پس ایشان دشنام می‌دهند خدا را برای عداوت بدون دانش، این چنین زینت دادیم برای هر امتی عملشان را، سپس بسوی پروردگارشان بازگشت ایشان است پس او خبر می‌دهد ایشان را به آنچه می‌کرده‌اند (۱۰۸) و سوگند بخدا یاد کردند بسوگندهای سختی که اگر برای آنان آیتی بیاید البته به آن ایمان می‌آورند، بگو جز این نیست که آیات نزد خدا (و بقدرت او) است و شما چه می‌دانید که چون آن آیات بیاید (باز) ایمان نمی‌آورند (۱۰۹) و دلها و دیده‌های ایشان را می‌گردانیم چنانکه در اولین بار ایمان نیاوردند وورها می‌کنیم ایشان را در طغیان‌شان سرگردان بمانند (۱۱۰)

**نکات:** یکی از صفات زشت، فحاشی و دشنام دادن است. جمله: و لاتسبوا ... دلالت دارد که دشنام به مشرکین که بدترین خلق خداييد



جائز نیست چه برسد بدیگران، حال باید تعجب کرد با چنین آیه چگونه مسلمین یکدیگر را سب و لعن و دشنام می‌دهند، این فرقه به آن فرقه، خصوصا کسانی که مدعی پیروی ائمه (ع) هستند چگونه به اصحاب رسول و مسلمین اولیه فحش می‌دهند با اینکه آنان هر چه بودند مسلمان بودند. و مقصود از جمله: ... زینا لكل أمه عملهم این است که چون حق تعالی ایشان را آزاد گذاشته و صفات انسانی و حیوانی و حب و بغض و او داده و از کار زشت جلوگیری کرده پس چون خدا ایشان را آزاد گذاشته و منع ننموده، گویا او زینت داده و او خواسته که مختار باشند و هرکاری می‌خواهند بکنند. جمله: و أقسموا بالله... راجع به کفاری است که غیر از قرآن معجزات دیگری می‌خواستند و قسم می‌خوردند که اگر آنرا بیاوری ما حتما ایمان می‌آوریم، مثلا می‌خواستند که کوه صفارا طلاکن، خدای فرماید این کارها فقط با اختیار خدا و بقدرت اوست، پیغمبر این کارها را نمی‌تواند انجام دهد. ثانیا اگر خدا برای تصدیق او این کارها را انجام دهد اینان ایمان نمی‌آورند چون کوه طلا باعث غفلت و طغیان بیشتری برای ایشان است. و جمله: نقلب... و نذرهم فی طغیانهم دلیل است بر اینکه خدا کفار را به ضلالت و طغیان خودشان واگذار می‌کند و این خذلان الهی و سلب توفیق از ایشان است

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَاهُ إِلَّا عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ لَقَالُوا أَنزَلَهُ اللَّهُ غَيْرَ لِسَانٍ آدَمِيٍّ ۖ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَاهُ إِلَّا عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ لَقَالُوا أَنزَلَهُ اللَّهُ غَيْرَ لِسَانٍ آدَمِيٍّ ۖ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَاهُ إِلَّا عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ لَقَالُوا أَنزَلَهُ اللَّهُ غَيْرَ لِسَانٍ آدَمِيٍّ ۖ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَاهُ إِلَّا عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ لَقَالُوا أَنزَلَهُ اللَّهُ غَيْرَ لِسَانٍ آدَمِيٍّ ۖ

كَلَّهُمُ الْمَوْتِ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا

لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ۖ

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَٰطِطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي

بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ ذُرِّيُّوهُمُ الْفَوَلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوا

فَذَرُهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۖ وَلِصْنَىٰ إِلَٰهٍ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ





### بِالْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ وَلَئِنْ لَّمْ يَنْفَرُوا مَعَهُمْ مَّفْرَاقُونَ ۝۳

**ترجمه:** و اگر که ما فرشتگان را بسوی ایشان فرو فرستیم و مردگان یا ایشان سخن گویند و هرچیزی را محشورکنیم بر ایشان روبرو و عیان، ایمان نمی‌آورند مگر اینکه خدا بخواهد ولیکن بیشتر ایشان نادانند (۱۱۱) و این چنین قراردادیم برای هر پیامبری دشمنانی (از) شیاطین انس و جن که وحی می‌کنند برخی از ایشان به برخی گفتار باطل خوش ظاهر را برای مغرور کردن، و اگر پروردگار تو خواسته بود بجا نیاموده بودند پس ایشان را رها کن با آنچه بافتراء می‌گویند (۱۱۲) و تادلای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند به آن میل کند و تا آن را بپسندند و تا کسب کنند آنچه را کسب کنندگانند (۱۱۳)

**نکات:** تا کسی طالب هدایت نباشد هدایت نمی‌شود و اگر چه صدها معجزه ببینند، خواسته‌ها و سخنان خوش‌ظاهری را که با رسول خدا (ص) می‌گفتند تمامش بهانه بود. و مقصود از شیاطین الانس شامل رؤساء شرکست که حیل‌گر و دکاندار بودند و با رسول خدا بعد از او می‌پرداختند برای حفظ دکان و حسد و خودخواهی، لذا بافتراء می‌پرداختند و تهمت می‌زدند و دیگران را گول می‌زدند و مغرور می‌کردند، چنانچه ظاهرات فوق صراحت دارد، و زمان ما نیز دکانداران خرافات دینی با حق‌گویان همین معامله می‌کنند.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْنَىٰ حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِمْ يُكَلِّمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تُكُونُ مِنَ الْمُنْزِينَ ۝۳ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝۴

**ترجمه:** آیا پس غیر خدا را برای حکم کردن بجویم و اوست آنکه



نازل کرده بسوی شما این کتاب را بتفصیل؛ و آنانکه به ایشان کتاب داده ایم میدانند که این نازل شده است از پروردگارت بحق پس از شک کنندگان مباش (۱۱۴) و سخن پروردگار توازجهت راستی و عدالت تمام است، هیچ تبدیل کننده برای سخنان او نیست و اوست شنونده دانا (۱۱۵)

**نکات:** مقصود از والذین آتینا هم الکتاب ظاهرًا مؤمنین یهود و نصاری میباشند که مصدق و گواه حقانیت قرآن به اهل مکه و خود پیا میرهستند و بعضی گفته اند مقصود بزرگان صحابه رسولند. و مقصود از «لامبدل لکلماته» این است که هیچکس نمیتواند حکم خدا را عوض کند و آیات قرآن را تحریف و کم و زیاد کند و یا یک کلمه آن را بردارد و بجای آن کلمه دیگر بگذارد، پس قائلین بتحریف لفظی گویا این آیات را در قرآن ندیده اند.

وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَكُمْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ  
إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ  
هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ ۚ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْذِبِينَ ۝۱۱۷

**ترجمه:** و اگر از بیشتر آنانکه در زمینند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه میگردانند، پیروی نمیکنند مگر گمان را و نیستند ایشان مگر سازنده دروغ (۱۱۶) بدرستی که پروردگارت او داناتر است به آنکه گمراه است از راه او، و او داناتر است به هدایت یافتگان (۱۱۷)

**نکات:** این آیات دلالت دارد بر بطلان اکثریت و پیروی آنسان گمراهی است، پس انسان راه حق را باید پیدا کند و لو اینکه روندگانش کم باشند، و جمله: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ دلالت دارد بر بطلان ظن و عدم حجیت آن.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ أَنْتُمْ عَلَيْهِ إِن كُنْتُمْ بِلَايِهِ



مُؤْمِنِينَ ۖ وَمَا لَكُمْ أَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ عَلَيْكُمْ وَقَدْ  
 فَضَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْبَاطِلُونَ  
 بِأَمْوَالِهِمْ يُغَيِّرُونَ ۚ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ۝۱۱۸\*  
 وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِلَهِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِلْمَ يُجْزَوْنَ  
 بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝۱۱۹ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ عَلَيْكُمْ اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَلَئِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَبُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ  
 لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ۝۱۲۰

**ترجمه:** پس، از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده بخورید اگر شما به آیات او ایمان دارید (۱۱۸) و شمارا چه شده که از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید و بتحقیق تفصیل داده‌شد برای شما آنچه بر شما حرام شده مگر آنچه را به آن ناچار شوید، و براستی که بسیاری (از مردم) بهوی و هوس خود ندانسته گمراه می‌کنند، بدرستی که پروردگارت او و داناست به تجا و زگران (۱۱۹) و گناه آشکارا و پنهان را رها کنید، براستی آنانکه گناه کسب می‌کنند بزودی جزا داده خواهند شد بآنچه کسب کرده‌اند (۱۲۰) و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده نخورید و براستی که آن گناه است و براستی که شیاطین وحی می‌کنند به دوستان خودشان تا با شما جدال کنند و اگر ایشان را اطاعت کنید محققا شما مشرک خواهید بود (۱۲۱)

**نکات:** عده‌ای از کفار فرس پیغام دادند به مشرکین مکه که محمد (ص) از گوشت حیوانی که خود کشته می‌خورد و از آنچه خدا کشته یعنی مرده نمی‌خورد، این سخن عده‌ای از مسلمین را بشک انداخت



انداخت که پس باید از آنچه بدست خودمان کشته شده بطریق اولی نخوریم، و لذا خطاب شده: و ما لكم ألا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه، یعنی مناط حلیت و حرمت این است که وقت ذبح نام خدا برده شود و یا نشود، و مقصود از جمله: إن الشیاطین لیوحون... همان مشرکین فارس می باشند و یا مقصود رؤسای همه کفار باشند.

### أَوَمِنْ كَانَ مَثَاقًا حَبِئْنَا

### وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ

فِي الظُّلُمَاتِ لَنَسَّ بِحَاجِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ نُزِّنُ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَاوِیْمًا لِّمَن كَرِهُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنْ أَمْرٍ قَالُوا أَلَمْ نَأْتِ اللَّهَ بِبُرْهَانٍ ۚ قُلْ أَعْلَمْ بِحَبِّئِ بَیْمَالِكُمْ سَبْصِبْ لَدُنَّ آجُرِ مَوَاصِفَارُ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ لِّمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ۝

**ترجمه:** آیا و کسی که مرده بود پس او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که بآن نور در میان مردم برود، مانند کسی است که در تاریکی ها مانده و از آن خارج شونده نیست؟ این چنین زینست داده شده برای کافران آنچه عمل می کردند (۱۲۲) و این چنین قرار دادیم در هر قریه ای بزرگتران گناهکار آن را تا در آن مکر و نیرنگ زنند و مکر نمی کنند مگر بخودشان و نمی فهمند (۱۲۳) و چون برای ایشان آیتی بیاید، گویند هرگز ایمان نمی آوریم تا به ما داده شود آنچه به رسولان خدا داده شده، خدا دانا تر است



کجا قرار بدهد رسالت خود را، بزودی به آنانکه نافرمانی کردند برسد از جانب خدا خواری و عذاب سختی بسبب آنچه همواره مکر می کردند (۱۲۴)

**نکات:** مقصود از جمله: من کان میتا ... کسی است که کافر بوده و خدا او را هدایت کرده به اسلام مانند حمزه سیدالشهداء، که حق تعالی در این آیه تشبیه کرده کافرا به مرده و مؤمن را به زنده، و اکابر مجرمیها، بزرگان هر شهر و مملکتی باشند که کارشان نیرنگ و نافرمانی و حيله گری و استثمار مردم است، و اگر آنان به راه حق بروند مردم دیگر نیز به راه هدایت میروند، و مورد نزول ولید بن مغیره، عاص بن وائل، عدی بن قیس، اسود بن عبد المطلب و اسود بن عبد یغوث بودند که رسول خدا (ص) را به رنج افکنده بودند و اینان بودند که می گفتند لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما أوتی رسل الله، و معجزاتی مانند معجزات سایر انبیاء (ع) میخواستند و همه به ذلت مبتلا شدند.

فَمَنْ يُرِدْ

اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِشَرَحٍ صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ  
يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَبًّا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ  
يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾  
وَهَذَا إِصْرُ آلِ رَبِّكَ مُتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَكِّرُونَ  
لَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٢٦﴾

**ترجمه:** پس آنکه خدا هدایتش را بخواهد سینۀ او را برای پذیرش اسلام بگشاید و آنکه خدا گمراهیش را بخواهد سینۀ او را تنگ و سخت قرار می دهد که گویا به آسمان بالا می رود، این چنین خدا قرار می دهد پلیدی را بر آنانکه ایمان نمی آورند (۱۲۵) و این است



راه پروردگار تو که مستقیم است ، بتحقیق تفصیل دادیم این آیات را برای قومی که متذکر شوند (١٢٦) برای ایشان است سرای سلامت نزد پرورده گارشان و اوست یاور و سرپرستان بسبب آنچه انجام می دادند (١٢٧)

**نکات :** در جمله : من یرد الله أن یردیه ... و من یرد أن یضله ... حق تعالی معلوم نکرده هدایت چه کس را می خواهد و ضلالت چه کس را می خواهد . اما در آیات دیگر بیان شده که هدایت کسی را می خواهد که طالب باشد و اعراض نکند و آنکه از هدایت الهی اعراض کند خدا ضلالت او را باختیار خود او خواسته است . و مقصود از جمله : کأ نما یصعد فی السماء این است که همان طوری که رفتن به بالای کوه سخت و موجب نفس تنگی می شود همان طور هم برای کسی که از حق اعراض دارد رفتن به راه هدایت برای او مشکل است . و از جمله : لهم دار السلام عند ربهم استفاده می شود که مردمان پاک با ایمان چون از دنیا بروند به دار السلام خواهند رفت که عند ربهم آنجاست ، پس معلوم می شود آیه شهداء که خدا فرموده احياء عند ربهم ، همان دار السلام است نه دنیا و نه عند قبرهم .

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا بِأَمْشَرِ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنسِ  
وَقَالَ أُولَئِكَ أَوْفُواؤُهُم مِّنَ الْإِنسِ وَتَبَا اسْتَفْتَحَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ  
أَجَلًا الَّذِي أَجَلْتُمْ لَنَا قَالُوا نَارُكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا  
شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۖ وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ  
بَعْضًا مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۚ بِأَمْشَرِ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ  
يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمُ الْآيَاتِ وَيُنذِرُونَكُمْ  
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا شَٰهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّ ثَمَرُ



## الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَشَهِيدٌ عَلٰۤی اَنْفُسِهِمْ اَنْتُمْ كَانُوْا كٰفِرِيْنَۙ

**ترجمه:** و روزی که همه ایشان را محشور کند (یعنی شیاطین جن و انس و یا همه کفار را) گفته شود ای گروه جن بتحقیق بسیار از آدمیان را، و دوستان ایشان از آدمیان گویند پروردگار را بهره مند گردید بعضی از ما ببعضی دیگر و رسیدیم به آن مدتی که برای ما معین کرده بودی، خدا گوید آتش جای شماست در آن می مانید مگر آنکه خدا خواهد، براستی که پروردگار تو حکیم داناست (۱۲۸) و این چنین بعضی از ستمگران را متولی بعض دیگر قرار می دهیم بسبب آنچه کسب می کردند (۱۲۹) ای گروه جن و انس آیا رسولانی از شما برایتان نیامد که آیات ما را بر شما بخوانند و شما را از برخورد این روزتان بترسانند گویند (آری) ما بر ضرر خود شهادت می دهیم و زندگی دنیا ایشان را فریب داد و شهادت دهند بر ضرر خود که ایشان کافر بوده اند (۱۳۰)

**نکات:** ربنا استمتع بعضنا ببعض دلالت دارد که جن و انس از یکدیگر بهره دنیوی برده اند و اما بهره جن این است که آدمیان از ایشان اطاعت کردند و برای آدمیان فرمانفرما شدند و اما بهره آدمیان همان معاصی و حيله گری بوده که با مرشیاطین جنی انجام می دادند. و جمله: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُلٌ مِنْكُمْ... دلالت دارد که رسولان آدمیان از جنس آدمیان بوده و رسولانی از طرف خدا بر جن فرستاده شده که از خود جن بوده است، و جمله: قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى

أَنْفُسِنَا، دلالت دارد که چون در دنیا برای جن و انس رسولانی مبعوث گشته و آنان به تبلیغات و انذارات رسولانشان اعتناء نکردند و فریب دنیا را خوردند، لذا در آن روز بر علیه خود گواهی خواهند داد.

ذٰلِكَ اَنْ لَّوْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْفُرُجِ يَظْلِمُهَا غَافِلُوْنَۙ  
وَلِكُلِّ دَرَجٰتٍ مِّنْ اَعْلٰوٍ وَّمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَمْكُرُوْنَۙ



وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءْ يُدْهِبْكُمْ وَيُخْلِفْ  
 مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُم مِّنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ ۝۱۳۱  
 إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ لَأَن يَأْتِيَنَّكُمْ عَمَلُ الْيَوْمِ ۝۱۳۲ قُلْ بِأَنُومٍ  
 أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَايِلٌ فَتَوَفَّ تَعْلَمُونَ  
 مَنْ نَّكَونُ لَهُ عَاقِبَةُ الذَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝۱۳۳

**ترجمه:** این بعثت رسل برای این است که پروردگار تو بستم قریه‌ها را هلاک نکرده درحالیکه اهل آنها غافل باشند (۱۳۱) و برای هرکس درجاتی است از اثر آنچه کرده‌اند و پروردگار تو از آنچه می‌کنند غافل نیست (۱۳۲) و پروردگار تو بی‌نیاز صاحب رحمت است، اگر بخواهد شمارا می‌برد و جانشین شما می‌گرداند پس از شما آنچه را بخواهد آنچنانکه شمارا از نسل قوم دیگری ایجاد کرد (۱۳۳) بر راستی آنچه وعده داده شده‌اید آمدنی است و شما عا جزکننده حق نیستید و گریزی ندارید (۱۳۴) بگو ای قوم من بقدر توانائی خود عمل کنید بر راستی که من عمل کننده‌ام؛ پس بزودی خواهید دانست که سرای عاقبت برای کیست بدرستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند (۱۳۵)

**نکات:** جمله: «أَنْ لَّمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكٌ...» دلالت دارد بر قبح عقاب بلبایان و بعثت رسل اتمام حجت شده، دیگر پس از رسل حجتی نیست. و ربك الغني دلالت دارد بر بی‌نیازی حق تعالی از تمام مخلوقات و از عبادت آنها. و بعضی در جمله «اعملوا علی مکانتکم» استدلال کرده‌اند که تکلیف بقدرت ممکن است و حق تعالی بیش از تمکن تکلیف نخواسته است. ولی ظاهر آنست که این آیه مربوط به تکلیف نیست بلکه راجع به توبیخ است که خطاب به مشرکین مکه می‌باشد، یعنی ای پیغمبر به ایشان بگو هرچه از دستتان برآید کوتاهی نکنید که



مرا از انجام وظیفه رسالت و تبلیغ باز نخواهید داشت .

وَجَعَلُوا لِلَّهِ ثَمَانِ زُرَّاتٍ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا  
هَذَا لِلَّهِ بِرِغْمِهِمْ وَهَذَا لِلشُّرَكَائِثُنَا فَمَا كَانَ  
لِشُّرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ  
يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ ثَمَّ ثَاءً مَا يَحْكُمُونَ<sup>۱۳۶</sup> وَ  
كَذَلِكَ زَبْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ  
شُرَكَاءُهُمْ لِيُزْودَهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ  
وَلَوْ ثَاءً اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْشَرُونَ<sup>۱۳۷</sup> وَ  
قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ  
نَشَاءُ بِرِغْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ  
لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَاءَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً  
عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ مِمَّا كَانُوا يَفْشَرُونَ<sup>۱۳۸</sup>

**ترجمه:** و برای خدا از آنچه ایجاد کرده از زراعت و چهارپایان  
بهره‌ای قرار دادند پس گفتند این برای خدا بگمانشان و این  
برای بتان ما ، پس آنچه برای بتانشان بود به خدا نمی‌رسد ، و  
آنچه برای خدا بود می‌رسد به بتانشان ، بد است آنچه حکم می‌کنند  
(۱۳۶) و این چنین شرکاء ایشان (یعنی شیاطین و خدام بتها) زینت  
دادند برای بسیاری از مشرکین کشتن اولادشان را تا هلاک کنند  
ایشان را و تا دینشان را برایشان ملبس کنند ، و اگر خدا



خواسته بود این کار را نمی‌کردند، پس ایشان را رهاکن با آنچه بدروغ می‌بندند (۱۳۷) و گفتند این چهارپایان و زراعت ممنوع است نمی‌خورد اینها را مگر آنکه ما بخواهیم بگمانشان و چهارپایانی که پشتهاشان حرام شده و چهارپایانی که نام خدا را بر آنها نمی‌برند برای افتراء برخدا، بزودی جزا می‌دهد ایشان را بسبب آنچه بدروغ می‌بستند (۱۳۸)

**نکات:** در زمان جاهلیت قوانین و احکام غلطی بوجود آورده بودند و متولیان بتکده از آن احکام سوء استفاده می‌کردند و جاعل آن احکام خود متولیان بودند، از آنجمله این بود که هرچه خدا به ایشان داده بود از زراعت و چهارپایان مانند جو و خرما و بز و میش و گاو و شتر یک‌سهم و قسمتی از آنها را بنام خدا قرار می‌دادند و یک‌سهم برای بت و متولی بتکده و اگر سهم بتکده هلاک و یافاسد می‌شد از آنچه سهم الله بود می‌زدند بحساب بتکده و می‌دادند به متولی آن، ولی اگر از سهم الله فاسد می‌شد و از بین می‌رفت چیزی بجای آن نمی‌گذاشتند و اگر بقحط گرفتار می‌شدند سهم الله را تصرف می‌کردند ولی بسهم بتکده کاری نداشتند، و اگر سهم الله نمو می‌کرد و یا می‌زائید آنرا بحساب بتکده می‌آوردند و می‌گفتند این بتان خرج دارند. بهر حال از سهم بتان بحساب خدا نمی‌آمد ولی از سهم خدا خرج بتکده می‌شد.

قسم دوم از احکام فاسده ایشان این بود که دخترهای خود را از ترس فقر و تزویج زنده زنده دفن می‌کردند و پسرهای خود را نذر و قربانی بت‌ها می‌کردند، و این اعمال جنایتکارانه در نظرشان تسویل و تزیین شده بود.

قسم سوم از احکام باطله ایشان این بود که مقداری از چهارپایان و زراعتی که کنار می‌گذاشتند می‌گفتند این ممنوع و حرام است، لایطعمها إلا من نشاء، هیچکس نباید از آن بخورد جز متولیان بتکده.

قسم چهارم از احکام باطله ایشان این بود که حیواناتی را



بنام بحائر و سوائب و حوامی آزاد می‌گذاشتند و می‌گفتند بر پشت آنها سوار شدن حرام است: حرمت ظهورها .  
 قسم پنجم: و أنعام لا یذکرون اسم الله علیها ، بر پشت حیوانات معینی حج نمی‌کردند و نام خدا یعنی لبیک اللهم را نمی‌بردند و همچنین در ذبح، نام خدا را بر آنها ذکر نمی‌کردند. و اقسام دیگری از احکام داشتند که در آیه ذیل خواهد آمد:

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مِنْهُ فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝۱۳۹ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَىٰ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝۱۴۰

**ترجمه:** و گفتند آنچه در شکمهای این چهارپایان است مخصوص مردان ما و حرام است بر زنان ما ، و اگر آنچه در شکم مرده بود پس مرد و زن در آن شریکند، بزودی جزا دهیم ایشان را بر سخنان، بر راستی که او حکیم داناست (۱۳۹) محققا زیان کردند آنانکه اولاد خود را به بی‌خردی بدون دانش کشتند و حرام کردند آنچه خدا روزی ایشان نموده با افتراء برخدا ، بتحقیق گمراه شدند و طالب هدایت نبودند (۱۴۰)

**نکات:** قسم ششم از احکام فاسده ایشان این بود که هر چه در شکم حیوانات بود اگر زنده متولد می‌شد می‌گفتند این خالص برای مردها می‌باشد و بر زنان حرام است و اگر مرده متولد می‌شد می‌گفتند همه در آن شرکت دارند، و این احکام را برخدا افتراء می‌بستند.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ



وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا  
وَعَصْفَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ  
وَلَا تَسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ١٣١  
وَمِنْ الْأَنْعَامِ حَوْلَةٌ وَقَرَشًا كُلُوا مِنْ ثَمَرِ رِزْقِ اللَّهِ  
وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَايَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٣٢  
ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ  
الَّذِينَ كَرِهَ حَرَمَ آيَرَأَى أَنْ يُنْثَبِينَ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ  
الْأُنثَيْنِ فَنَنْتَوِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٣٣  
وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ الَّذِينَ كَرِهَ  
حَرَمَ آيَرَأَى أَنْ يُنْثَبِينَ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ  
فَمَنْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِهِذَا فَمَنْ ظَلَمَ مِنْ  
أَفْرَأَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا يُضِلُّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ  
اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١٣٤

ترجمه: و او آن خدائی است که ایجاد کرد بوستانهای بادا ربست  
و بیداربست و درخت خرما و کشتزار درحالیکه میوهها و خوراکیهای  
آن گوناگون است و زیتون و انار شبیه بهم و غیر شبیه بهم،  
از میوه آن چون میوه داد بخورید و حق آن را بدهید روز درو کردن  
آن (وجیدن) و اسراف نکنید زیرا او دوست نمی دارد اسراف کنندگان را



(۱۴۱) و از چهارپایان برای بارکشی و فرش، بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده و گامهای شیطان را پیروی نکنید زیرا او برای شما دشمن آشکاری است (۱۴۲) هشت جفت، از گوسفند دوتا، و از بز دوتا، بگو آیا آن دونر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه رحمهای آن دو ماده بردارد، بدانند خبر دهید مرا اگر راست می‌گوئید (۱۴۳) و از شتر دوتا، و از گاو دوتا (آفرید) بگو آیا آن دونر را حرام کرده یا دو ماده را یا آنچه در رحم آندو ماده دربر دارد، یا اینکه شما حاضر بودید چون خدا سفارش کرد شما را به این، پس کیست ظالم‌تر از آنکه بدروغ برخدا افتراء ببندد تا مردم را بدون علم گمراه کند، براستی که خدا هدایت نمی‌کند قوم ستمکاران را (۱۴۴)

**نکات:** طبق این آیات حق تعالی تمام میوه‌جات و حبوبات را آفریده که انسان بهره برد و باید حق هر میوه را چه انار و چه زیتون و چه میوه‌جات دیگر و حبوبات دیگر هم را وقت درو و چیدن بدهد یعنی زکات را بپردازد زیرا اتواحقه امر است و امر حقیقت در وجوب است، پس زکات واجب منحصر به ۹ چیز که فقهاء گفته‌اند نمی‌باشد. و مقصود از آیات شما نیهاً زواج.. تا آخر این است که اهل جاهلیت گاهی نر و گاهی ماده این حیوانات را بر خود حرام می‌کردند و گاهی توی شکمی را حرام می‌کردند، خدا این آیات را نازل نموده برای رد حکم آنان.

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ

إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْهُ

أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ

فِسْقًا أُمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ

فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَعَلَى الدِّينِ مَا دُونا حَرَمْنَا



كُلْ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنِمِ حَرَّمَ مَنَا عَلَيْهِمْ  
شُحُومُهُمْ إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ  
مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا  
لَصَادِقُونَ ۖ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو  
رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ۝

**ترجمه:** بگو نمی یابم در آنچه بسوی من وحی شده حرام شده باشد  
برخورنده ای که می خورد مگر اینکه مردار یا خون ریخته شده یا  
گوشت خوک باشد زیرا آن پلیدی است و یا حیوانی که بعنوان فسق  
نام غیر خدا به آن برده شده باشد ، پس هرکس ناچار شد بدون ستم و  
سرکشی و نه بیش از حد پس براستی که پروردگار تو آمرزنده رحیم  
است (۱۴۵) و بر آنان که یهودند هر جا نورناخن داری را حرام کردیم،  
و از گاو و گوسفند پیه آنها را بر ایشان حرام کردیم مگر پیهی  
که بر پشت آنها باشد و یا روده ها و یا آنچه با استخوانی آمیخته  
باشد، این چنین جزا دادیم ایشان را بسبب ستمشان، و بدرستی که  
ما راستگوئیم (۱۴۶) پس اگر تو را تکذیب کردند بگو پروردگار  
شما صاحب رحمت و اسعه است، و غضب و سطوت او از گروه گنهکاران  
رد نمی شود (۱۴۷)

**نکات:** حکم ناچاری و اضطرار که در این آیات آمده حد و حدود  
آن در سورة بقره آیه ۱۷۳ بیان شد.

سَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا  
مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ هَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ



هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَخُِرُّوهُ لَنَا إِنَّ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ  
 أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ۝ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَّيْكُمْ  
 أَجْمَعِينَ ۝

**ترجمه:** آنانکه شرک به خدا آورده خواهند گفت اگر خدا می‌خواست  
 نه ما و نه پدران ما مشرک نمی‌شدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم،  
 این چنین تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند تا چشیدند  
 عذاب ما را، بگو آیا نزد شما دانشی است پس برای ما آنرا بیرون  
 آورید، شما پیروی نمی‌کنید مگر گمان را و نیستید جز دروغ سازان  
 (۱۴۸) بگو پس برای خدا حجت رساست، اگر خواسته بود همه شما  
 را هدایت کرده بود (۱۴۹)

**نکات:** این آیات دلیل بر بطلان جبر است زیرا مشرکین شرک خود  
 را بخواست خدا و اراده او می‌دانستند و خود را مقصر می‌دانستند،  
 حق تعالی ایشان را رد کرده و چنین گفتار را تکذیب خدا و رسول  
 شمرده و آنرا مستحق عذاب دانسته است.

قُلْ هَلْ شَهِدْنَاكُمْ الدِّينَ بِتَهْدُونَنَا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ  
 هَذَا إِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا  
 بَيِّنَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ  
 قُلْ نَحْنُ أَوْلَىٰ بِالْأَمْرِ مِنْكُمْ عَلَىٰكُمْ إِلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ  
 إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ أَمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ  
 وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنٌ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ



## الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ<sup>١٥١</sup>

**ترجمه:** بگو بیا ورید گواهانتان را آنکسان را که گواهی می‌دهند که خدا این حرام شما را (بحیره و سائبه و انعامی را) حرام کرده، پس اگر خود گواه بر قول خود شدند تو با ایشان گواهی مده و پیروی مکن هواهای آنانکه به آیات ما تکذیب کردند و آنانکه به آخرت ایمان نمی‌آورند و ایشان برای پروردگار خود شریک می‌گیرند (۱۵۰) بگو بیایید بخوانم آنچه را پروردگار شما بر شما حرام کرده که به او چیزی را شریک نکنید و به والدین احسان نمائید و اولاد خود را از جهت فقر مکشید، شما و ایشان را ما روزی می‌دهیم، و به کارهای زشت چه آشکار آن و چه سری آن نزدیک نشوید، و نفس محترمی را که خدا حرام کرده مکشید مگر بحق، اینها است که خدا شما را به آن سفارش کرده تا شما بیندیشید (۱۵۱)

**نکات:** جمله: ولاتتبع أهواء... دلالت دارد که پیروی آراء مردم جائز نیست، آراء مردم غالباً یا عقاید پدر و مادری است، و یا چون بزرگان بنظر ایشان، گفته اند و به آن توجه دارند، و یا بواسطه شباهتی به چیزی معتقد شده‌اند و حاضر نیستند عقل خود را بکار اندازند و عقل را قاضی کنند، و یا به عقیده‌ای نشو و نما کرده و به آن الفت گرفته و جدا شدن از آن برای ایشان مشکل است، و امثال اینها که تماماً بدون مدرک الهی می‌باشد و نباید انسان پیروی کند.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا  
الْكَلَّ وَالْهَيَّانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ قَاعِدُوا  
وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَيَعْلَمُ اللَّهُ أَوفُوا ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ<sup>١٥٢</sup>  
وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ



## يَكُ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

**ترجمه:** و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر بوجهی که نیکوتر باشد تا به رشد خود برسد، و کیل و ترازو و میزان را تمام بدهید عادلانه، کسی را مکلف نمی‌کنیم مگر با اندازه و سعه و چون سخن گوئید بعدالت گوئید و اگرچه درباره خویشان باشد و به پیمان خود وفا کنید، اینها را خدا سفارش کرده به آن تا شما متذکر گردید (۱۵۲) و محققا این است راه من در حالیکه راست است پس آنرا پیروی کنید، و راههای دیگر را پیروی نکنید که شما را از راه او جدا و پراکنده می‌کند، این است آنچه خدا به آن سفارش کرده تا شما پرهیزگار شوید (۱۵۳)

**نکات:** آنچه در این سه آیه امر و نهی شده مجموعه‌ای است از وسائل سعادت که حق تعالی آنها را راه راست خود معرفی کرده و پیروی آنرا از بندگان خواسته. اما کسانی که قرآن را بمیل خود تأویل و تحریف کرده‌اند در زیارتی بنام زیارت عید غدیر نوشته‌اند: هذا صراطی، در این آیه یعنی علی (ع) است، سخنانشان بازی با قرآن و بدون قرینه است. و مقصود از: لا تتبعوا السبل همان راههای غیر قرآنی و راههای خرافاتی یعنی راه عرفان و فلسفه‌های بشری و مذاهب من درآوری است.

### قُلْ أَتَىٰ

مُوسَىٰ الْكِتَابَ ثَمَّاءَ عَلَىٰ الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى  
وَرَحْمَةً لِّعَلَّاهُمْ يُلْفَئُونَ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۝ وَهَذَا الْكِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ  
مُبَارَكًا فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا الْعَذَابَ كُمْ تَرْحَمُونَ ۝ إِنْ تَقُولُوا إِنَّمَا  
أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ



لَغَافِلِينَ ۖ أَوْ يَقُولُوا وَالْوَاثِنَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُمَا أَهْدَىٰ مِنْهُم  
فَقَدْ جَاءَكُمْ بُيُوتُكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً مِنْ أَعْلَمَ  
مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَاحِرٌ يَدِينُ بِصُدُوفٍ  
عَنْ آيَاتِنَا سَوْءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُصَدِّفُونَ ۝

**ترجمه:** سپس به موسی کتاب دادیم برای آنکه نعمت را تمام کنیم  
بر آنکه نیکوکار است و برای تفصیل و بیان بودن بر هر چیزی  
و برای آنکه هدایت و رحمت باشد، تا باشد ایشان به ملاقات  
پروردگارشان ایمان بیاورند (۱۵۴) و این (یعنی قرآن) کتابی است  
که با برکت نازل کردیم آنرا پس آنرا پیروی کنید و پرهیزگار  
باشید تا باشد که مورد رحمت شوید (۱۵۵) تا اینکه مبادا بگوئید  
همانا کتاب برد و طائفه پیش از ما (یهود و نصاری) نازل شد و حقا  
ما از خواندن ایشان غافل بودیم (۱۵۶) و یا بگوئید اگر بر ما  
کتاب نازل شده بود البته ما از آنان بهتر هدایت می شدیم، پس  
بتحقیق شمارا از پروردگارتان دلیل روشن و هدایت و رحمتی آمد،  
پس کیست ظالم تر از آنکه تکذیب کند، به آیات خدا و از آن روی  
بگرداند، بزودی آنان را که از آیات ما روی می گردانند جزاء  
خواهیم داد ببدی عذاب بسبب اینکه روی گردانیدند (۱۵۷)

**نکات:** از این آیات استفاده می شود که توراۃ کتاب مفصلی بوده  
که بیان هر چیزی از اموردین بوده و اگر قوم یهود از آن پیروی  
می کردند به هدایت و سعادت می رسیدند، و جمله: یصدفون عن آیاتنا  
سوء العذاب دلالت دارد که عذاب دنیا و آخرت اهل کتاب و مسلمین  
بواسطه اعراض و بی خبری ایشان از کتاب آسمانی می باشد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَلَأُكَةُ أَوْ يَأْتِيَ  
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا



إِنَّمَا هُمْ تَكُنْ أَمَنٌ مِنْ قَبْلِ أَوْ كَبْتُ فِي إِيْمَانِهَا  
 خَبْرًا قُلِ انْظُرُوا إِنَّا مُنْظِرُونَ ﴿١٥٨﴾  
 إِنَّ الدِّينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا لَتَ مِنْهُمْ  
 فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾

ترجمه: آیا منتظرند و ایمان نمی آورند مگر اینکه فرشتگان برای ایشان بیایند و یا پروردگارتو بیاید و یا بعضی از آیات پروردگارتو بیاید، روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیایند ایمان کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا با ایمان خود کار خوبی نکرده باشد فائده ندارد، بگو منتظر باشید که ما منتظریم (۱۵۸) برآستی آنانکه فرقه فرقه ساختند دین خود را و شیعه شیعه شدند در هیچ مورد تو از ایشان نباشی، فقط امرایشان بسوی خداست سپس خدا خبر می دهد ایشان را به آنچه می کرده اند (۱۵۹)

نکات: درجملات: أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ ... ظاهر آن آمدن پروردگار اشاره به آمدن عذاب او می باشد، و شاید این آیه اشاره باشد به توقعاتی که اصحاب موسی از موسی (ع) داشتند و اصحاب محمد (ص) نیز همین توقعات را از او داشتند، گاهی می گفتند برای هر یک ما ملائکه نازل کن و گاهی چیزهای دیگری را می خواستند و جمله: فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا ... دلالت دارد که رسول خدا (ص) و حق تعالی بیزارند از این فرقه های اسلامی بنام شیعه فلان و شیعه فلان و رسول خدا (ص) از هیچ کدام ایشان نیست بلکه رسول خدا مسلمان بود و اسلام نام دین او بود نه سنی بود و نه شیعه و نه جعفری و نه حنفی و نه غیر اینها .

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ  
 فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلِ إِنِّي هَدَيْتُ



رَبِّ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا  
وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۚ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَ  
مَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۚ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ  
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۚ

**ترجمه:** کسیکه کار نیکی بیاورد جزای او ده مقابل است، و کسیکه کار بد بیاورد جزا داده نمی‌شود مگر مانند آن و ایشان مورد ستم نمی‌شوند (۱۶۰) بگو بر راستی که پروردگار مرا هدایت کرده به راه راست بدین استوار پا برجا کیش ابراهیم حق جو و او از مشرکین نبود (۱۶۱) بگو که نمازم و آداب حجم و زندگی و مماتم برای خدای پروردگار جهانیان است (۱۶۲) نیست شریکی برای او و بهمین مأ مورم و من اولین مسلمانم (۱۶۳)

**نکات:** مقصود از حسنه چون مطلق است باید هر کار نیکی باشد و همچنین سیئه هر کار بدی است، از کلمه نسکی معلوم می‌شود که باید قربانی که یکی از مناسک حج است فقط برای خدا باشد، و جمله: أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ دلالت دارد که خود رسول خدا (ص) مأ مور بوده که اسماً و رسماً مسلمان و نام او مسلمان نباشد.

قُلْ أَغْنَى اللَّهُ عَنِّي رَبِّي وَهُوَ  
رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكِيبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَظَمَتَا وَلَا تَزِرُ  
وِزْرَهُ وَزَرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَبُشِّرُكُمْ  
بِمَا لَكُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۚ

**ترجمه:** بگو آیا غیر خدا پروردگاری بجویم و اوست پروردگار هر چیزی، و هیچکس کاری نمی‌کند مگر برای خودش، و هیچکس بارگناه



دیگری را عهده‌دار نیست، سپس بسوی پروردگارتان بازگشت شما است پس او خبر می‌دهد شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید (۱۶۴)

**نکات:** رب بمعنی پرورش‌دهنده است و ارباب از همین ماده است یعنی کسی که پرورش‌بندگان و حوائج ایشان را اداره‌کند جز خدا نیست نه ملائکه و نه انبیاء و نه غیر ایشان، و لا تزور... دلالت دارد که هر کس کار بدی و یا خوبی کرده بر عهده خودش می‌باشد و بدیگران مربوط نیست، خصوصاً گذشتگان از این امت هرکاری کرده‌اند مسؤولیت برگردن خودشان است و آیندگان نباید کار آنانرا مورد بهانه قرار دهند و خودبکاری‌نپردا زند جز ذکر آنان.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ

وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا

آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ \*

**ترجمه:** و او خدائی است که شما را جانشینان زمین قرار داد و بعضی از شما را بدرجات برتر از بعض دیگر نمود تا شما را در آنچه به شما داده بیازماید، بدرستی که پروردگاتو سریع العقاب و براستی که او آمرزنده رحیم است (۱۶۵)

**نکات:** جعلکم خلائف الارض دلالت دارد که تمام این امت خلیفه هستند برای گذشتگان نه اینکه خلیفه خدا باشند مانند حضرت آدم (ع) که او نیز خلیفه گذشتگان بود، و جمله: رفع بعضکم فوق بعض دلالت دارد که حق تعالی در عقل و مال و رزق بعضی را بر بعض دیگر برتری داده اما نه بجهت عجز و یا جهل و یا بخل بلکه برای اینکه بندگان خود را باین وسائل آزمایش کند، در گلشن قدس گفته‌ام:

همه افعال او با چند و چونست. \* ولی از فهم ما وجهش برونست  
اگر گوئی چرا عقلی که داده است. \* ببعضی کم با ندیگر زیاد است



جوابت آنکه دادش چون زد داد است. \* چرا و چون ما جمله زیاد است  
 خدائی که حکیم و اصل داد است. \* بهر کس هر چه قابل بوده داده است  
 بشر از ابتدا نیست قابل. \* که حق بخشد و را یک عقل کامل  
 یکی حق جوشد و شد عقل کامل. \* بتدریجش تکامل گشت حاصل  
 یکی دیگر بشهوتهای تن رفت. \* بدن بال هوای خویشتن رفت  
 بضد عقل و طبق نفس راندی. \* خرد مستور و اندر نقص ماندی  
 اگر عقل همه می بود کامل. \* یکی بهر دگر نی بود کامل  
 تمام کار عالم بود تعطیل. \* نبودی کارها را نظم و تشکیل  
 نبودی کارگر نی کار فرما. \* نگشتی در جهان حل معما  
 اگر می شد مساوی عقل قسمت. \* نمی شد رام حیوانی بخدمت  
 بشر با گرگ و سگ بودند همدوش. \* بدی یکسان همه انسان و خرگوش  
 و گردندگان با عقل بودند. \* ز انسان راحتی را می بودند  
 مسلم هست نزد هر خردمند. \* که کس نی آگه از کار خداوند  
 نداند بنده اسرار خدا را. \* تزیید گفتن چون و چرا را



سوره اعراف مکی و دارای ۲۰۶ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْمَصِّ ۱ كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرجٌ مِنْهُ  
 لِنُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ۲ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم  
 مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مِمَّا  
 نَذَرُونَ ۳

ترجمه: بسم خداي کامل الذات والصفات رحمن رحيم \* المص (۱)



کتابی که بسوی تو نازل شد پس در سینه تو از آن فشار و تنگی نباشد تا بآن بترسانی و برای مؤمنین تذکری باشد (۲) پیروی کنید آنچه را که بسوی شما نازل شده از پروردگارتان و غیرا و اولیای دیگری را پیروی مکنید، پندگیرندگان کمند (۳)

**نکات:** در اینجا چون از عظمت و خصوصیات قرآن یادی شده باز حروف هجاء آمده برای توجه دادن مخاطبین. جمله: و لاتتبعوا من دونه أ ولیاء دلالت دارد که از غیر قرآن و خدا نباید پیروی کرد، ولی و

سرپرستی جز خدا نیست.

وَكَمْ مِنْ قَرِيبٍ أَهْلَكْنَاهُمْ فَأَنَّا بَاسُنَا  
بِأَنَّا أَوْهَمْنَا قَائِلُونَ ۚ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَاسُنَا  
إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۚ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ  
إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۚ فَلَنَقْضِيَنَّهُمْ عَلَيْمْ يُعْلَمُ وَمَا  
كُنَّا غَائِبِينَ ۚ

**ترجمه:** و چه بسا قریه هائی که آنها را هلاک کردیم که عذاب ما بر آنان آمد در شب و یا در حالیکه ایشان در خواب نیمروز بودند (۴) پس هنگامی که عذاب بسویشان آمد سخنی نداشتند جز اینکه گفتند محققا ما ستمگر بودیم (۵) پس البته ما سؤال می کنیم آنان را که بسویشان رسول فرستاده شد و البته سؤال می کنیم پیغمبران فرستاده شده را (۶) و البته سرگذشت آنان را بدانند بخوانیم بر ایشان و ما غائب نبوده ایم (۷)

**نکات:** جمله: فلنستلن... دلالت دارد که از تمام امت ها و از خود پیغمبران سؤال و مؤاخذه خواهد شد، پس کسی بخیر معولی اعتماد نکند و نکوید شیعه فلان و پیرو فلان سؤال و جواب ندارد. جمله ما کنا غائبین دلالت دارد که خدا همه جا حاضر و ناظر است، و از



اعمال بنده مطلع است .

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ  
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ  
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ۝

ترجمه: و سنجش اعمال در آنروز حق است ، پس هرکس ترازوهای او سنگین درآید همانان رستگارانند (۸) و کسی که ترازوهای او سبک درآید ایشانند آنانکه زیان وارد کردند بخودشان بسبب آنکه به آیات ما ستم می کردند (۹)

نکات: حقیقت میزان و کیفیت و کمیت آن بر ما مخفی است ، ولی بطور اجمال باید ایمان داشت . و کلمه موازین دلالته دارد که هرکسی چندین میزان دارد ، بایکی اعمال او و بادیگری ایمان او ، و بادیگری رفتار او سنجیده میشود .

وَلَقَدْ مَكَّاهُ

فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۝  
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا  
لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۝

قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تُسْجِدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ  
خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۝ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا  
فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَكْبَرَ فِيهَا فَخُذْ مِنْهَا مَا يَشَاءُ



## الصَّاعِرِينَ ۖ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۚ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ۚ

**ترجمه:** وبتحقیق که ما شما را در زمین تمکن دادیم و برای شما در آن وسائل معاش قرار دادیم چه کم شکر می‌گزارند (۱۰) وبتحقیق ما شما را خلق کردیم آنگاه صورت بخشیدیم سپس بفرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس سجده کردند جز ابلیس، که از سجده‌کنان نبود (۱۱) گفت چه مانع شد تو را که سجده نکردی چون امرت کردم، گفت من بهتر از اویم مرا از آتش آفریدی و او را از گل (۱۲) گفت پس فرود آی از آن مقام و درجه که تو را سرسدد آن بزرگی نمودنت پس بیرون رو که تو از خوار شدگانی (۱۳) گفت مرا مهلت ده تا روزیکه برانگیخته شوند (۱۴) گفت محققا تو از مهلت یافتگانی (۱۵)

**نکات:** جمله: مکنناکم... دلالت دارد که زمین را خدا در اختیار بشر و وسائل معاش به او داده تا او زمین را آباد کند و معاش خود را اداره کند. در جمله: خلقناکم ثم صورناکم... چون ضمیر مخاطب جمع است دلالت دارد که مقصود خلقت فردی نیست بلکه خلقت نوعی است، و ملائکه در پیشگاه نوع بشر باید متواضع باشند. مقصود از اسجدوا، همان فروتنی برای بشر است نه سجده عبادتی و شیطان که از تکبر و کفر گفت أنا خیر منه بقیاس عقلی تمسک جست که آتش فروغی دارد و بهتر از خاک تیره است و بهتر برای پست تر نباید سجده کند، ولی غافل از اینکه قیاس باطل است، زیرا اگر قیاس صحیح بود ملائکه باید بقیاس عقلی تمسک جویند زیرا ملائکه از نورند و نور بطریق اولی بهتر از خاک است. و شیطان به ظاهر آدم و به بدن خاکی او نظر کرد و اگر به روح او نظر می‌افکند چنین قیاسی نمی‌کرد. پس بنده حقیقی آنست که مطیع امر پروردگار باشد و به قیاس عقلی که اول من قاس ابلیس، تمسک نجوید:

بنده آن باشد که بند خویش نیست. ۱. جز رضای خواجهاش در پیش نیست  
گر بگوید چاکر این باش و آن. ۲. برزند از بهر خدمت او میان



همچو آن روحانیان کز اُمر رب. سجده کردند و نگفتند از سبب  
زان میان شیطان که خاکش برده‌ن. گفت ناید سجده آدم ز من  
من از آن خاکی نسب بالاترم. او ز خاک پست و من از آذر  
من ز نار نورانی بود. او ز خاک و خاک ظلمانی بود  
خاک برفرق وی و بر نور او. ای تفو براو چشم کور او  
نی ز آتش هرچه زاید خوش بود. دود و دوده زاده آتش بود  
گرنبودی دیده آن کور کور. دیدی از آدم همه اشراق و نور  
جان آن دیدی که نور مطلق است. زاده قدس است و پرورده حق است

مقصود از جمله: یا هبط، آیا هبوط از مقام قرب و مقام قبلی است  
و یا هبوط از آسمان؟ و آیا ضمیر منها به کجا برمی‌گردد؟ ذکر آسمان  
قبلاننده تا ضمیر را به آن برگردانیم، پس می‌توان گفت مقصود  
از درجه قرب است بقرینه مقام. جمله من المنظرین دلالت دارد که  
خدا مدت مهلت را برای شیطان معین نکرده تا اینکه خاطر جمع و  
مغرور به حیات خود نباشد و هر آن احتمال فنای خود را بدهد.

قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ  
الْمُسْتَقِيمَ ۖ ثُمَّ لَا يَنْبَغُهُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ  
وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ  
شَاكِرِينَ ۚ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُورًا مِمَّنْ يَبْعَثُ  
فِيهِمْ لَآمِلَاتٍ ۚ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۚ

ترجمه: گفت بسبب آنچه مرا گمراه کردی البته بر سر راه راست تو  
برای ایشان بکمین می‌نشینم (۱۶) سپس بسوی ایشان از جلویشان و از  
پشت سرشان و از راست و چپ ایشان می‌آیم، و اکثرشان را شکرگزار  
نمی‌یابی (۱۷) گفت خارج شو از آن درجه در حال نکوهیده و رانده شده



و محققا هر کس از ایشان تورا پیروی کند البته دوزخ را از همه شما پرمی‌کنم (۱۸)

نکات: شیطان در جمله: اُغویتنی، اِغواء خود را به خدا نسبت داده و جبری شده ولی در آیات دیگر خود را مغوی مردم دانسته، گویا مذهب مستقیمی نداشته است.

وَبِأَدَمُ اسْكُنْ

أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا  
هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۝ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ  
لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا  
هَبَّكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ  
أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ۝ وَقَامَ هُمَا إِلَى الْكَعْبَاءِ النَّاصِيحِينَ ۝  
فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِفَا  
بِخِصْفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ۝ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا  
عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا  
عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝

ترجمه: و ای آدم سکنی‌گزین تو و زنت در بهشت، پس، از هر چه خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید (۱۹) پس شیطان آنان را وسوسه کرد تا ظاهر سازد بر ایشان آنچه از ایشان از عورت‌هایشان مستور بود و گفت پروردگار شما نهی نکرده شما را از این درخت مگر اینکه مبادا شما دو ملک شوید و یا جاودان بمانید (۲۰) و برای آنان قسم خورد که براستی من برای



شما از خیرخواهانم (۲۱) پس آنان را بفریب بطمع و جرئت انداخت پس چون از آن درخت چشیدند عورتشان برای ایشان پیدا شد و شروع کردند از برگهای بهشت بر خودشان چسبانیدن، و پروردگارشان ندان کردشان آیانهی نکردم شما را از این درخت و نگفتم به شما که شیطان برای شما دشمنی آشکار است (۲۲)

**نکات:** ماوری عنهما من سوءاتهما دلالت دارد که عورتین آدم و حوا مستور بوده حال مستور به نور بوده و یا به چیز دیگری معلوم نیست، و از این آیه معلوم می شود کشف عورت از اول خلقت قبیح و زشت بوده و ستر آن لازم بوده. و جمله: ...أن تکونا ملکین دلالت دارد که ملائکه افضل از نوع انسان است و آدم و حوا میل داشتند دو ملک باشند و گرنه گول شیطان نمی خوردند و عداوت آشکار شیطان از سجده نکردنش معلوم شد.

فَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ  
رَحْمَتَا لَنْ كُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ  
عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَفَرٌ وَمَنْعَ إِلَى حِينٍ ۝ قَالَ فِيهَا  
تَجَوَّنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ۝

**ترجمه:** آن دو گفتند پروردگارا ما به خود ستم کردیم و اگر برای ما نیا مرزی و رحم نکنی البته از زیانکاران خواهیم بود (۲۳) گفت پائین بروید در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است و برای شما در زمین جای برقرار و مایه زندگی است تا مدتی (۲۴) گفت در آن زندگانی می کنید و در آن می میرید و از آن خارج می شوید (۲۵)

**نکات:** جمله: ربنا ظلمنا دلالت دارد که آدم و حوا مبادرت کردند به توبه و اظهار ندامت، و آن کلماتی که خدا به ایشان یاد داده که فرموده: فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه، همین کلمات و جملاتی



است که در اینجا آمده نه آنچه در کتب حدیث ذکر شده که در قرآن نیست و احتمال جعل دارد. جمله: «إلى حين دلالت دارد که زمین تا مدتی مورد استفاده بشر است و ممکن است از مورد استفاده خارج شود، همانطوریکه انرژی کروات دیگر تمام می شود. اهبطوا دلالت دارد که از مقام خود پائین رفتند و یا از بهشت خارج شدند، و ظاهراً این است که بهشت روی زمین بودند و از آنجا به جای دیگر منتقل شدند چنانکه خدا به یهود فرموده: اهبطوا مصرا.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤْوِي سَوَائِكُمْ وَرِثًا  
وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنَ الْإِبَابِ اللَّهُ لَعَلَّكُمْ يَذْكُرُونَ

**ترجمه:** ای فرزندان آدم، به تحقیق ما نازل کردیم بر شما لباسی که بپوشاند عورات شما را و لباس زینت، و لباس تقوی را ایین خوب است، این از آیات خداست تا شاید شما پندگیرید (۲۶)

**نکات:** جمله: «یواری سوءاتکم دلالت دارد که خدا منت گذاشته و لباس ساتر برای بشر فرستاده، پس برهنه بودن برخلاف آئین الهی است و بشر نباید برهنه زندگی کند. و اما جمله: «أنزلنا...» معنی آن چنین نیست که از آسمان لباس نازل شده باشد بلکه مقصود نزول از مقام خالق برای مخلوق است، مانند جمله: «وأنزل لكم من الأنعام». پس خدا باران رحمت را فرستاده و به زمین امر کرده تکویناً گیاه بدهد و از گیاهان انسان لباس بسازد. اما لباس زینت که ریش باشد چون ریش بمعنای پراست، چون پر پرندگان برای آنان زینت است، پس مقصود لباس حریر و لباس زینت است. اما لباس تقوی اگر لباس بمعنای حقیقی خود بمعنی ملبوس باشد پس ممکن است همان لباس ساتر باشد که تکرار شده برای اهمیت آن که خلع آن برخلاف تقوی است، و ممکن است لباس تقوی، لباس پرهیز از دشمن باشد که در جنگ باید دربر کرد مانند زره و خود و جوشن. و ممکن است لباس پاک حلال برای عبادت باشد و ممکن است



مجموع اینها باشد. اما اگر لباس بمعنای مجازی باشد پس مقصود آن صفات حسنه‌ای است که سائر صفات رذیله باشد مانند ایمان و عفت و تقوی و حیا که اینها لباسهای روحی و باعث قرب الی الله است.

بَابِيْ اٰدَمَ لَا يَفْنٰنَكَ

الشَّيْطَانُ كَمَا اَخْرَجَ اَبُو بَكْرٍ مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْاَهُمَا اِنَّهُ بِرَبِّكَ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِيْنَ اَوْلِيَاءَ لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ۚ وَاِذَا فَعَلُوْا فَاجْرًا قَالُوْا وَجَدْنَا عَلَيْنَا الْاِبْرَآءَ وَاللّٰهُ اَمْرًا يٰۤهٰذَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَنْفَعُوْا عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْمَلُوْنَ ۝۲۸

**ترجمه:** ای فرزندان آدم شیطان شما را البته نفریبد چنانکه والدین شما را از بهشت خارج کرد و باعث شد بکنند از آند و لباسشان را تا بنمایاند عورات ایشان را بدرستی که شیطان و قبیلۀ او می بینند شما را از جائیکه نمی بینید ایشان را، براستی که ما شیاطین را دوستان و یاوران مردم بی ایمان قرار دادیم (۲۷) و چون کار زشتی کنند گویند ما پدران خود را براین کار ریافتیم و خدا ما را به آن امر کرده، بگو براستی که خدا امر به زشتیها نمی کند، آیا بر خدا می گوئید آنچه نمی دانید (۲۸)

**نکات:** اینهیرا کم... دلالت دارد که شیاطین انسان را می توانند به بینند اما انسان آنان را نمی بیند زیرا انسان جسم کثیف و ایشان اجسام لطیفه می باشند. جمله: اِنَّ اللّٰهَ لَا یَاْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ رد است بر قول جبریین که کارهای زشت خود را بارادۀ خدا و امر خدا می دانند. کفار کار زشت خود را مستند به دو چیز قرار می دادند: یکی تقلید از آباء و دیگر این که خدا ما را امر کرده، حق تعالی



جواب سخن اول ایشان را نداده زیرا تقلید واضح البطلان است و هر ملتی تقلید می‌کند از آباء خود و اگرچه دو طریقه ضد یکدیگر باشد، اگر بگوئیم تقلید باطل نیست باید بگوئیم دو قول متضاد هر دو صحیح است و این چیزی است که عاقل نمی‌پذیرد. و اما خدا جواب سخن دوم را داده که شما وحیی قائل نیستید زیرا مشرکین مکه منکرو وحی بودند پس بدانید خدا اُمر به فحشاء نمی‌کند. مخفی مانند آنان کار زشت خود را زشت نمی‌دانستند، بلکه با مر خدا می‌دانستند مانند برهنه طواف کردن را، مانند ملت مکه و نجیر زدن و تمسک یافتن و رقصیدن در عزارا عبادت و با مر خدا می‌دانند. جمله: أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ دلالت دارد بر بطلان فتوای ظنی که مجتهدین ملت ما فتوای ظنی خود را برای مقلد حجت می‌دانند و می‌گویند هَذَا مَا أَدَى إِلَيْهِ ظَنِّي وَكُلُّ مَا أَدَى إِلَيْهِ ظَنِّي فَهُوَ حُكْمُ اللَّهِ. گویا از این آیه خبر ندارند که فرموده آنچه نمی‌دانید یعنی علم به آن ندارید برخدا نگوئید.

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَنِصُّوا وَأُجُومَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَجْدٍ وَادْعُوهُ  
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ۚ فَرِيقًا هَدَىٰ  
فَرِيقًا هَٰئِلًا عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشُّبُهَاتِ أَنْبَاءَ  
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ مُّهْتَدُونَ ۚ

ترجمه: بگو پروردگارم اُمر نموده به عدالت و به این که روهای خود را راست بدارید در هر زمان سجد و مکان سجد (یعنی در زمان نماز و مکان نماز که مسجد باشد روی خود را به قبله متوجه سازید) و او را بخوانید در حالیکه خالص گرده باشید برای او دین را همچنان که شما را بوجود آورد باز می‌گردید (۲۹) گروهی را هدایت کرد و گروهی ثابت است بر ایشان ضلالت زیرا ایشان شیطان را سرپرستان خود گرفتند در مقابل خدا و خیال می‌کنند که هدایت یافتگانند (۳۰)



**نکات:** اگر مسجد را اسم مکان بگیریم، مقصود این است که در مساجد یعنی در هر مسجدی توجه به خدا کنید زیرا تمام مساجد از خداست و اگر اسم زمان گرفتیم مقصود اوقات نماز است. جمله: یحسبون أنهم مهتدون راجع به مشرکین است که کارهای شرک و زشت را عبادت و هدایت می دانستند عینا مانند امروزه و ملت ما، که جمیع می شوند بنام عبادت توجه به غیر خدا کرده و بندگان صالحین را می خوانند بنام دعای توسل و یاننده و مانند آن و خیال می کنند اینها هدایت است.

يَا أَيُّهَا آدَمُ خُذْ زِينَتَكَ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ  
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ  
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ  
قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ  
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

**ترجمه:** ای فرزندان آدم زینت خود را با خود بگیرید نزد هر مسجدی (و یا در هر زمان سجده و نمازی) و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید زیرا خدا دوست نمی دارد اسراف کنندگان را (۳۱) بگو که حرام کرده زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده (از زمین) و که حرام کرده رزقهای پاکیزه را، بگو اینها در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند در حالیکه روز قیامت خالص برای مؤمنین است، این چنین بیان می کنیم آیات را برای قومی که دانا می باشند (۳۲)

**نکات:** مردم جاهلیت برهنه حج می کردند، خدا فرموده: خذوا زینتکم عند کل مسجد، یعنی لباس خود را که زینت انسان است با خود بگیرید، و باید گفت آیه مطلق است در هر وقت نماز و مکان نماز که مسجد باشد خود را زینت کنید یعنی لباس فاخر بپوشید و عطر بزنید.



قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ  
وَالْأَشْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا  
وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه: بگو جز این نیست پروردگارم حرام کرده زشتی‌ها را آنچه  
ظاهراً و آنست و آنچه نهانست و گناه و کردندگشی بناحق را و اینکه  
برای او شریک بیاورید آنچه را که دلیلی به آن نازل نشده و  
اینکه بگوئید برخدا آنچه را نمی‌دانید (۳۳)

نکات: مقصود از فحشاء کار زشت و محرمات است چه آشکارا باشد  
مانند دروغ گفتن و فحاشی و چه باطنی باشد مانند زنا و سرقت،  
و مقصود از اشم هر گناهی است و بعضی گفته‌اند مقصود شراب است  
چنانکه خدا فرموده: وَإِشْمَهُمَا أَكْبَرُ. مقصود از جمله: وَأَنْ تَقُولُوا  
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، فتوای ظنی و گفتارها و حدیث‌های مذهبی  
ضد قرآنی است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ

فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا

يَسْتَعْجِلُونَ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا كُفْرًا وَلَا تُبْغُوا  
عَلَيْكُمْ الْإِثْمَ ۚ فَرِيقٌ قَلِيلٌ قَلِيلٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۚ وَالَّذِينَ  
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۚ

ترجمه: و برای هر امتی مدت معینی است پس چون اجل ایشان آمد  
نه ساعت و لحظه‌ای تأخیر کنند و نه پیش بیفتند (۳۴) ای فرزندان  
آدم هرگاه شما را رسولانی از خودتان برایتان آمد که بر شما  
آیات مرا بخوانند پس آنکه پرهیزکار باشد و بصلاح آید، پس خوفی



بر ایشان نیست و نه محزون شوند (۲۵) و آنانکه تکذیب کنند به آیات ما و از قبول آن تکبر ورزند ایشان اهل آتشند و آنان در آن ماندگارند (۳۶)

**نکات:** این خطابات با بنی آدم وقتی شده که ابتدای خلقت بوده چنانکه در توراۃ نیز چنین خطاب موجود است زیرا سخن در این سوره شروع از خلقت آدم شده و سپس هبوط به زمین و سپس خطابات و تکالیف فرزندان آدم، و این آیه خطاب به رسول خاتم و امت او تنها نیست که خدا گفته باشد ای امت محمد اگر پس از این رسولی آمد به او ایمان آورید زیرا اگر چنین باشد خاتم بودن او معنی ندارد، پس اگر کسی پیدا شود ادعای رسالت کند و بگوید خدا به این امت گفته اگر رسولی آمد ایمان آورید، باید فهمید که چنین کسی معنای آیه را درک نکرده است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ  
نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَهُمْ قَالُوا إِنَّا  
مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَا مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا أَصَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيَّ  
أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ۖ قَالَ أَذْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ  
قَبْلِكُمْ مِنَ الْبَحْرِ وَالْأَنْهَارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ  
أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا دَارَكُوا نَفْسَهُمْ جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَٰئِهِمْ  
رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَانْهَيْهُمْ عَنْ أَسْوَاعٍ مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ  
ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْمَلُونَ ۖ وَقَالَتْ أُوْلَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا  
كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۚ



**ترجمه:** پس کیست ستمکارتر از کسیکه بدروغ برخدا افتراء زند و به آیات او تکذیب کند، ایشانند که می‌رسد بخودشان نصیب ایشان از کتاب، تا وقتی که فرستادگان ما بیایند که جانشان را بگیرند گویند کجاست آنچه می‌خواندید غیر از خدا، گویند از ما کم شدند و از دست ما رفتند و برخودشان گواهی دهند که ایشان کافر بوده‌اند (۳۷) خدا گوید داخل شوید در امت‌هایی که پیش از شما گذشتند از جن و انس در آتش، هرزمانی که داخل شود امتی لعن کند همانند خود را، تا وقتی که یکدیگر را درک کنند در آتش و همه جمع شوند، پیروان نسبت به پیش‌قدمان خود گویند پروردگار را ایشان ما را گمراه کردند پس ایشان را دوچندان از عذاب آتش بده، خدا گوید برای هر کدام دوچندان است و لیکن نمی‌دانید (۳۸) و پیش‌قدمان به پیروان گویند شما را بر ما فضیلتی نبوده (شما بهتر از ما نبوده‌اید) پس عذاب را بچشید بجای آنچه بودید کسب می‌کردید (۳۹)

**نکات:** بدنبال اجتماع رفتن و یا پیروی گذشتگان نمودن نتیجه‌ای ندارد جز اینکه در قیامت در آتش دوزخ با پیدبا آنان شرکت کردن، بدانکه گمراه کردن سابقین لاحقین را و گمراه شدن پیروان بواسطه پیروان باینست که آنان به باطل رفته و باطل را برای اینان زینت داده‌اند و یا دلیل‌های بربطلان را پنهان کرده‌اند و یا متأخرین آنان را بزرگ شمرده و به باطل آنان اقتداء کرده و تقلید نموده‌اند. بهر حال عقل خود را بکار نینداخته و به سخن خالق گوش نداده‌اند، چنانکه فعلا در میان مردم، هزاران زیارت خرافی و بدعت‌ها بتقلید از بزرگان گذشته مانده‌است.

إِنَّ الدِّينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ  
وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِبَاطِ وَكَذَلِكَ  
نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ



### تَجْرِى الظَّالِمِينَ

**ترجمه:** بتحقیق آنانکه به آیات ما تکذیب کرده از قبول آیات ما تکبر ورزیدند درهای آسمان بر ایشان بازنگردد و داخل بهشت نشوند تا اینکه شتر داخل در سوراخ سوزن گردد و مجرمین را این چنین جزاء می‌دهیم (۴۰) برای ایشان از دوزخ بستری است و از بالای ایشان پوششها (رواندازهای آتشین) است و این چنین جزاء می‌دهیم ستمگران را (۴۱)

**نکات:** حق تعالی تشبیه کرده محالی را به محال دیگر و می‌فرماید همانطوریکه محال است شتر بسوراخ سوزن وارد شود همانطور هم چون مکذبین و مستکبرین به راه باریک حق و حقیقت نمی‌روند محال است به بهشت وارد شوند، چون در عرف عرب چیزی از شتر بزرگتر نبوده و چیزی هم از سوراخ سوزن در نظرشان کوچکتر نبوده لذا خدا این مثل را زده و بهشت رفتن مکذبین و مستکبرین به آیات الهی را تعلیق به محال نموده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا

إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۴۲﴾

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ فَلْيَ تَجْمَعُوا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَدَّ أَيْدِيَنَا وَمَا كُنَّا نَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ

مَدَّ بِنَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ بِنَا بِالْحَقِّ وَفُودُوا أَنْ يُلَاقُوا

الْجَنَّةَ أَوْ رُبُّهُمْ هَآؤُلَاءِ كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۴۳﴾

**ترجمه:** و آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته انجام دادند (بقدر توانائی خود) ما کسی را تکلیف نمی‌کنیم مگر بقدر وسعتش



ایشانند اهل بهشت که در آن ماندگارند (۴۲) و بیرون آوریم آنچه در سینه های ایشان است از کینه، از زیر کاخ ایشان نهرها جاری شود و گویند ستایش مخصوص خدائی است که ما را به این هدایت کرد و ما هدایت نیافته بودیم اگر خدا ما را هدایت نمی کرد، بتحقیق رسولان پروردگار ما بحق آمدند، و ندا شوند که این است همان بهشتی که شما ارث داده شدید بسبب آنچه عمل می کردید (۴۳)

**نکات:** وسع بمعنای توانائی باسانی و وسعت است نه توانائی بفشار و سختی. و معنی اینکه اهل بهشت گویند اگر هدایت الهی نبود ما هدایت نیافته بودیم این نیست که هدایت ما از خود ما نیست بلکه معنای آن این است که چون ما را به آیات تکوینی و آیات کتاب آسمانی خود راهنمایی کرد و ما خود توجه کردیم و اعراض نکردیم این است که هدایت یافتیم، زیرا برخدا لازم است خود را بتوسط وحی و ارسال کتب معرفی کند و با سماء و صفات خود بندگان را راهنمایی و هدایت کند سپس معرفت خود و هدایت را از بندگان بخواهد.

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

أَصْحَابُ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ

مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَإِنَّ مُؤَدِّينَ بُنْيَانٍ أَنْ لَعْنَةُ

اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ بَصُدُونُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَسْخَرُونَ

عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ

**ترجمه:** و اهل بهشت ندا کنند اهل آتش را که بتحقیق ما آنچه پروردگار ما وعده کرده بود حق یافتیم پس آیا شما آنچه پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید گویند آری، پس اعلام کننده ای میان ایشان اعلام کند که لعنت خدا برستمگران (۴۴) آنرا که



باز می‌دارند از راه خدا و کجی آنرا می‌خواهند و ایشان به آخرت  
کافرند (۴۵)

نکات: غرض از این ندا توبیخ اهل آتش و زیاد کردن غم آنهاست  
و با اینکه بین اهل بهشت و اهل دوزخ مسافتی وجود دارد، معذک  
صدای یکدیگر را بقدرت حق می‌شنوند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ  
رِجَالٌ يَلْعَنُونَ كُلًّا رِيشًا مِّنْهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامُ عَلَيْكُمْ  
لَمَّا دَخَلُوا مِنْهَا وَأُصْرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ  
النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۖ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ  
الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَلْعَنُونَ رِيشًا مِّنْهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَلَا  
كُنْتُمْ تَتَذَكَّرُونَ ۖ أَمْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقَامْتُمْ لَابْنَائِهِمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ  
أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۖ

ترجمه: و بین اصحاب بهشت و اصحاب دوزخ پرده‌ای است و بر اعراف  
(مکانهای بلند) مردانی هستند که همه را بسیماشان می‌شناسند و  
و اهل بهشت را ندا کنند که سلام بر شما (واهل بهشت هنوز) داخل  
بهشت نشده‌اند در حالیکه ایشان طمع دارند (۴۶) و چون دیده‌های  
ایشان (اهل بهشت) متوجه شود بطرف اهل آتش گویند پروردگارا  
ما را با قوم ستمگران قرار مده (۴۷) و اصحاب اعراف مردانی را که  
بسیماشان می‌شناسند ندا کنند گویند شما را بی‌نیاز نکرد و کفایت  
از شما ننمود جمع شما و آنچه بآن تکبر می‌کردید (۴۸) آیا ایشانند  
(اشاره به اهل بهشت) آنانکه قسم می‌خوردید که خدا رحمت خود را  
به ایشان نمی‌رساند، داخل بهشت شوید نه خوفی بر شما و نه شما  
محزون می‌شوید (۴۹)



**نکات:** اعراف به جاها و مکانهای بلند و تپه ها گفته می شود و سیما بمعنای علامت است، از این آیه استفاده می شود که در صحرای محشر مکانهای بلندی است که در آن مردانی بزرگ مانند انبیاء و اوصیاء و شهداء و صالحین ایستاده اند و مردم بهشت و دوزخ را بوسیله علامتهاشی که خدا در اهل بهشت و دوزخ قرار داده، می شناسند و با اهل بهشت و دوزخ سخن می گویند و اینان به اهل بهشت سلام کرده مژده می دهند. زیرا چنانکه اینان در زندگی دنیای خود ناظر اعمال مردم و احکام خدا را ابلاغ می کردند در قیامت نیز مردم را می شناسند و رحمت خدا را به اهل بهشت ابلاغ می کنند، و بعضی گفته اند در همان اعراف عده ای بلام تکلیف نیز با ایشان هستند که امیدوار بر رحمت حق می باشند و مردم دنیا ایشان را قابل رحمت حق نمی دانسته اند ولی با آخره وارد بهشت می شوند. و این قول ضعیف است.

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَا عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ الدِّينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِفُهُمْ كَمَا نَسَوُا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۝

**ترجمه:** و اهل آتش اهل بهشت را ندا کنند که بر ما مقداری از آب و یا از آنچه خدا روزی شما کرده بریزید، گویند بتحقیق خدا حرام کرده اینها را هر کافران (۵۰) آنانکه دین خود را بازیچه و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا ایشان را مغرور کرده بود، پس امروز ما فراموش می کنیم ایشان را چنانکه ایشان ملاقات چنین روز خود را فراموش کردند و چنانچه به آیات ما انکار و اعراض داشتند (۵۱)

**نکات:** از این آیات معلوم می شود اهل بهشت و دوزخ از دور یکدیگر را می بینند و ندا می کنند. مقصود از جمله: فالیوم ننسأهم



این است که ما جزای نسیانکاری ایشان را می‌دهیم و ایشان را مشمول رحمت نمی‌کنیم و مانند فراموش شده شرکشان می‌کنیم و گرنه خدای تعالی نسیان ندارد و منزه است از آن.

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ

هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ  
مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ  
فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْقَرُونَ

**ترجمه:** و بتحقیق که ما به ایشان کتابی دادیم که بیان کرده و  
تفصیل دادیم آنرا بر دانش در حالیکه هدایت و رحمت است برای  
مردمی که ایمان بیاورند (۵۲) آیا منتظرند و انتظار تأویل آن را  
می‌کشند، روزی که تأویل آن بیاید آنانکه از پیش آن را نسیان  
کرده بودند می‌گویند بتحقیق رسولان پروردگار ما براستی آمدند  
پس آیا شفیعانی که شفاعت کنند برای ما می‌باشند و یا برگشت  
داده می‌شویم که عمل کنیم غیر آنچه عمل می‌کردیم، بتحقیق زیانکار  
کردند خود را و از ایشان ناپیداشد آنچه بدروغ بسته بودند (۵۳)

**نکات:** کلمه علی علم دلالت دارد که بیان قرآن برپایه علم  
است نه بر شک و ظن، و تأویل در آن بمعنای تحقق خارجی و مرجع  
حقیقی است که وجود خارجی و حقائق واقعی آیات دیده شود، و  
آنروزی که تحقق خارجی بوجود آید قیامت است که منکرین آیات  
و معرضین، آنروز یکی از دو چیز را می‌خواهند یکی شافع و  
دیگری برگشت به دنیا که هیچیک را نیا بند. به مقدمه ۱۹ رجوع شود.



## إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُخْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ  
يَطْلُبُهُ حَبِيبَاتُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومُ مُسْتَخَرَاتُ بَأْمِرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ  
الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا  
يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ  
خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ \*

**ترجمه:** براستی پروردگار شما خدائی است که در شش روز آسمانها  
وزمین را آفرید سپس برسلطنت و ملک خود مستقر شد، می پوشاند  
شب را بروز می جوید شب روز را شتابان ، و خورشید و ماه و ستارگان  
را م شده بفرمان اویند، آگاه باشید که اختصاص بها و دارد آفرینش  
و فرمان ، با برکت است خدای پروردگار جهان (۵۴) پروردگار  
خود را بخوانید بزاری و در پنهان ، زیرا او دوست نمی دارد  
تجاوزگران را (۵۵) و در زمین فساد مکنید پس از اصلاح آن و بخوانید  
او را از ترس و از طمع، براستی که رحمت خدا نزدیک است به  
نیکوکاران (۵۶)

**نکات:** خلقت تدریجی آسمان و زمین در شش روز بیشتر دلالت دارد  
بر قدرت حق ، و با ضافه بطلان سخن فلاسفه که گفته اند لایصدر من  
الواحد إلا الواحد که می گویند از خدا یک چیز بیشتر خلق نشده  
و خدا خالق یک چیز است . جمله: ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة دلالت  
دارد که در دعا داد و فریاد جایز نیست . اشکال شده بردعا که :  
اگر مطلوب از دعا معلوم الوقوع فی علم الله است ، پس شدنی  
است و دعا فایده ندارد . دوم اگر خدا در ازل اراده کرده وقوع  
مطلوب را واقع خواهد شد و اگر اراده نکرده تغییر در اراده و



مقدرات ممکن نیست . سوم اگر مطلوب دارای مصلحت است خدا عطا خواهد کرد چه دعا بکند و چه نکند زیرا خدا بخیل نیست . چهارم دعا مانند ارشاد کردن پروردگار و سوء ادب است . پنجم اقدام بردعا دلیل بر عدم رضایت به قضای الهی است زیرا آنکه راضی است به قضاء، چیزی نمی طلبد . ششم اقدام بردعا بخیال نفع مطلوب است و حال آنکه گاهی مضراست . هفتم توجه دادن قلب به مطلوبی غیر خدا برخلاف معرفت است . هشتم روایت است که فرموده من شغله ذكرى عن مسئلتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين، نهم علم حق محیط به حاجت عبداست و بنده اگر خدا را عالم به حاجت خودش بداند ساکت می شود و حاجت را ذکر نمی کند، ولذا خلیل خدا گفت حسبى من سؤالى علمه بحالى .

جواب تمام این اشکالات این است که : اولاً این اشکالات در تمام عبادات وارد است زیرا اگر سعادت مند است در علم خدا دیگر احتیاج به عبادت ندارد و اگر شقی است عبادات فائده ندارد . پس تمام عبادات را باید ترک کرد مانند دعا . ثانیاً اگر انسان در علم خدا گرسنه باید باشد پس خوردن غذا چه فائده دارد، و اگر در علم خدا سیر خواهد بود پس باید غذا نخورد، و هکذا . ثالثاً مقصود از دعا شناختن ذلت عبودیت و عزت ربوبیت و معرفت با احتیاج بمطلوبست و بداند خود عاجز از تحصیل آن و خدای او قادر، و بداند که خدا حاضر و ناظر و شنوا و قادر و عالم به حاجات او است . پس در حقیقت در دعا جمیع معارف و خصوصاً ذلت عبد و عزت مولا است و لذا برای چنین مولائی تضرع و زاری می کند، زیرا او کامل و خود فاقد و ناقص است، و لذا برای دعا آنهمه تأکید شده و آنهمه فضیلت دارد، مراد از جمله ... بعد اصلاحها، آنستکه پس از آمدن انبیاء و ارشاد مردم، شما مردم را گمراه نکنید.

وَهُوَ الَّذِي يُسِلُّ الْرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَفْلَحَ  
نَحَابًا يَفْأَلَا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَاهُ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ



كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَالْبَلَدِ  
الْقَلْبِ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ يَازُنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَتْ لَا يُخْرِجُ إِلَّا تَنْكَدًا  
كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْأَبَانَ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

ترجمه: و او آنخدائی است که بادهای باران را بشارت دهنده جلورحمتمخود  
یعنی باران می‌فرستد تا آنکه بادهای سنگین را بردارند - آنرا  
به سرزمین مرده رانندیم پس آب آنرا به زمین فروریختیم و بآن  
از همه گونه میوه جات بیرون آوردیم، این چنین مردگان را بیرون  
می‌آوریم تا شاید شما متذکر شوید (۵۷) و زمین پاک گیاه خود را  
بیرون می‌دهد بفرمان پروردگارش، و آنکه ناپاک است گیاه آن  
بیرون نیاید مگر اندک بی‌فائده، این چنین بیان می‌کنیم آیات  
را برای قومی که سپاسگزارند (۵۸)

نکات: مقصود از مثال البلد الطیب ... این است که زمین شوره زار  
نفع آن کم است و زحمت برای آن زیاد ولی با این حال صاحب آن  
نباید مأیوس شود و خود را به زحمت می‌اندازد برای نفع کم، پس  
اگر کسی برای آخرت کد بهرۀ زیاد دارد خود را به زحمت افکند جا  
دارد، و ممکن است بگوئیم این مثل را برای مؤمن و کافر زده  
است که آیات الهی بذری است: در دل مؤمن منافع بسیار دارد  
ولی در دل کافر نتیجه ندارد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا

إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي  
أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا  
لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي  
رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ



وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۚ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ  
رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ  
تُرْجَوْنَ ۚ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَبْنَاهُ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَآغْرَقْنَا  
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ۚ

**ترجمه:** بتحقیق نوح را بسوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من خدا را عبادت کنید برای شما الهی (ملجای) نیست غیر او، یراستی که من می‌ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ (۵۹) اشراف از قوم او گفتند بدرستی که ما تورا در گمراهی آشکار می‌بینیم (۶۰) نوح گفت ای قوم من، گمراهی با من نیست ولیکن من پیغمبری از پروردگار جهانیا نم (۶۱) پیغامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و شما را پند می‌دهم و از خداوند می‌دانم چیزی را که نمی‌دانید (۶۲) و آیا عجب کرده‌اید که آمده‌است شما را تذکری و تذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا بترساند شما را و تا بپرهیزد و تا شاید رحم شوید (۶۳) پس او را تکذیب کردند پس او را و کسانی که با او بودند در کشتی نجات دادیم و آنان را که به آیات ما تکذیب کردند عرق نمودیم زیرا ایشان قومی بودند کوران (۶۴)

**نکات:** حق تعالی برای تسلی دل رسول و تقویت او و سایر مؤمنین قصه انبیاء گذشته را آورده. مقصود از ملأ، سادات و اشراف قوم او می‌باشد. از این آیات معلوم می‌شود که تمام انبیاء کارشان دعوت به توحید بوده چنانچه نوح می‌گوید: اعبدوا الله... و علت آنرا ذکر می‌کند که غیر خدا ملجأ و مقصد و پناهی در حوائج شما نیست، پس سزاوار نیست که غیر او را بپرستید. جمله: ذکر من ربکم، دلالت دارد که انبیاء برای تذکر آمده‌اند و گرنه خدا شناسی فطری است.

وَالِی غَايَا خَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ الْغَيْبِ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۚ



قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا نَزَّلْنَا فِي سَفَاةٍ وَإِنَّا  
 نَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۖ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِسَفَاةٍ وَلَكِنِّي  
 رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۖ أَلَيْغُكُمْ رِيسَالِي رَبِّي وَإِنَّا لَكُم  
 نَامِعٌ آمِينَ ۖ أَوْ عَجَبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ  
 مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذَكُرُ ۚ وَلَئِنْ جَعَلْتُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ  
 وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْعَةً ۖ فَادْكُرُوا الْآلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝

**ترجمه:** و فرستادیم بسوی عاد برادرشان هود را ، گفت ای قوم من عبادت خدا کنید برای شما الهی (ملجأ و مقصدی در حوائج) نیست غیر او آیا نمی پرهیزید (۶۵) اشرافیکه کافر شدند از قوم او گفتند بر راستی که ما تورا در سفاقت می بینیم و بر راستی که ما تو را از دروغگویان گمان می کنیم (۶۶) گفت ای قوم من سفاقتی با من نیست ولیکن من پیامبری از پروردگار جهان نیانم (۶۷) پیغامهای پروردگارم را به شما می رسانم و من برای شما پندگوی امینم (۶۸) و آیا عجب کرده اید که برای شما آمده تذکری از پروردگارتان بر مردی از شما تا شمارا بترساند، و بیاد آید که خدا شمارا جانشینان روی زمین نموده پس از قوم نوح و شمارا در خلقت اندام زیادتى داد، پس نعمتهای خدا را یاد آید شاید رستگار شوید (۶۹)

**نکات:** حق تعالی برای جلب توجه و پذیرش مردم عاد فرموده: **أخاهم هوداً...** برادرشان را فرستادیم و او گفت ای قوم من، مقصود آنکه برادر خیر خواه است و از خود شماست و بد شما را نمی خواهد، ولی مردم را عادت چنین است که هر کس خلاف سلیقه و برخلاف عقاید خرافاتی ایشان سخن گوید او را سفیه می خوانند و او را هومی کنند. مقصود از زادکم فی الخلق بضعه این است که ایشان قوی هیکل و بلند



بالا و پرنیرو بودند.

قَالُوا

أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا قَالُوا إِنَّمَا جِئْنَا  
إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ يُقَالُ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ وَتَكُونُ رِجْسٌ  
وَنَحْضَبُ أَجْهَادِ لُونِي فِي أَسْمَاءِ سَمِيئَتُمُوهَا أَنْتُمْ وَالْأَبَاؤُكُمْ مَا نَزَلَ  
اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَاسْتَظِرُّوا إِلَهُكُمْ مِنَ الْمُنْظِرِينَ مَا نَجِّنَا وَالَّذِينَ  
مَعَهُ بَرَحْمَةُ مِنَّا وَفَطْمَا دَا بَرَالَدِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُؤْمِنِينَ

ترجمه: گفتند آیا تو بسوی ما آمده‌ای که ما خدای یکتا را پرستش  
کنیم و رها کنیم آنچه را پدران ما همواره می‌پرستیدند، پس بیار  
برای ما آنچه ما را وعده داده‌ای (یعنی عذاب را) اگر از راستگویانی  
(۷۰) بود گفت به تحقیق از پروردگار شما بر شما عذاب و غضب حتمی  
شده، آیا با من مجادله می‌کنید درباره‌ی ماهائی که شما و پدرانتان  
نامیده‌اید که درباره‌ی آنها دلیلی خدا، نازل ننمود، پس منتظر  
باشید برآستی که من باشم از منتظرانم (۷۱) پس نجات دادیم او  
و کسانی که با او بودند برحمت خودمان و بریدیم ریشه‌ی آنان که به  
آیات ما تکذیب کردند و ایمان آورنده نبودند (۷۲)

نکات: کفار یا ورخدایان خود هستند. مقصود از: أسماء سمیتموها  
نامهای بزرگی بود که بر بتان خود گذاشته بودند مانند إله و  
معبود و مانند آن، پس مسلمین باید گول نامهای بزرگ را که  
وسیله گمراهی است نخورند، مانند آنکه فلان آیت الله، فلان مجتهد  
و یا فلان شاعر بزرگ، فلان مطلب را گفته، در صورتیکه همان مطلب  
باعث گمراهی پیروان شده است.



وَالِیْ تَمُوْدَ اَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ بِاَقْوَمِ عِبَادِ اللّٰهِ مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ  
 غَيْرُهُ لَقَدْ جَاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَکُمُ اٰیَةٌ فَمَنْ رَوٰهَا  
 نَاکِلٌ فِیْ اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمْسُوْهَا سِوَہٗ فَاِذَا خَذَ کُمْ عَذَابُ الْاَلَمِیۡمِۭ  
 وَاذْکُرْ اِذْ جَعَلْکُمْ خُلَفَآءَ مِنْۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّآکُمْ فِی الْاَرْضِ  
 فَتَّخِذُوْنَ مِنْ سُلُوْلٰہِمْ قُصُوْرًا وَیَتَّخِذُوْنَ الْاِجْبَالِ یُؤْتٰنَا فَاذْکُرُوا الْاَلٰ  
 اللّٰهِ وَلَا تَتَّخِذُوْا فِی الْاَرْضِ مُمْسِدِیۡنَ ۚ

**ترجمہ:** و فرستادیم بسوی قوم شمود برادرشان صالح را، گفت ای قوم من بندگی خدا را کنید نیست برای شما إلهی (یعنی ملجأ در حوائج) غیر او، بتحقیق برای شما از طرف پروردگار تان دلیل روشنی آمد این است شتر خدا برای شما آیتی است، پس رها کنید او را بخورد در زمین خدا و او را آسیبی مرسانید که عذاب دردناک شما را فرا گیرد (۷۳) و بیاد آرید که پس از قوم عاد شما را جانشینان قرار داد و در زمین جایتان داد که در قسمتهای سهل آن قصرها گرفتید و درکوهها خانهها می تراشید، پس نعمت های خدا را یاد کنید و در زمین خرابکار و فسادکننده نباشید (۷۴)

**نکات:** جمله: جاء تکم بینة من ربکم دلالت دارد که تقلید جائز نیست و باید دین را با دلیل روشن پذیرفت، قوم صالح پس از مدتی به او گفتند ما روز عید بیرون میرویم و بتهای خود را میبریم تو از إله خود و ما از آلہ خود سؤال میکنیم، اگر اثر دعای تو ظاهر شد ما پیرو تو می شویم و اگر اثر دعای ما ظاهر شد تو پیرو ما باش، پس حضرت صالح (ع) با ایشان بیرون رفت و هر چه ایشان از آلہ خود خواستند اجابت نشد، پس از صالح خواستند که برای ایشان شتر ماده بزرگی از سنگ معینی بیرون آورد، پس حضرت



صالح (ع) از ایشان پیمان گرفت که اگر چنین کاری شد ایمان آورند ایشان پذیرفتند، پس او دو رکعت نماز خواند و گفت خدایا هر کاری برای تو آسان است و قوم من چنین خواسته اند، ناگاه آن کوه سنگ نالید مانند زنی که می خواهد وضع حمل کند و شکافت و شترماده ای از وسط آن خارج شد، و چون آب ایشان کم بود پس آب یکروز را برای شتر قرار دادند و روز دیگر را برای خودشان، و آن شتر می چرید و بقدری که برای همه کافی باشد، شیر می داد، و روز دیگر که ایشان آب داشتند نزد قوم نمی آمد بلکه با کره خود می چرید، پس نه نفر از جوانان شراب خور روزی می خواستند شراب بخورند و آنرا به آب ممزوج کنند، آنروز آب نبود چون نوبت شتر بود، این برایشان سخت آمد و بیکدیگر پیشنهاد پی کردن شتر را دادند، یکی از آنان که جوانی بود حمله کرد به آن شتر، آن شتر فرار کرد به پشت سنگی، پس او را دو کردند و آن جوان او را پی کرد و شتر افتاد چنانکه خدا فرموده: فنادوا صاحبهم فتعاطوا فعقر، که خواهد آمد، و آیه بودن این شتر از جهاتی معلوم و روشن است.

قَالَ الْمَلَأُ الدِّينِ اسْتَكْبَرُوا

مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا مِنَ امْنٍ مِنْهُمْ اَعْمَلُونَ اَنْ صَالِحًا  
مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا اِنَّا بِنَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالِ الَّذِينَ  
اسْتَكْبَرُوا اِنَّا بِالذِّبِّ امْنٌ مِنْهُمْ بِكَ كَافِرُونَ فَصَلُّوا الثَّاقَةَ وَعَمُوا  
عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا اِنَّا صَالِحٌ اِنَّا بِنَا نَعِدُ نَا اِنْ كُنْتَ مِنَ  
الرُّسُلِ فَقَاخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ  
فَقَوْلِي عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ



## وَلَكِنْ لَا يُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

**ترجمه:** اشراف از قوم صالح که تکبر می‌ورزیدند به آن مؤمنینی که بنظرشان ضعیف می‌آمد گفتند آیا شما می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ ایشان گفتند برآستی که ما به آنچه به او فرستاده شده ایمان داریم (۷۵) آن متکبرین گفتند بد رستیکه ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید کافریم (۷۶) پس شتر را پی کردند و از او پروردگارشان سرکشی کردند و گفتند برای ما بیاور آنچه را به ما وعده می‌کنی اگر تو از مرسلین بوده‌ای (۷۷) پس زلزله شدیدی ایشان را فراگرفت پس بوقت صبح در خانه خودشان بزانو درآمدند (۷۸) پس صالح از ایشان روگردانید و گفت ای قوم من بتحقیق رسانیدم به شما پیغام پروردگارم را و شما را نصیحت کردم ولیکن دوست نمی‌دارید نصیحت کنندگان را (۷۹)

**نکات:** للذین استضعفوا همان فقراء بودند که بنظر اغنیاء و قدرتمندان و اشراف ناتوان می‌آمدند. از این آیه استفاده می‌شود که ثروت خطرناکتر از فقر است، و با اینکه ناقه را یکنفر پی کرده بود خدا بهمه ایشان نسبت داده عقرر را، برای اینکه پس از پی کردن، گوشت ناقه را عده‌ای بردند و باقی همه سکوت کردند و نهی نکردند.

وَلَوْ طَائِفًا لَقَوْلِهِ أَنَا تَوْنٌ

الْفَاحِشَةُ مَا سَبَقَكُمْ هَٰذَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَأَتَوْنُ  
الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ۝ وَمَا كَانَ  
جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يُّظَاهَرُونَ  
فَإِنْجِنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرًا نَكُنَّ مِنْ الْغَائِبِينَ ۝ وَ  
أَمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۝



**ترجمه:** و فرستادیم لوط را هنگامی که به قوم خود گفت آیا کار زشتی را مرتکب می‌شوید که هیچکس از جهانیان پیش از شما آنرا مرتکب نشده (۸۰) شما بجای زنان بشهوت با مردان می‌آمیزید بلکه شما قومی تجاوزکارید (۸۱) و جواب قوم او جز این نبود که گفتند بیرون کنید ایشان را از شهر خودتان زیرا اینان مردانی طهارت-مآبند (۸۲) پس او و اهلش را نجات دادیم جز زنش را که او از هلاک شدگان بود (۸۳) و بر ایشان بارانی بارانیدیم (ازسنگ) پس بنگر که چگونه بود سرانجام گنهکاران (۸۴)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود قبل از قوم لوط اقوام دیگر مرتکب این کار زشت نمی‌شدند و یا اگر می‌شده‌اند بندرت بوده زیرا این کار بنزد تمام عقلای عالم، کاری برخلاف فطرت و زشت بوده و باعث قطع نسل می‌شده است. مقصود از جمله: إِنْهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ، تمسخر بوده، چنانکه اراذل و اوباش زمان ما نیز اگر کسی ایشان را از اعمال زشت نهی کند، همین جملات را می‌گویند. **وَالْإِلَىٰ مَدِينٍ**

أَخَاهُمْ شُعَبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ  
بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ  
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ  
وَلَا تُقْعِدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ  
بِهِ وَتَبْخُلُونَهَا عِوَجًا وَأَذْكُرُوا أَن كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُ وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ  
عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي  
أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّا يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ  
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ





قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ

بِأُشْعَبٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَوْمِنَا وَلَنُغَوِّدَنَّ فِي مِلَّتِنَا  
 قَالَ أَوْلَوْكُمَا كَارِهِينَ ۖ قَدْ أَفْرَأْتُنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي  
 مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهَ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا  
 أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا  
 أَفَمَنْ يَبْنِي بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ۖ  
 وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ أَتَيْتُمْ أُشْعَبًا أَنْتُمْ إِذَا  
 الْخَائِمُونَ ۖ فَآخَذَهُمْ الرِّجْفُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ ۖ وَالَّذِينَ  
 كَذَّبُوا أُشْعَبًا كَانَ لَمْ يَخْتَوِ فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا أُشْعَبًا كَانُوا هُمُ الْخَائِمُونَ  
 فَقَوْلَىٰ عَنْهُمْ رَبُّ قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَتَيْتُمْكُمْ بِرِيسَالٍ مِنْ رَبِّي وَنُصْحٍ  
 لَكُمْ فَكَيْفَ أَتَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۖ

ترجمه: و فرستادیم بسوی مدین برادرشان شعیب را ، گفت ای قوم  
 من بندگان خدا کنید برای شما الهی (ملجأ و مقصدی) غیر او نیست ،  
 بتحقیق برای شما آمد دلیل روشنی از پروردگارتان ، پس کیل و  
 میزان را تمام بدهید ، و چیزهای مردم را کم مدهید و در زمین  
 پس از اصلاح آن فساد روا مدارید ، این خوبست برای شما اگر ایمان  
 داشته باشید (۸۵) و بسرور راه منشینید که مردم را تهدید کنید و  
 کسی را که ایمان آورده از راه خدا بازدارید و کجی راه خدا را  
 بجوشید ، و بیاد آرید که شما کم بودید خدا شما را زیاد نموده و بگریزید



چگونه بود عاقبت فسادکنندگان (۸۶) و اگر طائفه‌ای از شما ایمان آورده‌اند به آنچه من به آن فرستاده شده‌ام و طائفه‌ای ایمان نیاورده‌اند پس صبر کنید تا خدا حکم کند بین ما، و اوست بهترین حکم‌کنندگان (۸۷) گروه اشرافی که خود را بزرگ می‌شمردند از قوم او گفتند ای شعیب البته تو را با همراهانت از شهرمان بیرون می‌کنیم یا اینکه برگردی در ملت ما، شعیب گفت و آیا اگر چه ما نخواسته باشیم (۸۸) اگر برگردیم در ملت شما بتحقیق افتراء و دروغ بر خدا بسته‌ایم پس از آنکه خدا ما را نجات داده از آن، و ما را نرسد که برگردیم در ملت شما مگر خدا پروردگار ما بخواهد، پروردگار ما از جهت علم فراگرفته هر چیزی را، بر خدا توکل کرده‌ایم، پروردگار ما بین ما و بین قوم ما راهی بگشا بحق و تو بهترین گشاینده‌گانی (۸۹) و بزرگان قوم او که کافر بودند گفتند البته اگر از شعیب پیروی کنید محققا در این هنگام شما از زیانکارانید (۹۰) پس زلزله ایشان را فراگرفت پس صبحگاه در خانه خودشان بر زمین افتادند (۹۱) آن‌ها که تکذیب شعیب کردند گویا هرگز در آنجا نبوده‌اند، آن‌ها که تکذیب شعیب کردند همانان زیانکار بودند (۹۲) پس از آن‌ها روی گردانید و گفت ای قوم من بتحقیق پیغامهای پروردگار را به شما ابلاغ کردم و برای شما نصیحت کردم، پس چگونه افسوس خورم بر قوم کافران (۹۳)

**نکات:** قد جاء تکم بینة من ربکم دلالت دارد که دلیل روشنی بتوسط شعیب برای قومش بوده و اما معجزه بوده و معجزه چه بوده معلوم نیست. هر پیغمبری که مبعوث می‌شد باید نهی کند از هر منکری، خصوصا منکری که میان قوم او متداول بوده، چون در قوم شعیب کم‌فروشی معمول بوده و لذا او از آن بخصوص نام برده.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا  
بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ



التَّيْتَةَ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَّوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاؤُنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ  
فَاَخَذْنَاهُمْ بَغْنَةً وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ ۚ وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْفُرَيْمِ لَمَنِوْا  
اَتَقُوا لِقَتْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوْا فَاخْتَنَّا  
بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۚ اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْفُرَيْمِ اَنْ يَّاتِيَهُمْ بَاْسُنَا بَيِّنًا  
وَهُمْ نَامُوتُ ۚ اَوْ اَمِنَ اَهْلُ الْفُرَيْمِ اَنْ يَّاتِيَهُمْ بَاْسُنَا ضُحًى وَهُمْ  
يُلْعَبُوْنَ ۚ اَفَاَمِنُوْا مَكْرَ اللّٰهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْفَوْرُ الْخَائِبُونَ  
اَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِيْنَ يَرْتُوْنَ الْاَرْضَ مِنْۢ بَعْدِ اَهْلِهَا اَنْ لَّوْ شَاءَ  
اَصْبَنَاهُمْ بَيْنَ نُوْبَيْمٍ وَنَطْبَعٍ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَتَمَعُوْنَ ۚ

**ترجمه:** وما هیچ‌پیا مبری را در هیچ شهری نفرستادیم مگر اینکه  
اهل آنرا بسختیها ورنجها دچار ساختیم تا باشد که بزاری پرداخت  
(۹۴) پس تبدیل کردیم بجای بدی نیکی را تا زیاده شدند و گفتند  
بتحقیق پدران ما نیز بسختیها و خوشیها مبتلا شدند (و این عادت  
دنیاست و مربوط به خدا نیست) پس ناگهان ایشان را بگرفتیم  
در حالیکه نمی‌فهمیدند (۹۵) و اگر اهل شهرها و قریه‌ها حقیقتاً ایمان  
آورده و تقوی پیشه‌کنند البته بگشاییم برایشان برکتها از آسمان  
و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را بسبب آنچه  
کسب می‌کردند (۹۶) پس آیا اهل این قریه‌ها ایمنند از اینکه بیاید  
برای ایشان عذاب ما شبانگاه در حالیکه خفته باشند (۹۷) و آیا  
ایمنند اهل قریه‌ها از اینکه بیاید ایشان را عذابی در چاشت  
در حالیکه ایشان به بازی مشغولند (۹۸) آیا پس، از مکر خدا ایمنند  
پس ایمن از مکر خدا نمی‌شود مگر مردمان زیانکار (۹۹) و آیا برای



آنانکه این زمین را پس از هلاک اهلش بمیراث بردند، روشن نشد  
که اگر بخواهیم بسزای گناهشان می‌گرفتیم، و بردلشان مهر می‌زدیم  
که ایشان شنوا نباشند (۱۰۰)

**نکات:** مقصود از جمله: وما أرسلنا فی قریة... این است که همواره در  
هر زمان که خدا رسولی فرستاد برای اینکه مردم به خدا ایمان  
آورند و از کفر و فسق دست بردارند ایشان را بسختیها و رنجها و  
کم‌نعمتی و گران‌ی مبتلا کرده تا بیدار شوند و این اختصاص به زمان  
محمد (ص) ندارد، چون کفار می‌گفتند از وقتی که محمد (ص) مدعی  
نبوت شده هزاران سختی و قحطی به ما روی کرده. جمله: أ ولم یهد  
للذین... فاعل یهد جمله آن لو نشاء أمینا هم بذنوبهم می‌باشد،  
یعنی این خواست ما که ایشان را مبتلا می‌کردیم باعث هدایت  
ایشان نشد و چرا نباید بشود، چون استفهام، استفهام توبیخی و  
تقریعی است. مقصود از فهم لا یسمعون گوش سرنیست بلکه گوش دل  
است؛

گوش سربا جمله حیوان همدم است \* گوش دل مخصوص نسل آدم است  
قل تعالوا قل تعالوا گفت رب \* ای ستوران رمیده از ادب  
گوش بعضی زین تعالوها کراست \* هرستوری را صطبلی دیگر است

ذَٰلِكَ الْقُرْآنُ نَقْصُ عِلْمِكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ  
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِهَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْغَىٰ اللَّهُ  
عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۖ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ ۖ وَإِنْ  
وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۚ

**ترجمه:** این قریه‌ها را بر تو از اخبارشان می‌خوانیم، و بتحقیق  
پیا پیا نشان با دلیلهای روشن بسویشان آمدند، پس ایمان آورنده  
نبودند بسبب آنچه از پیش تکذیب کرده بودند، این چنین خدا  
می‌زند مهر بردل‌های کافران (۱۰۱) و نیافتیم برای اکثر ایشان



پیمانی و براستی که یافتیم بیشتر ایشان را نابکاران (۱۰۲)  
**نکات:** مقصود از جمله: ... بما کذبوا من قبل ایناست که چون قبل از آمدن انبیاء خرافاتی را پذیرفته بودند و لذا بدین واسطه پس از آمدن انبیاء بتکذیب خود باقی ماندند و یا پس از اینکه ابتداء به انبیاء تکذیب کردند نخواستند بطلان خود را اقرار کنند و بهمان تکذیب روی تکبر باقی ماندند، مانند زمان ماکه اکثر مردم اگر بطلان عقاید خرافی خود را بفهمند باز از خرافات دست برنمی دارند. مقصود از عهد پیمان فطری است که اکثرا از آن منحرف شدند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا  
 إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظِرْكَفَ كَانَ غَافِبُهُ الْمُفْسِدِينَ  
 وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۖ حَقِيقٌ عَلَىٰ  
 أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ  
 مَعِيَ بَنِي إِسْرَءِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ  
 الصَّادِقِينَ ۖ فَأَلْفَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۖ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا  
 هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِقِينَ ۖ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۖ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَإِذَا نَا مُرُونَ  
 قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۖ يَا تُوَكَّ بِكُلِّ  
 سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۖ

**ترجمه:** سپس موسی را با آیات خودمان پس از انبیاء گذشته بسوی فرعون و کسان وی فرستادیم و ایشان بسبب آن آیات به مردم



ستم کردند (هرکس ایمان به آنها می آورد در شکنجه می گذاشتند) پس بنگر چگونه بود عاقبت مفسدین (۱۰۳) و موسی گفت ای فرعون بتحقیق من رسولی از پروردگار جهانیا نم (۱۰۴) سزاوار است بر من که نگویم برخدا مگر بحق ، بتحقیق آوردم برای شما دلیل روشنی از پروردگار تان پس رها کن با من بنی اسرائیل را (۱۰۵) فرعون گفت اگر معجزه ای داری بیاور آنرا اگر از راستگویانی (۱۰۶) پس انداخت عصای خود را که ناگاه اژدهائی آشکار شد (۱۰۷) و بیرون کشید دست خود را که ناگاه دست او نورانی شد برای بینندگان (۱۰۸) اشراف قوم فرعون گفتند محققا او ساحریست دانا (۱۰۹) می خواهد شما را از زمینتان بیرون کند چه فرمان می دهید (۱۱۰) گفتند او و برادرش را مهلت ده و بفرست در شهرها جارچیان (۱۱۱) که برای تو حاضر سازند هر ساحر دانا شی را (۱۱۲)

**نکات:** جمله: فظلموا بها را ما طبق لغت ترجمه کردیم و ممکن است چنین ترجمه شود پس کافر شدند به آن آیات که ظلموارا بمعنی کفروا بگیریم اگرچه نتیجه دو ترجمه یکی است حضرت موسی (ع) ابتدا دعوتش آزادی بنی اسرائیل از اسارت فرعونیان بود ولذا گفت ارسل معی بنی اسرائیل ، اما فرعون بعنوان خیرخواهی با قوم خود حقه بازی می کرد ، و لذا می گفت: یرید أن یخرجکم من أرضکم موسی می خواهد زمینهای شما را بگیرد از شما ، و مردم دنیا پرست بهمین سخنان گول می خورند .

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَمُوتُ

الْغَالِبِينَ ۖ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُفْرَبِينَ ۖ

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا أَنُفْلِئُ وَإِنَّمَا أَن نَكُونُ مِنَ الْمُلْقِينَ ۖ قَالَ أَلْقُوا

فَلَنآلِقُوا سَحَرَهُمْ أَكْبَرًا ۚ وَاتَّخَذُوا لَهُمْ سَعِيرًا ۚ



وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ<sup>۱۱۷</sup>  
فَوَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۱۱۸</sup> فَغُلِبُوا هُنَا لَكَ وَانْقَلَبُوا ضَالِّينَ<sup>۱۱۹</sup>  
وَالْقِيَ التَّحَرُّتُ سَاجِدِينَ<sup>۱۲۰</sup> قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱۲۱</sup> رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ<sup>۱۲۲</sup>

ترجمه: و سحران نزد فرعون آمدند و گفتند آیا برای ما مزدی است اگر ما غلبه کردیم؟ (۱۱۳) فرعون گفت آری و محققا شما از مقربین باشید (۱۱۴) گفتند ای موسی یا تو بیفکن و یا ما بیندازیم (۱۱۵) موسی گفت بیفکنید پس چون افکندند چشمان مردم را سحر کردند و ایشان را ترسانیدند و سحر بزرگی آوردند (۱۱۶) و بسوی موسی وحی کردیم که عصایت را بیفکن، پس ناگهان فروبرد (بلعید) آنچه بدروغ می ساختند (۱۱۷) پس حق ثابت و آنچه می کردند باطل گشت (۱۱۸) پس همانجا مغلوب شدند و بخواری برگشتند (۱۱۹) و جادوگران بسجده افتادند (۱۲۰) گفتند به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (۱۲۱) پروردگار موسی و هارون (۱۲۲)

**نکات:** لأجراً تنوین تنکیر دارد که دلالت بر بزرگی اجیر دارد، سحران میل داشتند که خود اول سحر خود را بکار ببرند تا شاید نوبت به موسی نرسد و لذا گفتند إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمَلْقِينَ، و ضمیر فصل بعد از ضمیر مستتر آوردند، ولی چون ادب کردند، حقتعالی موفقشان کرد برای هدایت، جمله: سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ... دلالت دارد که سحرشان واقعیتی نداشت و بچشم مردم چنین نمودار کردند که کار مهمی کردند با صطلاح چشمبندی کردند، و لذا حقتعالی از عمل آنان تعبیر به يَأْفِكُونَ کرده و فرموده: تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ. و استرهبوه نیز دلالت دارد که عملشان حقیقتی نداشت، ولی بردل مردم رعب می افکندند که مردم خیال کنند ایشان کار مهمی کرده اند، مثلاً می گفتند آهای بروید عقب پا مال نشوید.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنَ بِرَبِّ قَبْلَ أَنْ أَذِنَ لَكُمْ وَإِنَّ هَذَا الْمَكْرُ مَكْرٌ مُؤْتَمِرٌ



فِي الْمَدِينَةِ لَخُفْرُ جُؤَامِنَهَا أَهْلَهَا قَتَوْنَ نَعْلَوْنَ ۖ لَا تَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ  
وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ تُدْأَخِلْنَ كُمْ أَجْمَعِينَ ۖ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا  
مُنْقَلِبُونَ ۖ وَمَا نُنْقِمُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا  
أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتُوفِنَا مُسْلِمِينَ ۖ

**ترجمه:** فرعون به ساحران گفت ایمان آوردید به او پیش از آنکه  
اذن بدهم شمارا، براستی که این مکر است که شما مرتکب شده اید  
در این شهر تا اهل آنرا از آن بیرون کنید، پس بزودی خواهید  
دانست (۱۲۳) البته البته قطع می کنم دستهای شما و پاهای شما  
را از خلاف سپس البته شمارا به دارمی آویزم همگی را (۱۲۴) گفتند  
بتحقیق ما بسوی پروردگارمان برگشته ایم (۱۲۵) و دلیل کینه ای  
که موجب انتقام باشد از ما نداری جز اینکه ایمان آورده ایم  
به آیات پروردگارمان زمانیکه آیات برای ما آمد، پروردگارا  
صبرا بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران (۱۲۶)

**نکات:** ساحران آن دشت را پرکرده بودند از چوبها و طنابها و  
وساثل سحر، ولی یکمرتبه آن اژدهای عظیم الهی بجنبش آمد و  
هرچه بود بلعید و مردم پا به فرار گذاشتند بطوریکه عده ای از  
وحشت و ترس مردند. مقصود از خلاف ممکن است بمعنی مخالف باشد  
یعنی چون با من مخالفت کردید شمارا به دار میزنم و ممکن است  
خلاف در قطع دست و پا باشد یعنی اگر دست راست را بریدم پای چپ  
را می برم. جمله: ما تنقم منا... دلالت دارد که فرعون نتوانست  
عیبی و کارخلافی از ایشان پیدا کند جز اینکه ایمان به خدا آورده  
بودند و این اگرچه در نظر فرعون گناه بود ولی در واقع بهترین  
ثواب می بود. جمله: توفنا مسلمین دلالت دارد که دین حضرت  
موسی و پیروانش اسلام بوده است

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ



أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرُكَ وَإِلَهُكَ  
 قَالِ سُنْفِيلُ ابْنَاهُمْ وَسَخَّيْ نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ۝  
 قَالِ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْمَعُوا بِاللَّهِ وَاعْبُدُوا إِلَهَ الْأَرْضِ لِلَّهِ  
 بُرُكْهُمَا مِنْ بَنَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۝  
 قَالُوا أَوْذَيْنَا مِنْ قَبْلُ أَنْ تَأْتِنَا مِنْ بَعْدِ مَا جِئْنَا قَالَ عَسَى  
 رَبُّكُمْ أَنْ يَهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَ فِي الْأَرْضِ  
 فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝

**ترجمه:** و اشراف قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها  
 می‌گذاری تا در زمین فساد کنند و تو و إله‌های تورا رها کنند  
 (بتهایی که ملجأ و مقصد در حوائج بودند) گفت بزودی می‌کشیم  
 پسران ایشان را و زنده می‌گذاریم زنانشان را و محققاً ما بر آنها  
 چیره‌ایم (۱۲۷) موسی به قوم خود گفت از خدا یاری بجوئید و صبر  
 کنید که زمین از خداست، آنرا به هر کس بخواهد ارث می‌دهد، و  
 عاقبت برای پرهیزکاران است (۱۲۸) اصحاب موسی گفتند ما اذیت  
 شدیم قبل از آنکه نزد ما بیائی و پس از آنکه نزد ما آمدی، موسی  
 گفت امید است پروردگار شما دشمن شما را هلاک کند و شما را جانشین  
 در زمین کند تا بنگرد شما چگونه عمل می‌کنید (۱۲۹)

**نکات:** جمله: أ تَذَرُ موسی ... دلالت دارد که اشراف قوم فرعون  
 ترسیدند از ازدیاد قوم و پیروان موسی. جمله: قَالِ موسی لقومه  
 دلالت دارد که حضرت موسی پیروانی پیدا کرده بود بطوریکه مجزا  
 شده بودند از قوم فرعون. ابن عباس گفته چون ساحران به حضرت  
 موسی (ع) ایمان آوردند، شصدهزار نفر به موسی ایمان آوردند



ولی باز اکثریت ملت با فرعون بودند، جمله: عسی ربکم أن یهلك عدوکم و یستخلفکم، نویدی از طرف خدا بوده که موسی به قوم خود گفته فرعونیان هلاک و شما جانشین ایشان می‌شوید، کلمه آل‌هتک دلالت دارد که فرعون بت پرست بوده و بتان متعددی داشته‌است، جمله: فینظر کیف تعملون اشاره به این است که چون شما غالب و جانشین فرعونیان شدید باید مواظب باشید که مانند آنان عمل نکنید و اتفاقاً هیچ بدی نرفت که بهتر بیاید.

### وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ

وَنَقُصِّ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۚ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ  
قَالُوا النَّامِثَةُ وَإِنْ تَصْبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَنْظُرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ  
آلَا إِنَّمَا طَأْثَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۚ  
وَقَالُوا مِمَّا نَتَّبِعُهُ مِنْ آيَاتِهِ لِنُتَخَرَّهَا فَأَتَيْنَا لَكَ الْبُؤْسَيْنِ ۚ  
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَ  
الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۚ وَ  
لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجُّ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ  
عِنْدَكَ لَنْ نَكْفُفَ عَنْ الرِّجِّ لَوْ كُنَّا لَكَ وَلُزِمْنَا مَعَكَ  
بَنِي إِسْرَءِيلَ ۚ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجَّ إِلَى آجَلٍ لَّهُمْ بِالْغَوَةِ  
إِذَا هُمْ بِنَجْوَى ۚ

ترجمه: و بتحقیق ما گرفتار کردیم پیروان فرعون را به قحطی سالها



و نقص میوه جات تا باشد ایشان پندگیرند (۱۳۰) و چون نعمت و نیکی برای ایشان آمد گفتند اینها برای خاطر ما است و اگر بدی و رنجی به ایشان می رسید فال بد به موسی و همراهانش می زدند آگاه باش و سائل خیر و شرشان نزد خداست ولیکن اکثر ایشان نمی دانند (۱۳۱) و گفتند هرآیتی برای ما بیاوری تا ما را بآن جادو کنی پس ما به تو ایمان نیاوریم (۱۳۲) پس فرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و کنه و قورباغه ها و خون، آیات جداگانه پس سرکشی کردند و قومی گنهگار بودند (۱۳۳) و چون عذاب بر ایشان فرود آمد گفتند ای موسی پروردگارت را برای خاطر ما بخوان (دعاکن) بآن عهدی که نزدتوست که اگر عذاب را از ما برطرف کنی البته البته به تو ایمان می آوریم و البته با تو روانه می کنیم بنی اسرائیل را (و آزاد می گذاریم) (۱۳۴) پس چون برطرف کردیم از ایشان عذاب را تا مدتی که ایشان به آن رسیدند ناگهان خود پیمان شکن بودند (۱۳۵)

**نکات:** قوم فرعون به چندین بلا گرفتار شدند تا بلکه ایمان آورند بالآخره هوی و هوس مانع ایمان نشان گردید:

- ۱- به قحطی و گرانی.
- ۲- نقص میوه جات.
- ۳- طوفان.
- ۴- ملخ.
- ۵- کنه.
- ۶- قورباغه.
- ۷- خون.

پس هر دفعه که مبتلا به یکی از بلاها گرفتار می شدند می آمدند و می گفتند دعاکن از خدا بخواه این بلا برطرف گردد ما ایمان می آوریم، و چون بلا رفع میشد عهد خود را می شکستند، و تفصیل آن چنین است که چون طوفان آمد بواسطه کثرت باران و آمدن سیل آمدند که ای موسی دعاکن، چون برطرف شد باز به همان طغیان و سرکشی خود ادامه دادند، پس خدا ملخ را فرستاد که تمام حبوبات و زراعتها را حتی درها و سقفهای خانه را خورد، باز آمدند، حضرت موسی (ع) دعا کرد باز به پیمان خود وفا نکردند، سپس کنه را فرستاد که رخت خواب و لباس ایشان را فرا گرفت و خون



ایشان را مکید، باز به نزد موسی آمدند، دعا کرد و باز به پیمان ایمان خود وفا نکردند و گفتند به ما ثابت شد که تو ساحری، خدا قورباغه را بر ایشان فرستاد که آبها و خانه ها و رختخواب های ایشان را فرا گرفت، گفتند این مرتبه دعا کن ای موسی ما توبه کردیم و دیگر بر نمی گردیم از قول خودمان، باز حضرت موسی (ع) دعا کرد خدا آنها بر طرف کرد، چون ایمان نیاوردند خدایتعالی خون را برای ایشان فرستاد، آبهای ایشان مملو از خون بود تا بیست سال این قبیله آیات را دیدند و ایمان نیاوردند تا خدا نابودشان کرد.

فَانْشَفْنَا مِنْهُمْ غَرْفًا مَّرْفًى

الْيَمِّ يَأْتُهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿٣٦﴾

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْضَعِفُونَ مَشَارِقَ  
الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ

رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا

كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا بِخِرْشُونِ ﴿٣٧﴾

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكِفُونَ

عَلَىٰ أَصْنَامِهِمْ قَالُوا يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ

إِلَٰهَةٌ قَالِ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَبْهَلُونَ ﴿٣٨﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُمْ

فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾ قَالِ أَغْفِرَ اللَّهُ أَمْ يَغْفِرُكُمْ

إِلَهُاءٌ وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٠﴾



**ترجمه:** پس، از ایشان انتقام گرفتیم و ایشان را در دریا غرق ساختیم بسبب اینکه به آیات ما تکذیب کردند و از آنها غافل بودند (۱۳۶) و مشرقهای آنزمین و مغربهای آن که در آن برکت داده بودیم بارث دادیم به قومی که ضعیف شمرده می شدند و فرمان نیک پروردگارت تمام شد و راست گردید بر بنی اسرائیل بسبب آنچه صبر کردند و زیور و کردیم آنچه فرعون و قومش ساخته بودند و آنچه دار بست کرده بودند (۱۳۷) و گذرانندیم بنی اسرائیل را از دریا، پس آمدند بر سر قومی که بر بتان خودشان معتکف و پابند بودند، گفتند ای موسی برای ما إلهی (ملجای و معبودی در حوائج) قرار بده چنانکه برای ایشان إله هائی هست، موسی گفت براستی که شما قومی نادانید (۱۳۸) براستی که اینان تباه است آنچه در آن هستند و باطل است آنچه می کنند (۱۳۹) گفت آیا غیر از خدا برای شما إلهی بجویم و او شما را بر تیری داد بر جهانیان (۱۴۰)

**نکات:** مقصود از کلمه فی الیم رود نیل است که مانند دریا است و عرب به آب زیاد دریا نیز می گفته چنانچه این تقسیمات جغرافیائی از قبیل دریا و دریاچه و رود و غیره ظاهراً در زمان حضرت موسی (ع) نبوده بلکه بعداً تعیین و وضع گردیده است و مقصود از مشارق الأرض و مغاربها التي بارکنا فیها، سرزمین مصر و فلسطین و یافقط فلسطین است که با برکت و پرازانهار و اشجار بوده و در آنها همه گونه میوه میروید. و مقصود از ماکان یصنع فرعون و قومه... همان کاخهای اداری و بناهای رفیع و سلطنتی است. و چون مردم یهود و قوم موسی دینی تحقیقی و علمی نداشتند تا قومی را دیدند که بر بتان خود معتکفند و از بتان خود حاجت می طلبند و در حوائج آنها را نزد خدا وسیله می دانند، اینان هم خیال کردند که خوبست برای ایشان نیز إلهی باشد که حوائج خود را به او عرضه کنند و لذا موسی به ایشان گفت شما نادانید و بهایشان تغیر کرد که منصرف شدند و گرنه مشرک می شدند، زیرا غیر خدا، إلهی و ملجای در حوائج نیست.

وَأَنذَرْنَاكُمْ مِنْ



اِلٰی فِرْعَوْنَ بِمُؤْمِنِكُمْ سَوَاءَ الْعَذَابُ يُقْتُلُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَ  
 يَسْتَحِبُّونَ نِسَاءَكُمْ وَفِيْ ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَعَظِيْمٌ ۝١٤  
 وَوَاَعَدْنَا مُوسٰى ثَلٰثِيْنَ لَّيْلَةً وَّاَتَمَمْنَا هٰا بِعِشْرِيْنَ مِيقَاتٍ  
 رَبِّهٖ اَرْبَعِيْنَ لَّيْلَةً وَّقَالَ مُوسٰى لِاَخِيهِ هٰرُونَ  
 اخْلُفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَاصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ ۝١٥  
 وَلَمَّا جَاءَ مُوسٰى بِاٰيٰتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اِنِّ اَنْظُرُ اِلَيْكَ  
 قَالَ لَنْ نُّرِيْكَ وَلَٰكِيْنَ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِذَا اسْتَفْرَمَ كَانَ هٗ  
 فَسَوْفَ نَرٰى فَاَنَّا تَجَلٰى رَبُّهُ لِّلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسٰى  
 صَعِيْفًا فَلَمَّا آفَاوْا قَالُ سُبْحٰنَكَ بُنْتَ اِلٰهَكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝١٦  
 قَالَ يٰمُوسٰى اِنِّ اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِيَالٰىنِ وَيُكَلِّمُ  
 فَخَدُّنَا اِنَّكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ ۝١٧ وَكُنَّا نَاٰلَهُ فِى الْاَوَّلِ  
 مِّنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَنَفْصِيْلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخَذُّهَا بِقُوَّةٍ  
 وَاْمُرْ قَوْمَكَ بِاَخْذِهَا بِحَبْثٍ وَّاسْأُرِيْكُمْ ذٰلَ الْفٰتِيْعِيْنَ ۝١٨

ترجمه: و بیا د آرید وقتی را که شمارا از آل فرعون که شما را  
 عذاب می کردند بعد از بدی نجات دادیم، پسران شما را می کشتند و  
 زنان شما را زنده می گذاشتند و در این برای شما بلای بزرگی بود  
 از پروردگارتان (۱۴۱) و وعده دادیم موسی را سی شب و آنرا نبوده



شب تمام و کامل نمودیم پس وقت مقرر پروردگارش بچهل شب تمام شد، و موسی به برادرش هارون گفت جانشین من باش در قوم من و اصلاح کن و پیرو راه مفسدین مباش (۱۴۲) و چون موسی برای وقت مقرر ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت پروردگار! بنما مرا که نظر کنم به تو، گفت هرگز نخواهی دید مرا ولیکن بنگر بسوی کوه پس اگر درجایش قرار گیرد بزودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگار او تجلی به کوه نمود آنرا ریزه ریزه کرد و موسی بیهوش افتاد، پس چون بهوش آمد گفت منزه می تو بسوی تو توبه کردم و من اولین مؤمنم (۱۴۳) خدا گفت ای موسی برستی که من تو را برگزیدم بر مردم بسیار مهایم و بکلامم، پس آنچه به تو دادم بگیر و از شکرگزاران باش (۱۴۴) و برای او در الواح تنورا ذی نوشتیم از هرگونه پند و بیان هرچیزی، پس آنرا بتصمیم جدی بگیر و قوم خود را امر کن بگیرند نیکوتر آنرا، بزودی سرای فاسقان را به شما بنمایم (۱۴۵)

**نکات:** مقصود از جمله: انظر إلى الجبل این است که: کوه باین عظمت ممکن است ذره ذره شود ولی رؤیت خدا امکان ندارد. و تجلی پروردگار به کوه، نشان دادن ذات و یا صورت نیست بلکه تجلی امر است. و مقصود از دار الفاسقین در دنیا است و یا دربرزخ.

سَامِعُونَ عَنِ الْإِنِّ الدِّينَ بِتَكْبَرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ  
الْحَقِّ وَإِنْ يَرْفَأُ كُلُّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرْفَأُ سَبِيلَ  
الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرْفَأُ سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ  
سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ \*  
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ



## اعْمَالُهُمْ مَلْ يُجْزَوْنَ الْاِمَاكَاتُ اَوْ اِيْمَلُوْنَ \*

**ترجمه:** بزودی منصرف می‌کنم از آیات خود آنانکه در زمین بناحق تکبر می‌ورزند و اگر هرآیه‌ای را ببینند به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه‌حق را ببینند آنرا راه نمی‌گیرند و اگر راه گمراهی را ببینند آنرا راه می‌گیرند، این بسبب اینست که ایشان به آیات ما تکذیب کردند و از آن غافل بودند (۱۴۶) و آنانکه به آیات ما و ملاقات آخرت تکذیب کردند اعمالشان تباه (ویا هدر) است، آیا جزا داده می‌شوند جز به آنچه می‌کرده‌اند؟ (۱۴۷)

**نکات:** از این آیات معلوم می‌شود که گمراهی مردم همه از جهت غفلت از کتاب آسمانی است و چون از آیات الهی بی‌خبرند به موهومات و راههای کج گرفتارند و چون تکبر ورزیده و به کتاب خدا و فرمان او بی‌اعتناء شدند خدا ایشان را به گمراهی خودشان وامی‌گذارد. و معنای سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ... همین است که چون اعراض و تکذیب کرده سزای او خذلان الهی است.

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا آلِهَ خُورًا أَلْمُ  
بَرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا  
ظَالِمِينَ وَلَمَّا سَفِطَ فِي آيَاتِهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا  
لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

**ترجمه:** و قوم موسی پس از رفتن او از زیورهای خودشان گوساله بیجانی گرفتند (وساختند) که صدائی داشت، آیا نمی‌دیدند که آن جسد بی‌جان با ایشان سخن نمی‌گوید و ایشان را به راهی هدایت نمی‌کند، آنرا گرفتند درحالیکه ستم کردند (۱۴۸) و چون افکنده شد در دستهای ایشان و دیدند که محققا گمراه شده‌اند گفتند اگر پروردگار ما را رحم نکند البته از زیانکاران می‌باشیم



(۱۴۹)

**نکات:** بنی اسرائیل پس از غرق شدن فرعون و اتباعش زیورهای را تصاحب کردند و سامری که مردی صنعتگر بود از آن زیورها گوساله‌ای بی‌روح ساخت ولی طوری ساخته بود که گاهی صدای او صادر می‌شد. چون برگشتن موسی از طور بت‌آخیر افتاد او برای اینکه دکانی برای خود درست کند به بنی اسرائیل گفت موسی از شما بیزار شده و نیامده ولی خدای او نعوذ بالله آمده و گوساله‌را خدای موسی خواند و خود سجده کرد. چون او بسجده افتاد تمام مردم بسجده افتادند و گوساله‌را سجده کردند و سپس از وجد مشغول رقص شدند و نعوذ بالله برای دیدن خدا رقصیدند و این کار برای جهل مردم بود و توحید حقیقی و خدای منزّه از مکان و حد و حدود را درست درک نکرده بودند یعنی دین تحقیقی نداشتند و لذا به این شرک مبتلا شدند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ  
 بَعْدِي أَعْمَلْتُمْ أَمْرًا رِّبَكُمُومًا وَآلُفْتُمُ الْإِلَٰهَ الْأَلْوَا حَ وَآخَذْتُمْ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ  
 إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَفْلُكُونِي  
 فَلَا تُخَفِّفْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ  
 لِي وَلِإِخْوَتِي الَّذِينَ آمَنُوا وَارْحَمِ الرَّاحِمِينَ ۝

**ترجمه:** و چون موسی بسوی قوم خود برگشت در حال غضب و تأسف، گفت بد شد جان‌شینی شما از من، آیا تعجیل کردید در امر — پروردگارتان، و الواح را افکند و موی سرب را درش را گرفت و بسوی خود کشید، برادرش گفت ای پسر مادر براستی که این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را بشماتت من شاد مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار داده (۱۵۰) موسی گفت پروردگارا



مرا و برادر مرا بیامرز و مارا در رحمت داخل کن و تسوئی  
رحم کننده ترین رحم کنندگان (۱۵۱)

**نکات:** موسی چون از طور برگشت و وضع قوم خود را دید که به شرک  
مبتلا شده اند در نهایت غضب شد و تأسف می خورد بطوریکه الواح  
تورا را انداخت و موی سر برادرش را گرفت و کشید و به او تفسیر  
کرد که چرا ایشان را نهی نکردی؟ هارون گفت من در اقلیت بودم  
و نزدیک بود مرا بکشند چون با ایشان موافقت نکردم. در هودوره  
اکثریت با جهال بوده و حقه بازان از جهل مردم سوء استفاده کرده  
و مردم را به خرافاتی بنام خدا و دین کشیده اند.

إِنَّ الدِّينَ اتَّخَذُوا الْحِجْلَ سَبِيلًا لَهُمْ غَضَبٌ مِّنْ  
رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحُجُوفِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْسِدِينَ وَالَّذِينَ  
عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ نَابُوا مِن بَعْدِهَا وَأَمَّوْا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا  
لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي  
نُحُجِّهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِربِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥١﴾  
وَإِخَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا أَلِيمًا إِنَّا فَتَنَّا أَخَذَ نُهُمُ  
الرَّجْعَةَ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنِّي أَهْلِكُنَا  
بِمَا فَعَلْنَا السُّفَهَاءُ مِنَّا إِن هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تُشَاءُ  
وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِنَّكَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ  
الْغَافِرِينَ ﴿١٥٢﴾

ترجمه: براستی آنا که گوساله را معبود خود گرفتند بزودی خشمی



از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان می‌رسد و چنین  
کیفردهیم دروغ سازان را (۱۵۲) و آنانکه کارهای بدکردند سپس  
بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند برآستی پروردگار تو پس از  
آن آمرزنده رحیم است (۱۵۳) و چون خشم موسی فرونشست الواح را  
گرفت در حالیکه در نسخه آن هدایت و رحمت بود برای آنانکه  
نسبت به پروردگارشان ترسان می‌باشند (۱۵۴) و موسی از قوم خود  
هفتاد مرد برای وعده گاه مقرر ما برگزید پس چون ایشان را صاعقه  
گرفت گفت پروردگار را اگر می‌خواستی ایشان را و مرا از پیش  
هلاک کرده بودی آیا ما را بکار سفهاء هلاک می‌کنی، نیست این  
مگر امتحان تو، هر که را خواهی بآن گمراه و هر که را خواهی بآن  
هدایت می‌کنی، توئی یاور و سرپرست ما پس ما را بیامرز و ما را  
رحم کن و تو بهترین آمرزندگان (۱۵۵)

**نکات:** مقصود از غضب من ربهم و ذلّ فی الحیاة الدنیا همین  
است که به غضب خدا و ذلت و در بدری و اخراج از بلدشان مبتلا  
شدند، باضافه براینکه باید جزیه بپردازند. و جمله: ثم تابوا  
دلالت دارد که عده‌ای پس از گوساله پرستی فوری توبه کرده بودند  
و مشمول رحمت خدا شدند. و اختار موسی... تا آخر دلالت دارد که  
حضرت موسی (ع) هفتاد نفر از میان قوم، خود انتخاب کرد برای  
اینکه با او بروند در طور و کلام خدا را بشنوند و چون به طور  
آمدند و سخن خدا را شنیدند خواستار رؤیت خدا شدند و گفتند:  
لن نؤمن لک حتی نری الله جهره، «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم تا  
خدا را آشکارا ببینیم». پس صاعقه آمد و ایشان هلاک شدند و  
موسی افتاد و بیهوش شد. چون بیهوش آمد زبان به تضرع و زاری  
گشود و از سفاقت قوم خود نالید.

وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا  
هُدُنَا لَ الْبَلَاءَ فَالْعَذَابُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتُكَ وَسِعَتْ



كُلِّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ  
 هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ۝ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ  
 الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي الثَّوَابِ  
 وَلَا يُجِيلُ بِأَمْرِهِمْ بِالْحُرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ  
 وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ  
 يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ  
 فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ  
 الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

**ترجمہ:** و بنویس برای ما (یعنی مقدرکن) در این دنیا نیکی (عافیت و زندگی پاکیزه) و در آخرت نیکی، براستی که ما هدایت شدیم بسوی تو، خدا گفت عذاب مرا می‌دانم به هر کس بخواهم و رحمتم فراگرفته هر چیزی را، پس بزودی مقرر می‌دارم برای آنان که پرهیزکارند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند (۱۵۶) آنان که پیروی می‌کنند این پیامبر خبرگیر بی‌سوادی که می‌یابند او را که نوشته شده نزد ایشان در تورا و انجیل که ایشان را به کار خوب امر و از منکر نهی می‌کند و حلال می‌کند برای ایشان پاکیزه‌ها را و حرام می‌گرداند بر ایشان خبائث را و برمی‌دارد از ایشان بار سنگین و بندهائی که بر ایشان بود، پس آنان که به او ایمان آورند و تأییدش کنند و یاریش نمایند و نوری که به او نازل شده پیروی کنند همانانند رستگاران (۱۵۷)

**نکات:** جمله: رحمتی وسعت کل شیء چون دلالت دارد بر این که رحمت



حق هر چیزی را فرا گرفته ممکن است اشرار و کفار باین جمله مغرور شوند لذا پس از آن فرموده: فسأكتبها للذين يتقون... یعنی این رحمت واسعه بهمین زودی محدود می شود و اختصاص داده می شود به متقین و فقط برای ایشان حتمی است طبق وعده الهی، و برای دیگران چون حتمی نیست باید مغرور نگردند. مقصود از جمله و یضع عنهم إصرهم و الأغلال التي كانت عليهم، همان تکالیف شاقه ای بود که بردوش مردم سنگین می باشد و آخوندهای یهود برای ایشان وضع کرده بودند مانند سوزانیدن غنایم، و تحریم کسب در روز شنبه و مانند اینها، و مراد از اغلال همان بند و زنجیرهای عادات و آداب و قیودی است که فعلانیز مانند آنها در میان مسلمین زیاد است، هرکس بمیرد چه قیود سختی برای او گذاشته اند از ایام ثلاثه و هفته و چله و سال، و دادن وجوه شرعیه از قبیل خمس و سهم مام که در اصل شرع نبوده و به آن اضافه کرده اند و بار سنگین شده، و مانند آنکه هرکس بخواهد دو رکعت نماز بخواند باید پنجهزار مسئله را فراگیرد، و هكذا...

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ  
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا  
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنِّي إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِلَهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ  
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ  
بَعْدَ الْوَعْدِ

ترجمه: بگو آهای مردم براستی که من رسول خدایم بسوی همه شما آنخدائی که برای اوست ملک و سلطنت آسمانها و زمین، نیست الهی (ملجأ حوائج) جز او زنده می کند و می میراند، پس ایمان



آورید به خدا و رسول او آن پیامبری سوادیکه ایمان می آورد به خدا و کلمات او و او را پیروی کنید تا باشد هدایت یابید (۱۵۸) و از قوم موسی جماعتی هستند که به راه حق هدایت می کنند و به او توجه می نمایند (۱۵۹)

**نکات:** یا ایها الناس دلالت دارد که محمد (ص) مبعوث به تمام مردم است و مخاطب خدا مردمند و خطاب حق قابل فهم است و مقصود از جمله: ... یؤمن بالله و کلماته، ایمان رسول خدا (ص) است به فرمانهای الهی که در کتب آسمانی می باشد و اگرچه از پیامبران قبل از خودش باشد.

وَقَطَعْنَا مِنْهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِطًا ۖ وَجَعَلْنَاهُ نَاحِيَةً لِّمُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ ۚ أَنِ اخْرُجْ بِعَصَاكَ ۚ الْحَجَرُ فَأُصْبِحْتَ مِنْهُ اثْنًا عَشَرَ نَبِطًا ۚ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۖ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ ۖ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّاءَ ۖ وَالتَّلَوَّىٰ ۚ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ ۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۚ وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُوا فِي الدَّارِ ۚ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ ۖ وَقُولُوا حِطَّةٌ ۖ وَادْخُلُوا الْبَابَ يُغْفَرَ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ ۚ سَرِيدٌ ۚ الْحُسَيْنِ ۚ

**ترجمه:** و امت موسی را قطعه قطعه کردیم به دوازده سبط در حالیکه آنها شدند و وحی نمودیم به موسی و قتیکه قوم او از آب خواستند که بزن عصایت را به سنگ، پس جاری شد از آن دوازده چشمه که هر دسته مردم دانستند محل آب خور خود را و آب را بر



ایشان سایبان کردیم و من و سلوی بر ایشان نازل نمودیم بخورید از طیبات آنچه شمارا روزی دادیم و ما ستم نکردیم ولیکن ایشان به خود ستم می کردند (۱۶۰) و چون به ایشان گفته شد در این قریه ساکن شوید و هرچه از آن خواستید بخورید و بگوئید خدایا گناه مارا بریز و بدروازه شهر در حال فروتنی درآیید ما برای شما گناهانتان را می آمرزیم و بزودی پاداش نیکوکاران را زیاد می کنیم (۱۶۱)

**نکات:** سبط بمعنی نواده است از اولاد یعقوب دوازده جماعت بوجود آمد از نواده های او که هریک امتی بزرگ شدند و این جماعات در بیابان از موسی (ع) آب خواستند، خدا به او خطاب کرد عصای خود را بسنگ معینی بزن، آن جناب عصای خود را به سنگی زد و از آن دوازده چشمه جوشید که هریک از اسباط از چشمه های آب بر می داشتند. و حق تعالی در آن بیابان بتوسط ابر بر آنان سایه افکند و من و سلوی بر ایشان نازل نمود (که مرغ بریان و ترنجبین باشد) و خطاب رسید که باید جمیعا وارد شهر بیت المقدس شوید در حال فروتنی و بگوئید خدایا گناه ما را بریز، ولی بنی اسرائیل با اینهمه الطاف الهی سرکشی کردند و وقت ورود به بیت المقدس آن کلماتی را که امر شده بودند بگویند تغییر دادند و در عوض حطه (گناه مارا بریز) بطور مسخره حنطه می گفتند.

قَبَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلَ خَيْرِ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلُمُونَ ﴿١٦١﴾  
وَسَلَّمُوا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ جِثَانِهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَتَّبِعُونَ لِاتِّتَابِهِمْ كَذَلِكَ تَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْضَحُونَ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ



لِرَتْعَظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعِدَةُ  
إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ  
يَنْهَوْنَ عَنِ التَّوَّعُّظِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِقَابٍ رَبِّئِيسٍ مُّكَاثِرٍ  
يَفْضَحُونَ فَلَمَّا عَاوَجُوا عَنْ يَمِينِهِمْ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ<sup>١٦٤</sup>

- ترجمه: پس آنانکه ستم کردند از ایشان، گفتار را به غیر از آنچه  
به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند پس عذابی از آسمان بر ایشان  
نازل کردیم بسبب آنچه ستم می کردند (۱۶۲) و سؤال کن ایشان را از  
آن قریه ای که نزدیک دریا بود چون در شبیه تجا و ز کردند چون  
ما هیان ایشان روز شبۀ ایشان زیاد برای ایشان می آمد و روزی  
که شبیه نبود نمی آمد، این چنین ایشان را آزمایش کردیم  
بواسطه اینکه نافرمانی می کردند (۱۶۳) و چون جماعتی از ایشان  
گفتند چرا موعظه می کنید قومی را که خدا هلاکشان کند و یا  
عذابشان کند بعذاب سختی، گفتند برای اینکسه ما را نزد  
پروردگارتان عذری باشد و شاید ایشان پرهیزکنند (۱۶۴) پس چون  
فراموش کردند آنچه را بآن تذکر داده شده بودند آنان را که از  
بدی نهی می کردند نجات دادیم و آنان را که ستم کردند به عذاب  
سختی بگرفتیم بسبب آنچه نافرمانی می کردند (۱۶۵) پس چون از  
آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند به ایشان گفتیم بوزینگان دور  
از رحمت باشید (۱۶۶)

**نکات:** عده ای از بنی اسرائیل معروفند به اصحاب سبت که ایشان  
نزدیک دریا منزل داشتند و کار ایشان ماهیگیری بود و ماهی-  
فروش بودند، دستور دینشان این بود که روز شبیه تعطیل کنند  
و به عبادت مشغول شوند، اتفاقاً روزهای شبیه ماهی بیشتر می آمد،  
از آنجائیکه خدا می خواست ایشان را امتحان کند، ما هیان لب  
دریا جمع می شدند و ایشان نتوانستند صرف نظر کنند و بدنبال امر



خدا بروند، آمدند حیل‌های کردند و نزدیک دریا گودال‌ها کنده بطوریکه آب دریا به آن گودال‌ها جاری شود و روز شنبه ماهیان دریا بسوی گودال‌ها بروند و سپس راه ماهی‌ها را بتوسط بت‌ه و هیزم قطع می‌کردند که ماهیان در گودال‌ها بمانند تا اینکه روز یکشنبه صید کنند و در جواب خدا بگویند ما روز شنبه ماهی صید نکردیم، حقتعالی ایشان را بصورت بوزینه مسخ نمود، و قبل از اینکه مسخ شوند عده‌ای از اهل ایمان، ایشان را از این حیل‌ه نهی کردند و عده دیگر ساکت بودند و می‌گفتند ایشان را نهی نکنید که فائده ندارد و خدا ایشان را عذاب خواهد کرد. حقتعالی فقط عده ناهین از منکر را نجات داد و باقی را عذاب نمود. پس مؤمن در مقابل منکرات نباید ساکت شود و یا اگر کسی نهی از منکر نمود او را مأیوس کنند که مثلاً بگوید نهی شما چه فایده دارد و یا بگوید چون مردم گوش نمی‌دهند خود را خسته مکن، و از این قبیل سخنان یأس آور: که در این صورت با مجرمین شرکت کرده و با آنان محشور و معذب خواهد شد.

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ لِبَعْثِنَ عَلَيْهِمُ إِلَىٰ يَوْمِ الْفَيْتَةِ مِنْهُمْ سَوْمٌ  
 الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ وَقَطَعْنَا هُمْ فِي  
 الْأَرْضِ مِمَّا مَنَّهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ  
 السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ  
 عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سُبْحَرُوتُنَا وَإِنْ جَاءَنَا عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ  
 أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا  
 مَا فِيهِ وَالذَّاكِرُونَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾



**ترجمه:** و یادآور آنگاه که پروردگارت اعلان کرد که بر ایشان تا روز قیامت کسی را برانگیزد که ایشان را بعد از بدی عذاب کند، بدرستی که پروردگارت سریع العقاب و براستی که او آمرزیده رحیم است (۱۶۷) و پراکنندیم ایشان را گروه گروه در زمین، بعضی از ایشان شایستگان و بعضی از ایشان غیراین می باشند و آزمایش کردیم ایشان را بنعمتها و بلاها (یا بکارهای خوب و بد) تا باشد ایشان بازگردند (۱۶۸) پس جانشین ایشان شد بعد از ایشان جانشینانی که وارث کتاب الهی بودند متاع این دنیا را می گیرند و می گویند بزودی آمرزیده خواهیم شد و حال آنکه اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد آنرا نیز می گیرند (یعنی عادت کرده اند به خوردن مال دنیا) آیا در کتاب آسمانی از آنان پیمان گرفته نشد که برخدا جز حق نگویند و حال آنکه آنچه در آن کتاب بود خوانده بودند و سرای آخرت بهتر است برای آنانکه پرهیزکنند آیا نمی اندیشید (۱۶۹)

**نکات:** مقصود از جمله: لیبعثن علیهم... این است که کسی را بر ایشان مسلط کند که تا قیامت ایشان را شکنجه کنند چنانکه مجوس را خدا مسلط بریهود کرد که از ایشان جزیه می گرفتند و پس از مجوس مسلمین از ایشان جزیه می گرفتند. و ممکن است مقصود بخت النظر و سایر سلاطین مانند هیتلر باشد که همواره بریهود مسلط بوده اند و تا قیامت چنین خواهد شد. جمله قطعنا هم... دلالت دارد که یهود همواره پراکنده بودند در اطراف جهان، و در هر گوشه ای عده ای از دیگران جدا بوده اند. و مقصود از یاخذون عرض هذا الأدنی گرفتن رشوه است که از مردم می گرفتند و احکام ثوراه را عوض می کردند و بناحق به خدا می بستند. و کلمه أدنی مشتق از دنی و پست می باشد چون متاع دنیا بی وفا و پست می باشد. شاعر گوید:

چونکه دنیا مؤنث أدنی است هرکه أدنی است طالب دنیا است



وَالَّذِينَ هُمْ يَكُونُونَ بِالْكِتَابِ أَفَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ  
الْمُصْلِحِينَ ۝ وَإِذْ نَفَخْنَا الْبَجْلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ  
وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝

ترجمه: و آنانکه به کتاب خدا چنگ می‌زنند و نماز را برپا دارند براستی که ما ضایع نمی‌کنیم مزد اصلاح‌کنندگان را (۱۷۰) و چون کوه را بالای سرایشان گویا سایبانی بالابرديم و گمان کردند که برایشان خواهد افتاد، گفتیم آنچه شما را داده‌ایم بجدیت بگیرید و آنچه در آن است بیاد آرید و فراموش مکنید باشد شما پرهیزکار شوید (۱۷۱)

نکات: جمله: یمسکون بالكتاب دلالت دارد که تمسک به کتاب الهی موجب اصلاح هرامتی است. جمله: واذکروا ما فيه دلالت دارد که هرامتی باید آنچه در کتاب آسمانی ایشان می‌باشد به ذهن خود بسپرند و از یاد ببرند، چاشیکه تمسک به توراۃ و تذکر مطالب آن موجب اصلاح و تقوی باشد تمسک به قرآن و یاد گرفتن مطالب آن بطریق اولی موجب نجات و رستگاری است.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى  
أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنَّا نَقُولُوا يَوْمَ الْفِتْنَةِ إِنَّا  
كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ۝ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا  
ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ۝

ترجمه: و چون پروردگارت از اصلا ببنی آدم گرفت ذریه ایشان را و بیرون آورد و ایشان را برخودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری، گواهیم، تا مباداروزقیافت



بگوئید که ما از این ربوبیت غافل بودیم (١٧٢) و یا بگوئید همانا پدران ما از پیش شرک آوردند و ما ذریه پس از ایشان بودیم آیا که ما را هلاک میکنی به آنچه اهل باطل کردند؟ (١٧٣)

**نکات :** بعضی از نادانان این آیه را دلیل بر ثبوت عالم ذر و یا بقول شعرای جبریه عالم الست گرفته اند، در صورتیکه این آیه دلالتی بر مطلب ایشان ندارد و صریح است برخلاف ایشان. اینان چون دلیلی بر مطلب خود نداشته اند خواسته اند بتوسط این آیه مطلب موهوم خود را با مدرک نشان دهند، زیرا ایشان میگویند عالم ذر همان اجتماع ذرات نطفه ها است در پشت حضرت آدم که خدا از آن ذرات پیمان به یگانگی خود گرفته. باید گفت پیمان از ذرات بی شعور معنی ندارد، انسان تا بعد رشد و تکلیف نرسد پیمان با او اعتبار ندارد. ثانیاً پیمانی که احدی آنرا یاد ندارد اعتباری به آن نیست. ثالثاً عبارت آیه اجتماع ذرات در پشت آدم را نمی رساند زیرا خدایتعالی فرموده: أخذ ربک من بنی آدم و بر ذرات صدق بنی آدم نمی کند و دیگر فرموده: من ظهورهم، و اگر پشت آدم مقصود بود باید بگوید من ظهره زیرا آدم مفرد است و یک پشت دارد، بلکه مقصود از اصلاب بنی آدم است نه صلب آدم (ع)، و ضمیر ظهورهم بر می گردد به بنی آدم، و این آیه و آشهدهم تمثیل معقول است به محسوس، یعنی خدایتعالی با نصب دلیل و دادن عقل و وجدان از بنی آدم در حالیکه صدق بنی آدم بر ایشان بکند و مصداق بنی آدم بشوند و عاقل گردند پیمان فطری و عقلی بسته است و عقل و وجدان ایشان را بر خودشان گواه گرفته که هر مخلوقی خالق دارد و هر اختراعی مخترعی دارد و هر نقشی علمی نقاشی دارد و تمام عقول بر این گواهی می دهد. و مقصود از ظهورهم از اصلابهم می باشد و خدا از این عهد و پیمان در چند جای دیگر قرآن یادآوری کرده و یکجا فرموده: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ، که این از خطابه های خدا به عقلاست



و لذا فرموده: اَ فْلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ، پس در حال عقل پیمان بسته شده نه در حال جمادیست ذرات .

وَكَذَلِكَ

نُفِصِلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ<sup>۱۷۴</sup> وَأُنْزِلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي  
ابْتَنَاهُ الْبَابُ فَاَنْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ<sup>۱۷۵</sup>  
وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ  
فَسَلَّ كَسَلُ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ بَلَهًا وَتَرَكَهُ بَلَهًا ذَلِكَ  
مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۱۷۶</sup>  
سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا بِظُلْمٍ<sup>۱۷۷</sup>

**ترجمه:** و این چنین آیات را روشن و بطور تفصیل بیان می کنیم  
که شاید ایشان باز گردند (۱۷۴) و بخوان بر ایشان خبر آن کسی را که  
آیات خود را به او دادیم پس از آن آیات جدا شد و سرپیچی کرد  
پس شیطان او را بدنبال خود برد و از گمراهان بود (۱۷۵) و اگر  
میخواستیم بآن آیات او را بمقام بالا می بردیم ولیکن او بسوی  
زمین دل بست و هوای نفس خود را پیروی کرد که مثل او مانند  
مثل سگ شد اگر براو حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و یا  
او را رها کنی زبان از دهان آرد، این است مثل آنانکه به آیات  
ما تکذیب کردند، پس این قصه ها را برایشان بخوان شاید که  
ایشان فکر کنند (۱۷۶) بد است مثل آن قومی که به آیات ما تکذیب  
کردند و به جان خود ستم می کردند (۱۷۷)

**نکات:** سه آیه اخیر راجع به بلعم با عور و کسانی است که مانند  
او عالم باشند به امور دین ولی بتوسط میل به دنیا و هوی و هوس  
از آیات خدا صرف نظر کنند و ملازم دنیا گردند، حق تعالی مثل ایشان



را به سگ لاهت زده که متملق ترین سگهاست و عادت کرده که زبان خود را از دهان خارج کند چه در حال عطش و چه در حال سیرابی، اما حیوانات دیگر اگر تشنه شوند زبان را خارج و به دور دهان می گردانند. و وجه شبه عالم بی عمل به سگ لاهت از چند جهت است؛ اول از جهت متملق که عالم بی عمل از هر کس و ناکسی متملق می گوید برای ربودن از دنیای او. دوم از جهت حرکت زبان، عالم بی عمل متصل بیانات علمی دارد برای جلب توجه دیگران و عادت دارد که هر کجا دم از دانش خود بزند چه سیر باشد و چه گرسنه مانند سگ لاهت که در حال عطش و غیر عطش عادت کرده بزبان حرکت دادن. سوم از جهت لغت و لیس که همواره بفکر لیسیدن شیرینی دنیا است از مردم پست. بهر حال هواپرستان که به دین و هدایت پست کرده آیات الهی را عملاً تکذیب و جیفه دنیا را هدف قرار داده اند خوی حیوانیت دارند و لوبه مقبالتی در علم هم برسند خوی حیوانیت را ترک نمی کنند و در هر دو حال بخاطر دنیا و هواهای خود عو عو می کنند. حکایت شده که طفلی به معلمش گفت خوابی دیده ام بیان کنم؟ گفت بگو، گفت دیشب خواب دیدم که بدن من غرق نجاست است و بدن شما غرق غسل است، معلم گفت خوب خوابی است، گفت صبر کنید بقیه خواب را عرض کنم، گفت بگو، گفت شما بدن مرا می لیسیدید و من از غسل شما می لیسیدم. معلم عصبانی شد. و در واقع این خواب او واقعیت دارد زیرا متعلم از غسلی که شفاء است یعنی علم معلم استفاده می کند ولی معلم از مال دنیای او که بمنزله نجاست است بهره می برد. گویند: بلعم، عالمی بود عابد، ساکن شهر شام، چون سلطان شهر شام مطلع شد که موسی (ع) بجانب شام برای فتح شام می آید، و فهمید در مقابل موسی که پیغمبر خداست نمی توان قد علم کرد، آمد متوسل به بلعم شد که دعا کند علیه موسی (ع) و عدم توفیق او، او نپذیرفت. سلطان شام رشوه ای برای او و رشوه ای برای عیال او فرستاد که او را وادار کند به نفرین بر موسی. بهر حال بلعم گول مال و عیال را خورد و به دنیا مایل شد و علیه موسی دعا کرد و زبان خود را مانند



سگ از دهان خارج ساخت ، و اگر خدا میخواست او را بواسطه علمش بالامی برد ولیکن چون به دنیا میل کرد خدا او را وا گذاشت .

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدُ وَمَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ  
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كُفْرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ  
بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا  
أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

**ترجمه:** هر کس را خدا هدایت کند او راه یافته و طالب هدایت است و هر کس را گمراه کند پس ایشان همان زیانکارانند (۱۷۸) و بتحقیق بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم برای آنان دلهائی است که بآن نمی فهمند و برای ایشان دیده هائی است که بآن نمی بینند و برای ایشان گوشهائی است که بآن نمی شنوند، ایشان مانند چهارپایانند بلکه ایشان گمراه ترند ، ایشان همان غافلانند (۱۷۹)

**نکات:** خدا هیچکس را بی جهت گمراه نمی کند بلکه هرکس خود گمراهی را انتخاب کند خدا او را به گمراهی خودش وا گذارد، چنانکه کلمه مهتدی در آیه دلالت دارد ، زیرا مهتدی بمعنی طالب هدایت است و هرکس طالب هدایت باشد خدا از هدایت او دریغ ندارد. و اینکه فرموده: و لقد ذرأنا لجهنم... «برای دوزخ آفریدیم» چون خدا دانسته که اکثر جن و انسان از حق اعراض و بهوی و هوس می روند و لذا اهل دوزخ می شوند و با اینحال خلقشان کرده پس برای همان هدف خودشان خلقشان کرده و گرنه حق تعالی تمام را برای عبادت و سعادت آفریده چنانکه فرموده: ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون .

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُحَدِّثُونَ فِي أَسْمَائِهِ



يُجَزِّوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ  
يَعْدِلُونَ ۚ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْنَدُ رِجْلَهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا  
يَعْلَمُونَ ۚ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كِبْدَ بَنِي إِسْرَءِيلَ يَفْكَرُوا مَا بَصُرْنَا بِهِمْ  
مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَا تَذَرُ مَبِيعِينَ ۚ

**ترجمه:** و برای خداست نامهای نیک پس خدا را بآن نامها بخوانید و رها کنید آنان را که در اسماء او انحراف می‌جویند بزودی جزا داده شوند بآنچه می‌کرده‌اند (۱۸۰) و بعضی از کسانی را که خلُق کردیم اُمّتی هستند که بحق هدایت می‌کنند و به او توجه می‌کنند (۱۸۱) و آنانکه تکذیب کردند بآیات ما بتدریج هلاکشان می‌کنیم از آنجا که ندانند (۱۸۲) و ایشان را مهلت می‌دهیم زیرا کید من متین است (۱۸۳) آری فکر نکردند که همنشین ایشان (محمد ص) جنون ندارد، نیست او مگر ترساننده آشکار (۱۸۴)

**نکات:** یکی از مشرکین شنید که یک نفر مسلمان می‌گوید یا الله و یارحمن ، او گفت این مسلمان را بنگرید دو خدا دارد، خدای تعالی در جواب او فرموده: این الله و رحمن و سایر اسمای خدایتعالی نامهای یکذاتست که باید آن خدای یکتا را باین اسماء خواند. یعنی اگرچه الفاظ متعدد است ولی معنی یکی است، باید معنی را خواند بتوسط این اسماء. و الحاد در اسماء خدا اینست که اسماء خاصه او را به غیر او اطلاق کنی و یا نامهایی که لائق ذات خدا نیست بر آن ذات بگوئی، و لذا اسمای خدایتعالی توقیفی است، یعنی تا از وحی وارد نشود نامی براو اطلاق نگردد، و متوقف بروحی است. مقصود از استدراج و املاء این است که خدا همه گونه نعمت می‌دهد و قدرت و صحت و سایر چیزهایی که موجب غفلت از حق و توجه به دنیا است به بنده عطاء می‌کند و او عذاب خود را زیاد می‌کند و خدا او را مهلت می‌دهد و این کید الهی است



زیرا بظاہر احسان است .

أَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَنِ أَنْ يَكُونَ قَدِ  
اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ۝ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ  
لَهُ وَبَدَّ رُفُفٌ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ  
مُرُوبُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجِيبُهَا إِلَّا هُوَ يُنْزِلُ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْخُذُكُمْ إِلَّا بَعْثَةٌ يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ  
عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝

**ترجمہ:** آیا نظر نکردند در فرمانروائی آسمانها و زمین و آنچه  
خدا خلق کرده از هر موجودی و دراینکه شاید اجل آنان نزدیک  
شده باشد، پس بکدام حدیثی پس از قرآن ایمان می آورند (۱۸۵)  
هر که را خدا گمراه کند او را راهنمایی نیست و رها می کند ایشان  
را در طغیان شان سرگردان باشند (۱۸۶) از تو درباره ساعت  
قیامت سؤال میکنند که چه وقت وقوع آن است؟ بگو علم آن فقط  
نزد پروردگار است بوقتش آشکار نمی کند جزا و، سنگین است وقوع  
آن در آسمانها و زمین، نیاید شمارا مگر ناگهانی، از تو می پرسند  
گویا توازان جستجو کرده و مطلعی، بگو فقط نزد خداست علم آن،  
ولیکن اکثر مردم نمی دانند (۱۸۷)

**نکات:** جمله: و یذرهم فی طغیانهم دلالت دارد که گمراه کردن  
خدا باین معناست که بنده خود سرکش می شود و راه طغیان را  
پیش می گیرد و خدا او را بهمان طغیانش رها می کند

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ



الْغَيْبَ لَا تَنْكُثُ مِنَ الْخَبْرِ فَمَا ستَي السَّوَاءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ  
وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝

ترجمه: بگو مالک نیستم برای خودم نفعی و نه ضرری را مگر آنچه خدا خواسته و اگر می‌دانستم غیب را هرآینه خیر بسیاری می‌اندوختم و بدی به من نمی‌رسید، نیستم من جز ترساننده و بشارت دهنده برای قومی که ایمان بیاورند (۱۸۸)

نکات: از این آیه و آیه قبل که تذکر داد علم ساعت قیامت را ندارم معلوم می‌شود حدیث انا نعلم علم ما کان و ما یكون و ما هو کائن دروغ است. قل لا املک لنفسی... دلالت دارد که من چنان بنده ضعیفی هستم که اختیار نفع و ضرر خود را ندارم و مالک آن نیستم مگر آنچه که خدا بخواهد نفعی به من برسد و ضرری از من دفع شود و اگر علم غیب داشتم از ضررهای بعدی اجتناب می‌کردم و یروز غالب و یروز مغلوب نمی‌شدم و در معاملات خود مغبون نمی‌شدم و هرچه نفع داشت می‌خریدم و ذخیره می‌کردم. حال با این آیات عده‌ای بی‌خبر از دین، فرزندان این پیغمبر را عالم به غیب می‌دانند، نعوذ بالله.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ

مِنْهَا زَوْجًا لِبَسَكُنِ الْإِنثَا فَلَمَّا نَغَشَّهَا حَمَلٌ خَفِيفًا  
فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا  
لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا  
آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ أَبَشِّرْ كُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَبَابُهُمْ  
يُخْلَقُونَ ۝ وَلَا يَبْتَاطِعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ۝ وَإِنْ



## نَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ۝۱۳

**ترجمه:** و او آن خدائی است که شمارا از یک نفس آفرید و جفت او را از او قرار داد تا با او آرام و انس گیرد، پس چون با او درآمیخت باری سبک برداشت و بآن بار مستمر بود، پس چون سنگین شد پروردگارشان را خواندند که اگر فرزند صالحی به ما بدهی البته از شکرگزاران خواهیم بود (۱۸۹) پس چون بهایشان فرزند صالحی داد برای او شریکانی در آنچه بهایشان داده قراردادند، پس خدا برتر است از آنچه شریک او میگردانند (۱۹۰) آیا شریک می‌کنند آنچه را که چیزی خلق نمی‌کنند و آنان خود مخلوقند (۱۹۱) و نتوانند ایشان را یاری کنند و نه خودشان را یاری می‌کنند (۱۹۲) و اگر ایشان را به هدایت دعوت کنید بدنبال شما نیایند، مساوی است بر شما چه بخوانید ایشان را و چه ساکت باشید (۱۹۳)

**نکات:** آیه و جمله: خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ... با حضرت آدم تطبیق نمی‌شود و این آیه خطاب به مشرکین قریش است. البته نوعی است زیرا هر طائفه‌ای را خدا از نفس واحد آفریده و با آل قصی نیز تطبیق می‌شود که قصی زن قرشی گرفت و آن دو از خدا فرزند صالحی خواستند و خدا بهایشان فرزندی داد و آنان در عوض نام عبدالله، نام عبدمناف و عبدالعزی و عبدالدار و عبدقصی بر اولاد خود گذاشتند و فرزندان خود را بندگان بتها خوانده و بتها را شریک خدا قراردادند. در صورتیکه آن بتان نه کسی را یاری می‌کنند و نه خود را یاورند و اگر آنها را بخوانی نمی‌شنوند.

## إِنَّ الَّذِينَ نَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَمْثَالِكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْمِعُوا كُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝۱۴



يَمْشُونَ فِيهَا أَمْرَهُمْ أَبَدٍ يَبْطِشُونَ فِيهَا أَمْرَهُمْ آعَيْنُ يُبْصِرُونَ فِيهَا أَمْرَهُمْ  
 إِذَا نُبِّهَ مَعُونَ فِيهَا قُلْ أَدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ تَكِيدُونَ فَلَا تُنْظَرُونَ  
 إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ  
 وَالَّذِينَ نَادَعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَرْجِعُونَ نَصْرَكَ وَلَا أَنْفُسَهُمْ  
 يَنْصُرُونَ

**ترجمه:** براستی کسانی را که می خوانید بجز خدا بندگانِ امثال شما نیست پس بخوانیدشان تا بشما جواب دهند اگر راستگو می باشید (۱۹۴) یا برای ایشان قدمهائی است که بآن راه روند و یا برای ایشان دستهای است که بآن حمله کنند و یا برای ایشان دیدگانی است که بآن ببینند و یا برای ایشان گوشهائی است که بآن بشنوند؟ بگو بخوانید شریکان خود را سپس مکر کنید با من و مهلتم ندهید (۱۹۵) بدرستی که ولی من آن خدائی است که نازل کرده این کتاب را و او متولی امور صالحین است (۱۹۶) و آنان را که می خوانید غیر او نتوانند شمارا یاری کنند و نه خودشان را یاری می کنند (۱۹۷)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که خواندن غیر خدا جائز نیست و در واقع شرکست و حتی انبیاء و اولیاء را نباید خواند زیرا آنان مصداق عباداً مثالکم می باشند و خصوصاً چون از دنیا رفته اند در دنیا نیستند و خواندن ایشان لغو است زیرا گوشی که اصوات این عالم را بشنوند ندارند.

اگر کسی بگوید از کلمه: الذین در الذین تدعون... و هم از ضمائر جمع که اطلاق بر عقلاء می شوند استفاده می شود که هست پرستان بتان را عاقل می دانستند و یا می گوشتید اولیاء و عقلائی غیر بتان خود را می خواندند این چگونه است؟ جواب این است که



در بیشتر آیات قرآن از معبودها و مدعوهای بت پرستان تعبیر شده به کلماتی که اطلاق بر عقلاء می شود، برای اینکه بت پرستان بت را می خواندند و عبادت میکردند و از بتها حاجت می خواستند اما نه بالاستقلال بلکه مرآتاً و آله، یعنی بتان مجسمه های اولیاء خدا و یا بزرگانی بودند که این مجسمه ها را مظاهر آن اولیاء و یا آن بزرگان می دانستند که در حقیقت آن بزرگان را می خواندند و توجهشان به آن بزرگان بود، مانند زمان ما که به عکس امام و یاقبر و یا به قبر او توجه دارند اما نه بالاستقلال بلکه عکس و یاقبر و یا مجسمه امام را مرآة و آله للتوجه إلى الامام قرار می دهند و در حقیقت خود بت را نمی خواندند بلکه آن بزرگی را می خواندند که این بت مرآت او بود، و معلوم است که آن بزرگان از عقلاء بودند و لذا جمع موصول عاقل و یا ضمیر عاقل برای آنها آورده شده است.

وَإِنْ نَدَعُوهُمْ إِلَىٰ الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوا وَتَرَاهُمْ يُنْظَرُونَ  
إِنَّكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ  
الْجَاهِلِينَ وَإِنَّمَا يَرْغَبُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ تَزْغٍ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ  
إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ  
الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ وَإِخْوَانُهُمْ  
يَمْدُونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُبْصِرُونَ

ترجمه: و اگر ایشان را بسوی هدایت بخوانی نمی شنوند و می بیننی که ایشان بتو می نگرند و حال آنکه نمی بینند (۱۹۸) و بگیر عفو را و امر بمعروف نما و از نادانان اعراض کن (۱۹۹) و اگر از شیطان و سوسه ای به تو رسید پس پناه ببر به خدا زیرا او شنوای داناست



(٢٥٥) براستی آنها که پرهیزکارند چون حالتی از شیطان به ایشان برسد متذکر شوند پس ناگهان بینا گردند (٢٥١) و برادرانشان در گمراهی می کشندشان و کوتاهی نمی کنند (٢٥٢)

**نکات :** مقصود از جمله: خذ العفو این است که با مردم سختگیری مکن، چنانکه رسول خدا (ص) فرموده: یسروا و لاتعسروا، یعنی از افعال و اخلاق مردم بگذر. روایت شده که چون این آیه نازل شد جبرئیل آمد که یا رسول الله ان الله یا مرک أن تصل من قطعک و تعطی من حرک و تعفو عن ظلمک. جمله: إنا ینزغ نک... دلالت دارد که شیطان رسول خدا (ص) را نیز وسوسه می کند و رسول خدا خود دفع شر شیطان نتواند و باید به خدا پناه برد. جمله: إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا... دلالت دارد که اهل تقوی و ایمان باید تا مبتلا به یکی از حالات شیطانی می شوند فوری نهی خدا را متذکر شوند مثلاً اگر غضب کردند فوری یا دغضب خدا کنند.

وَإِذَا الرّسائلُ بآیةٍ قالوا لولا اجتبئناها قل إنما اتبع ما یوحی الیّ

من ربّی هذا ابصار من ربّکم وهدی ورحمة لِّقومٍ یؤمنون

**ترجمه:** و چون نیآوری برایشان معجزه ای گویند چرا آنرا اختیار نکردی و نیاوردی، بگو فقط پیروی می کنم آنچه از پروردگارم بسویم وحی می شود، اینکه وحی شده بصیرت هاست از پروردگارتان و هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می آورند (٢٥٣)

**نکات:** از رسول خدا (ص) معجزه های تکوینی می خواستند از قبیل اینکه چرا کوه را طلا نمی کنی و چرا ایجاد باغ و بوستان در مکه نکردی؟ حق تعالی در جواب ایشان فرموده بگو من تابع وحیم و ایجاد معجزه بایمن نیست.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ

فاسمعوا له وأنصتوا لعلکم ترحمون واذکر ربّک فی



نَفِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُقِ  
وَالْأَمْثَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ  
لَا يَنْتَكِبُونَ عَنِ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَحُونَ لَهُ وَيَسْجُدُونَ

ترجمه: و چون قرآن قرائت شد پس گوش بدهید و ساکت شوید تا باشد که مشمول رحمت گردید (۲۰۴) و پروردگارت را در قلبت در حال زاری و خوف و پائین تر از گفتار آشکار بصبحها و شبها یاد کن و از غافلین مباش (۲۰۵) برستی آنانکه نزد پروردگارت میباشند از عبادت و بندگی او تکبر نمیورزند و او را تسبیح میکنند (منزه از صفات نقص می دانند) و فقط برای او سجده می کنند (۲۰۶)

نکات: ظاهراً مر فاستمعوا... برای وجوب است یعنی واجب است وقت قرائت قرآن انسان گوش بدهد و ساکت باشد و سخن نگوید، ولی مسلمین زمان ما از این امر الهی بی خبرند. جمله: و اذکر ربک فی نفسک... دلالت دارد که باید هر دعا و تسبیح و ذکر یا توجه قلب و بدون سرو صدا باشد و خصوصاً دون الجهر من القول دلالت دارد که ذکر و دعا بلند نباشد، ولی ملت ما بعکس این در دعا و ذکر بصوت بلند دم میگیرند و گویا با آیات الهی و فرمان او لجبازی می کنند، والذین عند ربک... فرشتگانند، مقصود این است که آنان با مقام قربی که دارند از بندگی خدا تکبر نمیورزند پس بشر بطریق اولی باید تکبر نورزد، و از این آیه ممکن است استفاده شود که ملائکه اشرف از انسان می باشند.



سورة انفال مدنی و دارای ۷۵ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتُوا اللَّهَ  
وَأَطِيعُوا أَمْرًا بَيْنَكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \*

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم . سؤالت می‌کنند از انفال ، بگو  
انفال اختصاص به خدا و رسول دارد، پس از خدا بترسید و میان  
خود اصلاح کنید و خدا و رسول او را اطاعت نمائید اگر ایمان  
دارید (۱)

نکات : انفال عبارتست از هرچه از کفار حربی بدون قتال گرفته  
شود و زمین‌هایی که اهل آن اعراض کرده‌اند بدون قتال، و زمینهای  
موات باثر و نیزارها و شکم وادیها و تپه‌ها و جنگلها و قطعه‌هایی  
که مال حکام و مخصوص آنان بوده و مال بدون وارث، که خرید و  
فروش اینها برای کسی جائز نیست و باید در زمان رسول خدا (ص)  
باختیار او باشد و صرف منافع مسلمین نماید و پس از او بدست  
زمامدار مسلمین است و باید صرف منافع و مصالح مسلمین شود.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّتْ  
عَلَيْهِمُ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ ذِكْرِهَا يُسْقِطُونَ ۚ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ  
الصَّلَاةَ وَنِهَايَهُمْ يُنْفِقُونَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا  
لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

ترجمه: همانا مؤمنین کسانی‌اند که چون ذکر خدا شود دل‌هاشان  
بترسد و چون آیات او بر ایشان خوانده شود ایمانشان زیاد  
شود و فقط بر پروردگارشان توکل می‌کنند (۲) آنانکه نماز را بپا  
می‌دارند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند (۳)  
ایشانند همان مؤمنین حقیقی، برای ایشان است درجاتی نزد  
پروردگارشان و آمرزش و روزی نیک بی‌منت (۴)



**نکات :** وجلت قلوبهم با جمله تطمئن قلوبهم بذكر الله که در سوره رعد است منافات ندارد زیرا اطمینان در اشریقین بقدرت و عظمت اوست ، و ترس در اثر حضور و عقاب اوست . جمله زادتهم ایمانا دلالت دارد که ایمان قابل نقص و زیاده است و این آیه درباره مؤمنین کامل الایمان نازل است . مقصود از رزق کریم : روزی بی منت و بهشت ابدی است .

كَأَخْرَجَكَ بِكَ

مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ يُجَادِلُونَكَ  
فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ  
وَلَا يُعِيدُكَ اللَّهُ إِحْدَى الظَّالِمِينَ أَنَّهُمْ لَكُمْ وَتَوَدُّونَ  
أَنْ غَيَّرُوا ثَوْبَكَ تَكُونَ لَكُمْ وَهَيْدُ اللَّهِ أَنْ يُحْيِيَ الْحَقَّ  
بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ لِيُحْيِيَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ  
الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

**ترجمه:** چنانکه ترا پروردگارت از خانه ات بحق بیرون آورد و بتحقیق گروهی از مؤمنین کراحت داشتند (۵) با تو مجادله می کنند درباره حق پس از آنکه آشکار شد گویا بسوی مرگ رانده می شوند در حالیکه می نگرند (۶) و چون خدا وعده می داد شما را بیکی از دو گروه که از آن شما و بنفع شماست و دوست داشتید که گروه بدون اسلحه برای شما باشد و خدا می خواست حق را بفرمانهایش پابرجا کند و ریشه کافران را قطع نماید (۷) تاحق را ثابت و باطل را زائل کند و اگرچه گناهکاران خوش نداشتند (۸)

**نکات :** مقصود از أخرجک ربک ، بیرون رفتن پیغمبر است از مدینه برای جنگ بدر ، اگرچه خود بیرون رفته ولی چون با مر خدا بوده



خدا فرموده پروردگارت تورا بیرون آورد. بهر حال اگر بخواهیم جملات آیات فوق و آیات بعدی روشن شود باید قضیه بدر را ذکر کنیم تا خواننده آیات را باسانی درک کند. بدانکه بدر در ۱۵۰- کیلومتری مدینه میان راه مکه است و در آن چاههای آب است و آب آن فراوان است و آن چاهها را بدر نامی احداث کرده که بنام او مانده است. در سال دوم هجرت در ماه رمضان جبرئیل خبر آورد که کاروان تجارت قریش از شام برمیگردد با هزار شتر بار و هفتاد سوار بریاست ابوسفیان. رسول خدا (ص) با ۳۱۳ تن از مهاجر و انصار حرکت کرد بقصد غیر یعنی کاروان قریش، و ندانستند که جنگی پیش می‌آید و لذا بدون اسلحه و وسائل، فقط دو شتر در میان آنان بود از مقداد و مصعب بن عمیر و با همه لشکر بیست شمشیر بود و باقی با چوب و چماق بودند. رسول خدا (ص) با دونفر قبلاً به بدر رفتند برای خبرگیری از قافله و معلوم شد قافله در راه است. از آنطرف منافقان مدینه قاصدی پیش ابوسفیان فرستادند که محمد از مدینه بیرون شده با اصحاب، قصد شما دارد. ابوسفیان مرد کاردانی بود، جلوتر از قافله آمد به بدر برای خبرگیری، اهل بدر به او گفتند ما خبری نداریم جز اینکه دیروز دو شتر سوار آمدند فلان محل، شتران را خوابانیده و بسوی ما آمده و از ما خبر کاروان را پرسیدند، ابوسفیان پشکـل شترها را بهم مالید اثر هسته خرما دید و گفت دوتن از اصحاب محمد بوده‌اند و فوری برگشت و قافله را از کنار دریا عبور داد، و ضمضم غفاری را فرستاد به مکه تا خبر کند که محمد قصد کاروان ما دارد، ما را دریابید.

پیش از آنکه ضمضم به مکه برسد عاتکه بنت عبدالمطلب در خواب دید سواری آمد بطرف مکه بصدای بلند گفت یا آل غالب اخرجوا إلی مزارعکم، آنگاه سنگی از کوه بکند و در مکه انداخت و در تمام خانه‌های مکه از پاره آن بیفتاد، آن خواب در مکه نشر شد، ابوجهل با عده‌ای در سایه کعبه نشسته بودند، چون عباس را دید او را صدا زد بیا با تو سخنی دارم، چون عباس آمد



گفت یا آل عبدالمطلب کفایت نکرد شمارا که مردی از شما دعوت نبوت کرد اکنون زنی مدعی نبوت شده و چنین خواب دیده، بهلات و عزی قسم که اگر آن خواب راست نیاید خواهیم نوشت که آل عبدالمطلب دروغگوترین عربند، عباس گفت روز دیگر مهیا شدم که بروم جواب ابوجهل گویم، چون قدم به مسجد الحرام نهادم آواز مضم را شنیدم که گوش شتر خود را بریده و جامه بدریده و وارونه بر شتر نشسته و خاک بر سر می‌کند و صدامیزند: یا معشر قریش المستغاث من محمد، کاروان و تجارت قریش را دریابید. در مکه جنبشی شد و مردم بعجله بجمع سلاح و مرد پرداختند تا هزار مرد. چون از مکه خارج شدند قاصد ابوسفیان رسید که کاروان بسلامت رسید. لشکر گفتند به حرب یتیم ابوطالب رفتن فائده ندارد، و خواستند برگردند ولی اخنس بن شریق و ابوجهل مانع شدند، سراقه کنانی آمد که یا معشر قریش اکنون که بیرون آمده اید بروید شرمحمد را کفایت کنید تا به بدر بروید، اگر محمدا دریا بیدار و را بقتل رسانید و اگر نه به لیه و طرب پردازید. جبرئیل، رسول خدا (ص) را خبر داد که کاروان جستند و لشکر قریش پیش آمدند، دل بر حرب بنه که خدا شمارا یاری کند. رسول با اصحاب مشاوره کرد و فرمود کاروان گذشت و لشکر قریش آمد چه باید کرد؟ ابوبکر گفت تن و جانم فدای تو و فرمان خدای تو، هر چه فرمائید بجان حاضرم تا یکی از ما بماند حرب می‌کنیم. رسول خدا فرمود جزاک الله خیرا بنشین دومرتبه فرمود: چه نظر دارید اشیروا علی. عمر برخاست و گفت: یا رسول الله رأی ما آنست که ابوبکر گفت. باز رسول خدا (ص) تکرار کرد، سعد بن معاذ از انصار برپا خاست و عرض کرد: مقصود از خطاب ما ئیم؟ فرمود نعم یا سعد، عرض کرد ما با تو عهد بسته ایم و پایداریم بخدائی که تورا به خلق فرستاده لو استعرضت هذا البحر لاتبعناک و همه انصار بر قول منند. رسول خدا (ص) شاد شد و انصار را دعا کرد. مقداد بن عمرو برخاست و گفت یا رسول الله ما مانند قوم موسی نمی‌گوئیم فاذهب أنت و ربک فقاتلنا إنا ههنا قاعدون، لیکن ما می‌گوئیم:



سمعا و طاعة لله و لرسوله . بهر حال چون مهیای جنگ نبودند از جنگ کراهتی داشتند ، حباب بن منذر برخاست و گفت یا رسول الله حرب با ایشان با مر خدا می کنی یا برای خود ؟ فرمود بفرمان خدا ، حباب گفت صواب آنست که ما برویم بدر و چاههای آب را در تصرف گیریم ، رسول خدا (ص) فرمود رأی ، رأی حباب است . چون به بدر رسیدند ، دو غلام از قریش آمده بودند ، اصحاب رسول ایشان را بگرفتند در حالیکه رسول خدا (ص) در نماز بود ، به ایشان گفتند لشکر قریش چند نفرند ؟ گفتند هزار سوار ، اصحاب گفتند دروغ می گوئید ، می خواهید ما را بترسانید و ایشان را بزدند ، ایشان گفتند دروغ گفتیم تا دست از ایشان برداشتند . رسول خدا (ص) سلام نماز را بداد و فرمود و اعجابا تا راست گویند ایشان را میزنید و چون دروغ گویند دست بر می دارید نزد من آرید . پس به ایشان فرمود راست بگوئید ، گفتند لشکر بسیار است و ما بتفصیل ندانیم و دروغ نگوئیم . رسول خدا (ص) فرمود روزی چند شتر می کشند ؟ گفتند گاهی ده بکشند و گاهی نه شتر . رسول خدا (ص) فرمود : الله اکبر میان هزار و نهصد می باشد و در واقع ۹۵۰ نفر بودند . اصحاب شب را به بدر ماندند ، در آنجا آب کم و ریگ نرم بسیار بود چنانچه پای بشر به آن فرو رفتی و در موقع جنگ حمله نتوانستند . خدایتعالی بارانی بفرستاد که در آیه ۱۱ همین سوره ذکر شده و بسبب آن گودالها پر آب شد و زمین زیر پای ایشان سخت گردید . مسلمین شادی کردند و بنصرت خدا امیدوار شدند .

آنگاه لشکر مشرکین رسیدند . رسول خدا (ص) فرمود : هذه مكة قد اقلت افلاذ کبدها . مسلمین ایشان را دوبرابر خود دیدند و لشکر مشرکین ایشان را اندک دیده و دلیرتر شدند . یکی از مشرکین بتاخت برگرد لشکر اسلام و باز دید کرد برگشت و گفت : هؤلاء قوم لا کمین لهم و لا مدد إلا سیوفهم . عتبه گفت یا معشر قریش می دانید که من شما را ناصحم ، صواب نیست که با این مرد حرب کنید ، یا نبی است ، یا سلطان و یا کذاب ، اگر نبی است ما اولی ترین بوی هستیم و اگر سلطان باشد اگر پیش برد مادر سایه



وی بهتر باشیم، و اگر کذاب است بیگانگان او را کفایت کنند، ما اگر مغلوب وی شویم بدنام عرب گردیم و اگر غالب شویم غلبه بر مشتی برهنه و گرسنه فخری نباشد. ابوجهل گفت: قدا نتفخ سحره، شش او باد کرده، یعنی ترسیده است. عتبه گفت یا مصفرا سته یمانند منی چنین گوئی، به تو نشان دهم که مرد کیست، این بگفت و مهبای حمله شد، لشکر اسلام در میان آفتاب بودند، برای رسول خدا (ص) عریشی از چهارچوب برپا کردند. رسول خدا (ص) در آنجا دعا کرد تضرع نمود و نصرت خواست، جبرئیل رسید با سه هزار فرشته به یاری مسلمین و فرمود: الجبار یقرئک السلام و یقول أنت فی الظل و أصحابک فی الشمس، رسول خدا آن عریش را واژگون کرد.

از مشرکین عتبه بن ربیعہ وجیه قریش و برادرش شیبہ و ولید بن عتبه سہ تن پیر و کامل و جوان بہ میدان آمدہ و مبارز خواستند. از انصار سہ تن پیر و کامل و جوان بنام معوذ و معاذ و پدرشان حارث بہ میدان آمدند. مبارزان قریش گفتند: من أنتم، شما کیستند؟ ما قوم خود را می خواهیم، رسول خدا (ص) فرمود: ای گروه مهاجرین جواب گوئید. ابوبکر برخاست برود رسول خدا (ص) او را نشانید، عمر برخاست، رسول او را نیز نشانید، پس حمزہ و علی و عبیدہ بن الحرث برخاستند. حمزہ در مقابل عتبه و علی در مقابل ولید و عبیدہ در مقابل شیبہ آمد، پیر با پیر و جوان با جوان، علی (ع) ولید را فرصت نداد و سرش را پرانید و حمزہ عتبه را درنگ نداد و عبیدہ با شیبہ بماندند و بریکدگر حمله کردہ و جولان می دادند، آخر شیبہ ضربتی زد پای عبیدہ را قلم کرد و عبیدہ ضربتی بردوش او زد کہ ہردو بیفتادند، حمزہ و علی (ع) برجستند و کار شیبہ را تمام کردند و عبیدہ را نزد رسول خدا (ص) آوردند، رسول خدا (ص) سراورا در دامن گرفت و او بہوش آمد و چشم باز کرد و گفت اولست علی الاسلام؟ رسول خدا (ص) فرمود بلی و علی الشہادۃ، عبیدہ دو شعری گفت و بر کنار رسول خدا جان داد. رسول خدا (ص) فرمان حمله بداد، وریگی برگرفت



و در روی لشکر مشرکین باشید و گفت شاهت الوجوه، خدای تعالی چنان تقدیر کرد که هریک از مشرکین را ریگی به چشم فرو رفت، مسلمانان همی کشتند و بستند و مشرکین پا افتادند و یا کشته و یا فرار کردند.

در آن جهاد هفتاد نفر از مشرکین کشته و هفتاد نفر اسیر و هفتاد نفر مجروح شدند و از مسلمین ۱۴ نفر کشته شدند و رؤسای مشرکین اکثرا کشته شدند. جمله تودون آن غیرذات الشوکة تکون لکم دلالت دارد که مسلمین میل داشتند قافله تجارت بدست ایشان بیفتد، ولی خدا اراده کرده که جنگی واقع شود و مسلمین عزیز و سربلند شوند. جمله: لیحق الحق و یبطل الباطل دلالت دارد که جنگ باعث شد بر پیروزی ابدی اسلام و شکست شرک و ضلال، ولی مسلمین چون عده نداشتند در وحشت بودند.

### إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ

فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِيفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْفِينَ ۖ  
وَمَا جَعَلَ اللَّهُ الْإِبْرَئِيلَ وَلِيًّا لِّقُلُوبِكُمْ ۖ وَمَا نَصُرُوا إِلَّا مَن  
عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۚ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمَنَةً  
مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفُوبَكُمْ وَيُذْهِبَ  
عَنكُم رِّجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ۖ

ترجمه: هنگامی که شما مسلمین پروردگارتان را به فریاد رسمی خواندید پس برای شما اجابت کرد که من شما را مدد می کنم بهزار فرشته ردیف یکدگر (۹) و خدا این مدد را قرار نداد جز بشارتی و برای اینکه بآن دلهای شما آرام گیرد، و نصرتی جز از جانب خدا نیست، راستیکه خدا عزیز حکیم است (۱۰) هنگامی که خدا برای



ایمنی شما را به چرتی فروبرد و نازل می‌کرد بر شما آبی از آسمان تا شما را پاک‌کند و آلودگی شیطان را از شما ببرد و دل‌های شما را بهم پیوند دهد و بسبب آن قدم‌های شما را ثابت بدارد (۱۱)

**نکات :** تستغیثون ربکم همان‌وقتی بود که رسول‌خدا (ص) نظربقلت مسلمین و کثرت مشرکین استغاثه می‌کرد. جمله : فاستجاب لکم، همان‌وقتی بود که جبرئیل با سه‌هزار ملک آمد. و بعضی گفته‌اند إلا بشری و لتطمئن به قلوبکم دلالت دارد که ملائکه عبارت بودند از صفات حسنۀ مسلمین از قبیل توکل و طمأنینه و شهامت و شجاعت و امن و مانند اینها. مقصود از جمله : إذ یغشیکم النعاس أمنة منه همان شبی است که در بدر روی شما بودند و پای ایشان فرو می‌رفت و لذا خدا باران را فرستاد زیر پای ایشان سخت و روح ایشان شاد شد و بیاری خدا دلگرم شدند زیرا شیطان وسوسه می‌کرد که شما آب ندارید و کافران در زمین سخت هستند و خدا باران را فرستاد و وسوسه شیطان رفع شد.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ مَعَكُمْ فَتَيَّبُوا الَّذِينَ آمَنُوا  
سَأَلْنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ  
وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَٰلِكُمْ فَذُقُوهُ  
وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا نَارًا

**ترجمه:** هنگامیکه پروردگارتو به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما ایم مؤمنین را ثابت بدارید بزودی در دل‌های کفار ترس می‌اندازم پس بزنید بالای گردن‌ها را و بزنید از کفار همه



سرانگستان را (۱۲) این برای آنستکه ایشان با خدا و رسول او مخالفت کردند و هرکه با خدا و رسول او مخالفت و عداوت ورزد پس محققا خدا شدیدالعقاب است (۱۳) این است شما را پس بجشید آنرا و محققا برای کافران عذاب آتش است (۱۴)

**نکات:** یکی از علل پیروزی مسلمین با اینکه نه عدد زیادی داشتند و نه وسائل و نه مال زیاد، همانا ایمان و ثبات قدم بود و علت دیگرش بی ایمانی و ترس کفار بود چنانکه فرموده: فثبتوا الذين آمنوا... و مقصود از فاضربوا فوق الأعناق و اضربوا منهم کل بنان، زدن بر سر و دست و پای کفار بوسیله ملائکه است در جنگ بدر. و مقصود از جمله ذلکم فذوقوه، یعنی این اسیری و قتل و جراحت دردنیاست آنرا بجشید.

### يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُتِلْتُمْ

الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفَافًا لَّوْلَوْهُمْ أَلاذَّ بَارُءٌ وَمَنْ يُولِيهِمْ يَوْمَئِذٍ  
دُبْرَهُ إِلَّا الْمُخْرِفَ الْفِتَالِ أَوْ يُنْجِزُ إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ  
اللَّهِ وَمَا وَبَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ  
اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ إِذْ رَمَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ  
الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ١٧

### ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ١٨

**ترجمه:** ای مؤمنین چون کافران را ملاقات کردید درحالیکه زیاد بودند و به شما رو آورند پس به آنان پشت مکنید (۱۵) و هرکس در آنروز جز برای بازگشت و آماده شدن و یا برای مکان گیری و



ملحق شدن به گروه دیگر از مجاهدین به ایشان پشت کند پس بتحقیق پذیرفته غضب خدا را و جای او دوزخ و بدبازگشتی است (۱۶) پس شما ایشان را نکشتید ولیکن خدا ایشان را کشت و تونینداختی در وقتی که انداختی ولیکن خدا انداخت و تا اینکه مؤمنین را بیازماید از آن قتل و رمی ببلای نیکو بدرستیکه خدا شنونده داناست (۱۷) این است و خدا سست کننده مکر کافران است (۱۸)

**نکات:** حقتعالی منزّه است از کارهای بشری و کاربشری مستند به او نیست، ولیکن معجزات و کارهای خارق العاده را نسبت به خود داده و اما معجزات پس مسلم است که کار خدا و بایجاد اوست برای تصدیق او به رسالت رسولانش و اما کارهای دیگری مانند قتل عدّه قلیلی عدّه کثیری را بدون وسائل جنگی و یا انداختن یک مشت ریگ و رسیدن آن ریگها به چشمان تمام کفار، اینهم چون بمدد ملائکه و فرشتگان و ما مورین الهی بوده نسبت آنرا به خدا دادن اشکالی ندارد، چون بمدد خدا بوده است ولذا

خدا فرموده: وَلَٰكِن اللّٰهُ رَمٰی. **إِنْ تَسْفِهُوا فَعَدُوُّكُمْ**

**جَانِبُكُمْ أَلْقَوْا وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ خَبِيرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِي عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ۝ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ ۝ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ**

**مُعْرِضُونَ ۝**



**ترجمه:** اگر فتح و گشایش بخواهید پس بتحقیق فتح برای شما آمد و اگر خودداری کنید پس آن بهتراست، و اگر بازگردید ما باز می‌گردیم، و شما را هرگز بی‌نیاز نکند گروهتان از چیزی و اگرچه بسیار باشد، و بتحقیق که خدا با مؤمنین است (۱۹) ای مؤمنین خدا و رسول او را اطاعت کنید و از او رونگردانید و حال آنکه می‌شنوید (۲۰) و نباشید مانند آنانکه گفتند شنیدیم و حال آنکه نمی‌شنوند (۲۱) محققا بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانیند که نمی‌اندیشند (۲۲) و اگر خدا خیری در ایشان می‌دانست هرآینه ایشان را شنوانیده‌بود و اگر به ایشان می‌شنوانید محققا روگردانیده‌بودند درحالیکه اعراض داشتند (۲۳)

**نکات:** خطاب إِنْ تَسْتَفْتِحُوا... با کفار است و یا با مؤمنین، بنظر می‌آید که خطاب با کفار باشد. و اگر خطاب با مؤمنین بگیریم آنهم اشکالی ندارد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهُ تَحْشَرُونَ ۚ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ

**ترجمه:** ای مؤمنین اجابت کنید خدا و رسول را در وقتی که شما دعوت کنند به آنچه شما را زنده می‌کند و بدانید خدا حائل می‌شود بین مرد و دل او و محققا بسوی او محشور می‌شوید (۲۴) و بهره‌یزید از فتنه‌ای که بخصوص ستمگران از شما نمی‌رسد (بلکه همه را فراگیرد) و بدانید که خدا شدیدالعقاب است (۲۵)

**نکات:** استجیبوا دلالت دارد بر وجوب اجابت أَوْامِرِ اللَّهِ وَرِئَاسَةِ الرَّسُولِ و طبع این آیه روایتی آمده که رسول خدا



(ص) بر در ب خانه ابی بن کعب عبور کرد و او را ندا کرد، او مشغول نماز بود، نماز خود را بعجله تمام کرد و آمد. رسول خدا (ص) فرمود چرا دیر اجابت کردی؟ عرض کرد مشغول نماز بودم. فرمود مگر خبر نداری که خدا فرموده: استجیبوا لله و للرسول. و مقصود از جمله: لما یحییکم دعوت به جهاد و یا مطلق دعوت است چه به اسلام و ایمان باشد و چه به امر جهاد و یا سایر خیرات که بواسطه تمام اینها دلها زنده می شود و از موت کفر نجات پیدا می کند، و مقصود از جمله: أن الله یحول بین المرء و قلبه، این است که خدا به دل انسان نزدیکتر از خودش است و از باطن و خیالات او مطلع است و معنی دیگر این است که قلب انسان باختیار خداست بهر جا و بهر چه خدا بخواهد متوجه می سازدش، البته معانی دیگری نیز ذکر کرده اند.

### وَاذْكُرُوا

إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخْطِفَكُمْ النَّاسُ فَأَوْبِكُمْ وَأَبْدَكُمْ بِنَصْرِهِ  
وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطِّيبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ \*  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانًا يَكُرُّو  
أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ «وَأَعْلَمُوا أَنَّ أَمْوَالَكُمُ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ

عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ»

ترجمه: و بیاد آرید وقتی که شما کم بودید و در زمین ضعیف شمرده می شدید ترس داشتید که مردم شما را بر بایند پس خدا جایتان داد و بیاری خود شما را تأیید کرد و از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد تا شکرگزار باشید (۲۶) ای مؤمنین خدا و رسول



را خیانت مکنید و امانات خود را خیانت مکنید و حال آنکه می‌دانید (زشتی و وبال آن را) (۲۷) و بدانید که جز این نیست اموال شما و اولاد شما فتنه‌است و محققا که نزد خداست اجر بزرگ (۲۸)

**نکات:** مقصود از مستضعفون این است که شما مؤمنین حجاز مغلوب و ناتوان بودید و از تمام جهان ذلیل‌تر و زندگانی شما سخت‌تر و گرسنه و برهنه بودید و اقویا شما را می‌خوردند، پس خدا شما را تمکن داد و بر ممالک دنیا مسلط کرد. و مقصود از فتنه سبب فتنه‌است و یا اینکه اموال و اولاد برای امتحان و آزمايش است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا اللَّهُ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا

وَيُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

**ترجمه:** ای مؤمنین اگر از خدا بترسید او برای شما امتیازی قرار می‌دهد و جبران می‌کند از شما بدیهای شما را و برای شما می‌آمزد و خدا صاحب فضل بزرگ است (۲۹)

**نکات:** فرقان نیروئی است که می‌توانید بآن فرق بین حق و باطل بگذارید و هرکدام را امتیاز بدهید و چون ملت اسلام در زمان ما از خدا نمی‌ترسند نیروی امتیاز بین حق و باطل را ندارند. و روز جنگ بدر را خدا یوم الفرقان خوانده زیرا در آنروز مسلمین از مشرکین جدا شدند و در مقابل هم صف کشیدند و فرقان را می‌توانیم بمعنای شرح صدر و قوه‌ای ذهنی بدانیم که انسان بآن قوه، ممیز بین خوب و بد است. و فرقان در این‌آیه امتیازی است که خدا متقین را می‌دهد از تمام اهل زمین.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ



## أَوْفِرْ جُودَكَ وَتَمَكَّرْ لِنَا وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

**ترجمه:** و بیادآور وقتی را که کفار در مقابل تو مکر می‌کردند تا تورا زندانی‌کنند و یا ترا بکشند و یا بیرون‌ت کنند و ایشان مکر می‌کنند و خدا مکر می‌کند و خدا بهترین مکرکنندگان است (۳۰)

**نکات:** این آیه راجع به شورای دارالندوه است و دارالندوه مجلس شورای بود در مکه که برای امور خود در آن جمع می‌شدند برای مشورت، پس در سال ۱۳ بعثت مشرکین مکه یعنی بزرگان قریش در آن جمع شدند برای دفع رسول خدا (ص) و پیرومردی از نجد که گویند شیطان بوده مجسم شده، بر ایشان وارد شد، پس بعضی گفتند محمد را غل و زنجیر کنید تا مرگش برسد، پیرومرد گفت صلاح نیست زیرا فامیل او برای او غضب می‌کنند تا او را نجات دهند. بعضی گفتند او را از مکه خارج کنید تا از شر او راحت شوید، پیرومرد گفت صلاح نیست زیرا هر جا برود مردم را جمع می‌کند و در مقابل شما به جنگ می‌پردازد، ابوجهل گفت رأی این است که از هر قبیله مردی حاضر شود و همگی با شمشیرهای خود بضربه واحد او را بکشند که خون او در میان قبائل پخش شود تا بنی هاشم نتوانند با همه طرف شوند و بگیرفتن دثیه راضی شوند. پیرومرد گفت رأی صواب همین است. پس خدا به رسول خود وحی نمود که از مکه خارج و بسوی مدینه هجرت کن و در خوابگاه خود مرو و علی را بگو بخوابد بجای خودت. پس رسول خدا (ص) علی را امر فرمود که برد یمانی مرا بروی خود بکش و در جای من بخواب. از آنطرف مشرکین با شمشیرهای خود کمین کردند که شبانه بریزند میان خانه و او را بکشند. رسول خدا (ص) شبانه مشتی خاکی برهوار ریخت و خود از میان غبار بیرون رفت و با ابوبکر به غار ثور تشریف برد و پس از سه شبانه روز بطرف مدینه هجرت کرد.

وَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِمُ الْبَارِئَاتُ وَأَلَّا تَعْلَمُوا لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ



إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۚ وَإِنْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا  
مُؤْتَمِنًا مِّنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا  
بِعَذَابٍ آتٍ ۚ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ  
مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۚ

**ترجمه:** و چون آیات ما بر ایشان قرائت شود گویند بتحقیق شنیدیم اگر بخواهیم بمانند آن خواهیم گفت نیست این مگر افسانه‌های گذشتگان (۳۱) و هنگامی که گفتند خدایا اگر این قرآن حق است از نزد تو پس بر ما سنگی از آسمان بباران و یا بیاور ما را عذابی دردناک (۳۲) و خدا چنین نبوده که ایشان را عذاب کند درحالی که تو در میان ایشان و خدا عذاب کننده ایشان نبوده درحالی که ایشان طلب آمرزش می‌کنند (۳۳)

**نکات:** جمله: لو نشاء لقلنا مثل هذا إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ... از سخنان نضربن حارث مشرک است که در میان اهل فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار و کتاب کلیله و دمنه را آورده بود و می‌گفت کلام محمد مانند همین‌هاست و از افسانه‌های مردم گذشته است و ما اگر بخواهیم مانند آن می‌گوئیم و همان بود که می‌گفت خدایا بر ما سنگ بباران، ولی خدا او را جواب داده که تا محمد میان شماست خدا کسی را عذاب نمی‌کند. و علی (ع) در نهج - البلاغه در کلمه ۸۸ کلمات قصار می‌فرماید: کان فی الأرض أمانان من عذاب الله و قد رفع أحدهما فدونکم الآخر فتمسکوا به: أما الأمان الذی رفع فهو رسول الله (ص) و أما الأمان الباقی فالاستغفار. یعنی در زمین دو امان از عذاب خدا بود و بتحقیق یکی از آنها برداشته شد، پس چنگ بزنید به امان دیگر، اما امانی که برداشته شد رسول خدا (ص) بود که از دنیا رفت، و اما آن امانی که باقی مانده پس استغفار است پس حضرت اشاره به این آیه نموده است.



در اینجا به اهل خرافات که دعای توسل می خوانند و به رسول خدا (ص) و یا ائمه (ع) متوسل می شوند باید گفت این بیچاره ها نمی دانند که رسول خدا (ص) را خدا برده است . پس باید متوسل به توبه و تقوی و جهاد و امثال این امور شوند تا نجات پیدا کنند .

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَقُولُونَ  
عَنِ الْمَجِدِّ الْحَرَامِ وَكَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِن أُولَئَاؤُهُ إِلَّا الْفِتْنُونَ وَ  
لَكِن كَثُرُوا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا  
مُكَاءً وَتَصَدُّبَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ \*

**ترجمه:** و ایشان را چه باشد که خدا عذابشان نکند در حالیکه ایشان مردم را از مسجد الحرام منع می کنند و ایشان دوستان خدا نبودند، دوستان خدا بجز پرهیزکاران نباشند ولیکن اکثر ایشان نمی دانند (۳۴) و نماز ایشان نزد خانه خدا نبود جز صغیری و دست زدن، پس بچشید عذاب را بسبب آنچه کافر بودید (۳۵)

**نکات:** مقصود از یصدون عن المسجد الحرام واقعه سال هفتم هجرت است که رسول خدا (ص) با اصحاب خود عازم حج شدند و در حدیبیه لشکر مشرکین رسیدند و سدره رسول خدا (ص) شده و نگذاشتند که مسلمین وارد مکه شوند. در جمله و ما کانوا اولیاءه اگر ضمیر اولیاء به خدا برگردد معنی چنان می شود که ذکر گردید، ولی ممکن است ضمیر را برگردانیم به مسجد الحرام، یعنی سرپرستان و متولیان مسجد نیستند مگر پرهیزکاران، و مشرکین نباید متولی مسجد الحرام باشند، چرا برای دو جهت: یکی اینکه پرهیزکار نیستند و دیگر اینکه نمازشان و عبادتشان یکنوع سفاکت است که دست زدن و سوت کشیدن باشد چنانکه رسم بود زن و مرد گاهی که لباس احرام نداشتند برهنه به دور خانه کعبه طواف می کردند و دست می زدند و سوت می کشیدند.



إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصْنَعُوا سَبِيلَ اللَّهِ فَسُفِّهُوا  
 ثُمَّ تُنْفِقُ عَلَيْهِمْ خَسْرَةٌ ثُمَّ يَغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَهْتَمُّ بِخَيْرِ  
 إِلَهِمْ إِلَّا الْغَيْبُ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلُ الْغَيْبُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ  
 فَبَرَكْتُ جَمِيعًا فَجَعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَائِرُونَ قُلْ لِلَّهِ  
 كَفَرُوا إِنْ يَتَّبِعُوا يُنْفِقُوا لِمَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ  
 مَضَتْ سُُنُنُ الْأَوَّلِينَ

**ترجمه:** براستی آنانکه کافرنند مالهای خود را انفاق می‌کنند تا  
 (مردم را) از راه خدا بازدارند، پس بزودی آنرا انفاق کرده  
 سپس بر ایشان حسرت و افسوس خواهد شد سپس مغلوب شوند، و آنانکه  
 کافر شدند بسوی دوزخ محشور گردند (۳۶) تا اینکه خدا ناپاک را  
 از پاک جدا گرداند و خبیث را روی خبیث قرار دهد پس همه را  
 جمع کند و در دوزخ قرار دهد، ایشانند همان زیانکاران (۳۷)  
 بگو به کفار اگر خودداری کنند (از کفر و عداوت) آنچه گذشته  
 برای ایشان آمرزیده شود و اگر به کفر و عداوت برگردند پس  
 بتحقیق روش پیشینیان گذشت (۳۸)

**نکات:** جمله: الذین کفروا ینفقون أموالهم... راجع به اهل  
 مکه است که اموال خود را در راه کوبیدن اسلام و مسلمین خرج  
 می‌کردند. ولی بتجربه رسیده همواره اهل باطل برای پیشرفت  
 باطل خود اموال خود را انفاق می‌کنند ولی اهل حق چنین نیستند.  
 در زمان ما برای نشر خرافات و موهومات و باطلهای مذهبی و  
 بدعتها روزی میلیونها خرج می‌شود ولی برای نشر توحید انفاق  
 نمی‌شود حتی موحدین از انفاق مال خود دریغ دارند. جمله ینفرون  
 لهم ما قد سلف، دلالت دارد که اگر کافری و یا مرتدی مسلمان شد



خدا اورا می‌آمرزد و می‌گذرد از کارهای سابق او، و رسول خدا (ص) فرموده: الاسلام يجب ما قبله. و جمله: فقد مضت سنت الأولین، این است که همان معامله‌ای که خدا با کفار سابقین کرده با ایشان خواهد کرد چنانکه درباره آنان فرموده: كتب الله لأغلبن أنا و رسلی. و إن جندنا لهم الغالبون.

وَقَالُوا هُمْ حَتَّى لَا تُكُونَ فَتْنَةً وَبُكُونًا لِلَّهِ

كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ أُنتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ يَمْلِكُ بِصَبْرٍ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَوْا  
 إِنَّ اللَّهَ مُوَلِّكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ وَأَعْلَوْا إِنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ  
 شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُسَّةً وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ  
 وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ  
 يَوْمَ الْفُتَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

**ترجمه:** و کارزار کنید با ایشان تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین برای خدا باشد، پس اگر خودداری کردند پس محقق است که خدا به آنچه می‌کنید بیناست (۳۹) و اگر روگردان شدند (از ایمان و توبه) پس بدانید که خدا مولاى شماست خوب مولا و خوب یاوری است (۴۰) و بدانید که هرچه غنیمت گرفتید پس محققاً پنجیک آن برای خداست و برای رسول و برای صاحب قرابت و یتیمان و مسکینان و راه‌گذر اگر مؤمن به خدا هستید و به آنچه ما نازل کردیم بربنده خودمان روز جدا شدن روزی که دو جماعت بهمرسیدند و خدا بر همه چیز تواناست (۴۱)

**نکات:** حتی لاتکون فتنه و یكون الدین کله لله، دلالت دارد که تا فتنه کفر در جهان هست باید جهاد باشد و مسلمین مجهز باشند.



جمله: «واعلموا... عطف است بر جمله: «قاتلوهم...» و دلالت دارد که مقصود از غنائم در قتل است، و چون غنائم جنگی قبل از تقسیم مالک ندارد خدا فرموده و اعلموا (بدانید و نفرموده بدهید) و اگر مالک داشت باید بگوید و آتوا خمس که این دلیل دیگری است بر اینکه خمس، خمس ارباح مکاسب نیست زیرا ارباح مکاسب مالک دارد و باید به آنان «آتوا» گفته شود مانند اقيموا الصلاة و آتوا الزكاة، که در قرآن مکرر آمده، پس این قرینه‌ای است که این خمس غنائم جنگی است فقط اولاً و ثانياً عطف و اعلموا بر قاتلوهم. و ثالثاً سیاق آیات که تماماً در جنگ است. و رابعاً ذیل آیه صریح است در قتل و غنائم قتل که فرموده: يوم التقى الجمعان و يوم الفرقان. و خامساً آیه بعد که فرموده: إذا أنتم بالعدوة الدنيا... که خواهد آمد. سادساً در قرآن هر جا کلمه «غنمتم» و «مغانم» آمده مربوط به غنائم جنگی آمده. عجب است با اینهمه قرائن و سیاق و صراحت چگونه مدعیان دانش و دین این خمس را تعمیم داده‌اند در تمام ارباح مکاسب. با اینکه رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین از ارباح مکاسب خمس نگرفتند و اگر تعمیم داشت باید ایشان عمل کنند و از مردم آنرا بگیرند.

إِذَا أَنْتُمْ بِالْعُدَّةِ الدُّنْيَا

وَمَنْ بِالْعُدَّةِ الْفُصُولِ الرَّكْبِ أَنْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ أَنَّكُمْ لَأَخْلَفْتُمْ

فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ

عَنْ بَيْتِنَا وَيُنَجِّي مَنْ خَرَّ عَنْ بَيْتِنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمِيعٌ عَلِيمٌ

ترجمه: هنگامی که شما بکنار وادی نزدیکتر بودید و ایشان بکناره وادی دورتر و قافله پائین تر از شما بود، و اگر وعده می‌کردید البته اختلاف می‌کردید در وعده گاه، ولیکن خدا خواست انجام دهد آنچه شدنی است، برای اینکه هلاک شود هر کس هلاک می‌شود از دلیل روشن و هر کس زنده شود از دلیل روشن، و براستی که خدا



شنوای دانا است (۴۲)

**نکات:** در این آیه حق تعالی بیان می‌کند غنائم چه روزی را، و بر مسلمین منت می‌گذارد و فرموده: هنگامیکه شما در وادی نزدیکتری به آب و طرف مدینه بودید ولی کفار آن طرف بدر که از مدینه دورتر است بودند، و مقصود از جمله: ولوتوا عدتم... این است که مسلمین برای ضعف و قلت نفراشان اگر برای جنگ وعده‌گاہی قرار داده بودند خود اختلاف می‌کردند در تعیین روز و در اینکه حاضر شوند و یا خیر.

إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ فَلْيَاوُلُوكُمْ كَثِيرًا قَلِيلًا وَ  
لَنَنَازِعَنَّكُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ  
وَإِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ إِذَا الْفَتْحُ ثُمَّ فِي عَمِينِكُمْ فَلْيَاوُلُوكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ  
لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَاللَّهُ يُرْجِعُ الْأُمُورَ بِأَبْهَتِهَا  
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا الْفَتْحُ فَيَاوُلُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ  
تُفْلِحُونَ

**ترجمه:** هنگامیکه در خوابت خدا ایشان را به تو کم نشان داد و اگر به تو ایشان را زیاد نشان داده بود البته سست می‌شدید و در کار جنگ نزاع می‌کردید ولیکن خدا سلامت داشت شمارا، زیرا او به آنچه در سینه‌ها باشد دانا است (۴۳) و هنگامی که ملاقات کردید ایشان را در چشم شما کم مینمود و شمارا در چشم ایشان کم مینمود تا اینکه خدا بعمل آورد امری را که شدنی بود، و بسوی خدا کارها بازگردانیده می‌شود (۴۴) ای مؤمنین چون گروهی را ملاقات کردید پس ثابت باشید و بسیار یاد خدا کنید تا باشد شما رستگار شوید (۴۵)



**نکات:** جمله: **یریکهم الله...** دلالت دارد که خدا جمعیت کفار را در خواب به رسول خدا (ص) نشان داده بود و بنظر رسول خود عده قلیلی آورده بود و اگرچنین نبود رسول خدا (ص) و سایر مؤمنین در اقدام به جنگ کوتاهی می کردند و همچنین در روز بدر طبق جمله: **فی أعينکم قليلاً...** لشکر مسلمین، کفار را کم و نفرات قلیلی می پنداشتند و بنظر ایشان زیاد نمی آمد و همچنین جمعیت مسلمین بنظر کفار کم آمد که طرفین به کارزار دلیر شدند. خدا طرفین را به یکدیگر کم نشان داد تا جنگ واقع شود.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رَیْحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَبْغِلُ الْغَافِلِينَ وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتْهُ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَنَا الْوَرْدَنُ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

**ترجمه:** و خدا و رسول او را اطاعت کنید و نزاع مکنید که سست میشوید و عظمت شما می رود و صبر کنید که خدا با صابرين است (۴۶) و نباشید مانند آنانکه از شهر و دیار خود خارج شدند برای خوشگذرانی و سرکشی و وانمودن به مردم و منع می کردند از راه خدا، و خدا به آنچه می کنند محیط است (۴۷) و هنگامیکه شیطان برای ایشان زینت داد اعمالشان و گفت امروزه کسی از مردم بر



شما پیروز نشود و من محققا پناه می‌دهم شما را ، پس چون دو گروه ملاقات یکدیگر کردند به عقب برگشت بردو پاشنه خود و گفت محققاً من از شما بیزارم براستی که من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید براستی که من از خدا می‌ترسم و خدا شدید العقاب است (۴۸)

**نکات:** لشکر مشرکین بادم و دستگاه برای عیش و نوش و تفاخر از مکه بیرون آمدند ولی لشکر اسلام برای جهاد در راه خدا ، لشکر کفار از محمد (ص) وحشت داشتند با اینکه از هر جهت برتری داشتند زیرا پیشرفت محمد (ص) را در امور دیده بودند ، و ضمناً از طائفه بنی‌کنانه که سرراشان بود و قبلاً یکنفر از ایشان را کشته بودند واهمه داشتند ، شیطان بشکل سراقه بن مالک که از اشراف بنی‌کنانه بود به ایشان رسید و گفت من شما را امان می‌دهم از شر طائفه خودم و لذا دل ایشان را از این جهت خاطر جمع نمود ، ولی در ضمن جنگ فرار کرد و باعث شکست مشرکین بدر شد و گفت من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید .

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يُوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ  
وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُنْفَخُ فِي الْآذَانِ نَفْثًا مِّنَ الْمَلَائِكَةِ يُضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَآذَانَهُمْ وَذُقُوا آعَذَابَ الْحَرِيقِ  
ذَٰلِكَ بِمَا فَدَّكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ

**ترجمه:** هنگامیکه منافقان و آنانکه در دلشان مرض بود می‌گفتند دین ایشان ، ایشان را مغرور کرده ، و هر کس توکل بر خدا کند پس محققاً خدا عزیز حکیم است (۴۹) و اگر ببینی هنگامیکه ملائکه قبض روح کفار می‌کنند به صورتها و پشتهای ایشان می‌زنند و گویند بچشید عذاب سوزنده را (۵۰) این بسبب اعمالی است که انجام داده‌اید و براستی که خدا به‌بندگان ستمگر نیست (۵۱)

**نکات:** منافقین و کفار جرئت مؤمنین بی‌خانمان را که در اقدام



به جنگ و جهاد می‌دیدند می‌گفتند اینان نه بودند و نه اسلحه و نه نفرات، پس ایشان مغرور شده‌اند و دین باعث غرور ایشان شده و محمد ایشان را گول زده‌است.

### کَذَابِ آلِ

فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ  
إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا  
نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ  
كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَا  
بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ۚ

ترجمه: مانند عادت آل فرعون و آنانکه پیش از ایشان بودند، به آیات خدا کافر شدند پس خدا بسبب گناهانشان ایشان را گرفت زیرا خدا نیرومند شدید العقاب است (۵۲) این بسبب این است که خدا نعمت خود را بر قومی که به ایشان داده تغییر نداده تا آنان خودشان را تغییر دهند و برآستی که خدا شنوای داناست (۵۳) مانند شیوه آل فرعون و آنانکه قبل از ایشان بودند، به آیات پروردگارشان تکذیب کردند پس بگناهانشان هلاکشان کردیم و آل فرعون را غرق نمودیم و همه ستمگر بودند (۵۴)

نکات: حتی‌یغیروا ما بأنفسهم دلالت دارد که مردم تا خود را تغییر ندهند خدا نعمت‌های خود را تغییر ندهد و از ایشان نگیرد و تا ملتی عملاً خواستگار چیزی نباشند خدا به ایشان ندهد، وقتی که ملتی قدر عقل و قدرت خود را ندانست و آنها را صرف هوی و هوس کرد، خدایم ایشان را مبتلا می‌کند به آثار هوی و هوس و چون صرف علم و هدایت و صنعت کرد خدایمان آنها را نصیبشان گرداند. و این آیه رد



است بر کسانی که به نعمتهای عقل و هدایت پشت کرده و معتقدند باید خدا بمدد غیبی و فرستادن امامی بزور مردم را تغییر و اصلاح دهد و مردم را بوعدههای جعلی مغرور و منتظر داشتهاند. جمله: کل کانوا ظالمین دلالت دارد که بظلم به هلاکت و نابودی رسیدند. اللهم اهلك الظالمین فقد عظمت فتنتهم و کثر شرهم ولا یقدر أحد علی دفعهم إلا أنت فادفعهم یا قهار.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ

عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ  
ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ۚ فَإِنَّمَا تَشَفَّعُ لَهُمْ فِي  
الْحَرْبِ فَشَرٌّ بِهِمْ مِّنْ خَلْفِهِمْ يُعْلَاهُمْ ۚ يَدَّكُرُونَ ۚ وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ  
قَوْمٍ خِيَانَةٌ ۚ فَابْتَذِلْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ  
وَلَا يُحِبُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاسْبَغُوا إِلَهُهُمْ ۚ لَا يُجْزُونَ ۚ

**ترجمه:** براستی که بدترین جنبندهها نزد خدا کسانی که کافر شدند که ایمان نیاورند (۵۶) آنانکه از ایشان پیمان گرفتی سپس پیمان خود را در هر مرتبه شکستند و ایشان پرهیز ندارند (۵۶) پس اگر در جنگ برای ایشان پیروزشدی پس بسبب ایشان پراکنده ساز کسانی را که پشت سر ایشانند باشد که ایشان پندگیرند (۵۷) و البته اگر از قومی ترس خیانتی داشتی پس بینداز بسوی ایشان پیمانشان را بطور منصفانه، زیرا خدا دوست نمی دارد خیانت کاران را (۵۸) و البته گمان مبر آنان که کافر شده اند از قدرت ما بدر رفته اند، بدرستی که ایشان (ما را) عاجز نمی کنند (یعنی گریزی ندارند) (۵۹)

**نکات:** مقصود از جمله: فشرده بهم... این است که ایشان را چنان در تحت شکنجه بگذار که کفار پس از ایشان بترسند و هوس فتنه



نکنند. و مقصود از تخافن ... این است که اگر علائم و آثار نقض پیمان کفار بر امام مسلمین ظاهر شد باید پیمان ایشان را جلو ایشان بیندازند.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ  
تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ  
اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ  
وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ \*

**ترجمه:** و مهیا سازید برای کفار هر چه می‌توانید از نیرو و از اسبان مهیای بسته شده که بآن نیروها بترسانید دشمن خدا و دشمن خود و دیگران غیر ایشان را که شما نمی‌دانید و نمی‌شناسید خدا ایشان را می‌شناسد، و آنچه در راه خدا انفاق کنید هر چه باشد به شما رد می‌شود و بر شما ستم نشود (۶۰)

**نکات:** مسلمین باید هر چه می‌توانند بر نیروی جنگی خود بیفزایند. جمله: ... لَا تَعْلَمُونَهُمْ، دلالت دارد که رسول خدا (ص) دشمنان دیگری داشته غیر از کفاری که با او جنگ می‌کردند ولی آنحضرت نمی‌دانسته. پس آنانکه می‌گویند فلان بنده صالح از همه چیز اطلاع دارد بیایند این آیه را بخوانند و بروند از غلو خود توبه کنند.

وَأَنْ جَاءَ السَّلَامَ فَأَجْزَعًا وَأَتَوْكُلَّ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ  
وَأَنْ يُبَدَّ وَأَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي ابْدَلَكَ  
بِضْرِهِ وَأَلْمُومِينَ وَالْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَتَقَفْتَ مَا فِي الْأَرْضِ  
جَمِيعًا مَا أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ



حکیم

ترجمه: و اگر به سلم و صلح میل کردند، تو به آن میل کن، و برخدا توکل نما زیرا او شنوای دانا است (۶۱) و اگر باتو اراده خدعه کنند پس محققا خدا ترا کافی است، اوست آنخدائی که ترا تأیید کرده بیاریش و بسبب مؤمنین (۶۲) و الفت انداخت بین دلهای مؤمنین که اگر انفاق کرده بودی تمام آنچه در زمین است الفت بین دلهایشان نمی انداختی ولیکن خدا بینایشان الفت انداخت، براستی که او عزیزی حکیم است (۶۳)

نکات: ما الفت... دلالت دارد که رسول خدا (ص) در کائنات و تکوینیات فاعلیتی ندارد و فقط خدا مقلب القلوب و مؤثر و مکنون است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ  
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خُذْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْفِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ  
صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ  
الدِّينِ كَثُرُوا بِيَانِهِمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۚ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ  
وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا  
مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ  
الصَّابِرِينَ

ترجمه: آهای پیغمبر: خدا کافی است ترا و هر کس از مؤمنین را که پیروی توکنند (۶۴) آهای پیغمبر مؤمنین را بر کارزار ترغیب



کن ، اگر از شما بیست نفر صابری باشد بر دویست نفر غلبه کند و اگر از شما صد نفر باشد بر هزار نفر از کفار پیروز می گردند بواسطه اینکه این کفار قومی نفهمند (۶۵) اکنون خدا از شما سختی را برداشت و تکلیف شما را سبک کرد و دانست که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد نفر باشد بر دویست نفر غلبه کند و اگر هزار نفر باشد بر دو هزار غالب آید باذن خدا و خدا با صابرين است (۶۶)

**نکات:** صدرا سلام در اوائل هجرت حکم الهی این بود که هر یک نفر از مؤمنین در مقابل ده نفر مقاومت کند ولی مؤمنین ضجه کردند و برایشان سنگین آمد و چون مسلمین زیادتر شدند آن حکم تخفیف داده شد و یکنفر مسلمان باید در مقابل دوففر مقاومت کند ، و این نسخ نیست بلکه فقدان شرط است زیرا شرط مقاومت ، صبر و دانش بود چون نداشتند با وصف عدم شرط باید یکنفر در مقابل دو نفر ایستادگی کند .

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ  
 تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٦٧  
 كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ لَمَّا أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ الْأَعْلَىٰ  
 نَعْتَمُ عَلَيْكُمْ مَا جَاءَتْكُمْ فِي الْقُرْآنِ ذِكْرُ اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ٦٨

**ترجمه:** هیچ پیغمبری را نباید که برائی و اسیرانی باشد تا در زمین قتل بسیار کند ، شما متاع دنیا را می خواهید و خدا برای شما آخرت را می خواهد و خدا عزیزی حکیم است (۶۷) اگر از خدا در پیش مقرر نشده بود هر آینه در آنچه گرفتید به شما عذاب بزرگی می رسید (۶۸) پس از آنچه در جنگ بغنیمت گرفته اید بخورید در حالیکه حلال پاکیزه است و از خدا بترسید زیرا خدا آمرزنده رحیم است (۶۹)

**نکات:** پس از آنکه مسلمین هفتاد نفر از مشرکین را در جنگ بدر اسیر گرفتند ، رسول خدا (ص) درباره اسراء با اصحاب خود مشورت کرد ،



ابوبکر گفت از ایشان فداء بگیر و آزادشان کن، عمر گفت همدر را بقتل رسان . رسول خدا (ص) پیشنهاد ابوبکر را پذیرفت و بتا شد هر کدام از اسیران فدائی بدهند و آزاد شوند، جبرئیل این آیات را آورد. از این آیات معلوم می شود اسیر گرفتن و بواسطه فداء آزاد کردن باذن الهی نبوده و لذا جمله: لمکم فیما أخذتم عذاب عظیم، نازل شده است .

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَن فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَتْ بِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۖ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَاوَا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ترجمه: آهای پیامبر بگو به آن کسانی که در دست شما هستند از اسیران که اگر خدا بداند در دلهای شما خیر را خیری بهتر از آنچه از شما گرفته به شما می دهد و شمارا می آمرزد و خدا آمرزنده رحیم است (۷۰) و اگر بخواهند با تو خیانت کنند پس بتحقیق قبلاً با خدا خیانت کردند پس خدا تمکن و تسلط داد ترا بر ایشان ، و خدا دانای حکیم است (۷۱)

نکات: چون رسول خدا (ص) در جنگ بدر از اسیران فداء گرفت حق تعالی برای جذب قلوب اسیران این آیات را نازل نمود. از جمله کسانی که اسیر شدند عباس عموی پیغمبر (ص) بود با عقیل و نوفل بن حوث بن عبدالمطلب . و چون بنا شد فدیة بدهند و آزاد شوند، عقیل و نوفل چیزی نداشتند ولی عباس داشت ، بیست و قیه طلا داشت که تقریباً صد و بیست دینار میشد که همراه خود آورده بود برای اینکه لشکر کفار را طعام بدهد و او یکی از ده نفری بود که باید هر روز بنوبت خودشان یک نفر مخارج لشکر را بدهد و ده شتر قربانی کند و نوبه به عباس رسید تا اسیر شد و پول او



گرفتند و از غنا شمشد. عباس خدمت رسول خدا (ص) عرض کرد من مسلمان بودم ولی کفار مرا با کراهت آوردند. حضرت فرمود اگر این سخن تو راست باشد خدا تورا جزاء خواهد داد اما ظاهراً علیه ما بوده ای، پس عباس گفت دینارهای مرا پس بدهند، حضرت فرمود نمی شود و تو باید فدیۀ خودت و عقیل و حرث را به پردازی تا هرسه آزاد شوید. عباس گفت مرا میان قریش محتاج می کنی؟ حضرت فرمود کجاست آن طلاهایی که به ام الفضل عیالت دادی در وقتی که از مکه خارج می شدی و گفתי من نمی دانم از این سفر برمی گردم یا نه، اگر حادثه ای برایم رخداد این دینارها مال تو و عبیدالله و عبدالله و فضل. عباس گفت از کجا دانستی، حضرت فرمود پروردگارم به من خبر داد. عباس گفت پس من شهادت می دهم که تو راستگوئی و شهادتین بر زبان جاری نمود و گفت غیر خدا احدی برای من مطلع نبود، زیرا من دینارها را در تاریکی شب به عیالم دادم و من در رسالت تو شک داشتم، پس چون چنین خبری به من دادی شک من برطرف گردید. و بعدها عباس ببرکت اسلام ثروت بیشتری پیدا کرد و چنانکه خدا فرموده: یؤتکم خیراً مما أخذتمکم گردید. مقصود از جمله: و إن یریدوا خیانتک... این است که این اسیران که آزاد می شدند طبق رسم باید تعهد کنند که دیگر به جنگ رسول نیایند و با مشرکین معاهده علیه مسلمین نبندند و اسیران تعهد می کردند. در اینجا خدا می فرماید اگر عهد خود را بشکنند و وفا نکنند خدا باز رسول خود را بر ایشان تمکن دهد.

إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَ هَاجَرُوا وَ جَاءَهُمُ الْإِيمَانُ  
وَأَفْتَاهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ  
أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمُ الْإِيمَانُ أَمَّا الَّذِينَ هَاجَرُوا أُولَئِكَ مِنْ بَيْنِ  
نَبِيِّ حَتَّى هَاجَرُوا أَوْ إِنْ أَسْتَضَرُّوْكَ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ



## إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مِّنْكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ مَعِ الصَّامِلِينَ

**ترجمه:** براستی آنانکه ایمان آورده و هجرت نموده و بمالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کردند و آنانکه مأوی داده و مهاجرین را یاری کردند ایشان بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و آنانکه ایمان آورده و هجرت نکرده اند شمارا از دوستی ایشان بهره ای نیست تا هجرت کنند، و اگر از شما در دین یاری خواستند بر شما یاری ایشان لازم است مگر علیه قومی که بین شما و بین ایشان پیمانی است، و خدا به آنچه می کنید بیناست (۷۲)

**نکات:** حق تعالی مؤمنین زمان رسول خدا (ص) را بر چهار قسم نموده: قسم اول آنانکه با رسول خدا (ص) از مکه هجرت کردند بسوی مدینه، ایشان مهاجرین اولین می باشند و اینان چهار امتیاز داشتند: ۱- ایمان به خدا و ملائکه و کتب و رسل الهی و روز قیامت و تمام تکالیف الهی را پذیرفته و ترمذ نکردند. ۲- از وطن و خویشان و همسایگان خود صرف نظر کرده و برای رضای خدا مفارقت کردند و این کار عدل قتل نفس است زیرا خدا فرموده اَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ، ۳- با جان و مال جهاد کردند به هر غزوه ای که می رفتند از مال خود خرج می کردند، و حتی بدون وسائل جنگی مانند جنگ بدر با مشرکین می جنگیدند. ۴- سبقت در دین و در هجرت و جهاد داشتند که خدا در حق ایشان فرموده: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَى، و در آیه دیگر در وصفشان فرموده: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ تَأْخِرُ آيَةُ كَيْفَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ تَأْخِرُ آيَةُ كَيْفَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ.

قسم دوم- انصارند که چون رسول خدا (ص) با اصحابش بسوی ایشان آمدند از بذل مال و جان و مسکن مضایقه نکردند و به اصلاح مهمات مهاجرین پرداختند و اگر ایشان نبودند کار تمام نمی شد ولی مهاجرین اولین از ایشان مقدم و افضلند زیرا ایشان سابقین در ایمان و فضائلند و دیگر اینکه روزگاری زحمت و سختی



کشیدند و دیگر اینکه از خانه وزندگی صرفنظر کردند .  
قسم سوم - مؤمنینی که ایمان آورده ولی هجرت نکردند و در  
مکه ماندند .

قسم چهارم - آنها که پس از مؤمنین اولین مهاجرت کردند که  
فرموده : **وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا .**

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ لَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ  
فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ . وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آذَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ  
حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ . وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ  
هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ  
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ .

**ترجمه:** و کفار برخی دوستان بعضی دیگرند، اگر شما دوستی  
مؤمنین را رعایت نکنید در این زمین فتنه و فساد بزرگی خواهد  
بود (۷۳) و آنانکه ایمان آورده و هجرت کرده و جهاد در راه خدا  
کردند و آنکسانیکه مأوی داده و یاری کردند، ایشانند همان  
مؤمنین حقیقی و واقعی، برای ایشانست آمرزش و روزی کریم (۷۴)  
و آنانکه ایمان آوردند پس از آنان و هجرت کرده و جهاد کردند  
باشما پس ایشان از شمایند و صاحبان خویشی (خویشاوندان)  
بعضی از ایشان سزاوارترند ببعض دیگر در کتاب خدا، براستی که  
خدا به هر چیزی داناست (۷۵)

**نکات:** اولیاء و ولایت (بفتح واو) را بمعنی دوستی گرفتیم ولی  
بعضی برخلاف ظاهر بمعنی سرپرستی و قیمومیت و یا بمعنی ولایت  
ارث گرفته اند . و مقصود از جمله : **إِلَّا تَفْعَلُوهُ...** این است که :



ای مؤمنین اگر به آنچه ذکر شد از هجرت و دوستی و تعاون و تبری از کفار عمل نکنید فتنه و فساد شمارا دربرگیرد و بواسطه تفرقه و قلت عدد و ضعف : کثرت پیدا نخواهید کرد و مورد رغبت دیگران نمی شوید و دیگران به شما ملحق نمی شوند. و مقصود از جمله : والذین آمنوا من بعد و هاجروا ... کسانی که پس از نزول این آیات هجرت کنند و با سایر مهاجرین و انصار جهاد کنند، ایشان نیز از مهاجرین محسوب می شوند. و مقصود از جمله : وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض، این است که در ارث خویشان مقدم بر دیگرانند و خویشان از یکدیگر ارث می برند. لیکن قبل از نزول این آیه ارث باخوت و برادری بوده چنانچه رسول خدا (ص) بین مؤمنین اخوت و برادری را برقرار نمود و چون عده مؤمنین قلیل بودند باخوت از یکدیگر ارث می بردند ولیکن مسلمین زیاد شدند ارث برای خویشاوندان مسلمان برقرار شد.

### سُورَةُ التَّوْبَةِ مكية ٩

سوره توبه که آنرا سوره براءه نیز گویند و آن مدنی و دارای ۱۲۹ آیه می باشد و آغاز این سوره «بسم الله الرحمن الرحيم» دیده نمی شود، که نوشته اند این سوره با سوره قبله که انفال باشد یک سوره بوده و دیگر اینکه این سوره در رفع امان و قتل مشرکین و عذاب ایشان نازل شده نه برای رحمت و این سوره بضمیمه سوره انفال از سوره های طوال است و رسول خدا (ص) دستور گذاشتن «بسم الله الرحمن الرحيم» در اول آن نداده است.

بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ  
فَیْجُوزُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَوْا أَنْكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ  
وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ



يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ إِنَّ اللَّهَ بَرِّئٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ  
 تُبْتِغُوا فَهْوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلُوا إِنَّكُمْ عَنْهُ مُجْرِمُونَ  
 اللَّهُ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۚ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ  
 مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا  
 فَأَتِمُوا بِاللَّهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

**ترجمه:** این ، بیزاری از طرف خدا و رسول اوست بسوی مشرکینی که  
 با ایشان پیمان بسته‌اید (۱) پس چهار ماه بآزادی در زمین سیر کنید  
 و بدانید که شما عاجزکننده خدا نباشید و خدا خوارکننده  
 کافران است (۲) و اعلامی است از خدا و رسول او بسوی مردم در روز  
 حج اکبر که خدا و رسول او بیزار است از مشرکین، پس اگر توبه  
 کردید آن برای شما خوب است و اگر اعراض کردید پس بدانید که  
 عاجزکننده خدا نیستید و با خدا ستیزه نتوانید و کافران را به  
 عذاب دردناک بشارت ده (۳) غیر آن مشرکینی که با ایشان پیمان  
 بستید سپس از پیمانتان چیزی کم نکرده و علیه شما تظا هر نکرده  
 و به یکی از دشمنان شما مدد ننمودند پس پیمان ایشان را با تمام  
 برسانید زیرا خدا دوست می‌دارد پرهیزکاران را (۴)

**نکات:** کلمه براءه خبر مبتدای محذوف است که هذا باشد و می‌توان  
 آنرا مبتداء گرفت و خبر آن جمله: إلی الذین... باشد. بدانکه  
 فتح مکه در سال هشت از هجرت رسول خدا (ص) به مدینه، واقع یافت  
 و رسول خدا (ص) عتاب بن اسید را فرماندار مکه قرارداد و این  
 سوره توبه در سال نه از هجرت نازل شد و چون این سوره نازل شد،  
 رسول خدا (ص) چهل آیه اول آن را به ابی بکر داد با امارت حاج و  
 فرمود این آیات را در موسم حج بر مردم قرائت کن، پس از آنکه



ابوبکر بطرف مکه حرکت کرد، علی را مأمور نمود که برود و آن آیات را به اهل موسم قرائت کند. به حضرت رسول (ص) عرض شد اگر این سوره و مأموریت ابلاغ آنرا به ابوبکر واگذار می‌کردید خوب بود؟ فرمود این سوره را آداء نمی‌کند جز کسی که از خود من باشد. پس علی (ع) حرکت کرد و به ابوبکر ملحق شد. پس ابوبکر در ایام حج روز ترویج برای مردم خطبه خواند و آداب و مناسک حج را به ایشان تعلیم داد زیرا او امیر حاج بود. و اما علی (ع) در روز عید قربان در منی نزدیک جمره عقبه ایستاد و این آیات را برای مردم قرائت نمود و فرمود: أيتها الناس من فرستاده رسول خدا ایم گفتند بچه چیز؟ پس این آیات را بلند قرائت نمود و فرمود: لايطوفن بالبيت عريان و لا يحجن البيت مشرك بعد ما مهم هذا و من كانت له مدة فهو إلى مدته و من لم يكن له مدة فمدته أربعة أشهر. چون زنان مشرکه قبل از نزول این آیات می‌آمدند و برهنه طواف می‌کردند، و چون رسول خدا (ص) می‌خواست برای سال دیگر، حج نماید دستور اعلان داد که برهنه طواف نکنند، و چون در سال ششم که رسول خدا (ص) با اصحاب خود بقصد عمره تاحدیبیه تشریف آوردند و اهالی مکه مانع ورود او به مکه شدند و حضرت بنا ایشان پیمان بست برای عدم تعرض مشرکین به مسلمین و عدم تعرض مسلمین به مشرکین، با شرایطی که در جای خود خواهد آمد، مشرکین به پیمان خود وفا نکرده و نقض نمودند و با هم پیمانان خود از مشرکین بنی‌بکر به طایفه خزاعه که از هم پیمانان رسول خدا بودند حمله کردند و کسی از آنان را کشتند، ایشان نزد رسول خدا (ص) شکایت کردند از نقض عهد مشرکین، پس در سال نهم طبق سوره براءه مقرر شد که به تمام مشرکین ابلاغ شود که آنانکه نقض عهد کرده‌اند تا چهار ماه مهلت داده شده یا مسلمان شوند و یا تن به کشته شدن بدهند و اما آنانکه نقض عهد نکرده‌اند و عهده بنا رسول خدا (ص) دارند مهلت ایشان تا وقتی است که مدت عهدشان تمام شود و پس از آن دیگر امان و علاقه‌ای بین ایشان و مسلمین نخواهد بود باید یا مسلمان شوند و یا مقتول گردند و معنی بی‌زاری



خدا و رسول همین است .

فَإِذَا نَسَلَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ  
وَخُذُواهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ  
آفَمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ  
وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ  
اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ \*

**ترجمه:** پس چون ماههای حرام منقضی شد بکشید مشرکین را هر جا ایشان را یافتید و ایشان را دستگیر کنید و حبشان نمائید و بهر رهگذری در کمین ایشان بنشینید، پس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند راهشان را باز کنید و رهانشان سازید زیرا خدا آمرزنده رحیم است (۵) و اگر یکی از مشرکین از تو پناه جوید او را پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امن خودش برسان، این برای این است که ایشان قومی نادانند (۶)

**نکات:** مقصود از ماههای حرام، همان چهار ماهی است که خدا به ایشان مهلت داده، از دهم ذیحجه تا دهم ربیع الآخر، اگرچه قول دیگری نیز گفته اند که از اول شوال باشد تا آخر محرم. ولی همین قول اول صحیح است زیرا ابتدای چهار ماه باید از وقت ابلاغ حساب شود. از این آیات قبح پیمان شکنی معلوم میشود، چون مشرکین علاوه بر شرک و اذیت و آزار مسلمین، پیمان شکنی کردند تا خدا چنین شکنجهای بر ایشان معین نمود، ولی برای سائیر کفار چنین دستوری نیامد. و از جمله: حتی یسمع کلام الله، استفاده میشود که قرآن را میفهمیدند و برای همه قابل فهم بوده و گرنه هدایت نمیشدند. و مقصود از جمله: واقعدوا لهم کل مرصد، این است که



راه را بر ایشان سد کنید تا در بلاد دیگر منتشر نشوند. در حدیث آمده که در صدر اسلام تا وفات رسول خدا (ص) حکم مشرکین گاهی قتل و گاهی عفو و گاهی گرفتن فدا بود، مؤید این مطلب این است که مردی را با سیری نزد رسول خدا (ص) آوردند بنام امامه و او سید و بزرگ یمامه بود، رسول خدا (ص) به او فرمود اسلام بیاور و یا خود را خریداری کن وگرنه تورا بکشم و یا آزادت کنم. او گفت ای محمد اگر مرا بکشی مرد بزرگی را کشته ای و اگر فداء بگیری از مرد بزرگی فداء گرفته ای و اگر آزاد کنی بزرگی را آزاد کرده ای، و اسلام آوردن من بعید است. رسول خدا (ص) فرمود آزادت کردم، چون امامه این سخن شنید گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، حسن خلق تو دلیل بر نبوت توست. پس به یمامه رفت و چون طعام اهل مکه از یمامه می آمد او مانع شد و گفت نمی گذارم به مشرکین برسد تا ایمان آورند و اهل مکه آنوقت با رسول خدا (ص) در مقام محاربه بودند و ناچار و بیچاره شده و به رسول خدا (ص) نامه نوشتند و شکایت از منع طعام امامه نمودند، رسول خدا (ص) نامه به او نوشت که منع طعام از مکیان نکند.

كَفَّ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ  
عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا الْأَكْرَفَ فَاتَّبِعْهُمْ  
إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ لَا يَكْفُ وَانْ يَطْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا  
فِيكُمْ إِلَّا أُولَ الْأَقْصَى يَرْفُوتَكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فَلَوْ لَهُمْ  
فَأَيُّقُونَ

**ترجمه:** چگونه برای مشرکین نزد خدا و رسول او پیمانی می باشد مگر آنانکه با ایشان نزد مسجد الحرام عهد بستید پس مادامی که بعهد خود ثابتند شما نیز ثابت بمانید برای ایشان، زیرا خدا



متقین را دوست می‌دارد (٧) چگونه برای ایشان عہدی باشد و حال آنکہ اگر بر شما ظفریابند در حق شما خویشی و پیمان را مراعات نکنند، شما را بزبانہای خود خوشنود می‌کنند و دل ایشان خشنود نیست و اکثرشان فاسقند (٨)

**نکات:** کسی کہ پیمان شکن باشد خدا پیمان او را بھیج گیرد مگر کسی کہ بعهده خود ثابت بماند. و طبق تواریخ، آنانکہ نسبت بہ رسول خدا (ص) بعهده خود وفا کردند: طائفة خزاعہ و بنی ضمیرہ بودند. در تاریخ آمده کہ جمعی از خوارج بہ راه زنی وقتل مسلمین پرداختند بعنوان اینکہ مردم بہ حکم غیر خدا گردن می‌نهند. اتفاقاً ابوالہذیل علاف با کاروانی بہ ایشان رسیدند و سخت بترسیدند و از حیات خود قطع امید کردند. ابوالہذیل گفت نترسید و کار خود را بہ من واگذارید، من ایشان را دفع خواہم کرد. پس خوارج پرسیدند و گفتند شما چہ کسانی دو از چہ قومید؟ ابوالہذیل گفت ما قومی از مشرکانیم و بہ تجارت می‌رویم و مقصود ما از این سفر این است کہ کلام خدا را بشنویم و در آن تأمل کنیم و اگر دیدیم خوب است ایمان آوریم. خوارج گفتند مرحبا و آیاتی از قرآن قرائت کردند. ابوالہذیل و رفقای او گفتند آمنا و صدقنا، خوارج گفتند در جوار ما بمانید. گفتند شما حق ما را اداء نمایند خوارج گفتند حق شما چیست؟ ابوالہذیل گفت حق ما این است کہ ما را بہ محل امن برسانید چنانچہ خدا فرمودہ: **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ**، پس خوارج ایشان را بہ محل امن رسانیدند.

اشْعَرُوا بِاللَّهِ ثَمًّا فَلْيَصَدِّعُوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّمَا  
نَأْمُرُكُمْ بِمَا يُعْزِلُكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَلِمْزُوا  
أُولَئِكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الدِّينِ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ



الزَّكَاةَ فَآخَرًا إِنَّ كُفْرَ الْكَافِرِينَ وَالْفُصْلَ الْأَوَّلَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ  
وَإِنْ نَكَوْا إِيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَدْ نَالُوا  
أَثِمَةً الْأَكْثَرِ إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ لَكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ لِمَنِ كَذَبُوا  
تَوْبَتَهُمْ فَآخَرًا إِنَّ كُفْرَ الْكَافِرِينَ وَالْفُصْلَ الْأَوَّلَ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ  
مَرَّةً أَنْتَحُونَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝

**ترجمه:** آیات خدا را به بهای اندکی معامله کردند پس مردم را از راه خدا بازداشتند حقا ایشان بدعملی می کردند (۹) در حق هیچ مؤمنی قرابت و پیمانی را مراعات نمی کنند و ایشان همان تعدی کنندگانند (۱۰) پس اگر توبه کرده و نماز را برپا داشتند و زکات را بدادند، برادران شما ایند در دین، و ما بیان می کنیم آیات را برای قومی که می دانند (۱۱) و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان شکستند و در دین شما طعن زدند پس پیشوایان کفر را بکشید زیرا اینان را سوگندها نباشد تا شاید خودداری کنند (۱۲) آیا با قومی که پیمانشان را شکستند و به بیرون رانند رسول خدا همت گماشتند قتال نمی کنید در حالیکه ایشان ابتدا کرده و از شما پیشی گرفتند، آیا از ایشان می ترسید، پس خدا سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده اید (۱۳)

**نکات:** خدایتعالی صفات مشرکین را برای بیداری مؤمنین شمرده تا به آنان اعتماد ننمایند: اول برای چند درهم دنیا، آیات خدا را ندیده گرفته و چند درهم را ترجیح دادند بر عقل و علم و وحی. دوم اگر غلبه کنند سوگند و خویشی و پیمان را مراعات نخواهند کرد. سوم عادتشان تعدی و تجاوز است. چهارم بتجربه رسیده که در موقع نیرومندی چه ستمها کردند، برقتل رسول خدا (ص) متحد شدند و



رسول خدا (ص) را فراری دادند، چنانکه یهود چنین تصمیم گرفتند و گفتند لیخرجن الاعز منها الأذل . جمله: و هموا بیاخراج الرسول، مشرکین و یاهم کفار و مشرکین را شامل می شود. و اینها دلیل است که کفار و مشرکین تابع منطق عقل و دلیل نیستند. نویسنده گوید: عینا مانند زمان ما که مردم متعصب خرافاتی اگر قدرتی داشته باشند به ضرب و قتل طرف اقدام می کنند، و بعضی از مروجین مذهبی چون قدرت ندارند به تکفیر و لعن می پردازند، و هر کس حق را اظهار کند گرفتار چنین مردمی است و رنج می برد.

قَاتِلُوهُمْ

بَعْدَ بَأْسٍ مِّنَ اللَّهِ يَأْبُدُكُمْ وَيُنْزِلُ فِيكُمْ مِصْرًا كَمَا عَلَّمَهُمْ وَبَشِّرِ صِدْقًا  
مُؤْمِنِينَ وَيَذَرُكَ غَظَبُ اللَّهِ عَلَى مَن شَاءَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ  
أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ  
يَجِدُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولَهُ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ  
بِمَا تَعْمَلُونَ

**ترجمه:** با ایشان کارزار و پیکار کنید، خدا ایشان را بدست شما عذاب می کند و خوارشان می نماید و شما را بر ایشان یاری می دهد و سینه های قوم با ایمان را شفا می بخشد (۱۴) و خشم دلهاشان را می برد و خدا توبه هر کس را بخواهد می پذیرد و خدا دانای حکیم است (۱۵) آیا پنداشته اید که رها می شوید و هنوز خدا مجاهدین شما و آنان را که جز خدا و رسول و مؤمنین را دوست نهانی نگرفته اند، ندانسته، در حالیکه خدا به آنچه می کنید آگاه است (۱۶)

**نکات:** در صدر اسلام از کثرت اذیت و آزار کفار و مشرکین، دل های مسلمین پراز خشم بود ولی مأذون به جهاد نبودند چون عده کافیه نداشتند، اما چون عدد کافیه تحقق پیدا کرد خدا امر به جهاد



نمود و دل‌های مؤمنین را ببرکت شمشیرمجا‌هدین شفاء داد و کفار و مشرکین را عذاب کرد. و مقصود از جمله: ولما يعلم الله... این است که هنوز معلوم حضرت باری تحقق پیدا نکرده، اگرچه در ازل هر چیز را دانسته، ولی تا فداکاری خود را بروز ندهید معلوم حق ظاهر نگردد.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ  
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ  
إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَ  
آتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

**ترجمه:** برای مشرکین روانیست که مساجد خدا را آباد کنند در حالیکه بر کفر خود گواهند، ایشانند که اعمالشان هدر است و ایشانند که در آتش دوزخ جاودانند (۱۷) همانا مساجد خدا را آنکه ایمان به خدا و روز جزاء دارد و نماز را بپای می‌دارد و زکات می‌دهد و جز خدا از کسی نمی‌ترسد، آباد می‌کند، پس امید است که ایشان از هدایت یافتگان باشند (۱۸)

**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که متصدیان امور مساجد باید دارای ایمان و خالی از خرافات باشند و تمام اعمال کسی که توحید صحیحی ندارد هدر و مانند نبود است و کسی که به آبادی مساجد می‌پردازد باید از غیر خدا ترسد و غیر او را ملاحظه نکند. متأسفانه متصدیان امور مساجد و مجالس دینی فعلی زمان ما یکمشت مردم‌هوی پرست می‌باشند و لذا تمام تبلیغات دینی آلوده به شرک و خرافات است. و جمله: لم یخش إلا الله دلالت دارد که مشرک بتمام اقسام آن و لواینکه نامش مسلمان باشد حق دخالت در امور مسجد ندارد، چه علی‌اللهی و چه شیخی و چه سایر غالیان. جمله: فعسی أولئک... دلالت دارد براینکه مسلمان موحّد



جامع الشرايط نیز بايد امیدوار به هدايت و رحمت حق باشد و مغرور نباشد. شاعر گوید:

مباش غره بعلم و عمل که شد ابليس  
بدین سبب ز در بارگاه عزت دور

أَجْعَلْنٰمْ سِقَايَةَ الْحَآجِّ وَغِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا يَنْتَوْنَ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي  
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ  
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ  
بِشِرِّهِمْ وَرَبِّهِمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ  
مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝

**ترجمه:** آيا سیراب کردن حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را مانند  
عمل آنکه ایمان به خدا و روز جزاء دارد و در راه خدا جهاد می کند  
قرار داده اید، نزد خدا مساوی نیستند، و خدا قوم ستمگران را  
هدایت نمی کند (۱۹) آنانکه ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا  
با موال و جانهای خود جهاد کرده اند، درجه ایشان نزد خدا  
بزرگتر است و ایشانند کامیابان و بهره برندگان (۲۰) پروردگارشان  
به رحمت و رضوان خود، ایشان را مژده می دهد و برای ایشان است  
باغهای که در آنها نعمتهای پاینده است (۲۱) در آن باغها همیشه  
جاویدانند، بی گمان خدا نژدا و ست اجر بزرگ (۲۲)

**نکات:** بعضی از اصحاب رسول که تازه مسلمان بودند با اعمال و  
افعال و عناوین خود افتخار می کردند، از جمله عباس عموی  
رسول خدا (ص) افتخار می کرد به اینکه سقای حاجیان بوده و آنان را  
سیراب می کرده و طلحة بن شیبه می گفت من کلیددار کعبه و



تعمیرکننده مسجد الحرام، و افتخارات خود را به علی (ع) عرضه کردند. حضرت فرمود ایمان به خدا و هجرت و جهاد در راه خدا موجب فضیلت است تا آنکه قضاوت را نزد رسول خدا (ص) بردن نزد رسول خدا (ص) چیزی نفرمود تا این آیات نازل گردید.

بِأَيُّهَا الَّذِينَ

أَمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْآبَاءَ كُذُّوا إِخْوَانَكُمْ أُولَئِكَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ

عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ

مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ

فَرِيضُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾

فَرِيضُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾

**ترجمه:** ای مؤمنین پدرانتان و برادرانتان را دوست نگیرید اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند و هر کس از شما با آنان دوستی کند پس همانان ستمگرند (۲۳) بگو اگر پدران و پسران شما و برادران شما و زنانتان و فامیلان و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از کسادی آن می‌ترسید و مساکنی که آنها را می‌پسندید (و به آنها دل بسته‌اید) نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او محبوبتر است پس منتظر باشید تا خدا امر خود را بیاورد و خدا قوم فاسقین را هدایت نمی‌کند (۲۴)

**نکات:** صدر اسلام هر فردی که مسلمان می‌شد و خدای یکتا را می‌پذیرفت مانند زمان ما با خویشان و کسان او که همه از کفار بودند باید قطع دوستی و ملاطفت کند. در حدیث آمده که رسول خدا (ص) فرمود: لا یجد أحدکم طعم الایمان حتی یحب فی الله أبعد



الناس و يبغض في الله أقرب الناس . یعنی کسی از شما مزه ایمان را نمی یابد تا در راه خدا دورترین مردم را دوست بدارد و نزدیک ترین مردم را دشمن بدارد . و مقصود از جمله : حتی یأتی الله بأمره ، آمدن عذاب خداست .

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ  
كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شِبَاءَ وَصَائِفُ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِأَرْجُبِثُ  
ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى  
الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ  
الْكَافِرِينَ ثُمَّ تَوَبَّ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

**ترجمه:** محقق است که خدا شما را در مواقع بسیاری یاری کرد و روز حنین هنگامی که کثرت نفرات شما شما را به شگفت آورده بود ، پس ، آن کثرت هیچ بهره ای به شما نداد و برای شما مفید نشد و زمین با وسعتی که داشت بر شما تنگ شد سپس به دشمن پشت کردید در حال ادبار و پراکندگی (۲۵) سپس خدا یستعالی آرامش دل را بر رسول خود و بر مؤمنین نازل نمود و نازل کرد لشکرهایی را که ندیده بودید و عذاب نمود کفار را و این است جزاء کفار (۲۶) سپس خدا بعد از آن توبه هر کس را که بخواهد می پذیرد و خدا آمرزنده رحیم است (۲۷)

**نکات:** طبق این آیات ، خدا رسول خود را در مواقع بسیاری یاری کرده و روایت کرده اند که مواطن کثیره که در آنها رسول خدا (ص) یاری شده هشتاد موطن بوده و مقصود از روز حنین روز جنگ حنین است ، و حنین زمینی است بین مکه و طائف که آن جنگ در آنجا واقع شده ، و قضیه چنان است که پس از فتح مکه طائفه هوازن و ثقیف که چهار هزار مرد بودند و ۲۶ هزار مرد دیگر از طوائف دیگر



که با ایشان سی هزار نفر بودند به جنگ با رسول خدا (ص) آماده شدند و لشکر اسلام دوازده هزار و یا شانزده هزار نفر بودند، و بعضی از مسلمین می گفتند لن غلب الیوم، یعنی ما امروز با این کثرتی که داریم مغلوب نخواهیم شد و از کثرت خود شاد بودند، و لذا خدا فرموده: أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ، و چون دولشکر به هم آمیختند در ابتداء مسلمین غلبه کرده و ایشان را پراکنده کردند و مشغول گرفتن غنیمت شدند. مشرکین که زنان و حیوانات خود را همراه آورده بودند برای اینکه نگریزند همت و عصبیت ایشان بجوش آمد یکدگر آواز دادند یا حمأة السوء کجا می گریزید و زنان و فرزندان خود را رها کرده اید، پس باتفاق بازگشته و کمین نموده و بر مسلمین یورش آوردند، مسلمین مضطرب شده و فراری شده و شکست بزرگی برایشان وارد شد و با رسول خدا (ص) کسی نماند جز نه نفر از بنی هاشم و یکنفر از انصار بنام ایمن بن ام ایمن که در آن جنگ کشته شد و آن نه نفر عبارت بودند از: علی (ع) و عباس و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و نوفل بن حارث و ربیع بن حارث و عبد الله بن زبیر بن عبدالمطلب و عتبه و معتب پسران ابولهب و بقیه فرار کردند و علت فرار این شد که چون سفیده صبح آشکار شد سپاه مسلمین از راه سرازیری به وادی حنین آمدند و چون راه عبور تنگ بود لشکریان بتفاریق بطرق متعدده رهسپار بودند، این هنگام مردم هوازن از کمین بیرون تاختند و مسلمین را تیرباران کردند، مقدمه لشکر که فوج خالد بن ولید بود فاقد اسلحه بودند هزیمت شد و بدنبال ایشان مشرکین قریش که تازه مسلمان بودند گریختند، در این موقع سایر مسلمین نیز مضطرب شده و هزیمت شدند. رسول خدا (ص) بر قاطر سفیدی سوار بود و فریاد می کرد إلی أين أیها الناس؟ پس حضرت استر خود را حرکت داد و به کفار حمله نمود و با آن چند نفر قلیل به رزمی سخت اقدام کرد و جز در این جنگ رزم نداده بود، و می فرمود: أنا النبی لا کذب أنا بن عبدالمطلب و در این جنگ امیر المؤمنین (ع) بسیاری از شجاعان را کشت، مردی از



هوازن بنام ابوجرول علم‌سیاهی برسر نیزه کرده و در جلو کفار مانند شعله جولان می‌داد و هر مسلمانی را می‌کشت علم خود را حرکت می‌داد و کفار بدنبال وی می‌آمدند و رجز می‌خواند. امیرالمؤمنین علی (ع) براو حمله کرد و او را کشت. مشرکین پس از قتل او تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت شدند و عباس که مردی بلندآواز بود ندا می‌کرد یا أصحاب بیعة الشجرة، تا اینکه عده‌ای از مسلمین مجتمع شده و بحمله پرداختند، و رسول خدا (ص) مشتی خاک بر روی مشرکین انداخت و فرمود: شاهت الوجوه، تا اینکه غلبه با مسلمین شد. و مقصود از: أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین این است که خدا آرامش دل به رسول خدا (ص) و مؤمنین داد که از هجوم دشمن نترسیدند و مقاومت کردند و دو مرتبه خود را بر مشرکین زدند که رسول خدا (ص) فرمود الان تنور جنگ گرم شد، و رسول خدا (ص) در همان حال عرض می‌کرد: اللهم لك الحمد و إليك المشتكى و أنت المستعان.

مقصود از جمله: و أنزل جنودا لم تروها، صبر و ثبات و استقامت و طمأنینه و جرئت بوده که بر دل رسول و سایر مسلمین انداخته شده از طرف حق تعالی، و در این جنگ نفرت بسیاری از کفار کشته شدند و شش هزار نفر از مرد و زن و فرزند ایشان اسیر گردید و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند بدست مسلمین افتاد و چون مشرکین مغلوب شدند منادی رسول خدا (ص) ندا کرد که اسیران جنگی را نکشند، و بزنان نزدیک نشوند و باقی مشرکین پراکنده و به اوطاس رفتند و رسول خدا (ص) مأمور فرستاد و ایشان را تعقیب کردند تا اینکه مشرکین به شهر طائف رفتند و سایر مشرکین به ایشان پیوسته، و لشکر اسلام رفتند و طائف را محاصره کردند و جنگ تا اول ماه ذیقعه طول کشید و چون ماه ذیقعه از ماههای حرام بود جنگ تعطیل شد. و رسول خدا (ص) به جعرانه مراجعت کرد و در آنجا محرم بعمره شد و غنائم حنین و اوطاس را بین لشکر تقسیم کرد و مؤلفه قلوبهم را زیاده‌تر از دیگران بداد و مانند ابوسفیان



و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و حارث بن هشام و عبدالله بن امیه و معاویه بن ابی سفیان و هشام بن مغیره و اقرع بن حابس و امثال ایشان را از پنجاه شتر تا صد به ایشان داد. ولی به انصار بهره‌ای اندک بداد یعنی کمترین مهاجرین، انصار افسرده شده بعضی گفتند تمام غنائم را به قوم خود داد و ما را محروم کرد، بعضی گفتند ما تیغ زدیم و غنیمت کافران بردند، و بعضی گفتند فعلاً چون رسول خدا (ص) نیرومند شده احتیاج به ما ندارد و لذا ما را بی بهره کرد. چون این کلمات به رسول خدا (ص) رسید بفرمود تا همه انصار را جمع کردند و هرکس غیر ایشان بود ممنوع از ورود در آن مجلس نمود، سپس فرمود: ای انصار از شما چیزی می‌پرسم مرا جواب دهید؟ گفتند بگوی یا رسول الله، فرمود شما گمراه نبودید خدا شما را بواسطه من هدایت کرد؟ گفتند بلی **لله المنه و لرسوله**. فرمود شما برکناره دوزخ نبودید حق تعالی بواسطه من شما را برهانید؟ گفتند بلی یا رسول الله. فرمود شما جمعی اندک نبودید حق تعالی بوسیله من شما را بسیار توانا کرد؟ گفتند بلی یا رسول الله، **لله المنه و لرسوله**. فرمود شما دشمنان یکدیگر نبودید خدا تعالی بواسطه من دلهای شما را **ألفت داد و دوست یکدیگر شدید؟**، پس حضرت لحظه‌ای سکوت کرد پس از آن فرمود شما اگر بخواهید می‌توانید در جواب من بگوئید تو مطرود قوم خود بودی و نزد ما آمدی ما تو را منزل دادیم و تو فقیر بودی ما تو را بی نیاز کردیم و ترسناک بودی ما تو را امان دادیم و تو را بدروغ نسبت دادند ما ترا تصدیق کردیم. انصار که این کلمات را شنیدند همه بگریه افتادند و به‌های‌های گریستند و برخاستند بدست و پای رسول خدا (ص) افتاده و عرض کردند یا رسول الله تن و جان و مال ما فدای تو باد هرچه داریم باختیار توست به هر که خواهی انفاق کن، جوانان ما که سخن بی ادبانه گفتند خیال کرده بودند قلت بهره‌ای ایشان از غنائم برای بی اعتنائی شماست بقدر ایشان، اکنون توبه کردند یا رسول الله برای ایشان استغفار کن. رسول خدا (ص) دست بدعا برداشت و گفت: **اللهم اغفر الأنصار و**



أبناء الأنصار و أبناء أبناء الأنصار، يا معشر الأنصار أ ما ترضون أن ينصرف الناس بالشاة و النعم و في سهمكم رسول الله، همه عرض کردند رضینا بالله و عنه و برسوله . پس رسول خدا فرمود: انصار صاحب سَرَّ منند ، اگر مردمان به راهی روند و انصار به راهی من به طریق انصار سلوک کنم .

بهر حال در میان اسیران کفار شیما دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی رسول خدا (ص) بود چون خود را معرفی کرد حضرت با او مهربانی کرد و ردای خود را برای او پهن نمود و با او بسیار سخن گفت و احوال پرسی نمود و او را مخیر کرد که با حضرت بماند یا به خانه اش برود، شیما مراجعت به وطن را اختیار کرد، حضرت او را کنیزکی با دوشتر و چند گوسفند عطاء کرد، آن دختر در باب اسیران هوازن با آن حضرت سخن گفت و شفاعت نمود، حضرت فرمود من نصیب خود و فرزندان عبدالمطلب را به تو بخشیدم، اما از آنچه از سایر مسلمین است تو خود از ایشان شفاعت کن به حق من بر ایشان، شاید ببخشند. پس چون حضرت نماز ظهر را خواند دختر حلیمه برخاست و سخن گفت همه از برای رعایت رسول خدا (ص) اسیران هوازن را بخشیدند..

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ  
بَعْدَ غَائِمِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَجَلًا فَسَوْفَ يُغْنِيكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ  
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

ترجمه: ای مؤمنین همانا مشرکین نجسند پس بعد از این سال نزدیک به مسجد الحرام نشوند و اگر از درویشی و فقر می ترسید پس بزودی خدایتعالی از فضل خود اگر بخواهد شما را بی نیاز کند بدرستی که خدا دانای حکیم است (۲۸)

نکات: از کلمه إِنَّمَا استفاده می شود که فقط مشرکین نجسند، و آیا نجاست ایشان ظاهری است یا باطنی؟ ظاهر قرآن مطلق است



اگر قرینۀ فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامہم هذا، قرینہ نباشد زیرا ممکن است این جملہ را قرینہ بگیریم برای نجاست باطنی، برای اینکه اگر نجاست ظاہری باشد باید گفته شود فلا یمسوا المسجد الحرام من زمان نزول الایہ، زیرا نزدیک شدن بہ مسجد کہ مسجد را نجس نمی کند علی فرض نجاستہم، کہ آنہم خدا نفرمودہ سال نزول آیہ بہ مسجد الحرام نروند، بلکہ فرمودہ از سال بعد از آن بہ مسجد نزدیک نشوند، و بعلاوہ پیغمبر دستور شستن مسجد را نداد. پس معلوم می شود مقصود دوری از مجامع مسلمین و بی اعتنائی مسلمین است نسبت بہ ایشان و این می رساند نجاست باطنی را، مسلمین آن زمان خیال می کردند کہ اگر مشرکین بہ حج نیایند و بہ مسجد الحرام وارد نشوند موجب کساد بازار مکہ و فقر مسلمین می شود، حق تعالی در رد این گفتار و خیال فرمودہ خدا شما را بی نیاز خواہد کرد و ہمینطور شد، زیرا یمن و جدہ و طائف و سایر نواحی حجاز ایمان آوردند و از اطراف مکہ ہرچہ باید و شاید بہ مکہ وارد می کردند از غذاہا و حبوبات و لباسها. و از جملہ لایقربوا المسجد الحرام از باب تنقیح مناط استفادہ می شود کہ مشرکین زمان ما کہ امام را ہمہ جا حاضر و ناظر می دانند حق ورود بہ مساجد مسلمین را ندارند، پس اگر مشرک بت پرست کم است بجای آن مشرک غیر بت پرست مانند غلاۃ و شیخیہ و کسانی کہ صفات خدا و یا افعال او را بہ ہر بشری و یا بہ بندگان صالح خدا پرست نسبت می دہند و ایشانرا در عبادتہا می خوانند و حاضر و ناظر می دانند و عموماً مشرکند بسیارند و باید از مجامع مسلمین دور شوند. اشکال در این است کہ مسلمان واقعی کجا و مجامع اسلامی کجاست، آیا چنین چیزی وجود خارجی دارد یا خیر؟!.

قَالُوا الَّذِينَ لَا بُدَّ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

وَلَا يَحْتَرِمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ



## الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ \*

**ترجمه:** با آنانکه ایمان به خدا و روز قیامت نمی آورند و آنچه خدا و رسول او حرام کرده حرام نمی دانند و دین حق را نمی پذیرند از آنانکه کتاب به ایشان داده شده، کارزار کنید تا وقتی که از دست خود جزیه دهند در حالیکه ایشان خوارند (۲۹)

**نکات:** قاتلوا دلالت دارد براینکه باید مسلمین با اهل کتاب قتال کنند تا ایشان جزیه دهند بحال خواری، و مادامی که جزیه نداده اند مسلمین از قتال ایشان دست برندارند. و کلمه من ید چند احتمال دارد: اول اینکه از دست خود بدهند و در دادن جزیه واسطه نگیرند زیرا هر یک از ایشان وقت آداء جزیه چون در پیشگاه أمراء اسلامی حاضر شوند و ذلت خود و عزت مسلمین را ببینند در هدایت ایشان مؤثر است. دوم عن ید بمعنی عن قدره باشد یعنی هر یکی از اهل ذمه که فقیرند و استطاعت پرداخت جزیه ندارند جزیه از او ساقط است، اگر کسی گوید اهل کتاب به خدا و قیامت ایمان دارند چگونه خدا فرموده ایمان نیاورده اند؟ جواب آنستکه ایمان به خدای واقعی ندارند زیرا ایشان خدائی را قائلند که پسردارد و تعدد قدماء قائلند، خصوصاً نصاری که اقانیم ثلاثه را قدیم می دانند چنانکه خواهد آمد. و همچنین به روز جزاء و کيفرا اعمال قائل نیستند زیرا می گویند: لن تمسنا النار إلا أیاما معدودة، مانند بعضی از ملت ما که خود را مسئول اعمال خود نمی دانند و بامید شفاعت زید و عمرو مغرور شده و می گویند شفاء ما را از آتش می رهانند و دل خود را خوش کرده اند. و بعلاوه کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد مطیع اوامر خداست و تحقیق می کند و خدا که گفته به محمد (ص) ایمان آورید، او ایمان می آورد. جمله: من الذین أوتوا الكتاب دلالت دارد که جزیه از اهل کتاب پذیرفته می شود نه از مشرکین که ایشان مخیرند بین اسلام و قتل. و مقدار جزیه بسته به نظر زما مدار مسلمین است که باید صلاح را در نظر بگیرد



و از هر نفری چه مقدار أخذ کنند و چون مسلمان شوند جزیه ساقط است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ  
قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَأَنزَلَهُمُ  
اللَّهُ أَنَّى يَكُونُ اتِّخَاذُ أَحْبَابِهِمُ وَرَهْبَانُهُمْ أَزْوَاجًا مِنْ دُونِ  
اللَّهِ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا  
هُوَ بِنَجَاتِهِ غَمَّا يُشْرِكُونَ ۝

**ترجمه:** و یهود گفتند عزیر پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست، این گفتار ایشان است به زبان نشان، شباهت می رسانند به گفتار آنانکه از پیش کافر شدند، خدا بکشد ایشان را به کجا منحرف می شوند (۳۰) دانشمندان دینی و مقدسین خود را اربابی جز خدا گرفتند و هم مسیح پسر مریم را، و حال اینکه ما مـــــ نبودند مگر اینکه عبادت کنند یک إلہ را، که نیست إلہی جز او، منزہ و برتر است او از آنچه شریک او می کنند (۳۱)

**نکات:** مقصود از جمله: و قالت الیهود... بعضی از فرق یهود می باشد که عزیر را پسر خدا دانستند و جهت اینکه او را پسر خدا دانستند این شد که بخت النصر تمام یهودیان را قتل عام کرد و کتابهای ایشان را سوزانید و نابود کرد و اطفال ایشان را اسیر نمود و از جمله اسیران عزیر بود که پس از برگشت از اسیری کشف و کراماتی از او دیدند از جمله اینکه صد سال مرد سپـس زنده شد و از جمله اینکه توره بآن بزرگی را از حفظ می خواند. یهودیان تعجب کردند و در حق او غلو کرده و او را فرزند خدا خواندند. و امانصاری چرا عیسی را پسر خدا خواندند با اینکه انبیاء دارای خوراک و خواب و بول و غایط می باشند و ممکن



نیست خود را خدا و یا پسر خدا بدانند، پس نصاری این افتراءات را چگونه به عیسی بستند؟ جواب این است که این مزخرفات را قدیس بولس بوجود آورد.

و قصه او این است که پیروان مسیح قائل به خدای واحد لاشریک له و نبوت عیسی (ع) بودند تا اینکه جنگی بین ایشان و بین یهود واقع شد و یهود نتوانستند نصاری را مغلوب و منکوب و از بین ببرند تا اینکه یکی از شجاعان یهود بنام بولس یهودیان را جمع کرد و گفت اگر حق با عیسی باشد ما همه کافر شده و اهل آتش دوزخ می باشیم و من نصاری را همراه می کنم تا اینکه اگر بناست بدوزخ برویم آنان نیز اهل دوزخ شوند، سپس آمد در نزد نصاری و اسب خود را پی و از جنگی که با نصاری کرده اظهار ندامت کرد و سر خود را روی خاک گذاشت در حال گریه، سپس گفت من از آسمان ندائی شنیدم که به من گفتند توبه تو پذیرفته نیست مگر اینکه به دین نصاری وارد شوی و من توبه کردم و به دین نصاری وارد شدم، مردم نصاری خرسند شده و او را معزز داشته و به کنیسه بردند و یکسال آنجا ماند و انجیل را فراگرفت و مورد محبت نصاری شد سپس به بیت المقدس رفت و آنجا شاگردی را تربیت کرد بنام نسطور و به او آموخت که عیسی و مریم و خدا هر سه قدیم و منشأ عالم بودند، سپس به روم رفت و عالم لاهوت و ناسوت را به ایشان یاد داد که عیسی دارای دوجنیه بوده که عیسی هم انسان بوده و هم خدا، و مرد دیگری را آموخت که عیسی ازلی و ابدی است و به هر یک از شاگردان خود گفت تو خلیفه و جانشین منی و تو مردم را به آنچه به تو آموخته ایم دعوت کن، و من عیسی را در خواب دیده ام و او اظهار رضایت کرده از من و من خود را فردا از بین می برم برای خشتودی عیسی، سپس خود را هلاک کرد، و این شاگردان هر کدام پرداختند به دعوت مردم بسوی تثلیث و همان خرافاتی که قدیس بولس به ایشان آموخته بود، و نصاری از غلو در حق عیسی (ع) خوششان آمد و لذا این عقاید همه را فراگرفت.

جمله: ذلک قولهم بأفواههم، دلالت دارد که یهود و نصاری



قلبا وعقلا نمی فهمند چه می گویند ولی بزبان این گفتارها را رواج می دهند.

احتجاج طبرسی روایت کرده که روزی نصاری و یهود و دهریه و مشرکین نزد رسول خدا (ص) جمع شدند، یهودیان گفتند ما برای مناظره آمده ایم و می گوئیم عزیر پسر خداست، اگر تو پیروی ما کنی ما افضل و اسبق از توئیم. و نصاری گفتند ما می گوئیم مسیح پسر خداست. حضرت به یهود فرمود: آیا آمدید تا قول شما را بدون دلیل بپذیریم؟ گفتند خیر. حضرت فرمود برای چه شما عزیر را پسر خدا می دانید؟ گفتند برای اینکه تورا را پس از فقدان آورد و این کار او دلیل بر پسر بودن اوست برای خدا. حضرت فرمود چگونه موسی را که ابتداء تورا را آورد با آنهمه معجزات، پسر خدا نمی دانید، موسی (ع) که کرامت بیشتری داشت و اگر می گوئید خدا مانند پدران شما می باشد که از زنان، فرزندان می آورند، پس حقیقتا کافر شده اید و او را شبیه به مخلوق نموده اید و صفات حادثه برای او قائل شده اید؟ گفتند خیر ما چنیــــن نمی گوئیم بلکه می گوئیم عزیر پسر خداست باین معنی که او نزد خدا گرامی است چنانکه گاهی بعضی از علمای ما به کسی که نزد او محترم و گرامی است می گوید ای پسر من نه بعنوان اینکه فرزند ولادتی من باشد. رسول خدا (ص) فرمود بنا براین حضرت موسی (ع) نیز گرامی بود نزد خدا، پس باید او نیز پسر خدا باشد، و بنا براین دلیل شما که یکنفر از بزرگان شما به کسی که اجنبی از اوست می گوید پسر به دیگری نیز می گوید برادر و یا پدر و یا سیدی بعنوان اکرام، پس بنا براین باید نزد شما جایز باشد که موسی برای خدا بعنوان اکرام برادر و یا پدر و یا شیخ و سید باشد، آیا جایز است چنین سخنی درباره خدا و موسی؟ یهودیان در جواب مبهوت و عاجز شدند و گفتند باید برویم فکرو نظر کنیم. حضرت فرمود بروید با انصاف نظر کنید تا خدا شما را هدایت کند. سپس حضرت به نصاری توجه کرد و فرمود: شما می گوئید خدای قدیم عزوجل با مسیح پسرش یکی شده، از این گفتار چه اراده کرده اید،



آیا می‌گوئید عیسی (ع) که حادث است بقدم پروردگار قدیم شده است و یا می‌گوئید بنده گرامی است و مخصوص به کرامت خداوندی است، اگر می‌گوئید عیسی (ع) قدیم بوده و حادث شده پس وجود خدای قدیم را حادث و باطل گردانیده‌اید و اگر بگوئید خدا با او متحد شده و هردو حادثند پس خدا را حادث قرار داده‌اید؟ نصاری گفتند چون خدا بردست عیسی چیزهای عجیب و غریبی اظهار کرده پس او را فرزند خود قرار داده بعنوان کرامت، حضرت فرمود: جواب شما همان است که به یهود گفتم که اگر بعنوان کرامت باشد بسیاری از بزرگان به مخصوصین خود پدر و برادر و عمو می‌گویند آیا جایز است که به عیسی حق تعالی بگوید پدر و برادر و عمو تا آخر حدیث که طولانی است، تا آخر آمدند بیست و پنج نفر از آنان مسلمان شدند.

در مجمع البیان روایت کرده از عدی بن حاتم که نزد رسول خدا (ص) رفتم در حالیکه در گردنم صلیب بود، حضرت فرمود ای عدی این بت را از گردن بپنداز. عدی گفت انداختم و خدمت حضرت رفتم دیدم این آیه را می‌خواند: اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله... و این جمله دلالت دارد که مسلمان نباید پیامبران و اوصیاء و دیگران را ارباب خود بدانند. در اصول کافی روایت کرده از ابوبصیر که از امام صادق سؤال کردم از این آیه: اتخذوا أحبارهم... حضرت فرمود: علماء و بزرگان ایشان دعوت نکردند ایشان را به عبادت خود، و اگر دعوت می‌کردند ایشان اجابت نمی‌کردند، ولكن علماء و بزرگان حرامی را برای ایشان حلال کردند و حلالی را حرام کردند و ایشان پذیرفتند پس همین عبادت کردن آنان است، پس ایشان را اربابی جز خدا گرفتند، ولیکن بدون اینکه بفهمند، و امام باقر (ع) نیز در تفسیر این آیه فرموده: بزرگانشان هرچه گفتند ایشان پذیرفتند و امر خدا و کتب الهی را پشت سر انداختند و همین عبادت است برای ایشان، احبار و رهبان را، در حالیکه مأمور نشدند مگر به عبادت اله واحدیکه لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون. رسول خدا (ص) می‌فرماید



اطاعت بزرگان دین ایشان بدون مدرک همان عبادت ایشان می باشد. نویسنده گوید همانطوریکه بعضی از علمای اسلام نوشته اند، بسیاری از مقلدین علماء را می بینیم که اگر آیات بسیاری از کتاب خدا را برای ایشان بخوانی نمی پذیرند و بنظر تعجب به انسان نظر می کنند و می گویند چگونه ممکن است ما بداین آیات الهی عمل کنیم با اینکه احادیث و اقوال علمای ما برخلاف این آیات است و بهمین بهانه ها بسیاری از مسلمانها از اسلام خارج و به کفر وارد شده اند، حتی بعضی از ایشان علماء و مرشدین را سجده می کنند و سخن ایشان را از کلمات خدا بهتر می پذیرند.

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُّورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ  
وَبِأَبْأِ اللَّهِ إِلَّا أَن يُنِيرَ نُّورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾  
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى  
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

**ترجمه:** اراده می کنند که بدهانهاشان نور خدا را خاموش کنند و خدا ابا دارد و نمی خواهد مگر اینکه نور خود را تمام کند و اگرچه کافران کراهت دارند (۳۲) آن خدا همانست که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا اینکه آنها بر تمام ادیان غالب گردانند و اگرچه مشرکین نخواهند (۳۳)

**نکات:** مقصود از نور الله دین و کتاب الهی است که بواسطه گفتارهای خیالی بشری جلو آنها گرفته اند و با سخنان واهی خود از نشر کلمات حق مانع می تراشند، یکی با فلسفه و یکی با اشعار و یکی با عرفان و یکی مانند یهود با تأویلات دلبخواهی خود چنانکه یهود کلماتی که در توراۃ راجع به محمد (ص) بود تأویل می کردند و حقائق توراۃ را بیان نمی کردند و نمی گذاشتند عوام عقل خود را بکار اندازد و ایشان را به تقلید عادت داده بودند،



و حاصل آنکه بمکروخده از بیداری مردم و نشر کلمات الهی  
 جلوگیری می‌کردند. و کمال هردینی بسه چیز است: اول دلایل و  
 برهان زیاد که موجب هدایت افکار و بیداری افراد گردد، و  
 مقصود بجملة أرسل رسوله بالهدی همین است. دوم مشتمل بودن  
 دین بر قواعد حکمت و صلاح و موافقت عقاید و قواعد آن با عقل  
 سالم و توجه دادن مردم به خداپرستی و دور کردن ایشان از هوی-  
 پرستی و مقصود از دین الحق همین است. سوم برتری داشتن و  
 غلبه نمودن بر سایر ادیان و مقصود از لیظهره همین است. و  
 بنابراین اسلام چون واجد هر سه جهت است اکمل ادیان می‌باشد. و  
 مقصود از غلبه، غلبه قهر و سلطه و یا غلبه برهان و دلیل است، و  
 اسلام هر دو را واجد است. و هیچ نقصی ندارد.

### بِأَيِّهَا الدِّينِ

اَمْوَالِ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ الْاَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَبَاْكُلُوْنَ اَمْوَالِ  
 النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ  
 يَكْزِبُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُوْنَهَا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ  
 فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۚ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلٰیهَا فِيْ نَارٍ جَهَنَّمَ  
 تَتَكُوْنُ فِيْهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هٰذَا مَا  
 كَفَرْتُمْ لَا نَفْسُكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْفُرُوْنَ \*

**ترجمه:** ای مؤمنین براستی که بسیاری از علماء و مقدسین می‌خورند  
 اموال مردم را بباطل و از راه خدا باز می‌دارند، و آنانکه طلا و  
 نقره را جمع و نهفته می‌کنند و آنرا در راه خدا انفاق نمی‌کنند  
 پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت ده (۳۴) روزی که در آتش  
 دوزخ گرم و برافروخته شود بر آن گنج، پس پیشانیها و پهلوها و



پشتهايشان بآن داغ کرده شود و گفته شود اين است آنچه نهفتيد  
برای خودتان پس بجشيد آنچه را که می‌نهاديد (۳۵)

**نکات:** گویند این آیات در مذمت یهود است ولی چنین نیست چون  
خدا خطاب به مؤمنین کرده باید راجع به خود مؤمنین و مسلمین  
باشد، باضافه چیزی که برای یهود بدبوده برای مسلمین نیز  
بداست و آیه نیز اطلاق دارد و مورد نزول مخص نمی‌شود، و مقصود  
از جمله: **لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ**، این نیست که مال مردم  
را بزور و جبر می‌گرفتند بلکه بعنوان دینی و **وجوه** دینی مال  
مردم را می‌گرفتند چنانکه زمان مانیز بعضی از علما و مقدسین  
مال مردم را بعنوان وجوه شرعی می‌گیرند و از نام دین نان  
می‌خورند و سهم امام و خمس که از کار و کسب می‌گیرند اصلاً در دین اسلام نبوده  
از ارکان دین نموده اند و زکاتی که مکرر خدا در قرآن دستور داده بکلی  
متروک شده، چرا؟ زیرا زکات اختصاصی به علماء و مقدسین  
ندارد و مصرف آن فقراء و مساکین و مصالح عمومی مسلمین است.  
اینان زکات را ندیده گرفته و وجوهاتی که مخصوص خودشان باشد  
بوجود آورده اند و اکثر مسلمین حس تحقیق ندارند زیرا تقلید  
را به ایشان تزریق کرده اند.

مقصود از جمله: **يَصُدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**، این است که مردم را از  
راه خدا باز می‌دارند، اگر کسی بگوید چگونه علماء و مقدسین مردم  
را از راه خدا باز می‌دارند؟ جواب گوئیم اینان علناً نمی‌توانند  
بگویند براه خدا نروید زیرا از این راه با اصطلاح تبلیغ و ترویج  
دین، می‌خواهند معاش خود را ادا مدهند، ولی راه خدا یعنی دین  
اورا متروک کرده و مردم را از راه حق دور می‌کنند و چیزهای  
بنام دین می‌آورند و نمی‌گذارند مردم به دین حق آشنا گردند و  
به راه خدا سیر کنند. مثلاً دین اسلام که دین تحقیق است اینان  
تحقیق را برای مردم روان نمی‌دانند و تقلید را به مردم ارائه  
می‌دهند، و در عوض جهاد در راه خدا، گریه و زاری و دم‌گرفتن را  
به مردم آموخته اند، و در عوض نماز جمعه و اجتماع در آن، تکیه و  
حسینیه و خانقاه و مهدیه و فاطمیه و زینبیه و خواندن ندبه و



اشعار به مردم آموخته‌اند. و در عوض توحید و توجه به خدای یکتا توجه به انبیاء و صالحین را بعنوان توسل به مردم یاد داده‌اند، و یا به مردم تمرین تملق و چاپلوسی از اولیاء خدا که از این دنیا رفته‌اند یاد داده‌اند، و همچنین... آنچه در اسلام نبوده زمان ما از مقررات اسلامی شده و آنچه اسلام مخالف با آن بوده جای اسلام را گرفته و تمام اینها از علماء و مقدسینی است که یصدون عن سبیل الله می‌باشند.

مقصود از جمله: والذین یکنزون... این است که مالها را جمع و ذخیره می‌کنند و به مصارف خیر و مصالح مسلمین نمی‌رسانند، و پول زیاد و اسکناس و سایر اوراق بهادار نیز حکم طلا و نقره داشته و مشمول زکات و نیز مشمول این آیه است، چنانکه از روایات و احادیث نیز استفاده می‌شود. رسول خدا (ص) می‌فرماید: کل مال لم تؤد زکاته فهو کنز و إن کان ظاهراً و کل مال أدیت زکاته فلیس بکنز. یعنی هر مالی که زکات آنرا نداده باشی آن گنج است و اگرچه پیدا باشد و هر مالی که زکات آنرا داده باشی آن گنج نیست، یعنی مشمول آیه فوق نیست.

روایت شده چون این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) سه مرتبه فرمود: تباً للذهب و الفضة. یعنی ناپسند شود طلا و نقره، اصحاب عرض کردند یا رسول الله چه مالی را بگیریم برای خود؟ فرمود: لسانا ذاکراً و قلباً شاکراً و زوجة مؤمنة تعین أحدکم علی دینه. یعنی برای خود تهیه کنید زبان ذاکر و قلب شاکر و زنی مؤمنه که شما را بر دین خودتان یاری کند. و قال رسول الله (ص): من ترک كثيراً مثل له یوم القیامة شجاعاً أقرع له زبیبان یتبعه یقول ویلک ما أنت؟ فیقول أنا کنزک الذی ترکت بعدک فلا یزال یتبعه حتی یلقمه یده فیقضمها ثم یتبعه سائر جسده.

إِنَّ عَذَابَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خُلِقَ  
الْسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلُمُوا فِيهِ



## أَنْفُسَكُمْ وَفَانِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُفَانِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَوْ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

**ترجمه:** بتحقيق که شمارۀ ماهها نزد خدا دوازده ماه است در کتاب خدا روزی که آسمانها و زمین را آفرید چهار ماه از آنها ماه حرام است، این است دین پایدار پس در این چهار ماه برخویشتن ستم مکنید و با همه مشرکین قتال کنید چنانکه ایشان با همه شما قتال می کنند و بدانید خدا با پرهیزکاران است (۳۶)

**نکات:** مقصود از ماهها ماههای قمری است که در عرب معمول بوده و حقتعالی از ابتدای خلقت چنین مقرر داشته که هر ماه بتغییر شکل ماه و طلوع و غروب آن، اول و وسط و آخر ماه معلوم شود و برای عالم و جاهل فرقی ندارد و هر کس به آسمان نظر کند و شکل ماه را ببیند می فهمد او اشل ماه است و یا او آخر آن، و این طلوع و غروب را خدا چنین قرار داده و اما ماههای شمسی که در سایر ملل مرسوم است نشانه کیهانی که عموم مردم حساب آنرا داشته باشند ندارد. اما مشرکین عرب دیدند که اگر ماههای قمری را رعایت کنند گاهی حج به تابستان می افتد و گاهی به زمستان و بر مسافرین حج مشکل می گردد، آمدند ماهها را طبق ماههای شمسی قرار دادند و چون ماههای شمسی سالی دهر روز زیاده تر بر ماههای قمری می شود آمدند کبیسه قرار دادند و کبیسه این است که هر سه سال یکمرتبه یکماه بردوازده ماه افزودند و ماههای قمری را سیزده ماه می کردند و ماه حج را گاهی بتأخیر می انداختند به ماه دیگر تا طبق ماههای شمسی بشود. حقتعالی این کار را مذمت کرده و فرموده ماها طبق خلقت دوازده ماه است: محرم و صفر و ربیع الأول و ربیع الثانی و جمادی الاول و جمادی الثانی و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذیقعدة و ذیحجه. و چهار ماه از این ۱۲ ماه را حرام قرار داده یعنی جنگ جدال در این چهار ماه جائز نیست، چون در زمان جاهلیت این تحریم متعارف نبود



حق تعالی مقرر داشت که در اسلام نیز همان تحریم باشد، و کسی ابتداءً به قتل و جدال در این چهار ماه اقدام نکند. اما اگر مشرکین و کفار ابتدا به جنگ کردند، باید با ایشان معامله بمثل کرد چنانکه در سورة بقره شرح آن گذشت.

نکته دیگر این است که کافرا میتوان حال گرفت برای فاعل قاتلوا و میتوان حال گرفت برای مفعول قاتلوا، و ما در ترجمه آنرا حال گرفتیم برای مفعول، و اگر برای فاعل حال بگیریم معنی چنین میشود: قتال کنید همگی متفقاً بحال اتفـسـاق با مشرکین یعنی شما با هم متفق باشید چنانکه مشرکین در قتال با شما متفقند. و عجب این است که بعضی از امامیه در کتب خود ۲۹ روایت نقل کرده اند که مقصود از دوازده ماه همین ماههای قمری است طبق صریح آیه قرآن ولی یکر وایت که راوی آن از غلاة است گفته این دوازده ماه دوازده امام است، آنوقت گویندگان از همه جا بی خبر تمام آن ۲۹ روایت ائمه خود را مسکوت گذاشته و صرف نظر کرده اند و همان یکر وایت را در منابر به رخ مردم میکشند، یعنی با قرآن کلام خدا بازی کرده اند. باید از ایشان ضمناً سؤال نمود منها أربعة حرم، یعنی چه؟

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا  
بِحُلُولِهِ عَامًا وَغَيْرَ مَوْنَةٍ عَامًا لِّإِطْوَاءِ عِدَّةٍ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ  
اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٢٧

ترجمه: همانا تأخیر انداختن و تغییر در ماه حرام زیاد نمودن در کفر است گمراه میشوند بآن کسانی که کافر شدند سالی آنرا حلال و سالی آنرا حرام می شمارند تا با شماره ماههایی که خدا حرام کرده موافق نمایند پس حلال کنند آنچه را خدا حرام کرده، اعمال بدشان بر آنان زینت داده شده، و خدا قوم کافرین را هدایت نمی کند (۲۷)



**نکات:** نسیء بمعنی تأخیر انداختن است و چنانکه در ذیل آیه قبل بیان شد اعراب زمان جاهلیت ماههای حرام را گاهی عقیب می انداختند مثلاً اعلان می کردند که سال دیگر ماه حج در ماه محرم باشد و محرم بجای ذیحجه و ماه صفر را بجای محرم از ماههای حرام می شمردند، پس یکماه را گاهی ماه حرام و گاهی ماه حلال می کردند و تغییر می دادند.

بِأَيِّهَا اللَّهُ

أَمِنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ الْفُرُاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنَا قُلْنَا إِلَى الْأَرْضِ أَمِنُوا  
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ  
إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَتَفَرَّوْا بَعْدَ بَكْرِعَذَابِ الْإِيمَانِ وَتَسْتَبْدِلُ قَوْمًا  
غَيْرَكُمْ وَلَا تَنْصُرُوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

**ترجمه:** ای مؤمنین چه شده شمارا که چون به شما گفته شد کوچ کنید در راه خدا سنگین می شوید و میل به زمین دارید، آیا بزندگی دنیا بدل از آخرت راضی شده اید، پس نیست متاع زندگی دنیا در برابر آخرت مگر اندکی (۳۸) اگر کوچ نکنید خدا شمارا عذاب می کند بعذاب دردناکی و شمارا با قوم دیگری تبدیل می نماید و شما بهیچوجه به او ضرر نمی زنید و خدا بر هر چیزی تواناست (۳۹)

**نکات:** این آیات راجع به عده ای از مسلمانان است که چون برای جنگ تبوک دعوت شدند کندی کرده و دچار تردید شدند، چون رسول خدا (ص) پس از جنگ حنین و طائف به مدینه مراجعت کردند و مأثور به جهاد باروم شد و این در وقتی بود که هوا در شدت گرم بود و میوه های مدینه رسیده بود و از جهاتی مردم بی رغبت به جنگ بودند، یکی از جهت گرما و قحطی، دوم از جهت دوری راه و احتیاج به زاد و توشه و استعداد قوای زیاد ترا ز سایر جنگها،



سوم از جهت رسیدن و بدست آمدن میوه ها ، چهارم از جهت عظمت امپراطوری روم و کثرت قشون او . ولی با تمام اینها در مقابل امر الهی و منافع بزرگی که در جهاد بود نباید کندی کنند ، و ملتی که در جهاد کندی کند سرنوشت او نیستی و پاذلت است و لذا بهمین نیستی درجمله : و یستبدل قوما غیرکم اشاره شده است و عذاب الیم اشاره به ذلت دنیا و گرفتاریها و عذاب آخرت است .

الانصره

فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

**ترجمه:** اگر او را (یعنی پیغمبر را) یاری نکنید بتحقیق خدا او را یاری کرد وقتی که کفار او را از مکه خارج کردند در حالیکه دومی دوتا بود و وقتی که آن دو در غار بودند وقتی که به یار خود می گفت محزون مباش زیرا خدا با ما است ، پس خدا آرامش خود را بر او نازل نمود و او را بلشکریانی که ندیده اید یاری کرد و قرارداد گفتار کفار را فروتر ، و گفتار خدا همانا برتر است و خدا عزیز حکیم است (۴۰)

**نکات:** این آیه راجع به هجرت رسول از مکه است که چون دعوت رسول خدا (ص) منتشر و مردم مدینه آمدند در مکه و در عقبه منی با رسول خدا (ص) بیعت کردند ، کفار مکه بر عداوت افزودند بطوریکه در دارالندوه که محل شورای ایشان بود چهل نفر از دانا یان مجرب ایشان جمع شدند و پس از تبادل افکار ، رأی ایشان بر آن قرار گرفت که از هر قبیله مرد دلاوری انتخاب گردد و چهل مرد با شمشیر برنده بر آن جناب بتازند و خونس بریزند تا خون او در



میان قبائل پهن شود، و عشیره او نیروی مقاومت با جمیع قبائل را ندارند و لابد دیه مطالبه کنند. پس همه مہیای این کار شدند و آن اشخاصی که ساخته این کار شدند در شب اول مہ ربيع الأول در اطراف خانه آنجناب کمین نهادند که چون به رختخواب رود بر سرش ریزند و خونس بریزند. حقتعالی او را از این قضیه آگاه کرد چنانکه آیه: وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا... که آیه ۳۰ سوره انفال است نیز راجع بهمین مطلب نازل شده. و حضرت رسول (ص) مأمور شد که علی (ع) را بجای خود بخواباند و از مکه بیرون شود. پس فرمود یا علی امشب قریش قصد من دارند و خدا مرا آمرزیده به غار شور روم و تورا در جای خود بگذارم تا آنکه ایشان از خروج من مطلع نشوند توجه می‌گوئی؟ عرض کرد یا رسول الله آیا تو بسلامت خواهی ماند؟ فرمود: بلی. پس علی (ع) خوشحال شد و سجده شکر گزارد. پس حضرت رسول (ص) او را به خدا سپرد و خود از خانه بیرون رفت و آیه: وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ را قرائت کرد و کف خاکی بر روی ایشان پاشید و فرمود: شاهت الوجوه و به غار شور که در بالای کوه شور در یکفرسخی مکه می‌باشد رفت. البته از خانه ابوبکر برفاقت او حرکت کردند. و چون به غار رفتند شب را در آنجا ماندند. شب در آنجا درخت مغیلان بر در غار رویانیده شد و جفتی کبوتر بر در غار آشیانه گرفتند و عنکبوتی بر در غار تنید. و چون روز شد کفار بطلب رسول خدا (ص) از مکه بیرون شده و سراقه بن مالک را که در علم پیگیری قدم مهارتسی داشت با خود بردند و سراقه پی آنحضرت را گرفت تا در غار رسیدند و ابوکرز که عالم به این علم بود گفت والله اینا شر قدم محمد و این دیگر اشر قدم ابوبکر و یا پسرا و ست تا اینجا آمده‌اند و از اینجا یا به آسمان رفته‌اند و یا به زمین، پس شخصی در غار پیدا شد و گفت محمدا در کمرهای این کوه بطلبید که در این غار نیست زیرا تا عنکبوت دریده نشده و لذا کفار در طلب رسول خدا (ص) متفرق شدند. بهر حال مقصود این است



که این آیه قبل از جنگ تبوک نازل شده که مسلمین در اعزام به جنگ کندی می‌کردند، خدا فرموده اگر شما محمد را یاری نمی‌کنید خدا آنوقت که یکنفر یار بیشتر نداشت او را یاری کرد یعنی شب هجرت که کفار او را از مکه بیرون کردند، و آن شب فقط، ابوبکر با او بود و برای ابوبکر گوسفندانی بود، چون بعد از نماز شام می‌شد عامر بن فهیره می‌آورد در غار و رسول خدا (ص) و ابوبکر را از آن شیر می‌داد، پس سه شب در غار ماندند و پس از سه شب بطرف مدینه هجرت کردند و چون ابوبکر با رسول خدا (ص) در غار بودند رسول خدا (ص) به او فرمود: لاتحزن إن الله معنا، بعضی از مردم بی‌اطلاع از قرآن این جمله را که مدح ابوبکر است برای ابوبکر ایراد دانسته‌اند که چرا محزون شد تا رسول خدا (ص) به او بگوید: لاتحزن؟ جواب این است که حزن ابوبکر برای او نقص نیست زیرا خود رسول خدا (ص) مکرر محزون شده و خدا او را نهی کرده: در سورة حجر آیه ۸۸ فرموده: ولاتحزن علیهم، و در سورة نحل آیه ۱۲۷ فرموده: ولاتحزن علیهم، و در سورة عنکبوت است که ملائکه به حضرت لوط گفتند: لاتخف و لاتحزن، و خدا به تمام مؤمنین در سورة آل عمران آیه ۱۳۹ فرموده: لاتهزنوا و لاتحزنوا و أنتم الأعلىون. بنا بر این بعضی از مردم خرافی که گفته‌اند نهی لاتحزن نسبت به ابوبکر دلیل است بر اینکه حزن ابوبکر کار بدی بوده که نهی شده درست نیست و برخلاف قرآن است چنانچه در آیات فوق ذکر شد که این نهی نسبت به خود رسول خدا (ص) و سایر انبیاء (ع) و مؤمنین نیز آمده. ثانیاً این کلمه برای دل‌داری ابوبکر است چنانکه خدا در دل‌داری به رسول خود در آیات فوق فرموده: لاتحزن علیهم و امثال آن، پس این قبیل مناهی نهی تحریمی نیست. و ثالثاً حزن بمعنای غم و اندوه است، رسول خدا (ص) به ابوبکر فرموده از عمل کفار و هجرت و بی‌یاوری ما محزون مباش خدا با ما است چنانچه هر مؤمنی در این قبیل موارد محزون می‌شود و این صفت خوبی است، پس حزن ابوبکر خوب بوده و نهی رسول نهی دل‌داری بوده. و رابعاً حزن بمعنی خوف نیست، و



کسانیکه می‌گویند ابوبکر ترسید و آنرا دلیل بر ذم ابوبکر دانسته‌اند صحیح نیست زیرا حزن بمعنی خوف نیست، خوف بمعنی ترس و وحشت است ولی حزن بمعنی غم و اندوه است نه بمعنی وحشت. بنا براین لا تحزن إن الله معنا دلالت بر همان دلداری دارد.

مطلب دیگری که باید ذکر شود آنستکه کلمه معنا بمعنی معیت تکوینی نیست بلکه بمعنی معیت تأییدی است زیرا معیت تکوینی حق با همه کس است و اختصاص به رسول و صاحبش ندارد، پس معنی معنا این است که خدا با ما یعنی با من و تو عنایت دارد و من و تو را تأیید می‌کند، پس هر کس این آیه را قرائت کند از طرفی قرائت قرآن نموده و از طرفی تأیید خدا را برای ابوبکر ذکر نموده که این

قرائت و تأیید برای قاری ثواب است. و مردم که تا قیامت این آیه را می‌خوانند تأیید و تمجید ابوبکر کرده‌اند و اگر چه آگاه از معنای آیه نباشند. بهر حال معنای معنا در این آیه این است که خدا با من و تو عنایت دارد و ما را یاری می‌کند مانند آیه‌ای که خدا به حضرت موسی و هارون (ع) فرموده که: لا تخافا إني معكما أسمع وأرى. و چون از اول هجرت موحدین نیرومند شدند و کلمه توحید و دعوت اسلام قوی شد خدا فرموده: وجعل كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة الله هي العليا والله عزيز حكيم.

إِنَّمَا يُخِيفُ الْكَافِرِينَ لَا يَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۖ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا  
قَاصِدًا لَا تَبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الْثِقَاتُ وَكَلَفُوا لِلَّهِ  
لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ  
لَكَاذِبُونَ ۖ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الْدِينَ  
مَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَافِرِينَ ۖ لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ



الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ  
 إِنَّمَا بَنَانُكَ الدِّينَ لَا يَبُوءُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَإِنْ ثَابَتْ  
 قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَشْكَرُونَ ۖ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدَّ  
 لَهُ عُدَّةٌ وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ  
 الْقَاعِدِينَ ۚ لَوْ تَرَىٰ إِفْئِكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوهُ إِلَّا لَمَنْ  
 يَنْتَوِيكُمُ الْفِتْنَةُ وَفِيكُمْ سُلَاحُوتٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

**ترجمه:** کوچ کنید سبکبار و گرانبار و بمالهای خود و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر بدانید (۴۱)  
 اگر متاع و بهره نزدیکی و سفری آسان باشد تورا پیروی کنند ولیکن این راه برایشان دور شده و بزودی سوگند به خدا خورند که اگر توانا بودیم باشما بیرون می آمدیم، باین قسم خود را هلاک می کنند، و خدا می داند که ایشان دروغگویند (۴۲) خدا از تو بگذرد چرا إذن توقف به ایشان دادی (خوب بود إذن نمی دادی) تا برای تو راستگویان روشن گردد و دروغگویان را بدانی (۴۳)  
 آنانکه به خدا و روز قیامت ایمان دارند برای جهاد بمالها و جانهایشان از تو إذن نمی گیرند، و خدا به حال پرهیزکاران دانا است (۴۴) فقط آنانکه ایمان به خدا و روز قیامت ندارند از تو إذن می طلبند و دلهایشان در شک است پس ایشان در شک خود سرگردانند (۴۵) و اگر اراده خروج داشتند هرآینه برای آن ساز و برگی آماده می کردند ولیکن خدا حرکت ایشان را نخواست و ایشان را بازداشت و گفته شد با نشستگان بنشینید (۴۶) و اگر در میان شما بیرون می آمدند جز فساد و مکر برای شما نمی افزودند و هرآینه در میان شما شتاب می کردند که برایتان فتنه بجویند، و



در میان شما بنفع ایشان جاسوسانی است، و خدا بحال ستمگران داناست (۴۷)

**نکات:** حق تعالی در این آیات برای جهاد تحریص نموده، ولیکن چون تمام اصحاب اهل یقین و ایمان نبودند و راه تبسوك دور بود و جنگ با دولت روم کار مشکلی بود و لذا سستی می کردند و بعضی از منافقین که میل نداشتند می آمدند نزد رسول خدا (ص) و برای بیرون رفتن و برای شانه خالی کردن به عذرها معتذر می شدند و رسول خدا (ص) بدون تحقیق و بدون اینکه بداند راستگوی ایشان کدام و دروغگویشان کدام است به ایشان اذن می داد و لذا از طرف حق تعالی به او عتاب شد که چرا ندانسته به ایشان اذن قعود دادی؟ پس معلوم می شود رسول خدا (ص) به احوال ایشان علم نداشته و ندانسته کاری کرده و برای او سزاوار نبوده، و معلوم باشد که حرکت منافقین با مجاهدین نفعی نمی داشت زیرا کسی که ایمان به جهاد و شهادت ندارد در میدان مبارزه کاری صورت نمی دهد بلکه سخنانی فتنه انگیز و شک آمیز و زحمت آور و کارهای ناشایسته از ایشان صادر می شود چنانکه خدا در همین آیات بیان کرده ولی در عین حال نباید رسول خدا (ص) بدون تحقیق ایشان را از جنگ و جهاد معذور دارد و اذن قعود بدهد بلکه آنان خودشان بدون اذن از سفر جهاد خودداری می کردند و عذری نداشتند و اذن رسول خدا (ص) را بهانه نمی کردند و نفاقشان ظاهر می گشت، زیرا بدون اذن قعود، مؤمنین به حال ایشان آگاه می شدند، و معنی سماعون لهم دو وجه است: یکی همان معنی که ذکر شد، و معنی دوم که احتمال می رود این است که بعضی از مؤمنین به سخن ایشان گوش می دادند و گول سخنان ایشان را می خوردند و سست می شدند.

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا الْأُمُورَ حَتَّى  
جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ۝



وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَنْفِثْنِي فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ۝ اِنْ تُصِيبْكَ حَسَنَةٌ تَوُفِّقْهَا وَلَئِنْ تُصِيبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ فَرِحُونَ ۝ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ قُلْ مَثَلُ رَجُلٍ يَمْلِكُ يَدًا اِلَّا اَحَدٌ مِنَ الْحَسَنَةِ ۝ وَتَحْنُنْ نَرَبَّيْكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمْ وَاللَّهُ بَعِيدٌ عَنِ عُنْدِ اَوْ يَأْتِيَنَّكُمْ فَرِحْتُمْ بِمَا فَتَرْتُمْ بِاِنَّا مَعَكُمْ مُتْرَكُونَ ۝

ترجمه: و به تحقیق از بیش فتنه جوئی می کردند و طالب فتنه بودند و اسور را برای تو دگرگون می ساختند تا اینکه حق آمد و آمد خدا آشکار شد و حال آنکه ایشان خوش نداشتند (۴۸) و بعضی از منافقین آنانند که می گویند به من اذن بده و مرا به فتنه میفکن آگاه باش که آنان در فتنه افتاده اند و محققا دوزخ محیط به کافری است (۴۹) اگر نیکی به تو رسد ایشان را خوش نیاید و اگر به تو مصیبتی برسد می گویند ما جلوتر احتیاط خود را گرفتیم (که در خانه ها نشستیم) و رومی گردانند در حالیکه خوشحالند (۵۰) بگو به ما نمی رسد مگر آنچه خدا برای ما نوشته (و مقدر کرده) اوست مولای ما و برخدا باید توکل کنند مؤمنان (۵۱) بگو آیا برای ما جز یکی از دونیکی را انتظار می برید (یا شهادت و یا پیروزی) و برای شما ما انتظار داریم که خدا از جانب خودش و یا بدست ما عذابی به شما برساند، پس منتظر باشید که ما نیز با شما از منتظرانیم (۵۲)

نکات: پیامبر اسلام (ص) همواره مبتلا بود به یکعده مخالفین از



مشرکین و یا منافقین، و هرکس نیز در دنیا خواسته مردم را بیدار کند و به سعادت برساند مبتلا بوده به همین کسان، و مقصود از فتنه را در جمله: «اذن لی و لا تفتنی» ممکن است بگوئیم زحمت است یعنی مرا مبتلا به زحمت سفر نکن، و ممکن است بگوئیم مقصود از فتنه عصیان است یعنی اگر اذن ندهی من نخواهم آمد و بدکفر و عصیان مبتلا می‌شوم، و مقصود از «إحدى الحسنین» این است که مؤمن در جهاد منتظر یکی از دویکی است یا کشته شدن در راه خدا و یا غنیمت بردن و پیروز شدن.

قُلْ أَنْفُسُوا

لَوْعَا أَوْ كَرِهَ الْإِنْسَانُ لَقَدْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ  
 مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ  
 وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُعْطُونَ إِلَّا دُمًّا كَارِهِونَ  
 فَلَا يُجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِمَا  
 فِي الْجَهَنَّمَ وَاللَّذِينَ آمَنُوا أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ  
 إِنَّهُمْ لَيُنْكَرُونَ وَلَا يُنْكَرُونَ قَوْمًا مَقَرُّوْنَ  
 عَلَيْهِمْ أَوْعَادُ الْآزِفَةِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

ترجمه: بگو چه برحمت و چه بکراهت انفاق کنید از شما پذیرفته نمی‌شود زیرا شما قومی تباهاکار و عصیانکارید (۵۳) و چیزی مانع قبولی نفقات ایشان نیست جز اینکه ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و جز در حال کسالت نماز را بپا نمی‌دارند و جز در حال کراهت انفاق نمی‌کنند (۵۴) پس اموال و اولادشان تورا بهر چه بیاورد، جز این نیست که خدا می‌خواهد ایشان را در زندگی



دنیا بمال و اولاد عذاب کند و جانهایشان از دنیا برود در حالیکه کافرنند (۵۵) و قسم میخورند به خدا که ایشان از شما نیستند و حال آنکه از شما نیستند ولیکن ایشان قومی ترسو میباشند (۵۶) اگر پناهگاه یا غارها و یا سوراخی مییافتند هرآینه بسوی آن متوجه شده در حالیکه شتاب میکردند (۵۷)

**نکات:** از این آیات روشن است که عمل غیر فاسق و کافر را خدا نمیپذیرد یعنی در مقابل آن ثواب نمیدهد، ولی مخفی نماند اگر عمل خیری اثر طبیعی دنیوی داشته باشد اثر خود را میگذارد و اگرچه اجر آخرتی نداشته باشد، و همچنین عمل منافق نیز پذیرفته نمی شود زیرا او عقیده ندارد و اگر عملی طبق قرآن کند یا از روی کراهت یا بی رغبتی است زیرا عقیده ای به روز جزاء ندارد و عبادت او بکسالت بوده یعنی آن عمل را بر خود تحمیل دانسته، و لذا حق تعالی نمیپذیرد. بخلاف مؤمن که در عبادت میل و رغبت و خشوع داشته و اتفاق و زکات او نیز با خشوع و رغبت است چنانکه خدا فرموده: و یؤتون الزکاة و هم را کعون، جمله: لاتعجبک... دلالت دارد که اموال و اولاد داشتن هرکسی منفع او تمام نمی شود و بسا می شود مانند منافقین عمر خود را صرف تحصیل اموال و اولاد کرده و از خدا و دین خود بی خبر مانده و غیری بزرگمت و مشقت برای بدست آوردن مال و از آن سخت تر حفظ مال از آفات و حوادث دنیوی، صرف کرده و آخر الامر چون عقیده یا برجائی به خدا و قیامت نداشته از مال و اولاد سودی نبرده جز تحمل مشقات و آیین عذاب دنیوی آن، و اما در آخرت: فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب.

وَمِنْهُمْ مَنْ يُلْزِكُ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَلْعَنُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آلَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ



### وَالْغُبُونُ

**ترجمه:** و بعضی از ایشان کسانیست که درباره صدقات از تو عیبجویی می‌کنند، پس اگر از صدقات داده‌شوند خشنودند و اگر داده نشوند ناگناه ایشان خشمناک می‌شود (۵۸) و اگر بآنچه خدا و رسول او به ایشان داده خشنود گردند و بگویند خدا ما را کافی است. بزودی خدایتعالی از فضل خود و رسول او ما را عطا کند. برآستی که ما بسوی خدا رغبت داریم (۵۹)

**نکات:** معلوم می‌شود عده بسیاری از مردم دین لقلقه زبانی دارند و برای دنیا مدعی دین می‌باشند، اگر از صدقات و وجوهات دینی به ایشان برسد از دین و خدا خشنودند و اگر نرسد، خیر، چنانکه این آیات در روز جنگ حنین نازل شده که رسول خدا (ص) غناشم هوازن را به مسلمین می‌داد یک نفر بنام حرقوس بن زهیر کسه عاقبت در زمان خلافت علی (ع) سرخوارچ شد به رسول خدا (ص) گفت اعدل یا رسول الله، عدالت کن. حضرت فرمود: ویلک إن لم أعدل فمن يعدل؟ وای بر تو اگر من عدالت نکنم پس که عدالت می‌کند، و این شخص مقدس‌ها بوده، حضرت به اصحاب خود فرمود: احذروا هذا و أصحابه فإنهم منافقون.

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا  
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْعَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ  
السَّبِيلُ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

**ترجمه:** جز این نیست که صدقات برای فقراء و مساکین و کارمندان قرآن و آنها که دل‌هاشان الفت داده شده و برای آزاد کردن بندگان و بدهکاران و در راه خدا و راه ماندگان است. فریضه‌ای است از خدا، و خدا دانای حکیم است (۶۰)

**نکات:** مقصود از این صدقات، زکات است زیرا در آخر فرموده



فريضة من الله، يعنى واجبى است كه خدا معين نموده، و اين زكات را چنانكه آيه فرموده در هشت طائفه مى توان مصرف كرد:

- ۱- فقراء،
  - ۲- مساكين،
  - ۳- گارمندان دولت اسلامى،
  - ۴- مؤتلفه قلوبهم،
  - ۵- آزاد كردن بندهگان،
  - ۶- بدهكاران،
  - ۷- در راه جهاد و تبليغات اسلامى،
  - ۸- در راه ماندگان،
- و در صدر اسلام تمام بودجه مملكت اسلامى از هرجهت و تمام احتياجات آن از صدقات و خراجات اداره مى شده، زيرا درهمه چيز زكات بوده و هر كس درآمد ساليانه اش بقدر مخارج ساليانه اش نباشد او از فقراء و مساكين محسوب است و حقتعالى زكات را بر اُغنيا واجب كرده تا اينكه بواسطه عمل به آن ثابت كنند كه علاقه ايشان به خدا و اسلام بيشتر از علاقه به اموال است و ديگر اينكه مفسد اجتماعى بر طرف شود، اگر حق فقراء داده نشود به اعزاب خارج از اسلام ملحق مى شوند، و ديگر اينكه اگر زكات مشروع داده نشود اداره مملكت از طريق نامشروع اداره خواهد شد، بهر حال براى سر هريك از چهار صنف اول، لام حرج و در سر چهار قسم ديگر كلمه فى آمده، براى اينكه هريك از چهار صنف اول حق تملك دارند و به هر مصرف كه بخواهند مى توانند برسانند، ولى چهار صنف ديگر نمى توانند به هر مصرف دلخواه خود برسانند بلكه در همان وصفى كه مجرور به فى شده بايد مصرف كنند، يعنى غارمين در غرامت و دين خود، و فى سبيل الله در جهاد و يا آنچه را خدا را باز كنند نه در جاى ديگر، و ابن السبيل در موردى كه او را به شهرش برسانند نه زيادتر، و همينطور در فى الرقاب، از آيه استفاده مى شود كه زكات واجب را در مصارف واجب بايد مصرف كرد و در مصارف مستحب مانند مسجد ساختن و يا پل بنا كردن نمى توان صرف نمود، و ديگر اينكه يگ سهم از زكات اختصاص دارد به كارگنان عاملين، حال آيا مى توان امام و زما مداران اسلام را از عاملين محسوب نمود يا خير؟ اينجا مورد اختلاف است و حق اين است كه مى توان او را داخل عاملين نمود،



و دیگر اینکه عامل باید بقدر عمل خود از زکات بردارد نه زیادترو  
و کلمه: عاملین علیها دلالت دارد که زما مداران مسلمان باید  
مأثور بفرستند برای گرفتن زکات و واگذار به خود مردم نکنند، و  
در زمان ما که دولتها به وظائف اسلامی خود عمل نمیکنند مردم  
باید زکات را بدست خود به پنج طائفه بدهند، زیرا فعلا رقاب  
و عاملین و مؤلفه قلوبهم وجود ندارد و باید آن پنج طائفه  
موصوف به وصف اسلام باشند، یعنی به فقیر کافر زکات نمی‌رسد، و  
کلمه: فریضة من الله، دلالت دارد که خدایتعالی خود متصدی  
تقسیم و تعیین اصناف شده و به رسول خود و دیگری واگذار نکرده  
چنانکه از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: إن الله تعالی  
لم یرض بقسمة الزکاة أن یتولها ملک مقرب و لانی مرسل حتی  
تولی قسمتها بنفسه.

وَمِنَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ ذُنُّ قُلُوبِ الَّذِينَ هَجَرُوا  
لَكَمُ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُونَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةُ الَّذِينَ آمَنُوا  
مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ترجمه: و بعضی از ایشان آنها را میگویند که این پیغمبر را آزار  
میکنند و میگویند او گوش است، بگو، گوش خوبی برای شماست  
به خدا ایمان می‌آورد و برای مؤمنین ایمان می‌آورد و برای آنانکه  
از شما ایمان آورده‌اند رحمت است، و آنانکه رسول خدا را  
آزار می‌کنند برایشان عذاب دردناک است (۶۱)

زکات: بعضی از منافقین به هم می‌گفتند در غیاب محمد (ص) چیزی  
نگوشید ممکن است به او برسد، دیگری جواب می‌داد اگر او بشنود  
ما می‌خوریم قسم می‌خوریم که ما چیزی نگفته‌ایم او قبول می‌کند، و  
غرض ایشان این بود که محمد (ص) هوش و ذکاوت و بررسی ندارد،  
او سلیم القلب و زودباور است هرکس هرچه گفت می‌پذیرد و برای  
همه گوش است، خدا در مقابل ایشان فرموده او ایمان به خداست



دارد یعنی از خوف خدا شما را اذیت نمی‌کند، و دیگر اینکه یؤمن للمؤمنین یعنی قول مؤمنین را می‌پذیرد یعنی اگر سلیم است برای مؤمنین سلیم است و نفرموده یؤمن بالمؤمنین بلکه فرموده یؤمن للمؤمنین یعنی ایمان او به خدا بنفع مؤمنین است، و دیگر فرموده و رحمة للذین آمنوا، یعنی امر شما را بر ظاهر حمل می‌کند، و تفتیش نمی‌کند، و باعث رحمت بر شماست، پس گوش بودن او برای شما خیر است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُضْمَرَكُمُ

وَاللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

**ترجمه:** برای شما قسم به خدا می‌خورند برای اینکه شما را بپذیرد کنند و خدا و رسول او را سزاوارتر است که خوشنود کنند اگر ایمان آورده‌اند (۶۲)

**نکات:** صفات منافقین را در آیات قبل شماره کرد، در این آیه فرموده یکی از صفات ایشان این است که قسم دروغ می‌خورند برای خوشنود کردن و گول زدن مؤمنین، و حال آنکه اگر ایمان داشتند باید خدا و رسول را از خود خوشنود کنند. و ضمیر یرضوه را مفرد آورده زیرا رضای خدا عمده و باعث رضای رسول می‌شود، و رسول از خود رأیی ندارد و لذا یکی از کفار صدای خود را بلند کرد و گفت إني أتوب إلى الله ولا أتوب إلى محمد، رسول خدا (ص) شنید و فرمود: سخن حقی درباره حقی گفתי.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مِنْ جُنَادِ اللَّهِ وَرَسُولُهُ

فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ

يُحَذِّرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةُ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ



اِنَّهُمْ قُلُوبًا اِنَّمَا اتَّخَذُوا اللَّهَ مَخْرُجًا مَا يَتَذَكَّرُونَ ۚ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ اِنَّمَا  
 كُنَّا نَحْمُسُّ قُلُوبَنَا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْمَعُونَ ۚ  
 لَا تَعْلَیْزُوْا فَاذْكُرُوا بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ اِنْ تَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ  
 يُعَذِّبْ طَائِفَةٌ اٰیَاتِهِمْ كَانُوا اَجْرُمِیْنَ ۚ

ترجمه: آيا ندانستند كه هر كس مخالفت خدا و رسول او كنديس  
 محققا براي او آتش دوزخ است كه در آن جاويد همانند اين است  
 خواري بزرگ (۶۳) منافقان حذر دارند از اينكه عليه ايشان  
 سوره‌اي نازل گردد كه ايشان را خبر دهد به آنچه در دلشان است  
 بگو استهزاء كنيد زيرا خدا آنچه را حذر مي‌كنيد فاش مي‌كند  
 (۶۴) و اگر از ايشان بپرسی و مؤاخذه‌كني البته گويند گـ  
 بيهوده مي‌گفتيم و شوخي داشتيم، بگو آيا به خدا و آيات او و  
 رسول او استهزاء مي‌كرديد (۶۵) عذر نياوريد بتحقيق شما پس از  
 ايمان‌تان كافر شديد، اگر طائفه‌اي از شما را ببخشيم طائفه‌اي را  
 عذاب مي‌كنيم بسبب اينكه مجرم بوده‌اند (۶۶)

لغات: مقصود از يحادد الله مخالفت با خداست از روی عناد،  
 زيرا يحادد بمعنی بماند نيز آمده وگرنه هر كس يكي از اواصر  
 الهي را مخالفت كند جهلا و با بدون عناد كه در دوزخ جاويد  
 نيست، اگر كسي گويد منافقين كه اعتقاد به خدا و رسول او و  
 وحى نداشتند چگونه از نزول سوره‌اي كه خبر از دلهائشان باشد  
 مي‌توسيدند و حذر مي‌كردند؟ جواب اين است كه اولاً اين اظهار  
 حذرشان اعتقادي نبود بلكه باستهزاء بود، ثانياً ايشان اگرچه  
 منكر رسالت او بودند اما مشاهده كرده و تجربه كرده بودند كه  
 بسياري از اوقات خيري داده و طبق واقع شده و سرگتماني ظاهر  
 شده بود، ثالثاً مي‌گوشيم ايشان رسالت رسول خدا (ص) را مي‌دانستند  
 ولى از حسد و عناد انكار داشتند زيرا بتجربه رسیده كه حسد



منکر حقائق محسوسه می‌شود، و در زمان ما که ما مقصداری از حقائق را بیان کرده‌ایم بسیاری از مخالفین ما می‌دانند حق با ماست ولی برای حسد دست از مخالفت برنمی‌دارند و منافقان برای حسدشان وارد کفر شدند چنانکه در آیه ذکر شده است، ولذا پس از مراجعت از جنگ تبوک عده‌ای از منافقین خواستند در یکی از گردنه‌ها شترپیا مبر را رها کنند و آنجناب را از بین ببرند خدا رسول خود را خبر داد و او حذیفه و عمار را مأمور حفاظت شترخود گردانید و در آنجا برقی زده شد و حذیفه منافقان را شناخت ولی مأمور اظهار نمود برای انکار ایشان و شاید بعضی از اوقات اظهار کرده باشد، و از این آیات می‌توان استفاده کرد که استهزاء به خدا و رسول و توانین خدا موجب کفر می‌شود.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ

بِأَمْرٍ مِنْ بِلَالٍ كَرِ وَنَهْمُونَ عَنِ الْمَعْرِفِ

وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

وَعَدَا اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْكُفَّارُ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَذَابُهُمْ مُفِيمٌ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَكَثُرُوا مَالًا وَآوِلَادًا فَاَسْتَمْتَعُوا بِخُلَا فِيهِمْ فَاَسْتَمْتَعْتُمْ بِخُلَا فِيكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخُلَا فِيهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ



**ترجمه:** مردان منافق و زنان منافق، بعضی از بعض دیگرند، به منکر امر می‌کنند و از معروف نهی می‌کنند و دستهای خود را از انفاق می‌بندند، خدا را فراموش کردند پس خدا ایشان را فراموش کرد، بتحقیق منافقین همان فاسقانند (۶۷) خدا وعده کرده مردان و زنان منافق و کفار را آتش دوزخ که در آن بمانند، آن دوزخ ایشان را کافی است، و خدا لعن نموده ایشان را و برایشان عذاب همیشگی است (۶۸) مانند آنانکه پیش از شما بودند که به شیرو از شما سخت تر و با موال و اولاد از شما بیشتر بودند، پس بنصيب خود بهره مند شدند پس شما بنصيب خود بهره مند شدید چنانکه آنانکه پیش از شما بودند بنصيب خود بهره مند شدند، و شما در باطل فرورفتید مانند آنانکه در باطل فرورفتند، آنان اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شد و آنان خود زیانکارانند (۶۹)

**تکات:** یقیناً آید بهم دلالت دارد براینکه خودداری از انفاق در راه دین دلیل بر بی ایمانی و کفر و نفاق است زیرا اگر کسی به چیزی معتقد باشد و به آن اهمیت بدهد از مال برای آن دریغ ندارد. و مقصود از جمله: عنسیهم با اینست که خدا مژده و مبراء از نسیان است باید این باشد که خدا توفیقات و لطف و رحمت خود را شامل حال ایشان نمی‌کند مانند آن که کسی را نسیان کرده باشد.

الَّذِينَ نَبَّأُوا قَوْمَهُمْ قَوْمَهُمْ قَوْمَهُمْ قَوْمَهُمْ قَوْمَهُمْ قَوْمَهُمْ  
وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَاهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا  
اللَّهُ لِيُظِلَّهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

**ترجمه:** آیا به ایشان نرسیده خبر آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای وارگون شده، پیامبران ایشان با دلیلهای روشن برایشان آمدند پس خدا به ایشان ستم نکرده است ولیکن خودشان به خود ستم می‌کردند (۷۰)



**نکات:** حقیقتی شش طائفه از کسانی که هلاک شدند در این آیه تذکر داده برای اینکه این شش طائفه مساکینشان نزدیک حجاز بود و آثار بلاد ایشان مورد مشاهده بود و مقصود از مؤتفکات شهرهای واژگون شده قوم لوط است.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ  
أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَهُمْ عَنْ الْمُنْكَرِ وَيُحِبُّونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ  
الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ  
وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ  
أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٧٢

**ترجمه:** و مردان مؤمن و زنان با ایمان بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند، به معروف امر و از منکر نهی می کنند و نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و خدا و رسول او را اطاعت می کنند، آن گروه است که خدا بزودی رحمتشان می کند بر راستی که خدا عزیز حکیم است (۷۱) خدا مؤمنین و مؤمنات را به بوستانهایی که از زیر آنها جاری است و در آن ماندگارند و مسکنهای پاکیزه در باغهای عدن (که معدن هر خیر است) وعده داده، و خوشنودی از خدا بزرگتر است، این است همان کامیابی بزرگ (۷۲)

**نکات:** جمله: و رضوان من الله اکبر دلالت دارد بر اینکه به بالاتر از لذت های جسمی لذت های معنوی و نشاط روحی است، و رضوان خوشنودی پروردگار است از بنده، و جقدر برای بشر لذت بخش است که حقیقتی از او خوشنود باشد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ



الْمُتَافِقِينَ وَغَلَطُوا عَلَيْهِمْ وَمَا وَهُمْ بِهِمْ وَيَسِّرُ لِلْمَصِيرِ يَخْلِفُونَ  
 بِإِذْنِ اللَّهِ مَا فَعَلُوا وَلَقَدْ خَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ  
 وَهُمْ يَوْمًا لَمْ يَلْبِثُوا وَمَا فَضَعُوا إِلَّا أَنْ آغَبَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ  
 مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا بَيْنَ يَدَيْكَ خَيْرٌ لَهُمْ وَإِنْ يَتُوبُوا بَعْدَ ذَلِكَ  
 إِلَهُمَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

**ترجمه:** ای پیامبر یا کافران و منافقان جهاد کن و بر ایشان درشتی نما، و جایگاه ایشان دوزخ و بد جایگاهی است (۷۳) قسم به خدا می‌خورند که نگفتند و محققا کلمه کفر گفتند و پس از اسلامشان کافر شدند و قصد کردند به چیزی که بدان نرسیدند، و کینه ورزی ایشان نبود مگر اینکه خدا و رسول او ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کرد، پس اگر توبه کنند برای ایشان بهتر، و اگر روگردان شوند خدا ایشان را عذاب می‌کند بعذاب دردناکی در دنیا و آخرت و نیست برای ایشان در زمین دوستی و نه یار و یاری (۷۴)

**نکات:** جهاد با منافقین مانند جهاد با کفار نیست. جهاد با منافقین با آوردن دلیل و بحث و موعظه و نخطیف است، و رسول خدا (ص) فرمود: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَلْيُظْهِرْ الْعَالَمَ عِلْمَهُ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. یعنی: چون بدعتها ظاهر شد بر عالم واجب است که علم خود را آشکار کند و با بدعتها بیکار کند و گرنه خدا او را لعن می‌کند. و مسلمان باید با کافر و منافق بدرشتی و غلظت رفتار کند و روی خوش به ایشان نشان ندهد، و اهل بدعت جمله‌ای از منافقین می‌باشند. بنا اینکه منافقین همه اظهار اسلام می‌کردند و نماز و روزه را انجام می‌دادند ولی چون کلمه‌ای برای تحقیق پیغمبر و یا انکار بریکی از دستورات او گفته بودند خدا



ایشان را کافر خوانده و مقصود از جمله: هموا بما لم ينالوا همان اصحاب عقبه میباشند که بر سر راه رسول خدا (ص) در برگشتن بموی مدینه در یکی از گردها کمین کردند که شتر رسول خدا (ص) را رم بدهند و او را بقتل برسانند ولی موفق نشدند. و ضمیر من فله مفرد آمده و برمیگردد به الله برای دفع توهم بعضی از ابلهان که خیال نکنند رسول خدا (ص) نیز مانند خدا کسی را غنی میکند زیرا هر کس غنی شود فقط از فضل خداست و پیغمبر صفت خدا را ندارد و اگر از غنائم جنگی به ایشان داده باشد خدا بوده و از خود چیزی نداشته تا بکسی بدهد و لذا وقتی که رسول خدا (ص) از خطیبی شنید که من أطاع الله و رسوله فقد رشد و من يعصهما فقد غوي فرمود بشن الخطيب انت . بد خطیبی بوده ای چرا ضمیر تثنیه آوردی؟

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ

لَنْ اَبْنِائُمْ مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ

فَلَمَّا ابْتِغَا مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُرْضُونَ بِمَا عَظَّمَهُمْ لِفَاقًا  
فِي قُلُوبِهِمْ اِلَى يَوْمِ يَلْمُؤُنَهُمْ اَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوا وَعَمَّا كَانُوا يَكِيدُونَ  
الْمُرِيعُونَ اَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَاَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

ترجمه: و بعضی از ایشان کسی است که با خدا پیمان بسته که اگر خدا ما را از فضل خود بدهد محققا صدقه دهیم و البته از شایستگان باشیم (۷۵) پس چون خدا از فضل خود به ایشان بداد بخل بآن کردند و در حال اعراض روگردان شدند (۷۶) پس تساروزی شد و آن ملاقات کنند دودلهای ایشان در اثر بخل نفائی آورد بسبب آنچه خلف وعده خدا را نمودند و بسبب آنچه عادت بدروغ داشتند (۷۷) آیا ندانستند که خدا پنهان و آشکار ایشان را میداند و اینکه خدا دانای غیبهاست (۷۸)



**نکات:** انسان باید به هر چه دارد قانع، و از خالق خود راضی باشد و افزونی را با صرا و نطلبد. رسول خدا (ص) فرمود: عاقبت ثروت در رمضان خطرناک است چنانکه در ذیل آیات فوق روایت شده که این آیات در حق شعلیه نازل شده و او بد زهد و عبادت مأسوس بود روزی خدمت رسول خدا (ص) از فقر خود شکایت کرد و التماس کرد که دعا کنید خدا مرا توانگر کند، رسول خدا (ص) او را پند داد که عاقبت توانگر در خطر است کمی که شکر آن کنی بهتر است از بسیاری که شکر آن بجانیاوری و من می بینم که عاقبت فقر به خیر و عاقبت غنا در مظنه هراست و تو به رسول خدا (ص) اقتدا کن، مواعظ حضورش مفید نشد و باز آمد و مستدعی دعا شد و عرض کرد من با خدا عهد کرده ام که اگر توانگر شوم حقوق مستحقین بدهم و ملأ رحم کنم و اصرار زیاد کرد. رسول خدا (ص) دعا کرد که خدایا طبق دلخواه او مالی به او بده، دعای رسول خدا (ص) مستجاب شد، گوسفند کم و برکت کرد و زیاد شد و نتوانست پنج وقت نماز با رسول خدا (ص) حاضر شود و به صبح و شام اکثفا کرد تا گارا و بالا گرفت و در حوالی مدینه گوسفندان او را جانی نماند و رو به بادیه آورد و بسبب بعد مسافت بجز نماز جمعه حاضر نمی شد تا آنکه از مدینه دورتر شد و از نماز جمعه محروم گردید، روزی رسول خدا (ص) پرسید شعلیه را چه شده که به نماز حاضر نمی شود؟ گفتند یا رسول الله چندان گوسفند دارد که در وادی مدینه نمی گنجد و لذا به وادی دوری رفته، رسول خدا (ص) سه مرتبه فرمود: یا ویح شعلیه و چون آیه زکات نازل شد رسول خدا (ص) مرد جهنی را با یکی از بنی سلیم نزد شعلیه برای اخذ زکات فرستاد و نامهای که متضمن شرایط و قواعد زکات بود برای او فرستاد، ایشان نزد شعلیه آمدند و نامه رسول (ص) را بخواندند و از او زکات خواستند، محبت مال او را وادار کرد که از فرحان رسول خدا (ص) سرکشی کرد و گفت: محمد از ما جزیه می طلبد و زکات نداد و گفت به جای دیگر روید تا من با خود اندیشه کنم، ایشان نزد مرد سلیمی رفتند و آیه و نامه زکات را بر او خواندند گفت سمعا و طاعة لأمر الله و حکم



رسوله ، پس در میان شتران خود برفت و آنچه بهتر و خوبتر بود جدا کرد و گفت این را نزد رسول خدا (ص) ببرید ، ایشان گفتند رسول خدا (ص) فرموده که بهترین مال بستانیم . او گفت حاشا که من جز مال خوبتر را به خدا و رسول بدهم ، ایشان گرفتند و باز نزد شعلبه آمدند و همان گفتار اول را شنیدند . ایشان نزد رسول خدا (ص) آمدند و صورتحال را بسط و رسانیدند ، رسول خدا (ص) فرمود : یا ویح شعلبه ، و سلیمی را دعای خبرکود . پس این آیات هازل شد . یکی از خویشان شعلبه شنید و نزد او رفت و گفت و بیک یا شعلبه در حق تو سه آیه آمده که دلالت بر خلف عهد و بخل تو و نفاق تو می کنند . شعلبه برخاست و نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت یا رسول الله بهر طوری که بفرمائی من صدقه نزد تو حاضر کنم . رسول خدا (ص) فرمود چون تو زکات را حزیه خواندی از تو قبول نکنم . او برخاست و فریاد کرد . رسول خدا (ص) فرمود هر چند با تو گفتم در فقر شکیه باش و طلب ثروت مکن قبول نکردی بناچار به این قصه مبتلا شدی . پس شعلبه مأیوس بجای خود برگشت . چون رسول خدا (ص) از دنیا رفت نزد ابوبکر آمد و درخواست کرد که صدقه او را قبول کند ، ابوبکر نپذیرفت و گفت چون رسول خدا (ص) نپذیرفته من نپذیرم و چون عمر به خلافت رسید او نیز نپذیرفت تا اینکه شعلبه از دنیا رفت .

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ فِي الْأَصْدَاقِ الَّذِينَ لَا يُجِدُونَ  
 إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ يَخِرَّ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ  
 اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً  
 فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا  
 يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ



**ترجمه:** آنانکه مؤمنین را غلبه بخیر را که بمیل خود صدقات زیادتری داده اند عیبجویند و عیب میکنند و نیز آنان را که بجز طاقتشان نمی یابند بمر از ایشان مسخره و استهزاء می کنند، خدا ایشان را استهزاء کند و براق ایشان عذاب دردناک است (۷۹) چه آمرزش بطلبی برای ایشان و چه آمرزش بطلبی، اگر هفتاد مرتبه برای ایشان آمرزش بطلبی هرگز خدا ایشان را نیامرزد، این بسبب این است که ایشان به خدا و رسول او کافر شدند و خدا قوم فاسقان را هدایت نمی کند (۸۰)

**نکات:** یکی از گناهان بزرگ عیبجوئی است آنهم عیبجوئی از کسانی که بظاهر کار خوبی کرده اند در عوض تشکر و ترغیب و تشویق در ذیل این آیات روایات شده که چون رسول خدا (ص) مردم را ترغیب کرد برای تجهیز و مهیا شدن و حرکت بسوی جنگ تبوک، عبدالرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار درهم داشتم نصف آنرا برای عیال گذاشته نصف آنرا آوردم، رسول خدا (ص) فرمود: بارک الله لك فیما أعطیت و فیما أسکیت، و هم نیز بهمان مقدار آورد و عاصم بن عدی اناری هفتاد و سی از خرما آورد و عثمان نیز صدقه بزرگی آورد، ولی ابو عقیل که مرد فقیری بود یک صاع خرما آورد و گفت شب گذشته اجیر شدم و باغی را از چاه آبپاری کردم پس دو صاع خرمایم دادند، یک صاع برای عیالم نهادم و یکی را برای پروردگارم، رسول خدا (ص) امر نمود آنرا روی صدقات گذاشتند، منافقان همه را طعن زدند اغنیاء را بهر یا و سمعه طعن زدند و ابو عقیل را به خود نشان دادن به رسول خدا (ص) و گفتند ریا کرده و خدا بی نیاز است از صاع او، پس خدا این آیات را نازل نمود، و از آیه ۸۰ استفاده می شود که هرکس اگر مغفرت الهی بخواهد و حاجتی داشته باشد باید حقیقتاً خود به توبه بپردازد و از کفر و فسق خود برگردد و إلا و ساطت رسول (ص) بدون توبه فایده ندارد، و دیگر اینکه معلوم می شود دعای رسول خدا (ص) در همه جا مستجاب نمی گردد و البته حق تعالی که تابع رسول خود نیست.



### فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ

وَكِرَهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ  
 قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ  
 فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكِوْا كَثِيرًا جَاءَ بِمَا كَانُوا يَكِيدُونَ  
 فَإِنْ رَجَعْتَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُواكَ لِتُخْرُجَ  
 فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا بِي أَبَدًا وَلَنْ تُفَانِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ  
 بِالْفُجُورِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاتَّعِدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ وَلَا تُضِلُّ عَلَى أَحَدٍ  
 مِنْهُمْ مَمَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كُنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ  
 وَمَا تَوْأَمَهُمْ فَايْتَقُونْ ۝

**ترجمه:** بجا ماندگان از جهاد بجلوسشان برخلاف رسول خدا شادند و  
 نخواستند که بمال و جانشان در راه خدا جهاد کنند و گفتند در  
 گرما کوچ نکنید، بگو آتش دوزخ حرارتش سخت تر است اگر بفهمند  
 (۸۱) پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند بجای آنچه کسب  
 می کردند (۸۲) پس اگر خدا توا بسوی گروهی از ایشان برگردانید  
 و از تو اجازه برای خروج بسوی جهاد خواستند بگو هرگز و  
 ابدا با من خارج نخواهید شد و بهمراه من با دشمن قتال  
 نخواهید کرد زیرا شما بار اول بشستن خشنود بودید پس بشنیدید  
 با بازماندگان (۸۳) و ابدا بریکی از ایشان که مرده است نماز  
 بخوان و بر قبر او مایست زیرا ایشان به خدا و رسول او کافر  
 شدند و مردند در حالیکه نابکار بودند (۸۴)

**نکات:** مقصود از مخلفون: متخلقین می باشند و باعتبار اینکه



خود رسول (ص) ایشان را رها کرده و نخواسته به جهاد حاضر شوند  
برای اینکه اگر حاضر می‌شدند فساد می‌کردند و لذا  
ایشان را مخلص خوانده اند. جمله: لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا و  
لَنْ تَقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا، یکی از اخبار غیب است زیرا پس از غزوه  
تبوک دیگر رسول خدا (ص) به غزوه‌ای نرفته و وفات او رسیده و  
مناقضین موفق نشدند که با آنحضرت (ص) به جهاد شرکت کنند.  
جمله: لَا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ... دلالت دارد بر نماز میت که بر جنازه  
کفار نباید خواند و مفهوم آن این است که بر جنازه مسلمان باید  
خوانده شود. و جمله: لَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ مفهوم دلالت دارد که بر سر قبر  
مسلمان توقف و دعا اشکالی ندارد.

وَلَا تَحِبُّكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَتَزْهِقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ  
وَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةَ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ  
أُولُو الطُّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذُنُوبُنَا مَعَ الْفَاعِلِينَ

وَصُوبَانِ يَكُونُ مَعَ الْخَوَالِفِ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ  
لَكِنَّ الرُّسُلَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَ  
أُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ  
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ وَجَاءَ  
الْمُعَذِّبُونَ مِنَ الْأَغْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ  
رَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَلَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ



وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا اللَّهَ  
وَرَسُولَهُ لِمَنْ يَنْتَحِبِينَ مِنْ سَبِيلِ اللَّهِ عَقُورٌ رَحِيمٌ وَلَا عَلَى  
الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلْتَ لِيُتِمَّ لَكَ أَمْرٌ لَأَجِدَ مَا آخِذُكَ عَلَيْهِمْ تَوَلَّوْا  
أَعْيُنُهُمْ لَفِئْضٌ مِنَ الدَّمِ حَرْنَا إِلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ

**ترجمه:** و اموال و اولاد متافقین تورا بعجب نیاورد همانا خدا  
خواسته که درد نیا بآن عذابشان کند و درحالی که کافرند جان  
ایشان بدر رود (۸۵) و چون سوره ای نازل شود که ایمان به خدا  
بیاورید و با رسول او جهاد کنید ثروتمندان ایشان از شو اجازه  
میخواهند و گویند ما را واگذار بانشستگان باشیم (۸۶) خشنودند  
که با ماندهگان (زنان و پیران و اطفال) باشند و بردههایشان  
مهرزده شده پس آنان نمیفهمند (۸۷) لیکن این پیغمبر و آنانکه  
بها و ایمان آورده اند با اموال و جانهایشان جهاد کردند و آنانند  
که دارای خیراتند و ایشانند که خود رستگارند (۸۸) خدا برای  
ایشان بوستانهایی آماده کرده که از زیر آنها نهرها جاری است  
در آنها ماندگارند، و این است کاعیابی بزرگ (۸۹) و عذرآوران  
از اعراب آمدند برای اینکه بدایشان اجازه داده شود و آنانکه  
خدا و رسول او را تکذیب کردند نشستند، بزودی بدکافران ایشان  
عذاب دردناکی خواهد رسید (۹۰) بر ناتوانان و بیماران و فاقدان  
بودجه جهاد حرج و گناهی نیست (اگر به جهاد حاضر شوند) وقتی که  
برای خدا و رسول او خیرخواه باشند، راهی (عتاب و سرزنشی) بر  
نیکوکاران نیست، و خدا آموزنده رحیم است (۹۱) و باکی نیست  
بر آنانکه چون مزدشو آمدند برای آنکه سوارشان کنی گفتنی  
نمی یابم چیزی را که شمارا بر آن حمل کنم برگشتند درحالی که  
چشمانشان از اشک جاری بود از غم، اینکه نیافتند چیزی را که  
اتفاق کنند (۹۲)

**نکات:** مقصود از جمله: إِذَا نَصَحُوا اللَّهَ و رَسُولَهُ: این است که



نسر اراجیف نکنند و سعی کنند درخیر مجاهدین و به خاند و مسکن مجاهدین رسیدگی کنند و بداملاح مهمات مجاهدین بپردازند و از کارهای مایه‌د اینها که خیرخواهی است مفا یقه نفرمایند، مقصود از جمله: ... أَتُحِبُّونَ لِحِمْلِهِمْ کَسَاةً یعنی که در سفر دور و دراز تبوک مرکب نداشتند و بدون مرکب نیروی پیاده رفتن نداشتند اگرچه فقیر بودند یعنی بقدر مخارج یومیه خود نداشتند و لسی از جمله: أَلَا یَجِدُوا مَا یَنْفِقُونَ استفاده می‌شود که مورد نزول فقرائی می‌باشند که مخارج یومیه را نیز نداشتند.



### إِنَّمَا السَّبِيلُ

عَلَى الَّذِينَ يَشْنَأُ ذُنُوبَكَ وَهُمْ أَغْنَىٰ عَنْكَ رِضْوَانُ إِنْ يَكُونُوا سَاعَ الْحَوَالِ فِطْبَعِ  
اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۖ يَعْتَذِرُونَ الْبَرَّ أَنْ يَجْعَلَهُمُ الْبَرُّ قُلُوبًا  
تَعْتَذِرُونَ وَالَّذِينَ نُوْمِنَ لَكَ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ الْكُلَّ وَاللَّهُ عَمَّا كُفِّرُوا  
وَسُوءُهُمْ رُذُولٌ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝

ترجمه: همانا راه (مؤاخذه - درأ - مرجهاد) بر کسانی است که از تو اجازه می‌خواهند در حالیکه توانگرند، خوشنود شده‌اند کسه با بازماندگان باشند و خدا بر دل‌های ایشان مهر زده پس ایشان نمی‌دانند (۹۲) عذرخواهی می‌کنند بسوی شما وقتی که بسوی ایشان برگشتید (از سفر جهاد)، بگو عذرخواهی نکنید که هرگز برای شما ایمان نمی‌آوریم (عذرهای شما را باور نمی‌کنیم و بیه شما و سخنستان ایمان و اعتقاد نداریم)، بتحقیق خدا از اخبار شما ما را خبر داده و بزودی خدا و رسول او عمل شما را خواهد دید، سپس برگردانیده می‌شوید بسوی دای غیب و شهادت پس شما را به آنچه می‌کردید خبر می‌دهد (۹۴)

نکات: چون اعلان جهاد شد بر تمام مسلمین واجب است حضوریاً بنند و باز حرکت شوند مگر کسانی که در آیات قبل استثناء شده‌اند،



ولی عده‌ای از کسانی که توانگر بودند و نیروی جهاد داشتند چون متافق بودند و عقیده‌ای به جهاد اسلامی نداشتند از حرکت به جهاد تخلّف کردند، خداوند در مذمت ایشان این آیات را نازل فرموده و چون رسول خدا (ص) با مجاهدین از تبوک سالماً غانماً برگشتند در حالیکه منافقین باور نمی‌کردند لشکر اسلام از جنگ رومیان سالم برگردند این بود که آمدند زبان به عذرخواهی گشودند در حالیکه در دل عقیده نداشتند. خدا در این آیات به رسول خود فرموده به ایشان بگو عذرخواهی نکنید خدا اخبار شما را به ما رسانیده ما شما را شناختیم و بزودی در آتیه عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید. پس این خطابات متعدده اخبارکم، لکم و عملکم تماماً راجع به منافقین است نه به مؤمنین و نه به سایر مسلمین زمانهای پس از وفات رسول خدا (ص). متأسفانه عده‌ای از مردم بی‌شواد و محدثین ساده‌دل و یا مغرض آمده‌اند با قرآن بازی کرده و خطابات این آیه را راجع به تمام مسلمین گرفت و احادیثی ضد قرآن جعل کرده‌اند که رسول خدا (ص) از اعمال تمام مسلمین خبر دارد و تمام اخبار مسلمین به رسول خدا (ص) می‌رسد، و این کار را برای این کردند که همین مقام جعلی را برای امامان پس از رسول (ص) ثابت کنند و اعمای که با خبر از کارهای معمولی مردم باشد دوست کنند که امام از کار مردم خبر دارد، در حالیکه این آیه مربوط به این سخنان نیست بلکه مخاطب آن منافقین بوده و خدا فرموده در آتیه از عمل شما من و رسولم مطلع خواهیم شد. گویا غلّه در بازی کردن با قرآن و تفسیر و تأویل بهجا اغراض زیاد و مهارت داشته‌اند و همچنین بازی کرده‌اند با آیه ۱۰۵ همین سوره که خواهد آمد.

يَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُرْاٰذَا انْفَلَتْنَا۟مُ الْاٰلِهٰمُ لِنُعْرِضُوْا عَنْهُمْ فَاعْزُوْا عَنْهُمْ  
اِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَٰلَهُمْ جَهَنَّمَۙ جَزَآءًۭ ۭ اِنَّمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۭ يَخْلِفُوْنَ



لَكُمْ لِيَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ  
الْفَاسِقِينَ ۝ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ  
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ  
مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُرِّ الدَّاءِ ۖ إِنَّهُمْ عَلَيْهِمْ ذَاتُ السُّوءِ ۚ وَاللَّهُ سَمِيعٌ  
عَلِيمٌ ۝ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ  
قُرْبَانًا ۖ عِنْدَ اللَّهِ وَرِجَالُ الرَّسُولِ ۚ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ تَسْتَدْلِلُ  
اللَّهُ فِي رَحْمَةٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝



**نکات:** اعراب و اعرابی به کسی اطلاق می شود که بیابان نشین و بیابانگروه باشد، ولی عرب به کسی می گویند که شهرنشین است و چون به کسی از عرب یا عربی بگوئی شاد می شود ولی اگر یا اعرابی بگوئی خشمناک می شود. رسول خدا (ص) فرموده: حب العرب من الايمان و دوست داشتن عرب برای آنست که کلام خدا طبق زبان ایشان نازل شده و باید زبان بین املی مسلمین گردد. و عرب را عرب گویند برای اینکه زبان ایشان معرب (بتشدید و فتح راء) است، و با ضافه معرب (بتخفیف راء و کسر آن) است. یعنی آنچه در ضمیر انسان است بواسطه آن زبان آشکار می شود زیرا لسان عرب فصیح است و تمام نکاتی که متکلم در نظر دارد می تواند بواسطه آن زبان آشکار نماید.

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ  
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي  
تحتها الأنهار خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

**ترجمه:** و پیشاهنگان نخستین از مهاجرین و انصار و آنان که بنیکی و نیکوکاری پیرو آنان شدند خدا از ایشان خشنود و ایشان از خدا خشنودند و خدا برای ایشان بوستانهایی که نهرها از زیر آنها جاری است مهیا ننموده در آن همیشه جاودانند این است کامیابی بزرگ (۱۰۰)

**نکات:** نخستین پیشاهنگان در ایمان و هجرت و نصرت رسول خدا (ص) کسانی بودند که به حبشه هجرت کردند و یا به مدینه هجرت نمودند و افرادی که در بدر حاضر شدند. و مقصود از انصار مردم مدینه می باشند همانان که در عقبه منی با رسول خدا (ص) پیمان بسته و او را دعوت به مدینه نمودند و همچنین کسانی که در مدینه ساکن بودند، و رسول خدا (ص) و سایر مسلمین را نصرت داده و منزل و آوری دادند و از ایمان و نصرت مسلمین خودداری نکردند.



خدایتعالی در این آیه صریحاً از ایشان تمجید کرده و به تمام ایشان وعده بهشت داده و ایشان را مشمول رضایت خود قرار داده به این برای همه مسلمین سب و بدگوئی ایشان جائز نیست. و اگر کار بعدی از ایشان صادر شده باشد حسابشان با خداست و به مسلمین بعدی مربوط نیست. متأسفانه عده‌ای از افراد زمان ما که به مقررات اسلام آگاهی ندارند کارشان و ورد زبانشان در محافل و مجالسشان بدگوئی از مهاجرین اولین و انصار رسول خدا (ص) می‌باشد. سر مسلمین لازم است بیدار شوند و طبق میل استعماریان رفتار نکنند و از این کار جلوگیری کنند و بارزترین افرادی که از مهاجرین و انصارند و از سابقین اولین می‌باشند همانا خلفای اربعه بوده و می‌باشند و اگر اختلاف جزئی بین ایشان باشد (اگرچه یقیناً اختلافی نداشته‌اند) خودشان می‌دانند با خدا و حسابشان با پروردگار است، فقط وظیفه مسلمین همانست که خدا در سورة حشر آیه: ۱۰ به ایشان دستور داده که بگویند: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.

وَمِنْ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ

وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ

وَالْآخِرُونَ أَعْرَابٌ مُّؤْمِنُونَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرًا سَيِّئًا عَسَىٰ لِلَّهِ

أَنَّ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه: و بعضی از گسانیکه اطراف شما را عراب هستند منافقند و بعضی از اهل مدینه برنفاق خو کرده‌اند تو نمی‌دانی و ایشان را نمی‌شناسی، ما ایشان را می‌شناسیم، بزودی دو مرتبه ایشان را



عذاب خواهیم کرد سپس بسوی عذاب بزرگ رهسپار خواهند شد (۱۵۱) و همدۀ دیگری که اعتراف به گناهان خود نمودند و عمل صالح را با عمل بد دیگر آمیختند، امید است خدا توبۀ آنان را بپذیرد و برآستی که خدا آمرزنده رحیم است (۱۵۲)

**نکات:** طوائف جهینه و اسلم و اشجع و غفار و مزینه اطراف مدینه بودند و بسیاری از ایشان اهل نفاق بودند و همچنین ساکنین مدینه بسیاری از اهل نفاق بودند ولی رسول خدا (ص) طبق این آیه نمی دانست پس کسانی که می گویند همه کس و همه چیز را می داند باطل گفته اند. و عجب این است که زمان ما یک حزب و جمعیت دومیونی را منافق می خوانند در حالیکه نه اسم افراد آنان را می دانند و نه افراد آنان را دیده اند جایگزین رسول خدا (ص) منافقین را نمی شناسد چگونه ایشان شناخته اند و ندیده منافق می خوانند آنهم بتقلید از مرجع بی خبر خود، و مقصود از جمله: سنعذبهم مرتین این است که همانطوریکه مهاجرین و فدائیان پیش قدم و پیش آهنگ اجرشان زیاد است همانطور آنانیکه در نفاق پیش قدم بودند عذابشان باید زیاد باشد که مرتبسی را بمعنی دو مقابل بگیریم یعنی دو برابر و یا اینکه بگوئیم خدا ایشان را در دنیا مبتلا به مرض می کند و مرض او موجب کفران او می شود و همچنین او را رسوا می کند و از ایشان تکلیف می خواهد باید نماز کنند و زکات بدهند در صورتیکه توانایی ندارند و وقت رفتن از دنیا نیز معذبند «الملائكة يضربون وجوههم و ادبارهم» و پس از همه اینها به عذاب بزرگ آخرت رهسپار خواهند شد و باید دانست که منافقین نشانه هائی دارند که ایشان را از مهاجرین و انصار جدا می کند و علامات منافقین در همین سوره ذکر شده.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا  
وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۲



## الْمُرِيءُونَ أَنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

**ترجمه:** بگیر از اموالشان صدقه‌ای را که بآن پاک و پاکیزه گردانی ایشان را و بر ایشان دعا کن زیرا دعای تو آرامشی برای دل ایشان است و خدا شتوای داناست (۱۰۳) آیا ندانستند که خدا خود توبه را از بندگان می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و اینکه خدا خود توبه‌پذیر رحیم است (۱۰۴)

**نکات:** مقصود از این صدقه مورد اختلاف است ولی ظاهر حمل بر زکات واجب نمودن است. و جمله: خذ... دلالت دارد که زما مدار مسلمین باید مأمور بفرستد و زکات را دریافت کند، و کلمه: من أموالهم دلالت دارد که باید بعضی از اموال ایشان را دریافت کند و آن بعضی همانست که رسول خدا (ص) دریافت می‌کرده از عشر و یا خمس و یا نصف العشر و یا ربع العشر با اختلاف متاعها، و دیگر اینکه ظهور دارد که از خود اموال باید دریافت کنند نه از قیمت آنها، و أموالهم دلالت دارد که مال مال خود زکات دهند است نه اینکه جزء مال زکات گیرنده یعنی فقیر باشد و دیگر اینکه دلالت دارد زکات بر ذمه مالک است پس اگر قدر نصاب را بظرفیت تلف نمود بر ذمه او برقرار است باید عوض آنرا بدهد و دیگر اینکه دلالت دارد که مالک باید زکات مال خود را بدهد ولو اینکه خود مدیون غیر باشد چون فعلا مال مال او است و لو اینکه قرض کرده باشد. و دیگر اینکه دلالت دارد بر اینکه زکات در تمام اموال است زیرا أموالهم جمع مضاف و مفید عموم است و منحصر به چیزی که فقهاء گفته‌اند نیست. تطهرهم دلالت دارد که مالک باید بالغ و عاقل باشد تا او را از آلودگی پاک کنند و گرنه طفل و یا مجنون که تطهرهم عن الذلالت بر آن نمی‌کند، و مقصود از تزکیهم غیر از تطهرهم می‌باشد زیرا معطوف غیر از معطوف علیه می‌باشد. تطهرهم تطهیر ایشان است از حب مال و بخل از انفاق، و تزکیهم پاکیزه کردن



مال است بنمو کردن و زیاده شدن و رفع درجات و حسنات . جمله : و صل علیهم دلالت دارد که گیرنده زکات باید دعا کند مثلاً بگوید : آجرک الله فیما أعطیت و یارک لک فیما أبقت ، و از این جمله استفاده می شود که صلوات فرستادن بر مؤمنین جایز است ، و در سورة بقره فرموده : أولئک علیهم صلوات من ربهم ، و جمله : و یا خدا الصدقات دلالت دارد بر این که گیرنده زکات و صدقات خدا می باشد و منتی بر فقیر و یا عامل نیست و اگر چه رسول خدا (ص) و یا دیگری می گیرد چون با امر خدا و حضوراً و ست پس در حقیقت گیرنده خدا و دیگران مباشرتند .

### وَقُلْ أَعْمَلُوا قَسْرَةً إِلَى اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ

وَسَرُّدُونِ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَبَيَّنْتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه : و بگو عمل کنید کد عمل شمارا بزودی خدا و رسول او و مؤمنین خواهند دید و بزودی بسوی دانای نهان و آشکار برگردانیده می شوید پس شمارا به آنچه کرده اید خبردار می کند (۱۵۵)

**نکات : جمله :** و قل أعملوا ... تا آخر بهترین کلام جامع ترغیب و تخویف است بر مطیعین و عاصین که خدا تمام کردار و رفتار شما را می بیند و همچنین رسول او و مؤمنین . و مقصود دیدن در حال عمل نیست که کسی بگوید چگونه مؤمنین و یا رسول خدا (ص) عمل مردم را می بینند با اینکه بر رسول خدا (ص) و مؤمنین دیدن بسیاری از اعمال مردم حرام است . پس مقصود بررسی خدا و دادن جزا ، اعمال است و نسبت به رسول و مؤمنین رسیدن خبر به ایشان است چنانکه رسول خدا (ص) فرموده : لو أن رجلاً عمل عملاً في نفسه لا جاب لها و لا كوة لخرج عمله إلى الناس كاشفاً ما كان . پس اگر کسی عملی را قربة إلى الله انجام دهد ولو مخفی باشد خدا آنرا آشکار می کند . و دلیل ما بر این ترجمه کلمه سین سیری الله است که برای استقبال می باشد . و اگر مقصود دیدن حال عمل بود دیگر همین نمی خواست و اگر کسی بگوید بنا بر این که خدا بررسی



می‌کند و در آینده جزاء می‌دهد دیگر اخبار به رسول و مؤمنین چه فائده دارد؟ جواب او این است که: اولاً عمل کننده چون بداند رسول خدا (ص) و مؤمنین از عمل او خبر می‌شوند و عمل او را عظمت می‌دهند شوق و فرح و رغبت او به عمل خیر بیشتر می‌گردد. ثانیاً گویا به عمل کننده در این آیه اشاره شده که تواکیر اهل یقینی و خدا را مستحق اطاعت می‌دانی برای او عمل کن و اگر دارای شک و ضعف یقین هستی برای مدح و ثناء رسول و مؤمنین عمل کن. ثالثاً چون رسول و مؤمنین از اعمال صالحه خبر شوند شهادت می‌دهند طبق آیه: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا. پس اگر کسی بداند روز قیامت اولین و آخرین از اعمال او مطلع می‌شوند بیشتر به عمل خیر می‌گوشد و از عمل شر اجتناب می‌کند. از این بیان معلوم شد که مؤمنین در حال عمل: عمل مردم را نمی‌بینند و همچنین رسول خدا (ص). پس روایات مجعوله که می‌گویند مقصود از مؤمنین ائمه (ع) می‌باشد که هر کسی را در حال عمل می‌بینند گفتار باطل و ضد عقل و قرآن است زیرا در قرآن خدا از تحسین و اطلاع برگناهان غیر نهی کرده و کافی بر برگزیده بذنوب عباده خبیرا بصیرا. و اما عقلاً ممکن نیست یک بنده در دوجا باشد و ناظر به دو عمل باشد چه برسد به مکانهای بی‌شمار، و اگر از اعمال مردم خبر شوند افسرده خواهند شد و دارالسلام دارالغمه شود.

وَاٰخِرُوْنَ مُرْجُوْنَ لِاَمْرِ اللّٰهِ اَمَّا بَعْدُ بِهٖمْ وَاَمَّا تَوْبَةُ عَلَيْهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ

ترجمه: و عده دیگر (از متخلفین) به امر خدا موکول شده‌اند یا عذابشان می‌کند و یا توبه ایشان را می‌پذیرد و خدا دانای حکیم است (۱۰۶)

لکات: بدانکه متخلفین از جنگ سه دسته‌اند: یکدسته منافقین که برنفاق خو کرده و با نفاق مردند. دسته دوم آنانکه توبه کردند که در آیه: وَاٰخِرُوْنَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوْبِهِمْ ذکر شد. دسته سوم آنانکه سرعت به توبه نکردند ولی پشیمان و بلا تکلیف بودند که



این آیه در شأن ایشان نازل شد. رسول خدا (ص) به ایشان بی اعتنائی کوه و مردم را از مجالست ایشان نهی کرد و امر فرمود که گمانشان از ایشان کناره گیری کنند پس از آن زن هلال نامی که بسیار پیر بود آمد اذن گرفت که به شوهر پیرش طعام بدهد یا خیر؟ رسول خدا (ص) آن یکنفر را اذن داد و حتی مشرکین به بعضی از این مردان پیغام دادند که بیایید به ما ملحق شوید و بعضی از این مردان آنقدر گریه کردند که چشمانشان معیوب شد و بکلی مردم با ایشان فاصله گرفتند و حضرت روی خوش به ایشان نشان نداد تا اینکه زمین بر ایشان تنگ شد و پس از پنجاه روز توبه ایشان مقبول شد و یکی از علامات نفاق همین تخلف از جنگ بود که در مهاجرین و انصار این صفت نبود.

وَالَّذِينَ آمَنُوا

مَبْنِيٍّ اخْرَاجُوا وَكُفْرًا وَتَفَرُّقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَارْصَادًا لِّلْمَنَ حَارِبِ اللَّهِ  
وَرَسُولِهِ مِنْ قَبْلُ وَلِيَخْلِفَنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحَسَنُ وَاللَّهُ يَهْدِي لِمَنْ  
لَّكَزِبُونَ ۝ لَا نَقُصُّ فِيهِ أَبَدًا الْمَجِيدُ أُنْسَ عَلَى النَّفُوسِ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ  
أَحَى أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحْيُونَ أَنْ يَبْطُغُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ  
أَقْنِ أَتْسَ بُنْيَانَهُ عَلَى نَفُوسٍ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمِنْ أَتْسَ بُنْيَانَهُ  
عَلَى شَفَاغِرٍ فِي هَارٍ فَانْهَارِيهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ  
لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي تَوَارَى فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ  
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝

ترجمه: و آنانکه مسجدی ساختند برای ضرزدن و کفر و تفرقه بین مؤمنین و برای گمین کردن آنانکه از پیش با خدا و رسول او



جنگ کردند و البته سوگند می‌خورند که ما جز نیکی نمی‌خواستیم و خدا گواهی می‌دهد که محققا ایشان دروغگویند (۱۰۷) هرگز در آن مایست، مسلم مسجدی که بر تقوی از روز اول تأسیس شده سزاوارتر است که در آن بایستی، در آن مردانی باشند که پاک‌شدن خود را دوست می‌دارند و خدا پاکان را دوست می‌دارد (۱۰۸) آیا آنکه بنای خود را بر پریشیزکاری از خدا و خوشنودی او بنا کرده بهتر است و یا آنکه بنای خود را بر کنار رود خالی شده شکست خورده مشرف بر سقوط بنا کرده که ساقط شود در آتش دوزخ، و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند (۱۰۹) همواره بنیانی که ایشان بنا کردند شکی شده در دل‌هایشان مگر اینکه دل‌هایشان پاره پاره شود و خدا دانای حکیم است (۱۱۰)

**نکات:** مسجد برای جمع شدن مردم برای عبادت است، بنا بر این محلی که مسجدی ساخته شده اگر مسجد دیگری بسازند موجب تفرقه بین مسلمین خواهد شد. خصوصا در شهری که رسول خدا (ص) باشد که باید تمام مسلمین در مسجد رسول و محضر او (ص) جمع شوند. در زمان رسول خدا (ص) منافقین بسیار اخلال می‌کردند از آنجمله دوازده نفر بیهانه‌ای که خانه ما به مسجد رسول دور است و شب تاریک است و یا بعضی از شبها باران است خواستند مسجدی بسازند و آنجا را برای خود پایگاه نفاق و تفرقه قرار دهند از آنجمله ابوعامر زاهد که خود را از راهبان کرده و خود را نصرانی دانشجو می‌دانست با رسول خدا (ص) عداوت داشت چون باعث بر سلب ریاست او بود و می‌گفت هر کس با محمد جنگ کند من یاور او می‌باشم و تا روز جنگ حنین با رسول خدا (ص) مقاتله کرد و چون طائفه هوازن و ثقیف شکست خوردند او بسوی شام فرار کرد و به منافقین مدینه پیغام داد که شما هر قدر می‌شوانید قوا و اسلحه تهیه کنید و برای من مسجدی بسازید که من می‌روم نزد قیصر و بالشکرش از نزد او بجانب شما می‌آیم تا محمد را از مدینه خارج سازیم. منافقین مسجدی ساختند و به رسول خدا (ص) پیشنهاد کردند که بیاید برای افتتاح آن سازی بخوانند.



رسول خدا (ص) عازم حرکت به تبوک بود و فرمود در مراجعت و چون به مدینه مراجعت کرد و خواست در آن مسجد برود خطاب رسید: لا تقم فيه أبداً. و خدا آن مسجد را به چهار صفت معرفی کرده: اول ضار که باعث ضرر زدن به مسلمین است. دوم کفر که موجب تقویت کفر است. سوم تفریقاً بین المؤمنین که تفرقه در بین مسلمانان می‌اندازد. چهارم ارضاء... که کمینگاهی و سنگری خواهد شد برای دشمنان. اتفاقاً در زمان ما اکثر مساجد موجب تفرقه و ترویج کفر و شرک و نشر مطالب ضد قرآنی است و سنگری شده برای منافقین مانند خائنه‌ها که غیر خدا را می‌خوانند و آنرا دکانی برای حزبی قرار داده‌اند.

مقصود از: المسجد أسس على التقوى من أول يوم، مسجدی است که بنا شده و یا مسجد رسول خدا (ص) در مدینه است و ممکن است هر دو باشد و خویی آن مسجد را به دو چیز بیان کرده: اول اینکه بنای آن بتقوی و برای ترس از خدا و رضای او و از مال حلال بنا شده. دوم بواسطه بودن مردانی در آن که طالب طهارت بدنی و روحی می‌باشند که محبوب خدا بندگان و یکی از نشانه‌های منافقین ساختن مسجد ضار بود که مهاجرین و انصار از این عمل بگری بودند.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعُذًّا

عَلَيْهِمْ حَقَّ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْطَّوْرَانِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ

مِنَ اللَّهِ فَاسْتَنْشِرْ وَيُغْنِيكَ اللَّهُ بِمَا نَعَمْتَ بِهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ

الْعَظِيمُ ۝ النَّاتِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ الشَّاكِرُونَ الرَّٰكِعُونَ

الْمُسْتَجِدُّونَ الْأُمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝



**ترجمه:** محققا خدا از مؤمنین جانهای ایشان و مالهای ایشان را خریده بمقابل اینکه بهشت برای ایشان باشد. در راه خدا کارزار می کنند پس می کشند و کشته می شوند، وعده ای است ثابت بر او: در تورا و انجیل و قرآن و کیست نسبت به عهد خود با وفاتراز خدا پس شاد باشید به داد و ستدی که آنها انجام داده آید، و این است همان کامیابی بزرگ (۱۱۱) مؤمنان توبه کنند و بندگی کن ستایش کنند روزه گیر رکوع کن سجده کنند آمر به معروف و نهی کنندگان از منکر که نگهدارنده حدود خدایند، و بشارت بده چنین مؤمنین را (۱۱۲)

**نکات:** جمله: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى...** دلالت دارد که جهاد معامله با خداست و این معامله را حق تعالی در کتب آسمانی ثبت نموده، مشتری خدا و فروشنده مؤمن و دلال رسول خدا (ص)، متاع جان و مال، شمن بهشت عنبر سرشت. جمله: **فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ** دلالت دارد که در جهاد، مؤمنین گاهی غالب و گاهی مغلوبند، و اگر غالب شدند مغرور نشوند و اگر مغلوب شدند مأیوس نگردند و اوصاف **الْمُتَّابِينَ الْعَابِدِينَ...** دلالت دارد که اسلام کسانی را اهل جهاد می داند که دارای صفات و کمالات مذکوره در آیه باشند و مانند دولتهای کفر نیست که هر کس بی رحمت تر و بی ایمان تر باشد اعزام به میدان جنگ نمایند. زیرا جهاد اسلامی برای امر به معروف و نهی از منکر و ایجاد عدالت و ایمان در جامعه است، و مقصود کشورگیری و استعمار نیست. مقصود از **سَاحِلِينَ** چنانکه ذکر شد روزه داران می باشد طبق لغتی. و می توان گفت از ماده سیاحت است یعنی کسانی که برای طلب علم و جهاد و نظرسر در مخلوقات الهی در زمین مسافرت می کنند.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَى قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ أَنَّهَا ابْهَامٌ بِحَيْمٍ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِذْ عَنِ مَوْعِدِهِ وَعَدَاهَا آيَاتُهُ فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ



تَبَرَّأْمِنَهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ۖ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا  
بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝۱۱۵

**ترجمه:** برای این پیامبر و مؤمنین روانیست (و اجازه ندارند) که طلب آمرزش کنند برای مشرکین و اگرچه نزدیگانشان باشند پس از آنکه برای ایشان آشکار شد که آنان اهل آتشند (۱۱۳) و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش نبود مگر از وعده‌ای که او را وعده داده بود پس چون برای او آشکار شد که او دشمن خداست از او بی‌زاری جست، بدرستی که ابراهیم دلسوز و بردبار بود (۱۱۴) و خدا چنین نبوده که گروهی را پس از آنکه آنان را راهنمایی نموده گمراه کند تا اینکه بیان کند برای ایشان آنچه را اجتناب کنند زیرا خدا به هر چیزی داناست (۱۱۵)

**نکات:** جمله: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا دلالت دارد که رسول خدا (ص) نباید برای مشرکین طلب آمرزش کند زیرا وعد و وعید حق تعالی بدرخواست هر چس حتی بدرخواست پیامبران (ص) تغییر نمی‌کند و حق تعالی از قول خود تخلف نمی‌کند. بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود از مشرکین در این آیه والدین و اعمام رسولند، ولی باید گفت اولاً مشرکین عام و مطلق است، و ثانیاً از کجا محقق شده که والدین و یا اعمام رسول مشرک بوده‌اند اصلاً ذکر والدین رسول هم‌اوار نیست. چنین مفسران طالب غوغا و ایجاد عداوت و تجدید نفاق میان مسلمین شده‌اند. جمله: حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ دلالت دارد بر این که خدا پس از بیان عقاب می‌کند و مؤاخذه می‌فرماید و چیزی از محرّمات را که بیان نکرده، ترک آنرا نخواسته، مگر این که از مستقلّات عقلیه و از واضحات عقول باشد و همچنین است عقاید.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ  
وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝۱۱۶



لَقَدْ نَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ  
 فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ  
 نَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ۖ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ  
 خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ  
 عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُوا أَنَّ لَا مَلْجَأَ مِنْ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ لَقَدْ نَابَ  
 عَلَيْهِمْ لِيُتُوبُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝

**ترجمه:** براستیکه خدا بیشعالی به او اختصاص دارد ملک آسمانها و زمین ، زنده می‌کند و می‌میراند و پس از خدا برای شما نیکو پرورستی هست و نه یابوری (۱۱۶) بی‌یقین خدا پذیرفت توبهٔ این پیغمبر و این مهاجرین و انصار را که پیروی او کردند در ساعت سختی پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان بگردد پس توبهٔ ایشان را پذیرفت زیرا او به ایشان مهربان و رحیم است (۱۱۷) و پذیرفت توبهٔ سه نفر که (از جهاد) بازماندند تا آنکه زمین با آن وسعتی که داشت بر ایشان تنگ شد و جانشان بر ایشان تنگ آمد و گمان کردند که پناهی از خدا نیست مگر پناه بردن بسوی خودش ، پس توبهٔ ایشان را پذیرفت تا توبه‌کنند بی‌یقین خدا توبه‌پذیر و رحیم است (۱۱۸)

**تذکرات:** جمله: نَابَ اللَّهُ... دلالت دارد که خدا توبهٔ رسول خود را در ساعت عسرت پذیرفت ، در اینجا اشکال شده که رسول خدا (ص) چه گناهی داشت که خدا بپا مرزد؟ جواب این است که خدا فرموده گناه مهاجرین و انصار را نیز بخشید و توبهٔ ایشان را پذیرفت ، با اینکه مهاجرین و انصار گناهی نداشتند جز عده‌ای از ایشان که دلشان تنگ شد و حوصله‌شان سر آمد و از رفتن به جهاه پشیمان شده و خواستند برگردند، اما همه که گناهی نداشتند ممکن



است رسول خدا (ص) و تمام مهاجرین و انصار که در جنگ تبوک حاضر شده بودند و سختی افتادند هر یک مقداری بی صبری کرده باشند. و سختی جنگ تبوک از جهاتی بود: از جهت دوری راه خصوصاً برای پیادگان. و از جهت بی آبی. و از جهت تمام شدن آذوقه. کار بجائی رسیده شد که یک عدد خرما را ده نفر می مکید برای آنکه جانشان تلف نشود. و دیگر از جهت گرمی هوا.

و مقصود از بد نفر که از رفتن بد تبوک سستی کردند و بعد یشیمان شدند کمترین مالک و مراره بین ربیع و هلال بین امیه می باشد که مدینه بر ایشان تنگ شد و بد کوهستانها رفتند و کسانی که برای ایشان طعام می بردند با ایشان سخن نمی گفتند پس خودشان بد یکدیگر گفتند حال که مردم با ما سخن نمی گوید بیایید ما هم از یکدیگر جدا شویم و با یکدیگر سخن نگوئیم تا خدا توبه ما را بپذیرد و تا پنجاه روز ما شدند تا آیه توبه ایشان نازل شد و طعام اکثر مجاهدین تبوک چیزی نبوده جز آرد جو سبوسه دار و خرمای کرم و روغن گاو متغیر شده و لذا ایشان را جيش العسرة گفتند. و با وجود کمی مرکب گاهی شتری را می گشتند و از تشنگی بسه رطوبت احشا و شکم او دهان را ترمی کردند. یکی از مجاهدین بنام ابوخیثمه از همراهی رسول خدا (ص) تخلص کرد تا ده روز گذشت تا روزی وارد شد بر دو زن خود که هر یک سایبانی تهیه کرده بودند با طعام و آب سرد. پس برخاست و گفت سبحان الله رسول خدا (ص) که خدا گناه او را آمرزیده در سرما و گرما اسلحه بردوش باشد و ابوخیثمه در سایه سرد و طعام مهیا و ذو زن شیکو. این از انصاف نیست سپس گفت والله باشما زنان سخن نگویم و داخل سایه بان نشوم تا ملحق بد رسول خدا (ص) شوم. پس سوار بر شتر آبکش خوید و زاید و توشه ای برداشت و بسرعت حرکت کرد و هر چه زنهای با او سخن گفتند جواب نداد. پس سیر کرد تا وارد تبوک شد. مردم گفتند سواری از دور می آید. رسول خدا (ص) فرمود باید ابوخیثمه باشد. پس وارد شد و سلام بر رسول خدا (ص) کرد و غصه خود را بیان کرد. رسول خدا (ص) در حق او دعا کرد. و همچنین



است حال ابوذر که عقب ماند و تشنه شد و در بین راه آبی میان گوهالی پیدا کرد ولی ننوشید و گفت این آب را برای رسول خدا (ص) بهرم که تشنه نماند.

### بَايْهَا الدِّينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ

ترجمه: ای مؤمنین از خدا بترسید و با راستگویان باشید (۱۱۹)

**نکات:** در این آیه امر شده که هر مؤمنی با راستگویان باشد یعنی موافق و مصاحب ایشان باشد. عده ای از شیعه گفته اند که مقصود از صادقین ۱۲ نفر امام اثنی عشریه می باشد. ولی تخصیص به دوازده نفر دلیلی ندارد زیرا که در سورة بقره آیه ۲۷۷ فرموده: مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْمَبَأِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا، و این آیه عام است و شامل می شود هر کس را که دارای صفات مذکوره در آید باشد. و در سورة حجرات آیه ۱۵ فرموده: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَزُتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ. و در سورة حشر آیه ۸ فقرای مهاجرین را که باری خدا و رسول کرده اند فرموده: أُولَئِكَ هُمُ الصّٰدِقُونَ. پس صادقین منحصر به دوازده نفر نمی باشد و ضمناً آیه دلالت بر عظمت و کمال صدق و صادقین دارد.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَخْلَفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا



يَحْظُ الْكَفَّارَ وَلَا يَنْبَالُونَ مِنْ عَدُوِّ بَلَاءٍ إِلَّا كَيْبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلُ  
صَالِحٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْحَسِنِ وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً  
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَارِبًا إِلَّا كَيْبَ لَهُمْ  
لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢١﴾

**ترجمه:** و برای اهل مدینه و کسانی که اطراف ایشانند از اعراب  
جایز نیست که تخلف از رسول خدا (ص) کنند و بواسطه جان خود از حفظ  
جان او دریغ نمایند، این حکم بسبب این است که عطش و رنج و  
گرسنگی در راه خدا به ایشان نمی‌رسد و قدمی به محلی که کفار را  
بغضب بیاورد نمی‌گذارند و چیزی از دشمن تصرف نمی‌کنند مگر  
اینکه عمل صالحی برایشان نوشته شود، بدینست که خدا اجز  
نیکوکاران را ضایع نمی‌کند (۱۲۰) و چیز کوچک و بزرگی را انفاق  
نمی‌کنند و راه را نمی‌پیمایند مگر اینکه برای ایشان نوشته  
شود، برای اینکه خدا ایشان را به نیکو ترا از آنچه عمل می‌کردند  
جزا دهد (۱۲۱)

**تکات: جمله:** ولایرغبوا بأَنْفُسِهِمْ عَنْ دَلَالَتِهِمْ دَلَالَتِهِمْ  
باید به پیامبر بیش از جان خود علاقمند و فداکار باشند چنانکه  
در سورة احزاب آیه ۶ فرموده: السَّيِّئُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ  
و باید در راه دین از مال و جان مفايقه نکنند. و جمله:  
لَا يَضِيعُ لَهُمْ... تا آخر دلالت دارد که برای هر رنج و زحمتی و هر قدم  
و خرجی اجر بسیاری است چه قتال واقع بشود و چه نشود. و جمله:  
وَلَا يَقْطَعُونَ وَارِبًا دَلالت دارد که مجاهدین باید تا می‌توانند  
پیش روی کنند و از زمین و آبادی کفار تصرف کنند. بهر حال  
استفاده نیز می‌شود که مقدمات جهاد دارای اجر مستقلى است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ



طَائِفَةٌ لِّيُفَفَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ  
لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فَأْتُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ  
مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيُحِدُوا فِيكُمْ غِلَظَةً ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝

ترجمه: و مؤمنین را توانائی نبوده که همگی کوچ کنند (در راه  
جهاد و طلب علم) پس چرا از هرگروهی از ایشان عده‌ای کوچ نکردند  
تا فقه در دین بیاموزند (خواهان فهم در دین باشند) و تا قوم خود را  
وقتی که بسوی ایشان برگشتند بترسانند شاید ایشان حذر نمایند  
(۱۲۲) ای مؤمنین با کسانی که از کفار به شما نزدیکند کارزار کنید  
و باید در شما شدتی بیابند و بدانید که محققا خدا با متقین  
است (۱۲۳)

نکات: فلولا نفر... دلالت دارد که باید برای جهاد و طلب علم  
دین عده‌ای از مسلمین همواره مشغول باشند و آداب جهاد و فقه  
دین را بیاموزند و سپس به دیگران بیاموزند. و فقه بمعنای  
فهم است، و تطقه در دین یعنی تفهم و تعمق در کتاب خدا و سنت  
رسول خدا (ص). بعضی از مجتهدین این آیه را دلیل بر وجوب تقلید  
آورده‌اند در صورتیکه این آیه دلیل و تأکید بر وجوب تفقه و  
تعلیم است و هیچ دلالتی بر تقلید ندارد. یعنی همیشه با بدگروهی  
دانش در دین بیاموزند و به دیگران تعلیم دهند و همواره مسردم  
معلم و متعلم باشند. بعضی از مردم گمراه نیز می‌گویند چنانکه در  
کارها و در هر صنعتی باید رجوع به متخصص نموده در دین نیز باید  
رجوع به مجتهد شود گاه و متخص در دین است. جواب این است که  
اولا ایشان متخصص در دین نیستند خصوصا در اسلام و لذا اصول  
و فروع اسلام را کم و زیاد کرده‌اند و تغییر داده‌اند و با ضافه بر  
ضد یکدیگر فتوی می‌دهند. ثانیا متخصص در هر کار و صنعتی باید  
جواز و تصدیق از دانشکده مناسب آن داشته باشند ولی ایشان از  
طرف خدا جواز فتوی که ندارند هیچ بلکه از طرف خدا مورد نهی



نیز می‌باشند و خدا چنین ادسی به‌خصوص ایشان نداده بلکه عموم مسلمین در فهمیدن امور دین مسؤولند و باید تفقه کافی و وافی در حد توانائی در کتاب و سنت نمایند و رسوخ در علم پیدا کنند. ثالثاً در مسائل صنعتی و طبی آثار تخصصی متخصصین را می‌توان فیهید کرد فلان متخصص راست می‌گوید یا خیر مثلاً طبیبی دارو و آمپول می‌دهد، اگر بیمار بهبود یافت تخصص او معلوم می‌شود و اما اگر بیمار بدتر شود عدم تخصص او ظاهر می‌شود ولی آثار تخصص و علمی مدعیان تخصص در دین را در دنیا نمی‌توان درک کرد زیرا دین را باید تحقیق نمود که از امور معنوی است و نتیجه و آثار آن در آخرت

معلوم شود. رأباً در وجبات کفائی رجوع به متخصص می‌شود نه در واجبات عینی و علم دین از واجبات عینی است. خامساً رسول خدا (ص) فرمود: طلب العلم فریضة علی کل مسلم و نفرمود بالتقلید فریضة. برای توضیح بیشتر به فصل ۲۳ مقدمه رجوع فرمائید. جمیعاً: قاتلوا الذین یلوونکم... دلالت‌ها بر دکه مسلمین باید ابتدا کنند به جهاد با کفار که بیهایشان نزدیک می‌باشند سپس به دور تربیت دارند الاقرب فالاقرب مگر اینکه با کفار نزدیک معا هدهای بسته باشند.

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أُنزِلَتْ هَذِهِ آيَاتُنَا وَمَا  
الَّذِينَ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّن دُونِ اللَّهِ إِلَهًا وَهُمْ يَتَّبِعُونَ ۖ وَإِنَّمَا الِذِينَ فِي  
قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَا تَوَاتَوْا فِي شَيْءٍ  
أُولَٰئِكَ يَبْرُونَ ۚ إِنَّهُمْ يَنْفُسُونَ فِي كُلِّ عَا مَرَّةٍ أَوْ مَرَّاتٍ مِّنْ لَا يَنْبُؤُونَ وَ  
لَا هُمْ يَدَّكُرُونَ ۚ وَإِنَّمَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ مِّنْ  
وَعْدٍ كُفٍّ مِّنْ أَحَدِهِمْ أَنصَرَفُوا وَخَرَفُوا ۚ فَالَّذِينَ قَلَّوْهُمُ يَأْتِيهِمْ قَوْمٌ لَا  
يَفْقَهُونَ ۚ

ترجمه: و چون سوره‌ای نازل شود بعضی از ایشان می‌گویند این سوره



کدامتان را ایمانی افزود پس اما آنانکه ایمان آورده‌اند  
ایمانشان افزود و آنان شادمانند (۱۲۴) و اما آنانکه در دلشان  
مرض است ناپاکی بر ناپاکی ایشان افزوده، و بهیرونه در حالیکه  
کافرنند (۱۲۵) آیا نمی‌بینند که ایشان در هر سالی یکبار و یا دوبار  
آزموده می‌شوند سپس توبه نمی‌کنند و نه ایشان متذکر می‌گردند  
(۱۲۶) و چون سوره‌ای نازل شود بعضی به بعضی دیگر نظر کنند و گویند  
آیا کسی شمارا می‌بیند سپس برگردند، خدا دلشان را برگرداند  
برای اینکه ایشان قومی هستند نفهم (۱۲۷)

**لکات:** آیات و سوره قرآن را هر مؤمنی که بخواند و بفهمد  
در حقیقت چیزی به ایمانش افزوده شده چون علم و ایمان انسان  
ببرکت آیات قرآن باید کامل گردد این فزونی و تکامل برای اهل  
ایمان است چنانکه در آیات فوق صریحاً بیان شده و اما منافقین  
و کسانی که به قرآن و اسلام علاقه ندارند از شنیدن آیات قرآنی  
پسیدی ایشان زیاده‌تر می‌گردد زیرا بواسطه بی‌اعتنائی به کلام خدا  
توفیق هدایت از ایشان سلب می‌شود و به گمراهی خودشان واگذار  
شوند و مواخذه ایشان زیاده‌تر گردد چنانکه منافقین زمان  
رسول (ص) هر وقت سوره‌ای نازل می‌شد به یکدیگر نگاه می‌کردند و  
بطور بی‌اعتنائی برمی‌خاستند و می‌رفتند.

لَمَّا جَاءَكَ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ  
حَرِيصٌ عَلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ  
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

**ترجمه:** مسلم و محقق آنستکه برای شما از خود شما رسولی آمد که  
بر او سخت است آنچه شما را به رنج افکند، حریص است بر (ایمان)  
شما، به مؤمنین مهربان و رحیم است (۱۲۸) پس اگر اعراض کردید  
بگو خدا مرا کافی است، نیست مقصدی جز او، بر او توکل کرده‌ام و  
اوست پروردگار عرش بزرگ (۱۲۹)



**نکات:** کلمه: «من أنفسکم» دلالت دارد که محمد (ص) از خود مردم و از جنس ایشان است و خدا این موضوع را مکرر تذکر داده تا بدانند که پیغمبری که میان خودشان بزرگ شده و بزرگ و کوچک او را راهیده اند و راستی و درستی و امانت او را مشاهده کرده اند و نقص و دروغی ندیده اند بهتر قدر او را بدانند خصوصا که این رسول رنج و عذاب مردم را خوش ندارد و خیرخواه ایشان است، و به ایمان ایشان حریص و به خودشان مهربان است. رأفت زیادتر از رحمت است. باید گفت به مؤمنین رأفت و رحمت دارد و به عاصیین رحمت. و همچنین از «من أنفسکم» استفاده می شود که در حق رسول (ص) نباید غلو نمود چنانکه از حضرت امیر (ع) روایت شده که: «آن رسول الله صلی الله علیه و آله خرج علی نفر من أصحابه فقالوا مرحبا بسیدنا و مولانا فغضب رسول الله غضبا شديدا، ثم قال: لاتقولوا هكذا و لكن قولوا مرحبا بنبينا و رسول ربنا، قولوا السداد من القول و لاتغلوا فی القول فتمرقوا» یعنی: روزی رسول اکرم (ص) بر جمعی از اصحاب خود وارد شد، آنان بخاطر حسن احترام حضرت را سید و مولای خود خواندند، رسول خدا (ص) سخت غضبناک شد، سپس فرمود: اینطور سخن نگوئید و مرا سید و مولا نخوانید بلکه بگوئید پیغمبر و رسول خدای ما، سخن براستی و حقیقت بگوئید و در گفتار تان غلو نکنید که گرفتار غلالت و گمراهی خواهید شد.

**جمله:** حسبی الله دلالت دارد که تکیه گاه رسول (ص) به خدا بوده نه به مردم، بهمان خدائی که پروردگار عرش بزرگ است، جایش که عرش بزرگ را نگه می دارد رسول خود را بطریق اولی نگه می دارد. و مقصود از عرش سلطنت بر تمام جهان است.





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الرَّسُولُ يَلَاكُ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۱  
 أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا  
 إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ  
 صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا السَّاحِرُ مُبِينٌ ۲  
 وَتَبَكَّرَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ كَانَ نُوْحٌ  
 عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأُمُورَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ذَلِكُمْ  
 اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۳

ترجمه: بسم خداي كامل ذات والصفات رحمن رحيم . الف، لام، راء .  
 اين است آيات كتاب حكيم (۱) آيا براي مردم تعجب است كه بسوي  
 مرهي از ايشان وحى كرديم كه مردم را بترسان و به آنان كه ايمان  
 آورده اند مؤده بده كه براي ايشان است قدم راستي نرسد  
 پروردگارشان، كافران گفتند براستي كه اين مرد ساحري است  
 آشكار (۲) براستي پروردگارشان خدايي است كه آسمانها و زمين را  
 در شش روز آفريد سپس بر تخت هستي نافذ شد امر هستي را تدبير  
 مي نمايد، نيست شفيعى جز پس از اذن او، اين است خدا  
 پروردگارشان پس او را عبادت كنيد آيا متذكر نمي شويد (۳)

نكات: مردم مكه تعجب مي كردند كه مردى كه از هر جهت مانع  
 خودشان است باضافه يتيم و فقير و بي سواد هم بوده و مزيتي بر  
 ايشان نداشته چگونه پيغمبر شده و لذا قبول نمي كردند مانند  
 زمان ما كه مي گویند اگر پيغمبر علم غيب نداند و خلقتش از نور  
 نباشد و از جلو و عقب نبيند و چنين و چنان نباشد ما رسالت  
 او را قبول نداريم، معلوم مي شود زمان ما بدتر از زمان جاهليت



شده و تکبریه مردم اجازه نمی‌دهد که مطیع رسولی که از هر جهت مانند خودشان است بشوند. اما خدا جواب داد که ماهمین مرد را که مانند خودتان است رسول قرار داده‌ایم و هرکس تکبر را کنارگذارد و بها و ایمان آورد قدمی در راه راست برداشته و برآستی جلو رفته. و مقصود از عرش مرکز امر و نهی الهی در جهان خلقت است که حق تعالی بر آن نافذ و مستولی است. جمله: ما من شفیع... دلالت دارد که هیچ شفیع و شفاعتی نیست جز پس از تعیین و اجازه او. برای توضیح درباره شفاعت رجوع شود به نکات در فسیل آیه ۲۵۳ سوره بقره.

إِلَهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ  
لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْفِطْرِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ  
شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ لِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

ترجمه: بازگشت همه شما بسوی اوست. وعده خدا حق است. برآستی او آفرینش را ابتدا می‌کند سپس آنرا باز می‌گرداند تا آنان را که ایمان آورده و عمل صالح کردند جزا دهد بعدالت، و آنانکه کافرنند برای ایشان است شرابی از آب جوشان و عذاب دردناک بسبب اینکه بکفر خود برقرار بودند (۴)

نکات: چون خدا حکیم است کار بی‌هوده نمی‌کند و از خلقت جهان هدفی دارد. آن هدف را در این آیه تعیین کرده که او ابتداء خلق را از نیستی آورده و سپس اعاده می‌دهد بقیامت، برای اینکه هر فردی را جزا بدهد بعدالت. پس هدف خلقت آوردن قیامت است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ النَّهْرَ ضِيَاءً وَاللَّيْلَ مُرْتُوًّا  
وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ النِّجْمِ وَالْحِسَابُ مَا



خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ  
 إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝  
 إِنَّ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا وُضِعُوا بِالْجَبْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ  
 بِهِمَا وَالدِّينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ۝ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ مَا كَانُوا  
 يَكْسِبُونَ ۝

**ترجمه:** و آن خدائی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منازل باندازه معین کرد تا عدد و شماره سالها و حساب را بدانید، خدا آنرا جز بحق نیافرید، ما آیات را فصل فصل بیان می‌کنیم برای گروهی که می‌دانند (۵) بدرستی که در آمد و رفت و کم و زیاد شدن شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده آیاتی است برای گروهی که بپرهیزند (۶) برای آنکه آنانکه امید به ملاقات ما ندارند و پزندی دنیا خوشنودند و بآن اطمینان یافته‌اند و آنانکه از آیات ما غافلند (۷) آنان را و ایشان آتش دوزخ است به سبب آنچه کسب می‌کردند (۸)

**نکات:** خورشید ضیاء است، یعنی نوربخش است و تابش دارد، ولی ماه نور است یعنی روشنی خورشید ذاتی و روشنی ماه، عرضی است و جمله: قدره منازل، دلالت دارد بر تدبیر و علم و حکمت موجد آن، زیرا ترتیب گردش قمر و سیر آن بطور منظم و همچنین کمی و زیادی نور سطح آن بطور دقیق، دلیل بر علم و حکمت مدبر آن است، و منظور از قدره منازل، گردش انتقالی یکنواخت و لا یتغیر و محیر العقول میلیونها سالی ماه (و همچنین است سیر تمامی سیارات و ستارگان) بدور زمین و همچنین گردش دیگر آن بتبعیت



از زمین و توأم با زمین بدور خورشید است. ماه در تقابل با خورشید همواره وضع ثابت و لایتغیری دارد، یعنی نیمه‌ی از آن همیشه رو به خورشید و در نتیجه انعکاس نور خورشید روشن است، و نیم دیگر آن همیشه پشت به خورشید و تاریک است، چون ماه بر خلاف زمین گردش وضعی ندارد، و لذا کم و زیاد شدن نور سطح ماه در نظر مردم (دید و ورشدن تمام یا قسمتهایی از نیمه روشن ماه - بدر تا هلال) در تقابل با زمین است نه خورشید، تا آنجا که در آخرین شبهای سیر ماهانه، تمام می نیمه تاریک آن رو به زمین قرار می‌گیرد و دیده نمی‌شود، تا وقتی که در شروع ماه جدید هلالی از آن نمودار می‌شود، و این گردش ماهانه بدون ذره‌ای تغلف و انحراف تا هوزمان که خدا خواسته باشد ادامه خواهد داشت، و جمله: لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَ الْحِسابَ ذَلَّاتٍ دَارِكَةٍ حق تعالی ماه قمری را از اول تشکیل منظومه شمسی برای حساب شب و روز و غیوه و شماره سالها قرار داده است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ وَ يُهَيِّئُ لَهُمْ  
 بِأَيِّمَانِهِمْ تَجْرِي مِنَ الْكُنْهَانِ فَجَنَّاتٍ النَّعِيمِ وَ دَعَوَاهُمْ  
 فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحْتَهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ أُخْرِجُوا بِهَا  
 أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ترجمه: براستی آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته را انجام دادند پروردگارشان ببرکت ایمانشان هدایتشان می‌کند، جباری می‌شود از زیرکانه‌های ایشان نهرها در باغهای پسر نعمت (۹) خواندن ایشان در آن باغها (چنین است:) خدایا تو منزهی و تحیت ایشان (بریکدگر) در آن باغها سلام است و پایان دعای ایشان این است که الحمد لله رب العالمین (۱۰)

نکات: بیدیه ربهم با ایمانهم دلالت دارد که خدا بشار را



ببرکت ایمان، به صفات حسنه و راه سعادت و صراط مستقیم هدایت می‌کند، و اگر ایمان نباشد اخلاق و صفات حسنه اثری نمی‌کند، یعنی مرد عادلی که رشوه نمی‌گیرد اگر ایمان نداشته در مرتبه دهم باز مبتلا به رشوه می‌شود. و همچنین کسی که ظلم نمی‌کند و ایمان ندارد بالاخره گول هوی و هوس را می‌خورد و مرتبه دهم به ستم مبتلا می‌شود. جمله: تحیتهم فیها سلام دلالت دارد که اهل بهشت برویکدیگر سلام می‌کنند یعنی طلب رحمت از خدا می‌کنند و بایستد مردم اقتدا به اهل بهشت کنند و سلام کنند و آخر هر مجلس و یا غدا الصمد لله رب العالمین گویند.

وَلَوْ يُعِجِلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ

اَسْتِجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَفُضِيَ إِلَهُمْ أَجَلُهُمْ فَتَذَرُ الدِّينَ لَا

بَرْجُونَ لِفَاتِنَاتٍ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۚ وَإِذَا مَرَّ الْأَنْبَاءُ

الضَّرُّ عَاثًا لِنَجْبِيَةِ أَوْفَاعِدَا أَوْفَاءٍ مَّا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ

ضُرَّهُ مَرَّ كَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضَرِّمَتِهِ كَذَلِكَ نُزَيِّنُ لِلْمُؤْمِنِينَ

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝

ترجمه: و اگر خدا بشتاب و عجله برای مردم شر را بیاورد مانند این که ایشان بشتاب خیر را می‌طلبند اجل و هلاکتشان برایشان دررسد، پس رها می‌کنیم آنان را که امید به ملاقات ما ندارند در طغیانشان سرگردان باشند (۱۱) و چون به انسان ضری رسد ما را بخواند در حالیکه بی‌هلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده، پس چون ضرر او را از او برطرف کردیم بگذرد و بی‌اعضاء شود گویا ما را بکشف ضرری که به او رسیده نخوانده، این چنین زینت داده شد برای اسراف کنندگان آنچه را مدام عمل می‌کنند (۱۲)

نکات: جمله: و لو یعجل الله... دلالت دارد که حق تعالی بدرخواست



شر دعای مردم را فوری اجابت نمی‌کند و إلا باید همه را هلاک کند. روز چند بار مادر در حق فرزند زبردست برای پالادست، مأثور برای آمرخود، کارگز برای کارفرما و مستاجر برای موجر نفرین می‌کنند؟ و همچنین اهل خرافات داشما برای مردم محقق نفرین می‌کنند، و غیر اینها. اگر بنا باشد خدا اجابت کند همه هلاک می‌شود. جمله: فنذر الذین... دلالت بر نفی جبر می‌کند که خدا منکرین معاد را در طغیان خودشان رها کرده و آزاد گذاشته در آن.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكَ  
لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا  
كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۝ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ  
فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝  
وَإِذْ أُنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْبُيُوتُ الْبَيِّنَاتُ قَالِ الدِّينَ لَا يَرْبُونَ إِلَّا بِنَا أُتِ  
يُقرآن غیر هذا الزبد له قل ما يكون لي أن أبدله من تلقائي  
نفسی ان اتبع إلا ما يوحى إلي إني أخاف إن عصيت و بى  
عذاب يوم عظيم ۝

ترجمه: و بتحقیق ما قرونهای پیش از شما را هلاک کردیم چون ستم کردند و پیغمبرانشان برای ایشان با دلیل های روشن آمدند، ولی مردم در خط ایمان نبودند، این چنین جزا می‌دهیم گمراهه گناهکاران و مقصرین را (۱۲) سپس شما را جانشین ایشان در زمین قرار دادیم تا بتکریم چگونه عمل می‌کنید (۱۴) و چون بر ایشان آیات ما که روشن است قراشت شود آنانکه به لقاء ما آمیستند



ندارند گویند قرآنی غیر این بیاور یا آنرا تغییر بده (تا مابعد تو ایمان آوریم)، بگو مرا جایز نباشد که آنرا از پیش خود تبدیل کنم، پیروی نمی‌کنم مگر آنچه به من وحی می‌شود، بدرستی که من اگر پروردگارم را تا ضرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم (۱۵) **نکات:** جعلناکم خلائف فی الارض دلالت می‌کند که خدا امت اسلامی را جانشین مجرمین کرده در زمین تا مانند مجرمین عمل نکنیم و عبرت گیریم و خدا ببیند ما چه می‌کنیم. جمله: ما یكون لى أن أبدله من تلقاء نفسی دلالت دارد که خود رسول پیروی وحی می‌کند و آنچه بد او وحی شده بر او واجب است عمل کند و عمل به اجتهاد خود نکند.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَمْلَأْتُ لَكُم مَّاءً مَّحِيًا وَلَا أَلَدُكُمْ

بَلَى لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَأَمْلَأَنَّ لَكُم مَّاءً مَّحِيًا وَلَا تَذَكَّرُونَ

مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ أَفَرَأَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُبْرِمُونَ

**ترجمه:** بگو اگر خدا می‌خواست آنرا بر شما تلاوت نمی‌کردم و خدا شما را بآن اعلام نمی‌کرد. بتحقیق عمری پیش از نزول قرآن در میان شما مانده‌ام، آیا عقل را به کار نمی‌برید (۱۶) پس کیست ستمکارتر از آنکه بدروغ برخدا افتراء زند و یا به آیات او تکذیب کند، حقیقت اینست که گنه کاران رستگار نمی‌شوند (۱۷)

**نکات:** کفار که می‌گفتند قرآنی غیر از این بیاور و یا این را تبدیل کن ممکن است مسخره می‌کردند و ممکن است از جد می‌گفتند و می‌خواستند ببینند آیا او می‌تواند کلامی بیاورد یا نه؟ بیاورد یا خیر؟ که اگر بیاورد بفهمند از خودش بوده و کذاب است، و یا مفهودشان این بوده کلامی بیاورد که ذم معبودان نشان نباشد. حق تعالی در این آیه جوابشان می‌دهد که محمد (ص) چهل سال میان شما بود و شما به احوال او خیر بودید که نه کتابی خوانده و نه اسنادی دیده و اگر خواست و گفتار خدا نباشد او نمی‌تواند کفابی باین عظمت که دارای دقائق علم توحید و احکام



و لطائف اخلاق و اسرار قصص است بیاورد و شما که تکذیب می کنید  
ستمکارترین مردم می باشید.

وَعْبُدُونِ مَنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَيَقُولُونَ  
هُوَ لَا يَشْفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ هَلْ نُنَبِّئُكَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا لَا يَحْكُمُ فِي  
الْأَسْمَاءِ وَالْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱۸

**ترجمه:** و می پرستند بغیر از خدا چیزهایی را که نه ضرر به ایشان  
دارد و نه نفع برایشان و می گویند اینها شفیعان مایند نزد  
خدا، بگو آیا خدا را خبر می دهید به آنچه را در آسمانها و زمینی  
نمی داند، منزّه و برتر است از آنچه شریک او قرار می دهید (۱۸)

**نکات:** بدانکه کفار می گفتند ما قابل نیستیم با خدا سخن  
گوئیم و با خجالت می کشیم از این جهت به این چیزهای غیر خدا  
گرنش و عبادت می کنیم و معتقد بودند که متولی هراقلیمی از  
اقالیم را روح معینی است که آنرا اداره می کند و بتها را مظاهر  
آن ارواح می دانستند، و بعضی معتقد بودند که کواکب درایمن  
عالم مؤثرند و بتها را مظاهر کواکب می دانستند، و چون کواکب  
غروب می کنند مظهری دارد که غروب نمی کند و آن بت است.  
و بعضی معتقد بودند که مجسمه های بتها بشکل انبیاء و بزرگان  
گذشته می باشند و بواسطه اشتغال به عبادت این بتها آن بزرگان  
در این دنیا نزد خدا شفاعت می کنند چنانکه در زمان ما عقیده  
عوام این است که هر کس شعظیم قبور انبیاء و اولیا را نماید  
ایشان نزد خدا از او شفاعت می کنند. و بعضی دیگر معتقد بودند  
خدای بزرگ نور بزرگی است و ملائکه انواری می باشند پس  
آمدند برای خدای بزرگ صورتی بنام بت بزرگ و برای ملائکه  
صورت های دیگری که بت های دیگر باشد قرار دادند: خدا برای  
اینکه تمام این خرافات را باطل سازد فرموده خدا چنین چیزهایی  
در آسمانها و زمین نمی داند و چیزی که خدا نداند پس اصل و



وجودی نداشته و باطل است حال آنکه شما می‌خواهید خدا را خبر دهید به آنچه نمی‌داند. تعجب این است که پس از این بیانات قرآن باز این افکار خرافی در زمان ما در میان ملت ما بعنوان دینی موجود است، و باید داشت که بحراب جاهلیت معتقد به قیامت نبودند و این شفعا را نزد خدا برای امور دنیوی از قبیل ارزانی و فراوانی و امنیت می‌خواستند.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۚ

ترجمه: و مردم جز امت واحد نبودند پس اختلاف کردند، و اگر فرمان سابقه و رفته پروردگار نبود البته بین ایشان در آنچه اختلاف می‌کردند تفاوت و حکمی شده بود (۱۹)

نکات: مردم امت واحدی بودند یعنی همه بدین فطری الهی و اسلام بودند. پس بواسطه هوی و هوس ایجاد اختلاف شد و اگر فرمان پروردگار به آزادی بشر نبود همه را ناچار به رفع اختلاف می‌کرد، ولیکن بواسطه فرموده خدا که فرموده: سبقت رخصتی غصبی، مفتعالی تمجیل در عقاب نگرده است و کلمه الهی فرمان اوست به اختیار و آزادی بشر، رجوع شود به آیه ۲۱۳ سوره بقره.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۚ

وَلَوْ أَنَّا أُنْزِلْنَا النَّاسَ نِعْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَتَّعْنَاهُمْ لَإِذَا هُمْ مَكْرُوفُونَ

إِنَّا إِنَّا قُلِ اللَّهُ أَشْرَعُ مَكْرًا إِنَّ وُسْلَانَا يَكْمُونَ مَا تَمْكُرُونَ ۚ

ترجمه: و می‌گویند چرا بر این رسول آیت و معجزه ای از پروردگارش نازل نشده و نمی‌شود پس بگو جز این نیست که آمدن معجزه از طرف



خدا امریست غیبی و مخصوص خداست پس شما منتظر باشید ، و برآستیکه من باشم از انتظار کشندگانم (۲۰) و چون مرغم را پس از سختیها که به ایشان رسیده رحمتی بچنانیم ناگهان برای ایشان شیرینی در آیات ما است ، بگو خدا مکرش سریعتر است ، محققا ما مورین ما آنچه مکر می کنید می نویسد (۲۱)

نکات: جمله: آیه من ربه ، دلالت دارد که معجزه کار رسول (ص) نیست و امر غیبی است و رسول خدا (ص) حتی از آمدن و وقت ایجادش خبر ندارد. و جمله: إذا لهم مکر دلالت دارد که بناء مشرکین بر عناد و لجاج بود و حاضر برای قبول حق نبودند و اگرچه معجزات بسیاری برای ایشان بیاید زیرا معجزه خواستن ایشان جز برای بهانه و عناد نبود چنانکه هفت سال در مکه قحطی شد از بی بارائی و چون باران آمد گفتند از برکت بتها باران آمده.

هُوَ الَّذِي يُسِرُّكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَخَرُّنَ  
بِهِمْ رِيحٌ طَيِّبَةٌ وَقِرْحُوا بِهَا جَاهَهُمْ رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ  
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحْضِرُوا اللَّهَ مَخْلِصِينَ لَهُ  
الدِّينَ لَأَن يُنَجِّتَهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَكُونِ مِنَ الظَّالِمِينَ فَلَمَّا أَنْجَاهَهُمْ  
إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى  
أَنْفُسِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأُنْفِكُكُمْ  
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝

ترجمه: او آن خدائی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا چون در کشتی باشید و ایشان را به باد ملایمی جریان دهد که



بهرکت آن خوشحال شوند (ناگهان) باد تنیدی بیاید و موج از هر طرف ایشان برخیزد و گمان کنند که بلاها به ایشان احاطه شده خدا را بخلوص دین او بخوانند که اگر ما را از این نجات دهی البته از شکر گزاران باشیم (۲۲) پس چون ایشان را نجات دهد ناگهان ایشان در زمین به سرکشی ناحق پرداختند، آهای مردم همانا ستم شما بر سر خودتان است متاع دنیا را می خواستید سپس بسوی ما بازگشت شماست پس شما را به آنچه می کردید خبر می دهیم (۲۳)

**نکات:** از این آیات استفاده می شود که مشرکین در وقت هولناک دریا فقط بخلوص خدا را می خواندند ولی چون نجات پیدا می کردند به ستم و جت پرستی بر می گشتند، ولی در عین حال از ملت ما بهتر بودند زیرا ملت ما وقت گرفتاری و غول خدا را نمی خوانند بلکه با توسل، امام و اما مزاده را می خوانند. پس شرک ایشان دائم است.

إِنَّمَا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَتْرَكْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ  
فَأَخْلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا  
أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَهَّتْ وَطَنَّتْ أَهْلَهَا أَنَّهُمْ قَائِمُونَ  
عَلَيْهَا آتَيْنَاهَا آمْرًا بَلَاءً وَنَارًا فَجَعَلْنَا مَا هَيَّجْنَا كَانُ لَوْ تَنْ  
بِالْآمِينَ كَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

**ترجمه:** همانا مثل زندگی دنیا ما بندگان آبی است که ما از آسمان نازل کرده باشیم پس به آن مخلوط گردد و روئیده شده زمین از آنچه انسان و حیوان می خورد تا هنگامی که زمین زیست خود را بگیرد (سبز و خرم شود) و آراسته گردد و اهل آن گمان کنند که ایشان بر آن توانائی دارند امرها در شب و روز بیاید و



همه را درو کند که گویا دیروز چیزی نداشته ، اینچنین آیات را  
 برای مردی که فکر می‌کنند بیان می‌کنیم (۲۴)  
**لکات:** حقیقتاً حیات دنیا را تشبیه کرده به سبزه‌هایی که آب  
 باران بر آن ببارد و خوش و غرم شود سپس بلائی برسد و آنرا  
 نابود کند و وجه تشبیه این مثل در رجاء و یأس است، همانطوریکه  
 صاحب بستان بآن سبزه و باران امیدوار است ولی عاقبت به یأس  
 می‌رسد همینطور دنیا طلبان حوادث بیماری و مرگ ایشان را به  
 یأس می‌رساند، و ممکن است وجه تشبیه عاقبت غیر محضود باشد  
 همانطوریکه عاقبت چهار پاشیز است همینطور عاقبت دنیا، و  
 ممکن است وجه تشبیه سعی بیهوده باشد همانطوریکه سعی صاحب  
 بستان در وقت آمدن بلا بیهوده می‌شود همینطور سعی اهل دنیا  
 برای دنیا بیهوده خواهد شد. و ممکن است وجه تشبیه خسرات و  
 غصص باشد که صاحب بستان و اهل دنیا هر دو متحمل می‌شوند، و  
 ممکن است وجه تشبیه عود کماکان باشد همانطوریکه بستان همه  
 ساله تباه می‌شود باز سال دیگر زینت آن عود می‌کند همینطور  
 دنیای ما فوت و در آخرت عود می‌کند.

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ

وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝۲۵

اَحْسِنُوْا الْحُسْنٰى رَبَّ اَدَّوْا وَلَا يَرْهَقْ وُجُوْهُهُمْ قُرْاٰنٌ وَلَا ذِكْرٌ

اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ ۝۲۶

وَالَّذِيْنَ كَسَبُوا السَّيِّاٰتِ جَزَاؤُ سَيِّئٰتِهِمْ بِمَا هُمْ فِيْهَا

لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاجِلٍ مَّا اَغْشَيْتُمْ وُجُوْهُهُمْ قُطْعًا مِّنَ اللَّبَلِ

مُظْلًا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ ۝۲۷



**ترجمه:** و خدا بسوی دارسلامتی (یعنی بهشت) دعوت می‌کند و هرکس را بخواهد بسوی راه راست هدایت می‌کند (۲۵) برای آنانکه نیکی گردند مزدشیکوتر و زیادتست، و صورتهای ایشان را به غباری و نه ذلتی می‌گیرد، ایشانند اهالی بهشت، خود در آن جاودان و ماندگارند (۲۶) و آنان را که بدبها کسب کردند جزائی است بد بمانند آن بدی و خواری ایشان را بگیرد، برای ایشان از طرف خدا پناهی نیست، گویا صورتهایشان به پاره‌هایی از شب تاریک پوشیده شده، ایشانند اهالی آتش، خود در آن ماندگارند (۲۷)

**نکات:** حق تعالی بتوسط پیامبران مردم را دعوت به دارالسلام کرده که آنجا سلامتی از آفات است و ارواح صالحین را به دارالسلام می‌برد. متأسفانه مردمی که آلوده به هزاران آفت خدعه و کبر و بدخواهی و بغض و مانعند اینها باشند نیاقت دعوت خدا را ندارند مگر اینکه خود را از این آفات دورکنند.

وَيَوْمَ نَخْتِمُ بِهِمَا

نُفُوسَهُنَّ لِّلدِّينِ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنَّهُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ

فَزَلَّلْنَا بِبَنِيهِمْ وَفَالِ شُرَكَاءِهِمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَارًا تَحْبِرُونَ فَكَفَى

بِاللَّهِ شَهِيدًا إِنَّا وَبَّيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ

مُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرَدَّ إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ وَالْحَقُّ

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

**ترجمه:** و روزی که همه ایشان را محصور سازیم سپس به کسانیکه مشرک شدند می‌گوئیم شما و شریکانی که قاتل شدید بر جای خود باشید، پس میان ایشان جدائی می‌افکنیم و شریکان ایشان گویند شما ما را نهی پرستیدید (۲۸) و خدا بین ما و بین شما برای شهادت



کافی است برآستی که ما از عبادت شما غافل بودیم (۶۹) آنجا است که هر کس مبتلاست به آنچه او پیش فرستاده و بسوی خدا می‌رود که بحق مولای ایشان است رد شوند و آنچه افترا می‌بستند از ایشان گم شود (۳۰)

**نکات:** جمله: مکانکم أنتم و شرکاؤکم دلالت دارد که روز قیامت مرید و مرشد و عابد و معبود و مشرکین و شرکائی که قائل بودند همه را در یکجا احضار می‌کنند و از هم جداشان می‌کنند. سپس معبود به عابد خود می‌گوید تو مرا عبادت نمی‌کردی بلکه معبود خیالی داشتی، زیرا عابد و معبود هر دو در احتیاج و نقص مساویند و تمام ممکنات در احتیاج به واجب مساویند، ولی عابد خیال می‌کرده معبودش صفات خدائی دارد و بخیال خود معبودی که طبق واقع نبوده عبادت کرده فلذا معبود او می‌گوید اشتباه کردی آن معبود خیالی تو من نبودم. بنا براین می‌توان گفت کسانی که امام را صدا می‌زنند و برای او کرنش می‌کنند بخیال آنکه امام حاضر و ناظر و قاضی الحاجات است و یک امام خیالی درست کرده‌اند اما من نیز در قیامت به ایشان خواهد گفت آنچه شما خیال کردید من نبودم و از ایشان تعبیری می‌جوید و خدا را شاهد می‌گیرد که گنا عن عبادتکم لغافلین «ما خبر از عبادت شما نداشتیم». جمله: ردوا إلى الله این است که بسوی حکیم خدا رد می‌شوند و خدا یان خیالی ایشان مانند گم شده می‌شوند. حال اگر کسی بگوید چگونه بندهما روز قیامت سخن می‌گویند؟ جواب این است که معبود مشرکین منحصر به بت نبوده. ثانیاً معبود بت پرستان بعنوان استقلال نبوده بلکه بت مجسمه و تمثال بزرگانی بوده بعنوان آلی و آن بزرگان معبود استقلالی بودند و در قیامت سخن می‌گویند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
أَمْ يَمْلِكُ التَّمَنُّعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ



وُجْرُجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدْرِ الْأُمُرَ فَسَبِّحُوا اللَّهَ فَقُلْ أَفَلَا  
تَتَّقُونَ ۚ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَيُّ قَادِمٌ أَمَدُ الْحَيِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنِّي  
تَضَرِّفُونَ ۚ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا  
يُؤْمِنُونَ ۝

**ترجمه:** بگو چه کسی شمارا از آسمان و زمین روزی می‌داند آیا  
کیست مالک گوش و دیدگان و کیست که زنده را از مرده بیرون  
می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست امر خلقت را  
تدبیر می‌کند؟ پس خواهند گفت: خدا، پس بگو آیا پرهیز نمی‌کنید  
(۳۱) پس آن خدا پروردگار شعاست بحق و پس از حق چیست جز  
گمراهی، پس بکجا برده می‌شوید (۳۲) این چنین ثابت شده فرمان  
پروردگار بر نابکاران که ایمان نمی‌آورند (۳۳)

**نکات:** در این آیات و آیات بعد حق تعالی سؤال از مشرکین کرده  
که مالک آسمان و زمین و مدبر خلقت کیست؟ مشرکین اقرار کرده‌اند  
که خداست، پس معلوم می‌شود که مشرکین خالق و مدبری غیر از خدا  
قائل نبوده‌اند ولی در حواشی خود رجوع به بت‌ها می‌کردند و برای  
آنان کرنش می‌کردند مانند بسیاری از مسلمین که خدا را قائلند  
ولی بنده صالحی را در حواشی می‌خوانند و برای او کرنش می‌کنند،  
ولی این افراد بدتر از بت پرستانند زیرا گاهی این بندگان  
صالح را شویک و یا دست‌اندرکار خلقت نیز می‌دانند. جمله:  
فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ دلالت دارد که حق یکی و باقی غیر آن  
هرچه هست باطل است.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ  
قُلْ اللَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَإِنِّي تَوَفَّيْكُمْ ۝



قُلْ مَنِ شَرَّكُمْ مَنِ هَدَىٰ إِلَى الْهَىٰ قُلْ اللَّهُ هَدَىٰ لِلْهَى آمَنَ  
 هَدَىٰ إِلَى الْهَى آمَنَ أَنْ يَتَّبِعَ آمَنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ هَدَىٰ فَمَا  
 لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٢٤﴾

ترجمه: بگو آیا کسی از شریکان شما هست که خلق را از نیستی  
 به آفریند پس آنرا بازگرداند، بگو خدا به آفرینش ابتدا  
 می‌کند پس آنرا باز می‌گرداند پس به کجا رجوع داده می‌شوید (۲۴)  
 بگو آیا از شریکان شما کسی هست که بسوی حق هدایت کند، بگو  
 خدا هدایت بسوی حق می‌کند، آیا آنکه بسوی حق هدایت می‌کنند  
 سزاوارتر است که پیروی شود و یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه  
 هدایت شود، پس شما را چه شده چگونه حکم می‌کنید (۲۵)

نکات: تمام مخلوقات در احتیاج به هستی و هدایت در عرض یکدیگرند  
 و همه حتی انبیاء (ع) محتاج به هدایت الهی می‌باشند. بنابراین  
 توجه به مخلوق و خواندن چیزی که خود محتاج به هدایت است، از  
 کفر و حماقت است. و حق تعالی در این آیات برای بیداری مکلفین  
 و قضاوت ایشان استفهام توبیخی می‌فرماید.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَى شَيْئًا  
 إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٥﴾

ترجمه: و اکثر ایشان جز گمان را پیروی نمی‌کنند، برآستی که  
 ظن و گمان بهیچوجه کفایت از حق نکند و انسان را بی‌نیاز نکند،  
 برآستی که خدا به آنچه بجا می‌آورند داناست (۲۶)

نکات: حق تعالی عقل و علم را، حجت قرار داده و ظن و گمان را  
 معتبر ندانسته و فرموده در هیچکجا به دنبال ظن نروید، بنابراین  
 هر مکلفی باید به اصول و فروع اسلام خود علم داشته باشد، و تقلید



از احکام ظنیه جازر نیست و تمام مجتهدین اقرار دارند که فتاوی ایشان ظنی است و پیروی از فتاوی ظنی باطل است.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ

دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ نَّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلُ

الْكِتَابِ لِأَرْبَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۚ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ

فَأَنذِرْهُ مِثْلَهُ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ ۚ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا بَاءَ بِهِمْ مَا أُوعِیَ لَهُ

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

**ترجمه:** و این قرآن ساخته افتراشی غیر خدا نبوده ولیکن تصدیق آن چیزی است که جلو او بوده و می باشد، و بیان این کتاب بدون اینکه شکی در آن باشد از پروردگار جهانیان است (۳۷) آیا می گویند با افترا یافتند، بگو پس سوره ای مانند آن بیاورید و هر کس غیر خدا را می توانید بکمک بخوانید اگر راست می گوئید (۳۸) بلکه تکذیب کردند به چیزی که احاطه ای به علم آن ندارند و هنوز تا قبل آن برای ایشان نیا آمده، این چنین آناتکه پیش از ایشان بودند تکذیب کردند، پس بنگر که عاقبت ستمگران چگونه بود (۳۹)

**نکات:** محمد (ص) با کمال اطمینان این آیات را به مردم خواند که اگر قرآن را ساخته محمد می دانید و می گوئید افترا به خدا رده یک سوره مانند آن بیاورید و هر دانه صدی را بکمک بخوانید و اگر می توانستند یک سوره می آوردند، تا زمان ما که هزار و چهار صد سال از نزول قرآن می گذرد یک سوره نیاورده اند، پس معلوم می شود ساخته غیر خدا نیست و بشر نمی تواند بعد از آن بیاورد.



وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَيُفْسِدُونَ مِنْ لَدُنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ  
 بِالْمُفْسِدِينَ ۝ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ إِنِّي مَعَكُمْ أَعْمَلُ إِنِّي  
 بِرَبِّي نَجْمٌ آخِلٌ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ  
 إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَتَعْقِلُونَ ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ  
 يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْغَىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ۝

ترجمه: و بعضی از ایشان به این قرآن ایمان می‌آورد و بعضی از  
 ایشان به آن ایمان نمی‌آورد و هرورد نگارت دایماً تراست به مفسدان  
 (۴۵) و اگر ترا تکذیب کردند بگو عمل من برای من و عمل شما  
 برای شما، شما از آنچه من می‌کنم بیزارید و من از آنچه شما  
 می‌کنید بیزارم (۴۱) و بعضی از ایشان کسی است که بسوی تو گوش  
 می‌دهد، آیا پس تو می‌توانی کوران را و اگرچه عقلشان را بکار  
 نیندازند (۴۲) و بعضی از ایشان کسی است که بسوی تو می‌نگرد آیا  
 پس تو هدایت می‌کنی کوران را و اگرچه ندانند (۴۳)  
 نکات: هر کس از خطر برهیزد و بی‌بند و بار نباشد به خدا و  
 کتاب او ایمان آورد، ولی مردم فاسق بی‌بند و بار در هر زمانی  
 باشند به خدا و کتاب آسمانی اعتنا ندارند و اگر گوش بدهند  
 برای فهم نیست و لذا فائده ندارد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظِلُّ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظِلُّونَ ۝ وَنَوْمُ  
 بَشَرِهِمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ۝  
 فَذَخِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا إِلِقَاءَ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝

ترجمه: براستی که خدا در هیچ چیز به مردم ستم نمی‌کند ولیکن مردم



بخودشان ستم می‌کنند (۴۴) و روزی که ایشان را محشور می‌کنیم گویا نمانده‌اند مگر ساعتی آشنائی می‌دهند بین خودشان، بتحقیق زیان کردند آن‌ها که به ملاقات خدا تکذیب کردند و هداست یافتند نبودند (۴۵)

**نکات:** یوم نحسهم دلالت دارد که وقت حشر متوجه می‌شوند که در برزخ و یا در دنیا یک لحظه بیشتر نبوده‌اند، و ظاهراً این است که در عالم برزخ بعد از آن متوجه نشده‌اند.

وَلَا تَزِرُ وَكَرَّ بَعْضِ الَّذِي نَعِدُكُمْ

أَوْ تَوَقَّعْتَكَ فَاَلْبَسْنَا مَرْجَمَهُمْ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى

مَا بَفَعَلُونَ ۚ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۚ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي خَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۚ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ۚ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْذِنُونَ شَيْئًا وَلَا يَسْتَفِيدُونَ ۚ

**ترجمه:** و اگر بنمایانیم به تو بعضی از آنچه ایشان را وعده داده‌ایم و یا تو را بپیرانیم پس بازگشت ایشان بسوی ما است سپس خدا بر آنچه بجا می‌آورد گواه است (۴۶) و برای هر امتی رسولی است، پس چون رسول ایشان آمد بین ایشان حکم بعدالبت شود و بر ایشان ستم نشود (۴۷) و می‌گویند چه وقت است این وعده اگر راستگویانید (۴۸) بگو برای خودم مالک فرز و نفعی نیستم مگر آنچه خدا خواسته باشد، برای هر امتی اجل است، چون اجل ایشان رسد پس لحظه‌ای تأخیر نکنند و نه پیشی گیرند (۴۹)



**نکات:** جمله: و إما ضربک ... دلالت دارد که بعضی از ذلت و خواری ها که خدا توسط رسول خود وعده به کفار داده بود در همین دنیا در زمان رسول خدا (ص) واقع شده. مطلب دیگر آنکه: از جمله آیاتی که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا (ص) برای خودش و برای دیگران متعدی نفع و ضرری نیست و غیب نمی داند همین آیات است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابَ بَيِّنَاتٍ أَوْهَارًا مَا دَأَّ  
يَسْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ۚ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابَ بَيِّنَاتٍ أَوْهَارًا  
كُنْتُمْ بِهِ تَسْجِلُونَ ۚ فَذِلِّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُرْقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ  
إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَكْبُونَ ۚ

**ترجمه:** بگو آیا فکر کرده و به چشم دل دیده اید که اگر عذاب خدا شبانه و یا روز بهاید چه چیز را مجرمون از آن بشتاب می خواهند (۵۰) آیا پس از آنکه عذاب واقع شود ایمان به آن می آورید و حال آنکه بآن عجله می کردید (۵۱) سپس به ستمگران گفته شود عذاب جاوید را بچشید، آیا بجز آنچه کسب می کردید جزا داده می شوید (۵۲)

**نکات:** مقصود در آیه جواب کفار است که عجله می کردند و می گفتند پس چرا عذاب خدا نیامد پس کی می آید؟ خدا می فرماید اگر عذاب خدا ناگهانی بیاید مجرمین با این عجله از آن چه می خواهند در حالیکه به ایمان از ایشان پذیرفته می شود و نه می توانند عذاب را دفع کنند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ قَوْلِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِرَبِّهِ  
مَا أَنْتُمْ مُبْعِدُونَ ۚ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ مُّسَدَّدًا  
لَأَلْقَيْنَا مَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَتَدٌ يَأْكُلُ ۚ وَأَتَرُ  
النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ۚ وَفُتِنَ بَيْنَهُمُ الْفِتْرَةُ وَهُمْ لَا يَبْطَلُونَ ۚ



الَا اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْاِلٰهَ وَعَدَ اللّٰهُ حَقٌّ وَلٰ يَكُنْ  
اَكْثَرُهُمْ لَابْعِلُوْنَ ۚ هُوَ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَالْاِلٰهَ تَرْجِعُوْنَ ۝

ترجمه: و از تو خبرگیری می‌کنند که آیا آن عذاب حقا است ؟ بگو  
آری قسم به پروردگارم که آن حقا است و شما ملوگیر آن نیستید  
(۵۳) و اگر برای هرکس که ستم کرده ملک زمین باشد آنرا فداء  
کند فائده ندارد، و زمانی که عذاب را دیدند دردل پشیمانی  
کنند، و بهین ایشان بعدالت حکم شود و بدایشان ستم نشود (۵۴)  
آگاه باشید که محققا ملک خداست آنچه در آسمانها و زمین است  
آگاه باشید که وعده خدا حقا است ولیکن اکثر ایشان نمی‌دانند  
(۵۵) او زنده می‌کند و می‌میراند و بسوی او برگشت داده می‌شوید (۵۶)

نکات: روز قیامت چون عذاب خدا را ببینند خود را بپارزد و اگر  
شخص جهنمی تمام دنیا را بتوان باز خرید و فدا از عذاب بدهد،  
برای او فائده ندارد، اگر چه واضح است که روز قیامت هیچکس چیزی  
ندارد. کلمه: أسروا را ممکن است بمعنی پنهان کنند گرفت و  
ممکن است بمعنی اظهار کنند گرفت، چون به هر دو معنی آمده است.

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِدَةٌ

مِنْ رَبِّكُمْ وَثِقَآءُ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَرُءُودُهُ

وَرَحْمَةُ الْمُؤْمِنِيْنَ ۚ قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَرَحْمَتِهِ قَدْ اِلَيْكَ فَلْيَفْرَحُوْا هُوَ  
خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ۚ قُلْ اَرَاَيْتُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ  
مِنْهُ حَرَامًا وَحَلٰلًا قُلْ اللّٰهُ اِذْ اَن لَّكُمْ اَمٌّ عَلٰى اِلٰهٍ تَفْتَرُوْنَ ۚ وَ مَا  
ظَنُّ الدِّیْنَ يَفْتَرُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكِذْبَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ لَذُو



## فَضِّلْ عَلَى النَّاسِ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

**ترجمه:** آهای مردم! بتحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد و برای آنچه در سینه‌هاست شفاشی و هدایت و رحمت است برای مؤمنین (۵۷) بگو بفضل خدا و برحمت او باید شاد شونید، آن بهتر است از آنچه جمع می‌کنند (۵۸) بگو آیا بنظر عقلی دیده‌اید آنچه خدا از رزق برای شما نازل کرده پس شما بعضی از آنرا حرام و بعضی را حلال قرار داده‌اید، بگو آیا خدا به شما اذن داده و یا برخدا اختراء می‌بندید (۵۹) و در روز قیامت گمان کسانی که بدروغ برخدا افتراء می‌بندند چیست، براستی که خدا بر مردم تفضل دارد ولیکن اکثر ایشان شکر نمی‌کنند (۶۰)

**لغات:** قرآن موعظه است برای اینکه از مفاصلی و از مفاسد اخلاق منع می‌کند. و شفاء است از عقاید مهلکه و اخلاق پست. و هدایت است برای راه یافتن به سعادت. جمله: علی الله یفترون دلالت بر حرمت فتوی دادن به حلال و حرام چیزی بدون استدلال و وحی است مانند زمان جاهلیت و زمان ریاست علمای بنی اسرائیل که هر چه خواستند بنام خدا حلال و حرام آوردند.

وَمَا تَكُونُ فِي

شَافٍ وَمَا نَسُوا مِنْ فُتْرَانٍ وَلَا تَعْلَمُونَ مِنْ عَمَلِ الْأَكْثَرِ عَلَيْكُمْ  
شُهُودًا أَنْ تَبْغِضُونَ فِيهِ وَمَا يَغْزِبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ شِفَالٍ دَرِّ فِي  
الْأَرْضِ لَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ  
مُبِينٍ وَالْآنَ أُولِيَآءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ  
الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْجَنَّةِ الدُّنْيَا وَ  
فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ



**ترجمه:** و تو در هیچ کاری اقدام نمی‌کنی و از قرآن تلاوت نمی‌کنی و عملی را انجام نمی‌دهی مگر اینکه ما بر شما گواهیم در وقتی که قرآن شروع می‌کنید، و از پروردگارت پنهان نیست هموزن ذره‌ای در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر آنکه در کتابی روشن است (۶۱) آگاه باش که محققا دوستان خدا نه بر ایشان ترسی است و نه اندوهگین می‌شوند (۶۲) آنانکه ایمان آوردند و پرهیزکار بودند (۶۳) برای ایشان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است، برای کلمات خدا تبدیلی نیست، این است همان کامیابی بزرگ (۶۴)

**نکات:** و ما تکنون فی شأن خطاب به رسول خدا (ص) است ولیکن در این جهت رسول خدا (ص) با دیگران فرقی ندارد که خدا در همه حالات گواہ تمام افراد انسان است و از تمام کارها و خیالات نفسانی ایشان مطلع است، و مثقال بمعنی مایوزن به است یعنی چیزی که هموزن ذره باشد از علم خدا پنهان نیست، و بشارتی که برای دوستان خدا هست بعضی گفته عبارت است از رؤیای صالحه در دنیا و در آخرت بهشت. بعضی گفته بشارت دنیا محبت اهل ایمان است او را. بعضی گفته اند بشارت دنیوی نزول ملائکه رحمت است وقت احتضار مرگ و در قیامت سلام پروردگار، ولی باید دانست که بشارت مطلقه شامل تمام اینها و زیاده‌تر می‌باشد.

وَلَا يَخْرُجُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّمَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۚ  
 إِلَّا أَنْ يُلَاقِيَ اللَّهَ  
 مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَبْتَغِ الدِّينَ يَدْخُلُ مِنْ دُونِ  
 اللَّهِ تُسْرَاءَ إِنْ يَلْبِغُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۚ

**ترجمه:** و قول آنان محزونت نکند حقیقتا تمام عزت مخصوص خدا است، او شنوای دانا است (۶۵) آگاه باش عقلای آسمانها و عقلای زمین ملک خدایند، و چه چیز را پیروی می‌کنند آنانکه غیر خدا شریکاتی را می‌خوانند، جز گمان را پیروی نمی‌کنند، و نباشند



جز دروغگویان (۶۶)

**نکات:** این آیات دلالت دارد که انسان نباید از قبول مردم محزون شود و از کثرت نفرات و اموال مردم وحشت کند بلکه تمام ایشان در قبضة قدرت خدایند و عزت و ذلت با اراده اوست. کلمه: «ما» در جمله: «ما یتبع الذین...» ممکن است نافیه و یا اینکه چنانکه ما ترجمه کردیم استفهامیه باشد. و می توان «ما» ماء موصوله باشد، یعنی: عقلانی آسمانها و زمین و شریکانی که ایشان آنان را می خوانند، همه ملک خدایند.

هو

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِنَسْكُوفِهَا وَالتَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ  
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ  
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَ كُومِنْ سُلْطَانٍ هَذَا  
أَنفُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ قُلْ إِنْ الدِّينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ  
الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ۝ مَنَاعٌ فِي الدُّنْيَا قَدْ الْبَنَاءُ مَرْجُهُمْ  
قَدْ نَذَرْنَاهُمْ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ إِنَّمَا كَانُوا بِكُفْرُونٍ

**ترجمه:** او آن خدائی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرام گیرید و روز را روشن، برآستی که در این، آیاتی است برای گروهی که می شنوند (۶۷) گفتند خدا فرزندی گرفت، او منزله است، او بی نیاز است، از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، نزد شما دلیلی بر این گفتار نیست، آیا می گوئید و بپایه خدا نسبت می دهید چیزی را که نمی دانید (۶۸) بگو برآستی آنانکه افترا بدروغ بر خدا می بندند و ستگار نمی شوند (۶۹) بهره و متاعی در دنیا دارند سپس باز گشت ایشان بسوی ما است سپس ایشان را عذاب سخت می چشائیم بسبب آنچه کافر می شدند (۷۰)



**نکات:** این آیات رد است بر قول آنانکه فرزندی برای خدای سبحان قائل شدند بچند برهانی که در آیه اشاره شده: اول منزه بودن او از صفات بشری. دوم بی نیاز بودن او از صاحب و فرزند. سوم نداشتن ایشان دلیلی و عجتی بر قول خود.

وَأْمُرْ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ

**ترجمه:** و بخوان بر ایشان خبر نوح را وقتی که به قوم خود گفت ای قوم من اگر بودن من و یادکردن من آیات خدا را بر شما گران و بزرگ می آید، پس بدانید من بر خدا توکل کرده ام پس شما فکر و همت و شریکان خود را جمع کنید سپس کار شما بر شما پوشیده نماید سپس بر من حکم کنید و مهلتم ندهید (۷۱)

**نکات:** حق تعالی برای اینکه خواننده از مواعظ و بیان دلائل ملول نشود، گاهی هدایت و قوانین و سنن و مواعظ را در خلال قصه بیان می کند تا خواننده با وجد و نشاط قرائت کند و با ضافه تسلیت و عبرتی برای رسول خدا (ص) و امتش باشد. در اینجا نوح پس از آنکه نزدیک به هزار سال میان قومش بود می فرماید: اگر سر بودن من میان شما و سخنان من بر شما گران آمده و خسته شده اید چند کار بکنید: ۱- هر چه می توانید از مکر و کید خود و وسایل پیروزی خود را فراهم کنید. ۲- شریکان و هم مسلکان خود را بیاری خود بخوانید. ۳- هدف و مقصد خود را برای خودتان روشن سازید. ۴- هر حکمی خواستید بر من برانید. ۵- مهلتم ندهید. و لسی بدانید توکل من بر خداست و من از هدف خود بر نمی گردم.



فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَاءَ لَكُم مِّنْ أَجْرٍ

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَامِرٌ أَن أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ \*  
فَكَذَّبُوهُ فَتَبَيَّنَّا هُومَن مَّعَهُ فِي الْفُلِّ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا  
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَكَذِّبِينَ \* ثُمَّ  
بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَنَجَّوْهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا  
لِيُؤْمِنُوا إِنَّمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ \*

**ترجمه:** پس اگر روگردانید من از شما اجری نمی‌خواهم نیست  
آجرم مگر بر خدا و ما مقرریم که از مسلمین بودید (۷۲) پس او را  
تکذیب کردند پس او و کسانی که با او بودند در کشتی نجات  
دادیم، و ایشان را جانشینان غرق شدگان قرار دادیم و آنان را  
که به آیات ما تکذیب کردند غرق نمودیم، پس بنگر چگونه بسود  
عاقبت بیم داده شدگان (۷۳) سپس بعد از او رسولانی بسوی قوم خودشان  
فرستادیم که با حجت‌های روشن بسوی آنها آمدند و ایشان ایمان آوردند  
نمودند بواسطه آنچه از پیش تکذیب به آن کرده‌اند، این چنین بر  
دل‌های تعدی‌کنندگان مهر زدیم (۷۴)

**نکات:** جمله: إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ دلالت دارد که رهبر دینی  
باید برای کار خود آجر نخواهد. جمله: جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ دلالت  
دارد بر اینکه هرگاه لفظ خلیفه در قرآن استعمال شده بمعنای  
جانشین گذشتگان است نه خلافت الهی. جمله: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا  
بما کذبوا به من قبل، دلالت دارد که هر قومی چون به راه خطا  
رفتند و به عقیده‌ای مبتلا شدند آن ابتلا مانع از هدایت ایشان  
نمی‌شود و باز اگر چه بفهمند حاضر به برگشت نیستند.



فَرَبَعْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ يَا أَيُّهَا  
 فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ۖ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا  
 إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ مُّبِينٌ ۖ قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَيْحَرُّ هَذَا وَلَا  
 يُفْلِحُ الشَّاعِرُونَ ۖ قَالُوا أَجئنا لِنُفْسِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَ  
 تَكُون لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۖ

ترجمه: سپس بعد از ایشان موسی و هارون را با آیات خود مسلمان  
 بسوی فرعون و گروهش مبعوث نمودیم پس تکبر ورزیدند و قومی  
 کینهکار بودند (۷۵) پس چون حق از جانب ما برایشان آمد گفتند  
 نیست این مگر جادوشی آشکار (۷۶) موسی گفت آیا حق را چون برای  
 شما آمده می‌گوئید این سحر است درحالیکه ساحران رستگار  
 نمی‌شوند (۷۷) گفتند آیا آمده‌ای تا ما را از توجه به آنچه پدرانمان  
 را بر آن یافتیم بگردانی و بزرگواری روی زمین برای شما دو  
 نفر باشد و ما به شما ایمان آورنده نیستیم (۷۸)

نکات: این آیات دلالت دارد که مانع از ایمان مردم به موسی  
 (ع) چهار چیز بوده: اول: تکبر، دوم: شبهه‌کاری، سوم: دین تقلیدی  
 چهارم: ترس از کسر شدن امور دنیا.

وَقَالَ

فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۖ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لَهُمْ مُوسَىٰ  
 أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلقُونَ ۖ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ  
 اللَّهَ سَبَّحْتَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ۖ وَيُحْيِي اللَّهُ الْحَيَّ بِكُلِّ نَفْسٍ  
 وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۖ



**ترجمه:** و فرعون گفت: هر ساحتی را نزد من بیا و رید (۷۹) پس چون ساحران آمدند موسی به ایشان گفت: بیندازید آنچه شما می افکنید (۸۰) پس زمانی که افکندند موسی گفت: آنچه شما آوردید سحر است، محققا خدا آنها را باطل خواهد کرد زیرا خدا عسل مفسدین را اصلاح نمی کند (۸۱) و خدا با کلمات خود حقا را ثابت می کند و اگر چه مجرمین نخواسته باشند (۸۲)

**نکات:** جمله: **إِنَّ اللَّهَ سَبَّطُهُ** دلالت دارد که معجزه موسی (ع) کار او نبوده بلکه کار خدا بوده زیرا موسی (ع) می گوید خدا آنها را باطل خواهد کرد و نمی گوید من باطل خواهم کرد و نیز جمله: **وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ** دلالت می کند که اثبات حقایق موسی (ع) بفرمان خدا بوده است.

فَمَا مِنْ لَوْهٍ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمٍ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ

وَمَا لَهُمْ أَنْ يَفْتَنَهُمْ وَلَئِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ \*

وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا

بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ \*

**ترجمه:** پس ایمان به موسی نیاوردند مگر فرزندان او از قسوم او برای ترس از فرعون و سران قومش که مبادا ایشان را عقوبت کنند، و راستی که فرعون برتری جوی در زمین بود، و بدوستی که او از مسرفین بود (۸۳) و موسی گفت ای قوم من اگر شما به خدا ایمان آورده باشید پس بر او توکل کنید اگر تسلیم او شوید (۸۴) پس گفتند فقط برخدا توکل کرده ایم، پروردگارا ما را فتنه برای قوم ستمگران قرار مده (۸۵) و نجات بده ما را برحمت خود از قوم کافران (۸۶)

**نکات:** جمله: **إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمٍ** دلالت دارد که جوانان قوم ایمان آوردند زیرا امتحان شده که جوانان رقیق القلب تر و



روشنتر از پیران هستند و زودتر حق را قبول و بهتر دلیل و برهان را می‌پذیرند و سریعتر به هر خیر و صلاحی می‌گرایند. و فتنه سمعی امتحان و آزمایش است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَخِيهِ أَنْ تَبَوِّأَ  
لِقَوْمِكَ مَقْرَنًا وَاجْعَلْ لِأَبْنائكُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ  
قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ قَالَ قَدْ أُجِيبْتُ رَعُونَ كُنَّا  
فَاتَّبِعُوا وَلَا تَتَّبِعُوا سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه: و بسوی موسی و برادرش وحی کردیم که شما برای قوم خود در مصر خانه‌های به‌گیری و خانه‌های خود را قبله قرار دهید و نماز را بپا دارید، و بشارت ده مؤمنین را (۸۷) و موسی گفت پروردگارا بی‌گمان تو فرعون و سران و اشراف قوم او را زینت و مالها در زندگی دنیا دادی پروردگارا تا از راحت گمراه کنند، پروردگارا اموالشان را نابود کن و دلهاشان را سخت گردان که ایمان نمی‌آورند تا عذاب دردناک را ببینند (۸۸) خدا گفت بتحقیق دعای شما دوتن اجابت شد پس استقامت کنید و راه آنها ننگه نمی‌دانند پیروی نکنید (۸۹)

نکات: جمله: «وَاجْعَلْ لِأَبْنَائِكَ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» دلالت دارد که در دین موسی (ع) نماز خواندن بوده و قبله ایشان خانه‌های خودشان نیز بوده.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْفَارَاسَ فَاتَّبَعْنَاهُمْ فَرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ  
بَغْيًا وَعَدُّوا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَجُ قَالَ



اَمْسِكْ اِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَآئِيلَ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ  
 اَلَّذِينَ وَقَدْ هَمَمْتُ قَبْلَ وَكُنْتُ مِنَ الْفَاسِقِينَ ۝ قَالَ يَوْمَ نُجَيِّدُكَ بِعَمَلِكَ  
 لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً ۝ وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ اٰيَاتِنَا لَغَافِلُوْنَ ۝

ترجمه: و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس فرعون و لشکریانش برای ستم و عداوت ایشان را دنبال کردند تا اینکه چون غرق او را دریافت گفت ایمان آوردم که براستی نیست الهی جز آنقدری که بنی اسرائیل بپا و ایمان آوردند و من از مسلمینم (۹۰) اکنون (ایمان آوردم) درحالی که قبلاً عصیان کردم و از مفسدین بودم (۹۱) پس امروز بدن تو را نجات می‌دهیم تا برای کسانی که پس از تو می‌باشند آیتی باشد و براستی که بسیاری از مردم از آیات ما غافلند (۹۲)

نکات: انسان تا قبل از دیدن نشانه‌های مرگ می‌تواند ایمان آورد و از عصیان توبه کند. اما چون علائم مرگ آمد توبه پذیرفته نشود مانند فرعون که درحال غرق شدن گفت ایمان آوردم. خدا بها و فرموده: اکنون ایمان آوردی درحالی که قبلاً سرکش بودی، و ما بدی تو را از آب بالا می‌آوریم تا مردم بدن طاغی دروغگوی جقه‌باز را ببینند. گویند در این زمان نیز بدن فرعون در مسوزۀ لندن برای عبرت اهل دنیا موجود است.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ مَبَآئِدَ وَّرَزَّامَهُمْ مِّنَ الطَّيْبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا  
 حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ اِنَّ رَبَّكَ بِفَصِيْحَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَيَا كٰفِرًا فَيَا كٰفِرًا ۝  
 فَاِنْ كُنْتَ فِيْ شَكٍّ مِّمَّا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِي يَهْدِيْكَ الْكِتٰبَ مِنْ  
 قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ۝ وَلَا تَكُوْنَنَّ



### مِنَ الدِّينِ كَذَبُوا آيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُ مِنَ الْخَاسِرِينَ

**ترجمه:** و بتحقیق بنی اسرائیل را بجای درست و راستی جای دادیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم ، پس اختلاف نکردند تا هانش برایشان آمد ، بدرستی که پروردگارت در روز قیامت بین ایشان در آنچه در آن اختلاف می کردند حکم می کند (۹۳) پس اگر تو از آنچه بسویت نازل کرده ایم در شکنی باشی پس پیوسته از آنانکه کتاب را پیش از تو می خوانند ، بتحقیق از پروردگارت حق برای تو آمده پس از شک آوران نباش (۹۴) و البته نبش از آنانکه به آیات خدا تکذیب کردند که میبایستی از زیانکاران (۹۵)

**ذکات: جمله:** فما اختلفوا حتى جاشم العلم دلالت دارد براینکه اختلاف دینی در بعثت انبیا نبوده تا وقتی که مردم عالم شدند و دانسته و عن علم برای ریاست طلبی و حسد و تفوق خواهی دانشمندان ایشان ایجا اختلاف کردند مثلا یهود در اینکه رسولی بنام محمد (ص) خواهد آمد اختلاف نداشتند و حتی یهودی قریظه و بنی النضیر و بنو قینقاع به تبعیت محمد (ص) خبر می دادند ، ولی چون قرآن که علم است نازل شد ایشان برای حفظ ریاست مبعث او را انکار کردند . مثلا در زمان پیغمبر خاتم (ص) اختلاف سنی و شیعه و سایر فرق اسلامی نبود ولی پس از آنکه دانشمندان زیاد شدند و هر کس برای ریاست خود دکانی باز کرد ، تا چارشد برای جمع کردن مرید از دیگران مذهب تکیه و در اثر ذم این و آن لعن و سب و شتم و بغض و عداوت زیاد شد تا اینکه پس از هزار سال روضه خوانها لعن و شتم و بغض و عداوت سایر فرق اسلامی را شواب می دانند .

إِنَّ الَّذِينَ هَتَّوْا عَلَيْكَ مَكْلَمَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ  
وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ بَرَوْا الْعَذَابَ لَا يَأْتِيهِمْ

**ترجمه:** راستی آنانکه فرمان پروردگارت بر ایشان تحقّق یافته (یعنی فرمان عذاب) ایمان نمی آورند (۹۶) و اگر چه برای



ایشان هر دلیل و معجزه‌ای بیاید، تا آنکه عذاب دردناک را ببینند (۹۷)

**نکات:** تحقق فرمان پروردگار به عذاب برای سوء اختیار بنده است، پس چون خدا دانست که بنده کفر و نفاق و عصیان را انتخاب می‌کند طبق قانونی که گذاشته‌اورد مشمول خذلان می‌نماید.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيبَةً أَمِنْتَ فَقَفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا

كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ۝۱۱

**ترجمه:** پس چرا هیچ دهی نبود که ایمان آورد و ایمانش نفع دهد جز قوم یونس، زمانی که ایمان آوردند عذاب خسواری را در زندگی دنیا از ایشان برطرف کردیم و تا مدتی ایشان را بهره دادیم (۹۸)

**نکات:** لولا را در این آیه بعضی از مفسرین بمعنی ما، خافیه گرفته‌اند ولی ظاهر و معنی حقیقی آن همان هلا می‌باشد چنانکه ما ذکر کردیم. و قصه حضرت یونس در سورة انبیاء آیه ۸۷ و سورة صافات آیه ۱۴۰ و سورة قلم آیه ۴۸ ذکر شده. از بعضی روایات معلوم می‌شود که حضرت یونس (ع) در زمان حضرت سلیمان و داود (ع) بوده است.

از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که یونس در سی سالگی بر قوم خود مبعوث شد، پس سی و سه سال در میان قوم خود ماند و به توحید و نبوت خود خواند و به او ایمان نمی‌آورد مگر دو مرد: یکی روبیل که از خانواده علم و نبوت و حکمت بود و قبل از نبوت یونس با او رفیق بود و دیگری شنوختا که عابد زاهدی بود ولی از علم و حکمت خالی بود. روبیل گوشت می‌چرانی و آن می‌کشد و شنوختا هم می‌کشد و از آن معاش می‌نمود، چون یونس دید که قومش ایمان نمی‌آوردند دلتنگ شد و بی‌میری کرد و به خدا شکایت نمود و عرض کرد: خدایا ۳۳ سال ایشان را از عذاب و غضب تو ترسانیدم، مرا تکذیب



و استخفاف و تهدید کردند و می‌ترسم مرا بکشند، پس ایشان را عذاب کن زیرا ایمان نمی‌آورند. خطاب رسید که در میان ایشان زنان حامله و اطفال نابالغ و ضعیفان کم‌عقل هستند و منسم خدای حکیم عادل سبقت رحمتی غضبی، عذاب نمی‌کنم خسردان را بگناه بزرگان، ای یونس قوم تو بنده و مخلوق سندنوروزی مرا می‌خورند و با ایشان مدارا می‌کنم و تو مدارا کن برافقت پیگیری و بر بدیهای ایشان صبر کن مانند طبیب مداوا کننده دانهائی نسبت به بیمار، پس تو تندی کردی و مدارا نکردی. یونس عرض کرد خدایا من غصب نکردم مگر برای اینکه مخالفت تو می‌کنند و نفرین نکردم مگر وقتی که عصیان تو کردند پس عذاب خود را بفرست که ایشان ایمان نمی‌آورند. خطاب آمد ای یونس ایشان بیش از صد هزار نفرند و شهرهای مرا آباد می‌کنند و بنندگان من از ایشان بهم می‌رسد و من دوست دارم با ایشان مدارا کنی. ای یونس من عالم به غیب و باطن امورم و تو به ظاهراحوال علم داری و از باطن و آخرکار خبر نداری. ای یونس من دعای ترا مستجاب کردم ولی این باعث زیادتى بهره تو نخواهد شد و درجه قرب تو افزون نخواهد شد، عذاب من روز چهارشنبه نیمه شوال پس از طلوع آفتاب نازل خواهد شد، ایشان را اعلام کن. پس یونس (ع) شاد شد و بنزد تنوخی آمد و او را از عذاب خبر داد و گفت بیاتایم ایشان را خبر کنیم. تنوخی گفت چرا خبر کنی بگذار در کفر و عصیان بمانند تا هلاک شوند. فرمود برویم نزد روبیل و با او مشورت کنیم زیرا او مرد عالمی است، چون نزد روبیل رفتند و او را خبر دادند و گفت چه مصلحت می‌دانی بروم ایشان را خبر کنم؟ روبیل گفت برگرد بسوی خدا و برای ایشان شفاعت کن مانند رسول حلیم صاحب کرمی، که خدا عذاب را از ایشان برگرداند زیرا خدا از عذاب ایشان بی‌نیاز است و نرجی و مدارا را دوست می‌دارد و شفاعت تو شافعتر و سبب قرب تو می‌گردد و شاید قوم تو ایمان بیاورند پس صبر و مدارا کن. تنوخی گفت وای بر تو این چه مصلحت برای یونس باشد که شفاعت کند از ایشان پس از کفر و



انگارشان نبوت او را و او را از خانه بیرون کردند و خواستند او را سنگسار کنند. روبیل گفت ساکت باش که مرد عابد نادانی هستی، و باز منوجه یونس (ع) شد و سؤال کرد آیا اگر عذاب خدا برسد همیشه هلاک می‌شوند یا بعضی؟ گفت همه. روبیل گفت شاید چون عذاب نازل شد و مشاهده کردند توبه‌کنند و خدا عذاب را از ایشان بگرداند و پس از آن تو را دروغگو دانند، تنوخوا گفت وای بروتو پیغمبر خدا تو را خبر می‌دهد و تو چنین می‌گویی رد قول خدا نموده و شک کردی برو که عمل تو حبط است. روبیل گفت رأی تو ضعیف است و به یونس (ع) گفت اگر عذاب بیاید صد هزار نفر بر دست تو هلاک شده. پس یونس به اهل شهر خبر داد. و او را تکذیب نموده و از شهر بیرون کردند و او با تنوخوا با انتظار عذاب رفتند. ولی روبیل در میان شهر ماند. چون اول ماه شوال شد برجای بلندی رفت و گفت منم روبیل، مهر با منم بر شما اینک ماه شوال است و خدا به یونس وحی کرده که روز چهارشنبه نیمه ماه پس از طلوع آفتاب عذاب نازل کند و خدا وعده خود را خلاف نمی‌کند. پس فکر کنید چه خواهید کرد؟ سخن او اثر کرد و ترسیدند و بسوی روبیل توجه کردند و گفتند توجه مصلحت می‌دانی برای ما؟ و تو دانا و مهربان بودی و شنیدیم که نزد یونس (ع) بسیار شفاعت کردی؟ روبیل گفت قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه زنان و اطفال شیرخوار و غیر شیرخواره را از یکدیگر جدا کنید، زنان را در دامنه کوه و اطفال را در میان دره‌ها و راه سیلاب بیندازید و حیوانات را از اطفال جدا کنید. پس چون دیدید باد زردی از جانب مشرق می‌آید خرد و بزرگ صدا به گریه و ناله و استغاثه بلند کنید و بگوئید: ربنا ظلمنا أنفسنا و کذبنا رسولک و إن لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین ارحمنا یا ارحم الراحمین. و استغفار و تضرع کنید و ناله کنید تا آفتاب غروب کند و با عذاب بر طرف شود. پس رأی همه متفق شد که به آنچه روبیل گفته عمل کنند. و به روایت دیگر روز قبل از چهارشنبه صورتهای ایشان زرد و روز چهارشنبه سیاه



شد. پس روز موعود همه از شهر خارج گشته و ناله ایشان بلند شد بطوریکه روبیل دریلندی صدای ایشان را می شنید و چون آفتاب طلوع کرد باد زرد تیره بسیار تنندی که صدای عظیمی داشت، وزیدن گرفت، چون آن باد را دیدند همه سیکبار صدا به گریه و ناله بلند کردند و اطفال به طلب مادران شیون می کردند و یونس (ع) و تنوخی می شنیدند و نفرین می کردند و روبیل دعا می کرد، چون اول وقت ظهر شد درهای رحمت گشوده شد و غضب حق بر ایشان تبدیل به ترحم شد. و خدا توبه ایشان را قبول کرد. و وحی شد به اسرافیل برو بسوی قوم یونس، من ایشان را ترحم کردم و توبه ایشان را قبول کردم و من بزندگانم مهربانم. یونس (ع) بر قوم خود از من عذاب خواست قریب است. پس بد زمین برو و عذاب را از ایشان بگردان. اسرافیل عرض کرد خدایا عذاب تو به دوش های ایشان رسیده تا برسم هلاک شده اند. خطاب رسید من ملائکه را امر کردم عذاب را بالای سر ایشان باز دارند تا اهر به آنها برسد. پس ای اسرافیل برو و عذاب را بسوی کوهها برگردان تا آهن شوند. پس اسرافیل آن عذاب را از تپه ها به کوههای متصل برگردانید. چون قوم یونس مطلع شدند از سرکوهها بزیر آمده به خانه ها برگشتند و حمد خدا را بجا آوردند. و باقی این قصه را در جای دیگر ضمن آیات متناسبه ذکر خواهیم کرد.

وَأَوْشَاءَ رَبِّكَ لَا مَنَ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جِئَاءُ عَذَابِكَ  
تَكَرَّرَ النَّاسُ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُّؤْمِنِينَ ۖ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوَمِّنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ  
وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ ۖ

ترجمه: و اگر پروردگارت می خواست البته تمام کسانی که در زمینند ایمان می آوردند آیا تو مردم را اکراه می کنی تا مؤمن شوند (۹۹) و کسی نبوده که ایمان بیاورد مگر باذن خدا، و خدا پلیدی را قرار می دهد بر آنانکه پیروی عقل نمی کنند (۱۰۰)



**نکات:** از این آیات استفاده می‌شود که در دین الهی آزادی و خودمختاری است و انکراه و اجبار نیست. و جمله: ولو شاء... دلالت دارد که اگر خدا می‌خواست می‌توانست مردم را با ظرار و اجبار وادار می‌کرد. جمله: يجعل الرجس... دلالت دارد که هر ملتی دنبال عقل نرود و استقلال فکری نداشته باشد و پیروی دیگران باشد به پلیدی و نکبت سزاوار است.

قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَمَا تُعْنِي الْأَبَاثُ وَالنَّذِرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ فَمَا يَنْظُرُونَ

إِلَّا مِثْلَ آبَارِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ السَّيْطَرِ

مُرِّيحِي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نَحْمِ الْمُؤْمِنِينَ

**ترجمه:** بگو نظر کنید که در آسمانها و زمین چیست، ولی آیات و دلائل و انذارها قومی را که ایمان نیاورند فائده ندهد (۱۰۱) پس آیا بجز مانند روزهای اشخاص گذشتهگان انتظار می‌برند، بگو پس انتظار برید که من باشم از انتظار برترندگانم (۱۰۲) سپس رسولان خود و آنانکه ایمان آورده‌اند از عذاب می‌رهانیم — این چنین بر ما سزاوار است نجات دهیم مؤمنین را (۱۰۳)

**نکات:** دین قرآن دین نظر و دقت و استدلال است به دلیل جمله: انظروا... و جمله: ما تعنی... که می‌توان ماء آنرا استفهام گرفت ولی بهتر آنست که نافیہ بگیریم. بهر حال رسول خدا (ص) فرموده: تفکروا فی الخلق و لاتفکروا فی الخالق. انسان می‌تواند در خلق نظر کند و از آثار علم و حکمت و قدرت الهی خدا را

بشناسد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي تَخَوُّنَ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ



وَأَنْ أَعْمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ  
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ  
الظَّالِمِينَ

ترجمه: بگو آهای مردم اگر شمارا در دین من شکی باشد پس  
آنان را که شما غیر از خدا می پرستید من نمی پرستم ولیکن  
می پرستم خدائی را که شمارا می میراند، و ما مورم گداز مؤمنین  
باشم (۱۰۴) و ما موری که روی خود را بسوی دین حنیف بداری، و  
البتة از شرکین معاش (۱۰۵) و بخوان غیر از خدا چیزی را که نه  
به تو نفع بخشد و نه ضرر، پس اگر این کار را کردی (یعنی غیر خدا  
را خواندی) پس محققا تو در این هنگام از ستمگرانی (۱۰۶)

نکات: در این آیات رسول خدا (ص) دین خود را بآمر خدا معرفی  
کرده: ۱- اینکه آنچه را مردم می پرستند غیر خدا، من نمی پرستم.  
۲- فقط خدائی را باید پرستید که مرگ شما بدست او است.  
۳- من فردی از مؤمنین می باشم. ۴- ما موریتم این است که  
توجه خود را خالص کنم به دین حنیف. ۵- از شرکین  
بأنواع و اقسام ایشان نباشم. ۶- آنچه ضرر و نفع ندارد  
یعنی مخلوقات را بخوانم و گرنه از ستمگرانم. و سپس در آیه  
بعد نیز همین مطالب را تأکید می کند. بنا بر این پیامبران (ع)  
را نباید خواند زیرا ایشان مانند موجودات دیگر نفس و  
ضرری ندارند.

وَأَنْ يَمْسِكَ اللَّهُ بَصِيرًا فَلَا تُصَلِّ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ  
رَأَيْكَ يَخْضَعُ لِأَذْنِ لِقْضَائِهِ يُصَلِّبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ  
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى  
فَمَا يَمْشِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَمَا يَمْشِي لِعَلَّهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِمُحَكَّمٍ



## وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَخْرُجَ إِلَيْكَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْخَائِكِينَ \*

**ترجمه:** و اگر خدا ضرری به تو برساند برطرف کننده‌ای برای آن نیست جز او، و اگر خدا اراده‌خیری برای تو کند هیچ‌دکندنده‌ای برای فضل او نیست، آنرا به هرکس از بندگان خود بخواهد می‌رساند، و اوست آمرزنده رحیم (۱۰۷) بگو آهای مردم به تحقیق این حق (کتاب رهنما) از طرف پروردگارتان برای شما آمد پس هرکس هدایت یافت پس همانا به نفع خود هدایت یافتند و هرکه گمراه شد پس همانا بر ضرر خود گمراه می‌شود و من وکیل پر شما نیستم (۱۰۸) و پیروی کن آنچه به تو وحی می‌شود و صبر نما تا خدا حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است (۱۰۹)

**لغات:** کاشف ضرر و دافع آن و هم معطی خیری جز خدا نیست حتی انبیاء (ع) و حتی خود خاتم الانبیاء (ص) برای خودش نمی‌تواند جلب خیر و یا دفع ضرری کند مگر بقدر سایر افراد بشر. در این صورت ملت اسلام از بندگان صالحی که دافع ضرر و کاشف سوشی نیستند چه می‌خواهند و چرا به قرآن مراجعه نمی‌کنند و خدا طبق این آیات رسول خود را وکیل و نماینده مردم قرار نداده، چه برسد به دیگر کارها. جمله: واتبع ما یوحی الیک دلالت دارد که رسول خدا (ص) نمی‌تواند تخلف از دستور وحی بنماید.



سورة هود مکی و دارای ۱۲۳ آیه می‌باشد

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ الْإِنشَاءُ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ \*

**ترجمه:** بسم خدای رحمن رحیم. الف لام واو. کتابی است که آیات آن محکم شده سپس تفصیل داده شده از جانب حکیم خبری (۱)



نکات: چنانکه در سابق نیز ذکر کردیم ممکن است بگوئیم در این سوره نیز چون ابتدا به تمجید و ذکر عظمت قرآن شده لذا ابتدای سوره اله آمده که قرآن مرکب از همین حروف است، اگر بشود می تواند مانند آنرا بیاورد، از این آیه ظاهر می شود که تمام قرآن محکّمات است یعنی تمامش فصیح اللفظ و صحیح المعنی می باشد. جمله: من لدن حکیم خبیر، دلالت بر رحمت مطالب و اتقان آن دارد.

### الَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ

إِنِّي لَكُرْمِئَةٌ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ وَإِنْ اسْتَخْفِرُوا

رَبَّكَ فَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ يَهْدِكُمْ سُبُلًا إِلَى آجَلٍ مُّسَمًّى وَهُوَ يُبْرَأُ

كُلِّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ

يَوْمٍ كَبِيرٍ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

إِلَّا أَنَّهُمْ يُفْسِدُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ الْأَجَلُ بَيْنَ يَدَيْهِمْ

يَعْلَمُ مَا هُمْ بِأَعْمَارٍ وَمَا يَعْلَمُونَ إِلَّا أَنَّهُ عَالِمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

ترجمه: که جز خدای کامل الذات را دوستید، براسنی که من از جانب او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده می باشم (۲) و اینکه از پروردگار خودتان طلب آمرزش کنید پس بسوی او توبه کنید تا شمارا بهره دهد بهره نیکی تا زمان معینی و به هر صاحب فضلی برتری و درجه او را می دهد، و اگر رویگردانید پس محققا من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم (۳) بسوی خداست بازگشت شما و او بر هر چیزی توانا است (۴) آگاه باشید که ایشان سینه های خود را خم و تا می کنند تا از او پنهان دارند، آگاه باش هنگامیکه بنامه های خود را بر سر می کشند خدا می داند آنچه پنهان می دارند



و آنچه آشکار می‌کنند، زیرا او به آنچه در سینه‌ها است داننا می‌باشد (۵)

**نکات:** جمله: أَلَا تَعْبُدُونَا... مفعول له است برای فعلیت، یعنی فصول این قرآن از توحید و احکام و قصص همه برای این است که غیر خدا را نپرستید. و نذیر و بشیر دلالت دارد که شأن رسول خدا (ص) همین است فقط که بپرساند هر کس را که ترک عبادت و بندگی می‌کند، و بشارت دهد هر کس را که اطاعت کرده است، و کار دیگری بر عهدۀ او (ص) نیست. جمله: يَمْتَعِكُمْ... دلالت دارد که توبه و استغفار از کج رویها و انحرافات فائده دنیوی نیز دارد. و جمله: يَوْمَ تَكُلُ ذِي فُضْلٍ فَضْلُهُ دلالت دارد که هر کس هر چه لائق باشد خدا به او عطا می‌کند. و مقصود از جمله: يَشْنُوْنَ صدور هم... آگاه کردن و تنبیه منافقین است که هرگاه رسول خدا (ص) را می‌دیدند پشت می‌کردند و می‌گفتند در پشت پرده و لباس، کسی از کار ما مطلع نیست. در این آیه می‌فرماید خدا مطلع است.

وَمَا مِنْ

ذَاتُ نَفْسٍ إِلَّا رَحِمْنَا عَلَىٰ نَفْسٍ لَّيْسَ بِفَضْلٍ وَبِهِمْ مِّنْ شَفَعَةٍ مَا وَكَّلْنَا بِهَا كُلَّ  
فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ وَمَا لَكُمْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا أَعِزَّاهُ أَمْ يُرِيدُونَ كِبَارًا  
كَانَ عَرْشُهُ عَلَىٰ الْمَاءِ لَئِنْ لَّمْ يَكُنْ أَحْسَنُ عَمَلًا لَّيَنْقَلِبُنَّ إِلَى الْكُفْرِ  
مَبْعُوثُونَ فِي بَعْثٍ أُولَٰئِكَ لَبَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَٰذَا إِلَّا بَحْرٌ  
مُّبِينٌ وَلَئِنْ أَسْأَلْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا  
يَحْبِسُهُ الْيَوْمَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ لَهُمْ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

**ترجمه:** و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر بر خداست روزی او و خدا می‌داند قرارگاه او و جای عاریتی او را، هر یک در کتابی



است آشکار (۶) و او آن خدائی است که خلق نمود آسمانها و زمین را در شش روز و نفوذ او بر آب بود این خلقت برای این است که شمارا بیازماید که کدامیک شما از جهت عمل نیکوتر است، و اگر بگوئی پس از مرگ برانگیخته خواهید شد البته البته آنایکدگافر شده اند میگویند نیست این مگر سحر آشکار (۷) و اگر از ایشان عذاب را تا مدتی معین بتأخیر افکنیم البته میگویند چه چیز آنها نگه داشته آگاه باش روزی که عذابشان بیاید از ایشان برگشت نشود و آنچه را به آن استیزاء میکرده اند ایشان را فرا گیرد (۸)

**نکات:** دایه شامل تمام چرندگان و خزندگان و پرندگان می شود و شماره آنها را کسی نمی داند جز خالق آنها که می داند طبیعت آنها و اعضاء و جوارح و غذاها و مساکن آنها را و می داند احتیاجات و اراده و مقاصد و درد و دوائ آنها را و از هر جهت ایشان را کفایت و رهبری می کند. جمله: کان عرشه علی الماء، دلالت دارد که قبل از خلقت آسمان و زمین آب خلقت شده و مقصود از عرش نفوذ و سلطنت حقیقتمالی می باشد. و مقصود از امة معدوده زمان امة معدوده می باشد. و مقصود از کتاب همان است که در آیه ۵۵ سورة انعام ذکر شد.

وَلَمَّا آذَنَّا الْإِنْسَانَ مِمَّا رَحِمَهُ قُرْآنًا مَّا مِثْلَهُ إِنَّهُ لَكَنُفُورٌ  
وَلَمَّا آذَنَّا نَحْنًا بَعْدَ خَرَاءٍ مِّثْلَهُ لَقُولُنَّ ذَهَبَ الْبَيِّنَاتُ  
عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ  
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

**ترجمه:** و اگر انسان را رحمتی از خودمان بچشانیم پس آنرا از وی بازداریم، محققا او ناامید و کفران گر شود (۹) و اگر او را پس از رنجها و سختیهای که به او رسیده، نعمتهای بچشانیم، البته میگویند بدیها از من برفت، براستی که او شادمان شود.



بنازد (۱۰) مگر آنجا که صبر کرده و عمل صالح کرده باشند انسان  
برایشان آمرزش و اجر بزرگ است (۱۱)

**نکات:** چون رحمت و نعمت دنیا موقت و آنی و زودگذر است از  
آنها بچسیدن تعبیر شده زیرا کم و قلیل است و با این حال  
انسان طاقت آنرا ندارد؛ در حال چسیدن رنج حال یأس دارد و  
در حال چسیدن نعمت، تکبر.

فَلَمَّا لَكَ نَارُكَ بَعْضُ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَ

ضَاثُوَيْهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كُتُبًا وَجَاءَ

مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَكِيعًا ۝۱۲

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ مِثْلِهِ مَثَرًا بَابٌ وَأَدْعُوا مَنْ

انْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝۱۳

**ترجمه:** پس شاید تو ترک کنی بعضی از آنچه بهسویت وحی می‌شود  
و سینهات بآن تنگ شده که می‌گویند چرا برا او گنج نازل نشده و  
یا با او فرشته‌ای نیامده؟ همانا تو ترساننده‌ای و خدا  
بر هر چیز کتارگزار و وکیل است (۱۲) بلکه می‌گویند این قرآن را  
بدروغ برخدا بسته، بگو ده سوره مانند آنرا بیاورید و هر که  
را غیر از خدا می‌توانید (برای کمک) بخوانید اگر راستگوئید  
(۱۳)

**نکات:** در اینکه رسول خدا (ص) نباید وحی را ترک کند شکی نیست  
زیرا ترک وحی منجر به عصیان و شک در صحت شریعت خواهد شد. پس  
مقصود از جمله: لعلک تارک... تهدید رسول خدا (ص) است که در  
مقابل تمسخر مردم مقاومت کند و بواسطه سفاقت مردم کوتاهی در  
ابلاغ رسالت و تأخیر در ابلاغ بعضی آیات نکند، و با اذیت و آزار  
مردم بسازد. و بدانکه این سوره هکی است و در اینجا فرموده  
مشکرین قرآن اگر آنرا کلام خدا نمی‌دانند ده سوره باشند آن



بیاورشد. ولی در سوره های مدنی تحدی را شدیدتر نموده و فرموده  
اگر ده سوره نمی آورید یک سوره بمانید آن بیاورند.

فَلَا يُنْجِيُكُم فَاعْلَوْا

أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْجَنَّةَ الدُّنْيَا فَلْيَمْسِكْ ثَمَرَهَا فَإِنَّ فِيهَا وَهْمًا  
فِيهَا لَا يُجْنُونَ وَأُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُفْلِحُوا فِي الْأَمْرِ إِلَّا الثَّارُ  
حَبِطَ مَا صَبَّغُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه: پس اگر برای شما اجابت نکردند پس بدانید که همانا  
قرآن بعلم خدا نازل شده، و الهی جز او نیست، پس آیا شما  
مسلمید (۱۴) کسی که همواره دنیا و زینت آنرا می خواهد جزای  
اعمالشان را در دنیا تمام بدهیم و به آنان در دنیا کم داده  
نشود (۱۵) آنان گمانند که در آخرت جز آتش برایشان نیست و  
آنچه کرده اند تنباه گردد و آنچه می کرده اند باطل باشد (۱۶)

نکات: مقصود از جمله: أَمَّا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ، این است که  
علمای بشری مانند قرآن نیاورند. باید دانست که قرآن از علم  
بشری نیست بلکه از علم الهی است. و مقصود از جمله: مَنْ كَانَ  
يُرِيدُ الْجَنَّةَ الدُّنْيَا، آن گمانند که تمام همشان دنیاست و  
برای آخرت فکری نمی کنند.

أَفَمِنْ كُنْزِ الْعَالَمِينَ

مِنْ رَبِّهِ وَبَنَوا شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ أَمَّا وَرَجَاءُ الْوَلَدِ  
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَلَنَارٌ مَوْعِدَةٌ فَلَا نَكَاحَ فِيهَا



## مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

**ترجمه:** آيا آنانکه بر دليل و برهاني از پروردگار خود بوده در حالیکه شاعدي از پروردگارش بدنمال آن آيد و در حالیکه از پيش کتاب موسی امام و رحمتی برايشان باشد (مانند ديگرانند که دليلی ندارند) آتائند که به آن ايمان می آورند و هرکسي از احزاب به آن کافر گردد پس آتش وعده گاه اوست پس در شگ مباحث از آن، زیرا آن حق است از جانب پروردگار و ليکن بیشتر مردم ايمان نیاورند (۱۲)

**نکات:** سه چیز دليل بر صحت دين اسلام است که در اين آيه آن سه را بيان کرده: اول عقل و دلائل عقلی. دوم شهادت قرآن سوم شهادت تورا. جمله: علی بينة من ربه همان دلائل عقلی است. جمله: يتلوه شاهد منه، شهادت قرآن است. و جمله: ومن قبله کتاب موسی اما و رحمه همان شهادت تورا است. در اين آيه احتمالات ديگری نیز داده اند ولی ظاهراً به همین معنی است که ما ذکر کردیم زیرا اين آيه تصديق کرده ايمان مؤمنين به قرآن را به جمله اولئك يؤمنون به، به دلائل سه گانه: زبوا مطالب برد و قسم است يا بديهي و يا نظری است. و نظری تشبیه آن با بهجت و برهان عقلی است و يا بوحی و إلهام إلهی است پس اگر در اثبات مطلبی اين دو قسم دلائل عقلی و شرعی جمع شد يعنی هم عقل شهادت بد صدق آن داد و هم وحی، بدون شک حقانيت آن محرز است. اين آيه می گوید کسانیکه اسلام آورده و قرآن را حق می دانند به دليل فوق ايمانشان ايعان است. و جمله: کتاب موسی إماما و رحمه دلالت دارد که کتاب هم امام است و می توان به کتاب امام گفت و لذا علی بن ابیطالب (ع) در دعای خود در صحیفه علویه می گوید: أشهد أن الكتاب الذي أنزل علي النبي إمامي. و لذا حق تعالی در سورة يونس آيه ۱۲ پرورنده اعمال را امام خوانده است، پس امام هر مسلمانی قرآن است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى على الله كذباً أولئك بضعة من الذين كفروا



هُؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ۚ  
 يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعُودُونَ مَعِوَجًا ۖ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۚ  
 أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُجْرِمِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ۚ  
 يُضَاعِفُ لَهُمْ الْعَذَابَ ۖ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ۚ  
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۚ لَا جُرْمَ لَهُمْ  
 فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِرُونَ ۚ

ترجمه: و گیسست ظالم تر از آنکه بدروغ افترا برخدا بزنسد؟  
 ایشان برپروردگارشان عرصه شوند، و گواهان گویند ایشانند  
 آنانکه برپروردگارشان دروغ بستند. آگاه یانی لعنت خدا بر  
 ستمگران (۱۸) آنانکه باز می دارند از راه خدا و کجی در آن می جویند  
 و آنان به آخرت کافرونند (۱۹) آنان در زمین عاجزکننده ( قدرت حق)  
 نبوده و جز خدا سرپرستانی ندارند، برای ایشان شکنجه دو مقابل  
 می شود، آنان توانائی شنیدن نداشته و نمی بینند (۲۰) ایشان  
 آشپایند که به خود زیان وارد کردند و آنچه افترا می بستند  
 از نظرشان گم شد (۲۱) ناچار که ایشان در آخرت خود زیانکار ترند  
 (۲۲)

**نکات:** مقصود از جمله: «و من أظلم ممن افتري...» همان مجتهدان و  
 دانشمندانند که رأی و فتوای خود را حکم خدا دانسته و به خدا  
 نسبت می دهند و هم موبدان و سایر بزرگان اهل بدعت که بدعت های  
 خود را از دین خدا دانسته و در محکمه الهی مانند مقصران احضار  
 کردند و گواهان، گواهی دهند برقتاوی و بدعتها و کجی های  
 ایشان. و ایشانند که مردم را از راه حقیقی الهی بازداشته و  
 فریب داده و در راه راست کجی بوجود آورده اند. و گواهان  
 قیامت عبارتند از فرشتگان و مردمان زمان ایشان. و ایشانند



که ولی یا اولیائی برای مردم ساخته و دما ز ولایت ایشان می‌رفت و بنام آن اولیاء ، خود از مردم سواری می‌گیرند در حالیکه خدا هربجا در این آیات فرموده : و ما کای لهم من دون الله من أولیاء ، پس اینان که راه خدا را خراب کرده زیانکارترین مردم و بدترین و ستمکارترین اهل جهانند ، ولی متأسفانه مقلدین و پیروا نشان خبر ندارند .

إِنَّ الدِّينَ أَمْنُواعِلُوا الصَّالِحِينَ وَاجْتَنُوا

نَعِيمِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى

وَالْأَهْمَى وَالْبَصِيرِ التَّمِيعُ مَثَلُ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝

ترجمه: براستی آنانکه ایمان آورده و عملهای شایسته نموده و نسبت به پروردگارشان فروتن و متواضعند ایشانند اهل بهشت ، خود در آن ماندگارند (۲۳) مثل این دو گروه مانند کور و کر و بینا و شنوا است . آیا این دو در مثل یکسانند؟ آیا متذکر می‌شوید؟ (۲۴)

نکات: چون حق تعالی اصناف کفار و سافقین و بدعت گزاران را ذکر کرد در این آیات اهل ایمان و عمل و فروتنان را در مقابل آنان ذکر کرده و همگروه مقابل یکدیگر آورده . انسان باید سعی کند و خود را از گروه مؤمنین بگرداند . حق تعالی پس از ذکر این آیات و بیان حقایق و گفروایمان ، بذكر قعنه نوح پرداخته تا خواننده خسته و ملول نگردد ، و فرموده: وَلَقَدْ

أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُم مِّنْ ذُرِّيَّتِي مُبِينٌ ۚ إِنَّ لَنَا عِبَادًا لَّا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي

أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ إِلَهِم ۖ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا

زُبْرُكَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا نَزَّلَكَ إِلَّا الدِّينَ هُمْ أَرَادُوا لَنَا بَاءً الرَّأ

وَمَا نَرَى لَكُم عَلَيْنَا مِنْ فَضِيلٍ إِنَّا نَنظُرُكُمْ كَأَنفُسِنَا ۚ



**ترجمه:** و بتحقیق نوح را بسوی قومش فرستادیم که بگوید بتحقیق من برای شما بیم دهنده آشکارم (۲۵) که تپرسید جزا لله را برآستی که من از عذاب روز درخشاکی بر شما می ترسم (۲۶) پس آن گروه اشرافی که کافر بودند از قوم او گفتند: ما تو را مگر بشری مانند خودمان نمی بینیم، و نمی بینیم تو را پیروی کرده باشی جز مردمان پست ما، در ظاهر رأی، و نمی بینیم برای شما بر خودمان برتری باشد بلکه شما را دروغگویان گمان می کنیم (۲۷)

**لغات:** نوح (ع) از پیامبران بزرگ است که به تمام مردم مبعوث شده، و مقصود از کلمه اِلٰی قومه همان امت او است زیرا در آن زمان تمام روی زمین قوم یگدگر حساب می شدند، و جمله: اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اللَّهَ، دلالت دارد که بعثت برای دعوت بسوی توحید بوده آنها توحید عبادی زیرا از سایر آیات احوال نوح معلوم می شود که قوم نوح عده ای از مردمان صالح را که مرده بودند پرستش می کردند و دوزخ و حواش خود به آنان توجه داشتند، و جمله: هُمْ اَرَادْنَا دلالت دارد که مؤمنین به نوح (ع) مردم فقیری بودند دارای کسبهای بی اهمیت که بحسب ظاهر مورد توجه نبودند، و مقصود از کلمه: بادی الرأی، این است که بدون فکر و تأمل به تو ایمان آورده اند و رأی ایشان ابتدائی است و یا اینکه بظاهر رأی ایمان آورده اند نه باطن.

قَالَ يَا قَوْمِ اَرَأَيْتُمْ اِنْ

كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي وَارْتَبِعْتُمْ عَلَيَّ غَيْرِ فَعِيتْ عَلَيْكُمْ اَنْزِلْ عَلَيْكُمْ

وَاَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ هُوَ يَقَوْمِ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا الْاِنْ اَجْرِي اِلَّا عَلَىٰ

اللّٰهِ وَمَا اَنَا بِظَالِمٍ لِّلْدِيْنِ اَمْوَالُهُمْ مَّلَاقُوْرَةٌ وَلَكِيْ اَوْكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ

وَيَا قَوْمِ مِّنْ بَيِّنَةٍ مِّنْ لِّلّٰهِ اِنْ طَرَفْتُمْ اَفْلا تَذْكُرُوْنَ

**ترجمه:** گفت ای قوم من آیا دیده بصیرت دیده اید که اگر من بر



دلیل و برهانی از پروردگارم باشم و او مرا از نزد خود رحمتی داده باشد که بر شما پوشیده باشد، آیا ما شما را به قبولی آن ملزم و مجبور ساخته ایم در حالیکه شما نمی خواهید (۲۸) و ای قوم من از شما پرسالت مالی را درخواست نمی کنم مزد من جز بر خدا نیست و من آنان را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم برآستی که ایشان پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد لیکن من شما را قومی نادان می بینم (۲۹) و ای قوم من: چه کس مرا از جانب خدا یاری می کند اگر ایشان را طرد کنم آیا متذکر نمی شوید؟ (۳۰)

**نکات:** پس از آنکه قوم نوح چهار دلیل بر رد نوح آوردند: اول اینکه تو بشری مانند ما. دوم اینکه پیروان تو از مردم پست بی فکرند. سوم اینکه شما بر ما برتری ندارید. چهارم اینکه ما گمان دروغ بر شما داریم. در جواب ایشان حضرت نوح (ع) می گوید شما دیده به صورت خود را بکار اندازید اگر من حجتی از پروردگارم داشته باشم، در مقابل حجت، سخنان شما ارزشی ندارد. زیرا من مدعی نیستم که موجودی غیر بشر و یا بشری غیر شما هستم و شما اگر تکبر را کنار گذارید و سخن بشری مانند خود را بپذیرید خوب است، و اما اینکه گفتید پیروان من چنین و چنانند چه ربطی به دعوت من دارد یعنی اگر بگوئید فقیرند که من اجر نمی خواهم چه فقیر باشند و چه غنی. و اگر می گوئید منافقند جواب شما این است که ایشان ملاقات پروردگار خواهند کرد و خدا باطن ایشان را می داند. و اما اینکه گفتید برتری ندارید، بلکه مدعی برتری نیستیم. و اما اینکه گفتید ما گمان دروغ بر شما داریم، گمان که دلیل نمی شود. پس فکر کنید و از من دلیل بخواهید و احتمال دهید که شاید من مشمول رحمت خدا باشم و بر شما پوشیده باشد. با ضافه ما که شما را مجبور به متابعت خود نکرده ایم. و لا اسئلكم علیه مالا، دلالت دارد که مبلغ توحید نباید اجر بگیرد و گرفتن سهم امام و خمس از دین انبیاء (ع) نبوده است.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندَ خَرَأْنِ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ



وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ هَزَأُوا رِزْقِي هُنَالِكَ

لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ \*

**ترجمه:** و برای شما نمی‌گویم که خزینه‌های خدا نزد من است، و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرستادم و برای کسانی که چشم‌پوشان ایشان را کوچک شمرده نمی‌گویم خدا به ایشان خیر نخواهد داد، خدا به آنچه در جان ایشان راست دانسته است، بدتر است که مرا اینصورت من از ستمگرانم (۳۱)

**نکات: جمله:** لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ دَلالت دارد که انبیاء مأثور رزق و حیات و قدرت و شفاء نیستند و این جملات جواب است برای قوم. زیرا قوم خیال می‌کردند فرستاده خدا و اتباع او باید دارای خزائن الهی باشند نه فقیر و پست. و جمله: لَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ دلیل است بر اینکه انبیاء غیب نمی‌دانند، و این جواب در مقابل قوم است که می‌گفتند پیروان تو مردم منافق و رذل می‌باشند. نوح (ع) می‌فرماید من علم به باطن ایشان که غیب است ندارم. و لَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ دلیل است بر اینکه انبیاء قدرت ملک را ندارند، و این نیز جواب است در مقابل قوم که می‌گفتند پیروان تو زشتکارند نوح (ع) می‌گوید من ملک نیستم که با مر خدا اعمال زشت ایشان را ثبت کنم.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَاءَ لَنَا فَاكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَإِنَّمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ

مِنَ الصَّادِقِينَ قَالِ إِنَّمَا بَأْسُكُمْ بِاللَّهِ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنَا شَرٌّ

مِنْكُمْ إِنِّي إِنَّمَا بَأْسُكُمْ بِاللَّهِ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنَا شَرٌّ مِنْكُمْ إِنِّي إِنَّمَا بَأْسُكُمْ بِاللَّهِ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنَا شَرٌّ مِنْكُمْ

إِنِّي إِنَّمَا بَأْسُكُمْ بِاللَّهِ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنَا شَرٌّ مِنْكُمْ

**ترجمه:** گفتند ای نوح ما ما مجادله کردی و جدال ما را بسیار



نمودی پس بیاور برای ما آنچه بدما وعده کرده‌ای اگر از راستگویانی (۳۲) نوح گفت همانا خدا آنرا می‌آورد اگر بخواهد و شما عاجز کننده خدا و مانع او نیستید (۳۳) و نصیحت من شما را بهره‌ندهد اگر من خواسته باشم شما را نصیحت کنم اگر خدا گمراهی شما را خواسته باشد، اوست پروردگار شما و بسوی او برگشت داده می‌شوید (۳۴)

**نکات؛ جمله:** جادلتنا دلالت دارد که انبیاء (ع) اهل بحث و جدالند و دین ایشان تحقیقی است. و جمله: اکثرت جدالنا دلالت دارد که حضرت نوح (ع) مدتها با قوم خود جدال کرده و مقصود از جمله: فأتنا بما تعدنا عذاب است. و جمله: إنصا یا هیکم به الله دلالت دارد که آوردن عذاب و اعجاز کار خدا است نه کار انبیاء. و مقصود از جمله: إن کان الله یرید أن ینویکم این است که از کثرت طغیان و سرکشی و اعراض ممکن است خدایان خدا شامل حال شما شود و شما را به ضلالت خودتان واگذارد آنوقت نصیحت من نفعی ندهد.

أَمْ يَقُولُونَ افتریه قل

إِنْ افتریه فَعَلَى الْإِسْلَامِ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا يَكْفُرُونَ وَلَوْ جِئَ إِلَى نُوْحٍ أَنَّهُ

لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَسْأَلُهُمْ تَاكُونُوا فَعَلَوْنَ

وَأَصْنِعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّشْنَا وَاجْعَلْ فِي الدِّينِ ظُلُومًا إِنَّهُمْ

مُفْرَقُونَ

**ترجمه:** بلکه می‌گویند رسالت را افترای بسته، یگو اگر افترای بسته باشم و بال گناه من بر من است و من بیزارم از گناهی که مرتکب می‌شوید (۳۵) و وحی شد بسوی نوح که محققا از قوم تو ایسان نخواهد آورد مگر آنکه ایمان آورده پس بآنچه می‌کنند



افسوده مباش (۳۶) و کشتی را بساز بواسطه دیده بانی های ما و وحی ما و درباره آنکسان که ستم کردند با من سخن مگوی، بیگمان آنان غرق خواهند شد (۳۷)

**نکات:** چون نوح (ع) از ایمان نیاوردن و اعمال زشت قومش افسرده بود و امیدوار بود بلکه ایمان آورند، حق تعالی به او وحی نمود که ایشان ایمان نخواهند آورد و تو هم از عذاب ایشان و افعال ایشان افسرده مباش، و برای نجات خود و پیروانت گشتی را بساز. و مقصود از کلمه: **بأعیننا** و **وحینا** این است که در زیر نظر ما و فرشتگان ما و بدستور ما کشتی را بساز.

وَبَنِعْمَ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرْعِلَهُ مَا لِمَنْ قَوْمِهِ يَخْرُؤُا مِنْهُ

قَالَ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا ثَغْرًا مِثْلَ ثَغْرِ مَدْيَنَ فَسَوْفَ نَعْلَمُونَ مَنْ

بَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُفِيمٌ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا

وَفَارَ الْسُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ

عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ

**ترجمه:** و کشتی را می ساخت و هر زمان که گروهی از قومش برای او می گذشتند او را مسخره می کردند، نوح گفت اگر شما از مسخره می کنید پس محققا ما از شما استهزاء می کنیم چنانکه شما استهزاء می کنید (۳۸) پس بزودی خواهید دانست برای چه کسی عذاب خواهد رگننده بیاید و بر او عذاب دائمی فرود آید (۳۹) تا وقتی فرمان ما آمد و تنور فوران کرد گفتیم از هر جفتی (از حیوانات) دو تن به کشتی حمل کن و به کشتی آور کسانی را مگر آنکه سخن درباره او گذشت و هر کس را ایمان آورده به کشتی آور، و ایمان نیاورد با او مگر کمی (۴۰)



**نکات:** کشتی نوح بسیار بزرگ بوده و مدت زیادی طول کشید تا ساخته شد و آنرا در میان بیابان می ساخت ، مردم که عبور می کردند یکی می گفت خانه می سازد ، دیگری با سقیزاء می گفت دیوانه است که کشتی در بیابان می سازد ، دیگری با سقیزاء می گفت انبار می سازد ، دیگری می گفت از ترس سرما می سازد ، تا آنکه فرمان الهی رسید و آب از زمین جوشیدن کرد ، حق تعالی بهار و حی کرد از هر حیوانی یک جفت نر و ماده و خانواده خود و مؤمنین را حمل بر کشتی کن ، و مقصود از اِلا من سبق علیه القول ، زن نوح و فرزندش کنعان بود ، ولی سه پسر دیگرش سام و حام و یافث با زنانشان بر کشتی حمل شدند .

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا لِلَّهِ

مَجْرَاهُا وَمَرْبِهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ وَهِيَ تَجْرِي بِمَوْجٍ مُّكْبَلٍ

تَادُ نُوْحًا اِنَّهُ وَكَانَ فِي مَعْرَلٍ يَابِسٍ اَرْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِيْنَ

قَالَ سَارِقٌ اِلَى الْجَبَلِ يَعْصِفُ مِنْ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا

مَنْ رَحِمَ وَحَالٍ يَلْبِثُهَا الْمَوْجُ نَكَانَ مِنَ الْمُغْرَبِيْنَ

**ترجمه:** و گفت در آن سوار شوید ، بنام خداست روان شدنش و ایستادنش ، راستی که پروردگار من آمرزنده رحیم است (۴۱) و آن کشتی ایشان را در میان موجی مانند کوهها می برد ، و نوح پسرش را که در کناری بود ندا کرد : ای پسرک من با ما سوار شو و با کافران مباش (۴۲) گفت بزودی به کوهی که مرا از آب جفت کند پناه می برم و جای می گیرم . (نوح) گفت امروز از فرمان خدا نگهدارنده ای نیست مگر آنکه خدا به او رحم کند ، و موج میان ایشان حائل شد پس ، از غرق شدگان گردید (۴۳)

**نکات:** مجری و موسی هر دو مصدرند مانند کلمه منزل در جمله : منزلاً مبارکاً . بنا بر این ممکن است بسم الله خبر مقدم باشد مجری



و مرسی مبتدا شود. و بعضی مجری و مرسی را بوزن اسم فاعل خوانده و آنها را اسم فاعل و صفت الله گرفته اند، ولی این قول چون اعراض مخالف مصحف میان مردم است بنظر ما محیح نمی باشد. و ممکن است جمله: و قال اركبوا فيها بسم الله مجریها و مرساها کلام واحد باشد. و ممکن است بسم الله مجریها کلام مستقل باشد. و مقصود از این جمله این است که ساکنین کشتی بدانند کشتی، نجات دهنده نیست بلکه خدای مجری و مرسی نجات دهنده می باشد پس به کشتی اعتماد نکنند بلکه به فضل خدا اعتماد کنند. و بدائیکه انسان در مطالب توحیدی و معرفه الله چون در کشتی فکرنشست، امواج خیالات و گمراهی ها او را احاطه می کند، پس چون شخصی به فکر وارد شد باید به خدا و هدایت او توکل و اعتماد کند تا کشتی فکرش غرق نشود.

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي

مَائِكَ وَيَا سَمَاءُ أَفْلَحِي وَغَبَضَ الْمَاءُ وَقَضَى الْأَمْرُ وَأَنْشَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ

وَقِيلَ بَعْدَ الْقُورِ الظَّالِمِينَ وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي

مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ

لَبَسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَتْلِنَ مَا لَبَسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ

أَعْظَمَكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ

مَا لَبَسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَرَحْمَتِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

ترجمه: و گفته شد ای زمین آب خود را فروبر و ای آسمان بار بار و آب فروشد و فرمان انجام شد و کشتی بر جودی قرار گرفت و گفته شد دوری باد برای قوم ستمگران (۴۴) و نوح پروردگار خود را ندا کرد پس گفت: پروردگارا براستی پسر من از



اهل من است و بدرستی که وعده تو حق است و نرسو بهترین حکم کنندگانی (۴۵) گفت ای نوح برآستی که او از اهل تو نیست زیرا او عمل ناصالح است پس آنچه را که برای تو علمی بدان نیست از من سؤال کن، برآستی که من تو را پند می‌دهم تا مبادا از جاهلین باشی (۴۶) گفت پروردگارا برآستی که من پناه می‌برم به تو از اینکه سؤال کنم آنچه را به آن علمی ندارم، و اگر مرا نیا مرزی و رحم‌نگنی از زیانکاران می‌باشم (۴۷)

تذکرات: مقصود از جمله: لیس من أهلك این است که او ایمان ندارد بدلیل جمله: فمن اشیعنی فانه منی. و اینه عمل غیر صالح برای تأکید است مانند زید عدل و یا بتقدیر مضاف است یعنی ذو عمل غیر صالح. و درخواست نوح راجع به فرزندش چون بدون علم صادر شده و قول بلا علم گشاه است و لذا مورد عتاب شده و سپس استغفار و عذرخواهی نموده و پناه به خدا برده که در آئینه چنین نکند و عرض کرده: رب انی أعوذ بک أن أسئلك ما لیس لی به علم...

قَبْلِ الْيَنُوحِ أَهْبَطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ  
وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ  
ثُمَّ نَكْفِيهِمْ مِّنَّا عَذَابَ أَلِيمٍ ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ قُلْ هِيَ الْبَلَاءُ  
مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا  
فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْكَافِرِينَ

ترجمه: گفته شد ای نوح فرود آی بسلامت از ما و برکاتی بر تو و بر امتیهای که با تو اند، و امتیهای که بزودی ایشان را بهره دهیم سپس به ایشان از جانب ما عذابی دردناک برسد (۴۸) اینها از اخبار غیب است و حق می‌کنیم آنها را بسوی حق، نه تو می‌دانستی آنها را و نه قوم تو پیش از اینکه بدت و حق شود، پس صبر کن،



برایستی که عاقبت برای متقین است (۴۹)

**نکات:** چون کشتی بر کوه جودی که در اطراف موصل است فرود آمد حضرت نوح (ع) وحشت داشت و نمی دانست پیاده شود یا خیر؟ خطاب رسید سلامت پیاده شو. نوح (ع) دانست که دیگر آسیبی نیست و از جهات معاش هم خدا وعده برکات به او و همراهانش داد. و جمله: و أمم ممن معك و أمم ستمتعمهم دلالت دارد که از او و همراهانش آمتهاشی بوجود آمدند و بشرف علی از همان آمتها می باشد و چون دنیا متاع بستی است، حق تعالی راجع به مؤمنین نفرموده: ستمتعمهم، بلکه راجع به کفار فرموده: ستمتعمهم ثم یعسهم منا عذاب الیم. و جمله: ما کنتم تعلمها أنت و لاقومک من قبل هذا، دلالت دارد که رسول خدا (ص) این مطالب شبیهی و قصص قرآنی را قبل از وحی نمی دانسته، نه خودش می دانسته و نه قومش. پس بطلان روایات غالیان ظاهر می شود که می گویند او و جانشینانش همه چیز را می دانسته اند و پسرمویش علی (ع) قبل از رسالت او به دنیا آمد و تمام کتب آسمانی را خواند، که اینها کفر و تمایز بر ضد قرآن است.

وَالِی عَادِ أَخَاهُمْ هُودٌ أَفَاکَ بِأَقْوَمٍ اعْبُدُوا اللَّهَ

مَا لَکُمْ مِنَ الْإِغْوَاءِ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مَفْرُوقُونَ ۚ بِأَقْوَمٍ لَا اسْأَلُکُمْ

عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجَرْتَنِی إِلَّا عَلَى الَّذِی فَطَرَنِی أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝

وَبِأَقْوَمٍ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تَوَّابًا إِلَیْهِ یُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِیْدَانًا

وَبِذَکُمْ قُوَّةٌ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّکْرَمٍ وَلَا تَتَّبِعُوا الْفِتْنَةَ

**ترجمه:** و فرستادیم بسوی قوم عاد برادرشان هود را، گفت: ای قوم من خدا را بپرستید برای شما إلهی (مقصد در حواشی) غیر او نیست، نیستید شما مگر افترازنندگان (۵۰) ای قوم من درخواست



اجری براین رسالت نجی کنم، نیست اجر من مگر بر آنکه مرا بوجود آورده، آیا عقل خود را به کار نمی اندازید (۵۱) و ای قوم من از پیروندگان رقتان طلب آموزش کشید پس بسوی او بازگشت کنید، (او) از آسمان برای شما باران پی در پی بفرستد و غیروشی بر نیروی شما بیافزاید و اعراض نکنید در حال گناه کاری (۵۲)

**نکات:** قصه حضرت هود (ع) و قوم او عاد در سورة احقاق آیات ۲۱ ببعد و سورة فجر آیات ۶ تا ۸ و سورة اعراف آیات ۶۵ تا ۷۲ و سورة شعراء آیات ۱۲۳ ببعد و سورة الحاقة آیات ۶ تا ۸ ذکر شده. و قوم عاد بین یمن و عمان و حضرموت مسکن داشته اند و ایشان به بت داشتند که از سه بنده صالح تمثال بود: بنام صداء و صمود و هباء، و اینان را شفیع نزد خدا می دانستند و در حوائج دنیوی خود آنان را می خواندند و لذا حضرت هود (ع) ایشان را نهی می کند که شفاعت اینان دروغ است و ایشان مستحق کفر نش نیستند ولیکن ایشان هود (ع) را حقیر شمردند و شأن او را کوچک دانستند و او را به سفاکت و کذب نسبت دادند تا اینکه سه سال باران رحمت بر ایشان نبارید، هود (ع) در دعوت خود، ثبات قدم بخرج داد و گفت اگر به هدایت الهی برگردید خدا باران رحمت را پی در پی بر شما بباراند و قوی و نعمت خود را بر شما بیفزاید، و حضرت هود (ع) از شواذهای حضرت نوح (ع) و همدستی هم از نوح (ع) مبعوث شده درس چهل سالگی، و بقولی نوشته اند هفتصد و شصت سال قوم خود را دعوت به توبه کرد و ایشان ایمان نیاوردند و کار حضرت هود (ع) زراعت و تجارت بود.

قَالُوا يَا هُودُ مَا

جِئْنَا بِبَيِّنَاتٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِ الْهَيْئَةِ عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ  
إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْجَبْنَاكَ بِغُصٍّ لِهَيْئَتِنَا يُوقُوْهُ قَالِ إِنِّي أَتُفْهِمُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُ  
أَنِّي بَرِيٌّ مِّمَّا تَشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُكُمْ لَمْ يَلْحَظْ مِنْ



إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا  
 إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ  
 إِلَيْكُمْ وَيَنْكَرُ لِرَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ  
 شَيْءٍ حَافِظٌ

**ترجمه:** گفتند ای هود برای ما معجزه‌ای نیاوردی و ما اِله‌های خود را از قول تو ترک نکنیم و ما برای تو ایمان آورنده نیستیم (۵۳) ما چیزی در حق تو نمی‌گوئیم جز اینکه بعضی از اِله‌های ما به تو آسیبی رسانده، (هود) گفت من خدا را گواه می‌گیریم و گواه باشید که من از آنچه شریک‌او می‌کنید بیزارم (۵۴) بیزارم از هر چه جز او است، پس همه شما با من مکر کنید سپس مرا مهلت ندهید (۵۵) براستی که من توکل کرده‌ام بر خدا پروردگار من و پروردگار شما، جنبنده‌ای نیست مگر اینکه‌ای گیرنده پیشانی او است، براستی که پروردگار من بر راه راست است (۵۶) پس اگر روی بگردانید بتحقیق من به شما ابلاغ نمودم آنچه را که بآن بسوی شما فرستاده شده‌ام، و پروردگار من قومی غیر شما را جانشین شما خواهد کرد، و شما چیزی به او ضرر نمی‌زنید، براستی که پروردگار من بر هر چیزی نگهبان است (۵۷)

**لغات:** قوم هود در بیت پرستی خود اصرار ورزیدند، و مقصودشان از جمله: اعتراک... این بود که بعضی از بت‌های ما تو را می‌واند کرده‌اند، و مقصود از جمله: إلا هو آخذ بناصيتهاء این است که تمام جنبندگان مقهور قدرت اویند زیرا هر کس موی پیشانی کسی را بگیرد می‌تواند بر وی غلبه کند، و مقصود از جمله: يستخلف ربي قوما غيركم این است که بهلككم بگفركم و يستبدل بكم غيركم كما اهلك من كان قبلكم شمارا بسبب كفرتان هلاك می‌کند و دیگران را بجای شما بوجود می‌آورد...



وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا  
وَنَجَّيْنَا هُم مِّنْ عَذَابِ غَايِظٍ. وَذَلِكَ عَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرُسُلِهِمْ  
وَنَجَّيْنَا هُم مِّنْ عَذَابِ غَايِظٍ. وَذَلِكَ عَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرُسُلِهِمْ  
رُسُلُهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جُنَادٍ عِيبٍ. وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً  
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا بَرُسُلِهِمْ أَلَا بُعْدَ لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ

ترجمه: و چون فرمان ما آمد هود را با آنانکه ایمان آورده بودند با او نجات دادیم برحمت خودمان، و ایشان را از عذاب سخت نجات دادیم (۵۸) و این است قوم عاد که به آیات پروردگارشان انکار کردند و فرستادگان او را عصیان نمودند و هر زورگویی عنودی را پیروی کردند (۵۹) و بدنبال ایشان در این دنیا و در روز قیامت لعنت شد، آگاه باش که قوم عاد به پروردگارشان کافر شدند، آگاه باش دورباش است برای عاد قوم هود (۶۰)

نکات: بالآخره قوم عاد برای تعصب بدین آباء و اجدادی و تقلید از بزرگانشان ایمان نیاوردند و شفعاء و باب الحوائجهاشی که خود نام گذاری کرده بودند از دست ندادند تا فرمان خدا در رسید و باد هفت شبانه روز بر ایشان مسلط گردید و پاره پاره شان کرد و هود و مؤمنین را از رسیدن و تسلط باد حفظ نمود. مدت قلیل عصیان کردند و تا قیامت مبتلا به لعن شدند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ  
هُوَ أَتَمُّ مِّنْ لَّذَلِكَ  
جُحُوبٌ  
نَعْبُدُ مَا نَعْبُدُ آبَاءَنَا وَآبَاءُ آبَائِنَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

ترجمه: و فرستادیم بسوی قوم هود برادرشان صالح را و گفت:



ای قوم من عبادت کنید خدا را ، نیست برای شما الهی (مقصد در حوائجی) غیرو، او شمارا از زمین ایجاد کرد و در آن شمارا زندگی داد، پس، از او طلب آمرزش کنید، سپس بسوی او بازگشت کنید، برآستی که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است (۶۱) گفتند: ای صالح بتحقیق تو از پیش (قبلا) مایه امید در میان ما بودی، آیا مارا از آنچه پدران ما می پرستیدند نهی می کنی که عبادت کنیم؟ و برآستی که ما از آنچه مارا بسوی آن می خوانی در شکیم و گمان بد (۶۲)

**نکات:** قوم ثمود کوه نشین و در پناه کوهستان مسکن داشتند و رسول خدا (ص) در جنگ تبوک به مساکن ایشان برخورد کرد. و ایشان بتهائی داشتند که تمثال چند نفر از بزرگان صالحین بود، چون آن بندگان صالح از دنیا رفتند اینان مجسمه های ایشان را برای تسلی خود برداشتند و به آنان در حوائج توسل می جستند بعنوان شفاعت در درگاه خدا و بتان ایشان عبارت بود از ود و جد و شمس و مناة و مناف و اللات . و در قرآن در سوره شعراء آیه ۱۴۱ تا ۱۵۸ و سوره اعراف آیه ۷۳ تا ۷۹ و نمل آیه ۴۵ تا ۵۳ و سوره های دیگر ذکری از ایشان شده است و نوشته اند که حضرت صالح از سن ۱۶ سالگی مأمور رسالت شد و تا صد و بیست سال از عمر خود دعوت کرد ولی فائده نبخشید. **قَالَ يَا قَوْمِ اَرَأَيْتُمْ**

اِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي وَارْتَبِعْنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَتَّبِعْنِي مِنْ اِلٰهِ  
اِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِدُّوْنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍۭ وَيَا قَوْمِ هٰذِهِ نَارُ اللّٰهِ لَكُمْ  
اَبَءُ فَذَرُوْهَا نَاكِلًا فِىْ اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمْسُوْهَا يَوْمًا فَيَا خَذَكُمْ عَذَابُ  
قَرِيْبٍۭ فَعَفَّرُوْهَا فَاَلَمْ تَمْنَعُوْا فِىْ زَاكِرٍۭ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍۭ ذٰلِكَ وَعَدُ  
غَيْرُ مَكْدُوْبٍۭ



**ترجمه:** گفت ای قوم من آیا بدیده بصیرت دیده‌اید اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و او از رحمت خود به من عطا کرده باشد، پس کیست مرا از جانب خدا یاری کند اگر او را عصیان کنم، پس شما برای من جزریان نیفزائید (۶۳) و ای قوم من، این است شتر خدا برای شما آیتی است پس آنرا رها کنید بخورد در زمین خدا و بدی به او نرسانید که عذاب نزدیک شما را بگیرد (۶۴) پس آنرا پی کردند پس گفت در خانه خودتان سه روز بهره‌برید این وعده‌ای است دروغ‌نشدنی (۶۵)

**نکات:** تعصب دینی مانع از تفکر قوم صالح شد، و با اینکه از او معجزه خواستند و خدا از سنگ شتری برای ایشان بیرون آورد بدعای حضرت صالح، باز روی عداوت آنرا پی کردند. و مقصود از جمله: فذروها تأکل فی أرض الله، این است که مخارجی ندارد بگذارید در زمین خدا بچرد، ولی وجود او از جهاتی برای معجزه است: ۱- از سنگ خلق شده. ۲- در جوف کوه خدا او را بچنین صورتی درآورده. ۳- بدون تماس بانر حامله شده. ۴- بدون تولد و تناسل به این صورت درآمده. ۵- یک روز آب می‌آشامد و روز دیگر همه‌شمارا از شیر خود سیراب می‌کند. و خدا سه روز به ایشان مهلت داد بلکه توبه‌کنند، ولی بزرگان‌شان با وسوسه مانع از توبه‌ایشان شدند، با اینکه حضرت صالح (ع) به ایشان گفت روز اول صورتشان زرد خواهد شد و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه، و چون این احوال را دیدند و یقین به عذاب پیدا کردند، ولی عناد و تعصب مانع از توبه‌ایشان شد و همه مہیای عذاب شدند.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ رَجًا

مِنَّا وَمِن خِزْيٍ يُومِتُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْفَوِيُّ الْغَنِيُّ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا آلَا

إِنَّ ثَمُودَ اكْفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدَ لِثَمُودَ



**ترجمه:** پس چون فرمان ما آمد صالح را با آنانکه ایمان آورده بودند با او نجات دادیم برحمتی از جانب ما و نجات بخشیدیم از خواری آنروز، بر راستی که پروردگارتو نیرومند عزیز است (۶۶) و آنان را که ستم کرده بودند صیحه گرفت پس در خانه های خود برو افتادند (۶۷) گویا اقامت در آن نکرده بودند، آگاه باش که قوم ثمود کافر به پروردگار خود شدند، آگاه باش برای قوم ثمود دور باش است (۶۸)

**نکات:** مقصود از صیحه، صدا و صاعقه آسمانی است که در اثر آن زمین لرزید و گوشها پاره شد و دلها طپید و جانها از بدنها خارج و برو به زمین خوردند و مقصود از دور باش دوری از رحمت است.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ

قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَالُوا لَيْسَ بِهَذَا بَشَرًا أَلَمْ يَكُنْ مِنْ مَعْلَمَاتِنَا

إِنَّا نَحْنُ وَإِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ وَإِسْحَاقُ وَيَعْقُوبُ وَهَارُونَ وَكَانَ أَبُوهُمَا كَاذِبًا وَكَانَ إِبْرَاهِيمُ نَذِيرًا وَكَانَ إِبْرَاهِيمُ نَذِيرًا وَكَانَ إِبْرَاهِيمُ نَذِيرًا وَكَانَ إِبْرَاهِيمُ نَذِيرًا

قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مِنْ مَعْلَمَاتِنَا إِنَّا نَحْنُ وَإِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ وَإِسْحَاقُ وَيَعْقُوبُ وَهَارُونَ وَكَانَ أَبُوهُمَا كَاذِبًا

إِنَّهُ جَبَدٌ مَجِيدٌ

**ترجمه:** و بتحقیق فرستادگان ما نزد ابراهیم با بشارت آمدند و گفتند سلام (بر تو) گفت سلام (بر شما) پس درنگ نکرد که گویا له بریانی آورد (۶۹) پس چون دید دستهای ایشان به آن گوشت نمیرسد (و از آن گوشت نمی خوردند) ایشان را شناخت و در دل ترسی از ایشان گرفت، گفتند مترس بر راستی که ما بسوی قوم لوط فرستاده



شده ایم (۷۰) و زن او ایستاده بود که خندید پس او را به اسحاق مژده دادیم و از نسل اسحاق یعقوب را (۷۱) گفت ای وای مرا آیا فرزند آورم و حال آنکه من پیره زنم و این شوهرم پیرمرد است براستی که این البته چیزی عجیب است (۷۲) گفتند آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خانواده، بدرستی که او ستوده بزرگوار است (۷۳)

**نکات:** حق تعالی پس از ذکر قصه حضرت نوح و هود و صالح (ع) بیان قصه حضرت ابراهیم و لوط (ع) را کرده که چون مأثورین الهی یعنی فرشتگان آمدند نزد ابراهیم برای بشارت دادن او را به فرزند و برای خبر دادن او را به هلاکت قوم لوط، حضرت ابراهیم (ع) که بسیار مهمان دوست بود فوری گوساله ای بریان کرد و برای ایشان حاضر نمود ولی دید ایشان دست بسوی غذا دراز نمی کنند چون هرگاه دشمنی به کسی وارد می شد از غذای او نمی خورد، ابراهیم (ع) ملائکه را نمی شناخت و خیال می کرد اینان که غذا نمی خورند قصد عداوتی دارند این است که او را ترس گرفت، و این قصه دلالت دارد که انبیاء (ع) از امور غیبی و تکوینی بی خبرند، و جمله: رحمت الله و برکاته علیکم اهل البيت، با این که خطاب به زن ابراهیم حضرت ساره است مذكر آمده برای تغلیب، یعنی خانواده ای را به خطاب مذكر خطاب می کنند باعتبار مدیر ایشان که مرد است. بنا بر این در آیه ۳۳ سوره احزاب اگر بگوئیم یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت، خطاب به زنان رسول خدا (ص) است اشکالی ندارد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى

بُجَادِ لَنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ۖ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ ۖ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ۖ يَا إِبْرَاهِيمُ اغْضُ  
عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَإِنَّهُمْ إِنْهَمُوا عَذَابَ الْغُيُورِ ۖ

**ترجمه:** پس چون دلهره از ابراهیم برطرف شد و او را بشارت



به فرزند آمد با ما درباره قوم لوط مجادله می کرد (۷۴) بدرستی که ابراهیم محققا بردبار دلسوز بازگشت کننده بود (۷۵) ای ابراهیم از این اعراض کن ، حقیقت این است که فرمان پروردگارت آمده و براستی که عذابی ایشان را خواهد آمد که برگشت ندارد (۷۶)

**نکات:** مجادله حضرت ابراهیم (ع) چون با ما مورین الهی بوده ، خدا فرموده با ما مجادله می کرد ، و این مجادله برای عدم رضا به فرمان الهی نبود و لذا خدا او را تمجید کرده که او بردبار دلسوز بود . معلوم می شود که مجادله حضرت ابراهیم (ع) از دلسوزی برای قوم لوط بوده تا شاید خدا به ایشان رحم کند و عذابشان نکند ، و لذا چون ملائکه گفتند : إنا مهلكوا أهل هذه القرية ابراهیم (ع) گفت اگر پنجاه مرد مؤمن در آن باشد آیا هلاکشان می کنید ؟ گفتند : نه . گفت اگر چهل نفر باشد ؟ گفتند : نه . گفت : سی نفر باشد چطور ؟ گفتند : نه . تا به ده نفر رسید ؟ گفتند : نه . گفت : اگر در آن قریه یکمرد مسلمان باشد آنرا هلاک می کنید ؟ گفتند : نه . گفت بدرستی که لوط (ع) در آن قریه است ؟ گفتند ما داناتریم و او را نجات می دهیم .

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيقَ بِهِمْ وَصَافٍ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمُ عَصِيبٍ ۖ وَجَاءَتْهُ قَوْمُهُ يُهَرِّغُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْلَمُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتُيْ هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ۖ قَالُوا الْقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَيْثُ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ۖ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ۖ قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلا يَلْفِظْ مِنْكَ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا نَكِيًّا



إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ فَلَمَّا  
جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ  
مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةٍ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ۝۸۳

**ترجمه:** و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند بدحال شد بواسطه ایشان و حوصله اش تنگ شد و گفت این روز سختی است (۷۷) و قوم لوط آمدند بسوی او درحالی که شتاب می کردند و از قبل کارهای بد می کردند. گفت: ای قوم من اینان دختران منند برای شما پاکترند پس از خدا بترسید و مرا درباره مهمانم رسوا مکنید، آیا در شما مرد رشیدی نیست (۷۸) گفتند بطور تحقیق می دانیم که ما را در دختران تو حقی نیست، و براستی که تو می دانی چه می خواهیم (۷۹) گفت اگر برای من نیروئی بود نسبت به شما شمارا دفع می کردم و یا پناه می بردم به پناهگاه محکمی (۸۰) فرشتگان گفتند ای لوط براستی که ما فرستادگان پروردگار توئیم اینان هرگز به تو نمی رسند، پس خانواده ات را درپاره ای از شب سیر بده و یکی از شما توجه به عقب نکند، مگر زنت، زیرا به او میرسد آنچه به ایشان می رسد، براستی که وعده گاه ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست (۸۱) پس چون فرمان ما آمد آن شهر را سرنگون و زیر آنرا رو آوردیم و برآن باران دیدیم سنگی از سنگ گل مهیا شده پی درپی (۸۲) (سنگهای) نشان شده نزد پروردگارت و این عذاب بدور از ستمگران نیست (۸۳)

**نکات:** چون فرشته اگر بشکل انسان مجسم شود به بهترین شکلی درآید و لذا حضرت لوط (ع) بدحال شد که اگر مهمان نوازی نکند برخلاف انسانیت است و اگر فرشتگان را به منزل برد ممکن است مورد سوء نظر همشهریان نباشوند این بود که گفت روز سختی برایم پیش آمده و قوم او از بی حیائی به درب منزل او هجوم کردند. حضرت لوط (ع) گفت دخترانم برای شما پاکیزه ترند، و



مقصود از دختران او همان زنان قوم بود زیرا او پدر امت است و زنان امت حکم دختران او را دارند. یعنی به ازدواج زنان قناعت کنید و مرا رسوا مسازید. ولی چون قوم بی‌شرمی کردند بقدرت خدا و با اشاره فرشتگان کور شدند درحالی که حضرت لوط (ع) تمنای نیروی برای دفع ایشان داشت فرشتگان بهاو گفتند ما ما مورین خدائیم یعنی بهترین نیرو برای دفع ستمکارانیم.

وَالْإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ  
وَلَا تَتَّبِعُوا الْبَيْكَالَ وَالزُّبُرَ إِنِّي أَرَىٰكُمْ يَخْبِرُونَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ  
يَوْمٍ مُّجِيطٍ ۖ وَيَا قَوْمِ ارْزُقُوا الْمِسْكِيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَتَّبِعُوا  
النَّاسَ أَشْبَاهَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۖ بَقِيتُ إِلَيْكُمْ خَيْرُ  
لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ۗ

**ترجمه:** و بسوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من خدا را بندگی کنید برای شما الهی (ملجای درحوائج) غیر او نیست، و پیمان و ترازو را کم مکنید براستی که من شما را بخیر می‌بینم و براستی من بر شما از عذاب روزی که به شما احاطه کند می‌ترسم (۸۴) و ای قوم من پیمان و میزان را بعدالت تمام دهید، و چیزهای مردم را کم مکنید و در زمین خرابکاری نکنید درحالی که فسادگر باشید (۸۵) باقی گذاشته خدا برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید و من بر شما نگهبان نیستم (۸۶)

**نکات:** مقصود از اِلَی مدین، اِلَی اهل مدین می‌باشد که شهری است بین شام و حجاز و چون هرپیا مبری پس از دعوت به توحید، به دفع عیبی که بین مردم شایعتر است می‌پردازد و در قوم شعیب کم‌فروشی و نقص و کم‌گذاشتن متاع مردم، شیوع پیدا کرده بود،



و لذا اولین سخن شعیب (ع) پس از توحید نهی از این کار است ، و میزان به هر چیزی گفته شود که بآن اشیاء را می‌سنجند ، چه ترازو باشد و چه قیان و چه متر و چه چیز دیگر که در تمام اینها باید اهل کسب و تجارت مواظبت کنند کم نکنند و کم ندهند و بعلاوه طبق جمله : أوفوا ... تمام بدهند . و مقصود از جمله : لاتبخسوا الناس اشیاء هم تکرار لاتنقصوا نیست ، بلکه اشیاء عام است و کیل و میزان خاص ، در تمام چیزها باید حق مردم را مراعات کرد و کم حقوق نگذاشت . و مقصود از جمله : بقیة الله خیر لکم ، همان بقیة کاسبی و بهره‌ای است که می‌ماند که باید کاسب به آن اکتفاء کند و حرص نزند . عده‌ای از کسانی که قرآن را بمیل خود تفسیر به رأی کرده‌اند ، گفته‌اند مقصود از بقیة الله امام دوازدهم شیعیان اثنی عشری است . کسی نبوده به ایشان بگوید چگونه حق تعالی به قوم شعیب نامربوط نعوذ بالله گفته باشد : امام دوازدهم برای شما بهتر است ، زمان شعیب (ع) که امام و مأمومی نبوده جز انبیاء (ع) و پیروانشان .

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوُكَ

نَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّ فِعْلَ فِی مَوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ  
لَأَنْتَ الْحَكِيمُ الرَّشِیدُ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَبُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی  
وَرَزَقْنِی مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَخَافَکُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَیْکُمْ  
عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ  
تَوَكَّلْتُ وَالْبَلَاءُ نَیْبٌ ۝ وَبِأَقْوَمِ لَا یَجْرِمُکُمْ شِقَاقِی أَنْ یُصِیْبَکُمْ  
مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ  
مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ ۝ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ إِنَّ رَبَّی رَحِیمٌ  
وَدُودٌ ۝



**ترجمه:** گفتند ای شعیب آیا نمازت امر می‌کند تو را که آنچه پدران ما می‌پرستیدند، رها کنیم، یا در اموالمان هر فعلی بخواهیم ترک بکنیم؟ براستی که تو حلیم و رشیدی (۸۷) گفت: ای قوم من ببینید اگر من برحجتی از پروردگارم باشم و او مرا رزق نیکو داده باشد، و با شما نمی‌خواهم مخالفت کنم نسبت به آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، تا می‌توانم نمی‌خواهم مگر اصلاح را، و نیست توفیق من جز با خدا، براو توکل دارم و بسوی او باز می‌گردم (۸۸) و ای قوم من مخالفت با من، شما را وادار نکند که برسد به شما مانند آنچه رسید به قوم نوح و یا قوم هود و یا قوم صالح، و قوم لوط از شما دور نیست (۸۹) و از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس بسوی او برگردید، براستی که پروردگارم رحیم و دود است (۹۰)

**نکات:** حضرت شعیب (ع) دارای ثروت و گله و زراعت بوده و نماز بسیار می‌خوانده و لذا به او گفتند: آیا نماز تو، تو را وادار کرده که ما را بسوی توحید و ترک کم‌فروشی امر بکنی؟ و این کلام را از روی تمسخر و استهزاء به او می‌گفتند. و همچنین جمله: لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ را نیز از تمسخر گفتند. آری قوم مغرور نادان چنین سخن می‌گویند. ولی حضرت شعیب (ع) در مقابل استهزاء ایشان می‌گوید مقصود من اصلاح است و عداوت شما با من باعث نگردد که مبتلا به عذاب الهی شوید مانند اقوام گذشته. و از جمله: و ما قوم لوط منکم ببعید معلوم می‌شود بلاد قوم لوط به مدین نزدیک بوده است، و ممکن است بگوئیم زمان هلاکت قوم لوط نزدیک زمان حضرت شعیب بوده. و جمله: أَرَأَيْتُمْ... استفهام تقریری است یعنی ببینید و تأمل کنید.

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا

ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا نَتَّ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ۝۹۱



قَالَ يَا قَوْمِ ارْفَعُوا رَأْسَكُمْ عَنْ غُلْبَتِكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخِذُوا نَمُوهُ وَرَأْيَكُمْ ظَهْرًا إِنَّ  
 رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝ وَيَا قَوْمِ ارْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتَكُمْ إِنِّي عَامِلٌ  
 سَوْفَ نَعْلَمُونَ مَنْ بِأَيْمِهِ عَذَابٌ يُخْرَجُهُ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِلَيَّ  
 مَعَكُمْ رَفِيبٌ ۝ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ  
 مِنَّا وَآخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝  
 كَانُوا لَمْ يَخْنَوْا فِيهَا إِلَّا بُعْدًا مِلَّةً بَيْنَ كَمَا بَعْدَتْ ثَمُودُ ۝

**ترجمه:** گفتند ای شعیب بسیاری از آنچه تو می‌گوئی ما نمی‌فهمیم  
 و براستی که ما تو را در بین خود ناتوان می‌بینیم و اگر  
 قبایلهات نبود تو را سنگسار می‌کردیم و تو برای ما گرامی  
 نیستی (۹۱) گفت ای قوم من آیا قبیلۀ من برای شما از خدا گرامی‌ترند  
 که او را پشت سر خود انداخته و فراموش کرده‌اید براستی که  
 پروردگارم به آنچه می‌کنید احاطه دارد (۹۲) و ای قوم من آنچه  
 تمکن دارید بکنید بدرستی که من نیز عمل می‌کنم بزودی می‌دانید  
 عذاب خوارکننده برای که خواهد آمد و دروغگو کیست، و منتظر  
 باشید که من باشم منتظرم (۹۳) و چون فرمان ما آمد شعیب را  
 با آنانکه ایمان آورده بودند با او نجات دادیم برحمت خودمان،  
 و آنانرا که ستم کرده بودند صیحه گرفت پس صبح کردند در حالیکه  
 در خانه‌های خود افتاده بودند (۹۴) گویا در آنجا نبودند، آگاه  
 باش دورباد است برای اهل مدین چنانکه دور شد قوم ثمود (۹۵)

**نکات:** مردم همواره چنین بوده و خواهند بود که احترام قبیله  
 و بالاخره احترام بندگان خدا را بیش از خدا منظور دارند  
 چنانکه قوم شعیب می‌گویند اگر فامیل تو نبود سنگسارت می‌کردیم.  
 و صیحه همان صدای آسمانی بود که همه از ترس مردند و روی زمین



افتادند. و جمله: یا قوم اعملوا... تهدید است. و جمله: کأن لم یغنوا فیها برای عبرت است یعنی آیندگان عبرت گیرند و بنگرند که اُمم گذشته گویا در این دنیا نبوده‌اند و سرنوشت شما نیز مانند آنان است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا

وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ

فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ۚ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْفِتْنَةِ فَأَوْرَدَهُمُ  
النَّارَ وَيُسْ أَلْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ۚ وَأَتَّبَعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْفِتْنَةِ  
يُسْ أَلْوَرْدُ الْمَرْفُودُ ۚ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفُرَى نَفْصُهُ عَلَيْهِ

مِنْهَا قَامٌ وَحَصِيدٌ ۚ

**ترجمه:** و بتحقیق موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم (۹۶) بسوی قوم فرعون و گروه اشراف قوم او، پس ایشان فرمان فرعون را پیروی کردند و حال آنکه فرمان فرعون صواب نبود (۹۷) و روز قیامت پیشقدم قوم خود باشد پس ایشان را به آتش وارد سازد و بداست ورود در آن جایگاه (۹۸) و در پی ایشان لعنتی آورده شد در دنیا و در روز قیامت. بداست عطای داده شده (۹۹) این از اخبار قریه‌ها است که بر تو می‌خوانیم بعضی از آنها برپاست و بعضی از آنها درو و ویران شده است (۱۰۰)

**نکات:** هرکس امر کسی را کورکورانه پیروی کرد با او محشور خواهد شد و او در قیامت امام و پیشوای او است. و محشور شدن ملت فرعون با او و امامت او در قرآن مکرر بیان شده. و خدا قصه این قریه‌ها را پس از دلائل عقلی بیان کرده تا بهتر دلنشین برای عموم گردد.



وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ

عَنْهُمْ إِلَهُهُمْ الَّذِي يُدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَنَا جَاءَ

أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَبْلِيٍّ وَكَذَلِكَ أَخَذُ رَبُّكَ

إِذَا أَخَذَ الْفُرْقَيْنِ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۝۱۱

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ

وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ۝۱۲ وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُعَدُّودٍ ۝۱۳

**ترجمه:** و ما به ایشان ستم نکردیم و لیکن ایشان به خودشان ستم کردند پس خدایان و آن چیزهایی را که غیر از خدا می خواندند بحال ایشان مفید واقع نشد زمانیکه فرمان پروردگارت آمد. و آن معبودها برای ایشان زیاد نکردند جز زیان و هلاکت را (۱۰۱) و این چنین است گرفتن پروردگارت چون بگیرد اهل قریه ها را در حالیکه ستمگرند، براستی که گرفتن او دردناک شدید است (۱۰۲) براستی که در این گرفتن آیتی است برای کسی که بترسد از عذاب آخرت، این عذاب روزی است که مردم برای آن جمع خواهند شد و این روزی است که مشهود گردد (۱۰۳) و ما آنرا بتأخیر نمی اندازیم مگر برای مدت معینی (۱۰۴)

**نکات:** هدف حق تعالی از بیان این قصص ذکر توحید و رد شرک است و معبود مشرکین علاوه بر اینکه به ایشان نفعی ندارد موجب خسارت و ضرر ایشان است چنانکه در جمله: «ما أغنت عنهم تا آخر بیان شده است. و روز قیامت را «یوم مجموع له الناس» و «یوم مشهود» خوانده اند زیرا در آنجا همه جمع شوند و همه از اعمال یکدیگر باخبر خواهند شد. نعوذ بالله.

يَوْمَ يَأْتُ لَا يَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ



فَإِنَّمْ سَعَىٰ وَسَعِدُ فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَّوْا فِی  
النَّارِ لَمْ یَکُنْ فِیْهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ خَالِدِینَ فِیْهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ  
الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ ۝۱۰۶ وَأَمَّا الَّذِينَ  
سُعِدُوا فِی الْجَنَّةِ خَالِدِینَ فِیْهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا  
شَاءَ رَبُّکَ عَظَاةٌ غَیْرَ مُجَذَّوۜۙ۱۰۷

**ترجمه:** روزی بیاید که هیچکس جز با اذن او سخن نگوید، پس بعضی از ایشان شقی و بعضی سعیدند (۱۰۵) و اما آنانکه شقی شدند پس در آتشند ایشان را است در آن فریاد سخت و ناله زار (۱۰۶) در آن بمانند مادامی که آسمانها و زمین است مگر آنچه پروردگار خواهد بجا آورنده است (۱۰۷) و اما آنانکه سعید و خوشبخت شده اند در بهشتند در حالیکه در آن ماندنی باشند مادامی که آسمانها و زمین باشد مگر آنچه پروردگار خواهد، عطائی است قطع نشدنی (۱۰۸)

**نکات:** جمله: شقوا و سعدوا دلالت دارد بر اینکه سعادت و شقاوت عارضی است نه ذاتی. و اما خلود در جهنم و یا بهشت مورد اشکال شده که: چگونه کسی که مثلاً هفتاد سال یا غی و یا عاصی بوده باید دائم در آتش بسوزد؟ از این اشکال جوابها داده اند که خالی از ایراد نبوده است. می توان گفت اولاً طبق این آیه که خدا فرموده: إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّکَ، برای اهل دوزخ حق تعالی خلود ایشان را استثناء زده به إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّکَ، که خدا حق و تو دارد زیرا فرموده: إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ. و می تواند از اهل دوزخ عفو کند و خلف وعده اگر قبیح باشد خلف وعید در مورد عفو قبیح نیست. و اما اهل بهشت اگر دائم در آن بمانند بفضل الهی، عقلاً اشکالی ندارد. و می توان گفت بهمین مناسبت



در مورد اهل بهشت پس از آنکه فرموده «إِلا ما شاء ربك» در آخر آیه حق تعالی فرموده: عطاء غیر مجذوذ. یعنی اگر چه خدا بعلت وجود جاکمیت دائمش حق و تو دارد و می تواند بهشت را خاتمه دهد و نابود کند، ولی بفضل و عطای خود آنرا قطع نمی کند و اهل بهشت در آن همیشه ماندگارند. و می توان گفت اهل توحید عذاب دائم ندارند زیرا رسول خدا (ص) فرموده: **الْتَّوْحِيدُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ**. و بالآخره موحّد به بهشت می رود یعنی هر کفّری موجب خلود نیست و شرک موجب خلود است. آنهم برای اینکه شرک حق بی نهایت را که حق خالق باشد انکار کرده و باید بی نهایت عذاب شود، و همچنین ما ننند مشرک است کافری که منکر وجود خدا باشد، و لذا در سورة بقره آیه ۶۲ فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مِنْ آمَنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَهُمْ أَعْرَضُوا عَنْ أَعْلَامِ اللَّهِ** و الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم ولا هم يحزنون که طبق این آیه تمام کفار اگر خدا و قیامت را بپذیرند و معاند نباشند نزد خدا مأجور و خوف و حزن مهمی بر ایشان نیست و اگر مُعَذَّب شوند موقت است البته در صورتیکه اسلام حقیقی به ایشان نرسیده باشد زیرا کسی که واقعا مؤمن به خدا باشد نسبت به خدا لجوج نیست و اگر اسلام حقیقی به او برسد و آنرا بفهمد انکار نمی کند. (برای توضیح بیشتر به آیه مذکور مراجعه شود).

**فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَبْعِدُ هَؤُلَاءِ**

**مِمَّا يَبْعِدُونَ إِلَّا كَمَا يَبْعِدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِنُونَ نَصِيبَهُمْ**  
**غَيْرَ مَنْقُوصٍ لَوْلَا إِذْ بَعَثْنَا مَوْسَى الْكِتَابَ فَخَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ**  
**سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِرْيَةٌ**  
**وَإِنَّ كُلَّ لَمَّا لَبِثْتَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَاهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ**



## فَاسْتَفِمْ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ ثَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ<sup>۱۱۲</sup>

**ترجمه:** پس در شک مباش از آنچه اینان می‌پرستند، نمی‌پرستند مگر چنانکه پدرانشان از پیش می‌پرستیدند و محققا ما بهره‌ایشان را بتمام بدون کمی خواهیم داد (۱۰۹) و بتحقیق موسی را کتـاب دادیم پس در آن اختلاف شد، و اگر نبود سخنی که از پروردگارت پیشی یافته محققا بین ایشان قضاوتی شده بود. و براستی که ایشان در شکند از این قرآن شکی که موجب بدگمانی است (۱۱۰) و براستی که کارهای هریک را البته البته پروردگارت جزای تمام می‌دهد زیرا او به آنچه می‌کنند آگاه است (۱۱۱) پس استقامت کن و ثابت باش چنانکه بدان امر شده‌ای و کسی که با تو توبه کرده و طغیان نکند زیرا او به آنچه می‌کنید بیناست (۱۱۲)

**نکات:** جمله: فلاتک... دلالت دارد که دین مشرکین تحقیقی نیست بلکه تقلیدی از پدران است و چنین عقاید را نباید توجه کرد و اعتماد نمود و برای کسی نباید موجب تردید گردد، و خصوصا برای مانند توئی که مأورخدائی. و جمله فاستقم... خطاب به رسول(ص) و هرکسی است که ایمان دارد که باید در راه خدا ثبات قدم داشته باشد و نلغزد، چنانچه انسان در خطی راه رود که آن خط فاصله بین نور و سایه باشد مشکل است پیدا کردن عین خط چه برسد بفاصله بین تشبیه و تعطیل در توحید و فاصله بین افراط و تفریط و فاصله بین قوه عاقله و غضبیه و بین غضبیه و شهویه و هکذا. پس باقی ماندن برحد وسط و عمل به آن کار مشکلی است چنانکه رسول خدا(ص) فرمود: شیبـتنی سورۃ هود و اخواتها. کسی آنحضرت(ص) را در خواب دید و عرض کرد از شمار روایت شده: شیبـتنی سورۃ هود، فرمود بلی. عرض کردند به کدام آیه اش؟ فرمود: بقوله فاستقم کما أمرت.



وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَقْتُلُوا

النَّارُ وَمَالُكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾  
وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَّ  
السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرُنِي لِلَّذِينَ كَانُوا عَنِ اللَّهِ لَا يَصْنَعُ آجَرَ  
الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٤﴾ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْفُرُوقِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَعْضُ النَّهْوِ  
عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ  
ظَلَمُوا مَا أَتَوْا بِهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٥﴾

**ترجمه:** و اعتماد مکنید بسوی آنانکه ستمگرند که شما را آتش  
میرسد و شما را جز خدا یا ورنانی نیست سپس یاری نمی‌شوید (۱۱۳)  
و بپادارید نماز را دو طرف روز و ساعات کمی از شب، بدرستی که  
نیکی‌ها، بدی‌ها را می‌برند، این تذکری است برای پندگیرندگان  
(۱۱۴) و صبرکن که محققا خدا أجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند  
(۱۱۵) پس چرا از مردمان قرون قبل از شما صاحبان خیری پیدا  
نشدند که نهی از فساد در زمین کنند مگر عده کمی از کسانی که  
نجاتشان دادیم، و آنانکه ستم کردند پیرو لذت‌های خود شدند و  
مجرم بودند (۱۱۶)

**نکات:** اعتماد به ظالم موجب دخول در آتش است ولی برای رفع  
ظلم و استیفای حق، رجوع کردن به ظالم اشکالی ندارد. و جمله:  
أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ دلالت دارد بر وجوب نماز صبح و عصر  
که دو طرف روز است مانند آیه دیگر که فرموده: و سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ  
قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا. و مقصود از جمله: فَلَوْلَا كَانَ...  
تسلیت رسول خدا (ص) و تقویت قلب اوست که در اُمام گذشته نیز



اهل خير و پيرو عقل کم بودند و آنانکه بدنبال وسعت و نعمت دنیا رفتند غالبا ستمگر بودند.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ  
بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ۝ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً  
وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۝ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَفَهُمُ وَتَمَّتْ  
كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝

**ترجمه:** و پروردگارتو چنین نبوده که قریه‌ها را بستم هلاک کند درحالیکه اهل آنها به اصلاح پرداخته‌اند (۱۱۷) و اگر پروردگارت خواسته باشد البته مردم را یک‌امت قرار می‌دهد و همواره اختلاف دارند (۱۱۸) مگر آنانکه پروردگارت (به ایشان) رحم کند، و برای این رحم ایشان را خلق کرده، و سخن پروردگارت تمام شد که البته پر می‌کنم دوزخ را از جنیان و آدمیان (۱۱۹)

**نکات:** جمله: و ما کان ربک تا آخر دلالت دارد که حق تعالی قومی را بواسطه کفر و شرک و ظلم در صورتیکه به اصلاح پرداخته باشند هلاکشان نمی‌کند. و مقصود از جمله: و لو شاء ربک... اراده جبری است و لو برای امتناع است، یعنی خدا نخواسته مردم را مجبور به هدایت کند. و مقصود از جمله: إلا من رحم ربک کسانی است که بواسطه تحقیق و طلب و کوشش خود مشمول رحمت پروردگارند که اینان برای رحمت خلق شده‌اند، و مقصود از جمله: و لذلک خلقهم همین است.

وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنْثِي بِهِ  
فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝  
وَقُلْ لِلدِّينِ لَا بُدَّ مِنَ الْعَمَلِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَاكِفُونَ ۝ وَ  
انْظُرُوا إِنَّا مُنْظِرُونَ ۝



**ترجمه:** و هریک از اخبار این پیامبران را که برای تو ذکر کردیم چیزی است که بواسطه آن دل تورا ثابت می‌داریم و تورا در این اخبار، حق و موعظه‌ای آمده و تذکری است برای مؤمنین (۱۲۰) و بگو به آنانکه ایمان نمی‌آورند روی تمکن خود عمل کنید که ما نیز عمل می‌کنیم (۱۲۱) و منتظر باشید که ما نیز منتظریم (۱۲۲)

**نکات:** جمله: ما نثبت به... دلالت دارد که حق تعالی برای محمد (ص) قصه‌های انبیای گذشته (ع) را بیان کرده که دل او آرام گردد و بدانند رسولان الهی همه در سختی و مبتلا به سرکشی قوم خود بودند و همه صبر بر اذیت و آزار قوم خود کردند تا اینکه محمد (ص) خسته نگردد. و البته برای مؤمنین نیز این قصه‌ها مفید است چنانکه فرموده: و ذکرى للمؤمنين. و مقصود از جمله: اعملوا على مکانکم، عتاب عقاب آمیز و تشر و تهدید است که هرکار می‌توانید بکنید حق تعالی در کمین است چنانکه در آیه بعد فرموده:

وَلِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْاَیَّٰتِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ  
فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

**ترجمه:** و مخصوص خداست غیب آسمانها و زمین و بسوی او تمام امور بازگردد، پس او را عبادت نما و بر او توکل کن، و پروردگارتو از آنچه می‌کنید غافل نیست (۱۲۳)

**نکات:** غیب بر سه قسم است: غیب ماضی، غیب حال و غیب استقبال. و انسان محتاج است به شناخت این سه غیب: اول آنچه قبل از او بوده است. دوم غیب حال را که عبارت است از دانستن آنچه مفید و موجب کمال است در زمان حیات. سوم غیب استقبال عبارتست از آینده و آینده بشر از عالم آخرت.

که علم واقعی حقیقی به تمام این اقسام غیب، مخصوص خداست. و بشر باید بواسطه وحی انبیاء (ع) از حق تعالی خبرگیری کند.





سوره یوسف مکی و دارای ۱۱۱ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الرَّحْمَنُ نَزَلَكَ الْكِتَابَ الْمُبِينُ  
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

**ترجمه:** بنام خدای کامل الذّات والصفات رحمن رحیم . الف لام راء . اینها آیات کتابی است روشن (۱) ما آنرا قرآن عربی نازل کردیم تا باشد شما تعقل کنید (۲)

**نکات:** تِلْكَ اسم اشاره و مبتداء و مؤنث آمده بمناسبت خبرآن که جمع است ، آیات خبرآن اضافه شده به کتاب . والف و لام کتاب برای عهد است یعنی همین کتاب . و مُبِين اسم فاعل اجوف از باب افعال و صفت کتاب است . إِنَّ از حروف مشبّهه بالفعل ، ضمیر نا اسم آن و جمله أَنْزَلْنَاهُ فعل و فاعل و مفعول خبرآن می باشد قرآن منصوب است بعنوان حال ضمیر مفعول . عَرَبِيًّا صفت قرآن . لَعَلَّ از حروف مشبّهه ، کُم اسم آن ، جمله : تَعْقِلُونَ که جمع مخاطب از فعل مستقبل است خبرآن .

جمله : تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ، دلالت دارد که تمام آیات قرآن روشن و بیان واضح است .

و جمله : أَنْزَلْنَاهُ دلالت دارد که از مقام بالاتری این قرآن فرود آمده و مقام بالاتر همان مقام عظمت پروردگار است . و ممکن است بگوئیم چون ملائکه فرود آورده اند و مکان و مقام ملائکه در آسمان است بدین جهت تعبیر به نزول شده .

قرآن که مصدر و یا صفت مشبّهه باشد به چیزی گفته می شود که قابل قرائت و سَهْلُ الْقِرَاءَةِ باشد و قرائت آن موجب نشاط



گردد. چون این کتاب آسمانی دارای این مزایا می باشد بدین جهت به آن قرآن گفته شده. و کلمه: عَرَبِيًّا دلالت دارد که معانی مقصود را آشکار می سازد، چون عَرَب و اَعْرَاب از یک ماده است و اَعْرَاب بمعنای اِظْهَارُ الْمَعْنَى است، و مقصود از عربی بودن قرآن این است که مقاصد آن روشن است، و هر کس به آن نزدیک شود و خصوصاً اگر به زبان عرب آشنا باشد لیاقت استفاده از آن را دارد، و می تواند مفاهیم آن را درک کند زیرا مطالب آن طبق فطرت است و احساسات پاک و عقل تابناک زود آن را می فهمد. و اینکه به لغت عربی نازل شده برای این است که لغت عرب از جهت فصاحت و روانی و فهمانیدن مقاصدش، بتوسط اَعْرَاب است، و دیگر اینکه از جهات نکات ادبی و کثرت تصاریف و مشتقات بر سایر لغات امتیاز روشنی دارد و از نظر جمله بندی و ترکیب مفردات و از جهت تقدیم و تأخیر و حذف و ذکر و وصل و فصل و مجاز و کنایه و استعاره و ضرب امثال بر تمام زبانهای زنده دنیا مزیت دارد و زبان عرب یک زبان ادبی کامل و بی نظیر است. و در هیچ زبان این امتیازات جمع نشده. و قرآن از جهت جمال لفظی و شیرینی و دلنشینی و زیبایی بیان، باعتبار عربی بودن و شیوایی و فنون بلاغت تا بعد اعجاز رسیده و مظهر کامل آن لغت عرب است نه لغات دیگر، و به تجربه رسیده که نکات و ریزه کاری ها که بواسطه عربی بودنش آدا کرده به لغات دیگر و زبانهای دیگر نمیتوان ادا کرد، و هر قدر ترجمه روان برای قرآن بیاورند باز همانند عربی آن نمی شود، و مفاهیم آن را نمی رسانند. و البته جمال معنوی قرآن که همان هدایت و علوم و احکام و استحکام مبانی تشریعی آن باشد بیشتر مورد اهمیت است، ولی بلفظ عربی آمده که بهتر از سایر لغات قابل درک باشد، و لذا فرموده: قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ



## وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۲

**ترجمه:** ما بهترین داستانها را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و حتماً و حقیقتاً تو پیش از این وحی از مردم بی‌اطلاع بودی (۳)

**نکات:** حق تعالی این سوره و داستان یوسف را بعنوان یک قصه شیرین و بهترین داستانها «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» معرفی کرده. اگرچه قصص قرآن بطور کلی بهتر از قصص سایر کتب است از جهاتی: اول - از جهت اینکه از داستان انبیاء (ع) و مردمان صحیح العمل الهی بیان کرده نه از سلاطین و نه پهلوانان و بی‌بندوباران و نه از ثروتمندان بی‌اعتبار و نه از قصص عشقی شهوت‌انگیز و هوی و هوس فساق و فجّار. دوم - اینکه در قصص قرآن مقصود تعلیم و تعلّم و پند و موعظه و ارشاد است، نه صرفِ صرفِ وقت و دانستن مطالب بیهوده.

سوم - آنچه قرآن گفته طبق واقع بوده و گوینده آن خدای خبیر و بصیر است نه خیالات و حدسیات بافندگان. و این مزایا بعلاوه مزایای دیگر که در قصص قرآن آمده، در هیچ کتابی جمع نشده است. و لذا فردوسی که شصت هزار شعر در مدح شاهان سروده، در اول کتاب یوسف و زلیخای خود چنین گوید:

نگویم دگر داستان ملوک  
دلم سیر شد ز استان ملوک  
که آن داستانها دروغست پاک  
دو صد زان نیرزد به یک مشت خاک  
دلم گشت سیر و گرفتم ملال  
هم از گیو و طوس و هم از پور زال  
به نظم آوریدم بسی داستان  
ز افسانه و گفته باستان  
ز هر گونه نظم آراستم  
بگفتم در او آنچه خود خواستم



کنون گر مرا چند روزی بقا ست  
دگر نسپرم جز همه راه راست  
ز پیغمبران گفت باید سخن  
که جز راستیشان نبند بیخ و بن  
بیا قصه از قول دادار خوان  
که بپذیرد آن مرد بسیار دان  
الف لام راء تِلْكَ آیات را  
بخوان تا بدانی حکایات را  
حکایات این داستان بس خوش است  
سخنهای جان پرور دلکش است

حقّ تعالی این قصه را أَحْسَنَ الْقَصَصِ نامیده زیرا در این قصّه،  
عقائد و اخلاق و اوضاع و تقدیراتِ الهی بطور عجیبی ممثّل شده  
است، و برای جوانان امروزه که غرق شهوات و مادیّات می‌باشند  
بسیار مفید می‌باشد.

در اینجا ذکر پیامبران (ع) و پیامبرزادگان و فرشتگان و آدمیان و چهارپایان و پرندگان و روش پادشاهان و آداب بندگان و احوال زندانیان و فضل عالمان و نقص جاهلان و مکر زنان و حسد حاسدان و شیفتگی عاشقان و عفت جوانمردان و نساله محنت زندگان ، و علم توحید و فقه و علم تعبیر ، و علم فراست و سیاست و کیاست و معاشرت و تدبیر معیشت ، قصه نیکوئی است از خوی نیکو از روی نیکو .

جمله: «وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ» دلالت دارد که پیا مبرا سلام (ع) این قصص را قبل از نزول وحی نمی دانسته و این دلیل واضحی است بر رَدِّ خرافیین که می گویند پیغمبر و امام همه چیز می دانسته اند. و نیز دلیل روشنی است بر رَدِّ معترضین مسیحی و سایر مُعاندین که می گویند پیغمبر اسلام مضامین قرآن را از اهل کتاب و معاصرین دانشمند خود یاد گرفته و با افکار خود به هم آمیخته و بصورت قرآن اظهار داشته. ولی طبق این آیه رسول خدا (ص) اصلاً اطلاعی نداشته و با اهل کتاب ارتباطی نداشته و آنچه در قرآن است همان وحیِ الهی بوده و از هر جهت رسول خدا



(ص) پابند وحی بوده است . باضافه آنچه در توراۃ ذکر شده باقرآن تفاوت بسیاری دارد و قصه‌های توراۃ مخلوط به اوهام است ، و اگر پیغمبر اسلام (ص) از آنها گرفته بود باید بی تفاوت باشد و حال آنکه چنین نیست و قصه‌های قرآنی خرافات و اوهام ندارد .

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا  
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۚ

**ترجمه:** وقتی که یوسف به پدرش گفت : ای پدر من، بتحقیق من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند (۴)

**نکات:** در ساحل جنوب شرقی دریای مدیترانه، زمین خوش آب و هوایی، بنام فلسطین، وجود دارد که برای کشاورزی و دامپروری بسیار مستعد است . این سرزمین دارای تپه‌های کم ارتفاع و دره‌های کم ژرف است، و نسیمهای مفید مدیترانه را بحدکامل مورد استفاده قرار می‌دهد. کنعانیان در اینجا ساکن بوده‌اند و بهمین مناسبت آنجا را کنعان می‌گویند .

چون حضرت ابراهیم (ع) در بلاد کلدیه برای دعوت توحید قیام کرد و خدایان دروغین را به باد توهین گرفت، دادگاه بابل او را محکوم به اعدام کرد و او را به آتش افکندند. و پس از آنکه خدا او را نجات داد، محکوم به تبعید شد. و در نتیجه محاکمه دیگری، اموال خود را از توقیف حکومت بابل خارج کرد و با زوجه خود ساره و خدم و حشم خود از سرزمین بین النهرین به حوران شام کوچ کرد. و پس از مدتی که بزرگواری او نزد اهالی حوران مسلم شد، بطرف فلسطین مهاجرت کرد. و پادشاه آن حدود، سرزمین فلسطین را به او واگذار کرد. و در این سرزمین پر نعمت و برکت حشم و خدم او بسیار شد. نوشته‌اند: چهار هزار سگ گله داشت و بهمین نسبت چوپان و خدم و مویشی دیگر داشت. و تاسن هشتاد



و شش سالگی فرزندی خدا به او نداد، سپس خدا از هاجر کنیزی که ساره به او بخشیده بود اسماعیل (ع) را به وی داد که ملت بزرگ عرب و اجداد پیغمبر اسلام (ص) از او بوجود آمدند.

حمل این کنیز، برای ساره بسیار ناگوار آمد زیرا فهمید علت بی فرزندی، او بوده نه شوهرش. و از طرفی دید که وارث خاندان ابراهیم فرزند کنیز او خواهد شد و اموال و حشم او را ضبط خواهد کرد و این زندگی مجلل منتقل به فرزند هووی او می شود. این تصورات او را وادار به سختگیری با حضرت ابراهیم (ع) نمود. بطوریکه حضرت ابراهیم (ع) مجبور شد هاجر را با فرزندش به یک بیابان خشک و بی آب و علفی که همین مکه باشد، ببرد. ولی احتمال داده اند که هاجر (ع) از عرب های جرهم بود که در حدود مکه اقامت داشتند، و ابراهیم (ع) هاجر را به مکه برد تا به قبیله اش بسپرد و او را پرستاری کنند. ولی باز خاطر ساره (ع) تسکین نیافت تا خدا در سن هشتاد سالگی اسحاق (ع) را به او داد در حالیکه ابراهیم (ع) صد سال داشت و چشم ساره روشن شد.

ولی با وجود اسحاق که خانم زاده بود، حضرت اسماعیل بکلی از خانمان و اموال پدر محروم گردید و در حجاز ماند و جانشین رسمی ابراهیم، اسحاق شد. چون سن او به چهل سال رسید حضرت ابراهیم (ع) دختر برادر خود را از بین الثهرین که وطن اصلی او بود بتوسط خادمی برای او خواستگاری کرد و این دختر بنام رفقه را به او تزویج کرد. و پس از زمانی دو پسر توأم برای اسحاق آورد: یکی یعقوب و دیگری عیسو.

یعقوب جانشین نبوت و روحانیت پدر شد و عیسو مردی پهلوان و صحرا گرد و سیاست مدار گردید.

چون خدا به ساره وعده کرده بود فرزندی با برکت و پدر ملت بزرگی به او عطا کند در یعقوب (ع) این وعده عملی شد. یعقوب زنان متعدّد گرفت و از هر زنی دو پسر آورد که بزودی یک فامیل بزرگی شدند.

در میان فرزندان یعقوب، یک پسر زیبا و شیرین و دارای



روح بزرگ و مستعد نبوت بنام یوسف (ع) وجود داشت، که از همه برادرانی که از مادر با او جدا بودند، کوچکتر بود. برادران بزرگش همه بدنبال کار و زندگی و شکار و گله‌داری و خرید و فروش بودند. یعقوب (ع) پیرمردی سالخورده شده بود و در خانه نشسته و زمام امور را بدست فرزندان رشید خود سپرد و بزرگترین لذت و خوشی او انس با این کودک زیبا و شیرین بود. با ضافه بر محبت پدری چون نمایش روح بزرگ نبوت را در او احساس می‌کرد بیشتر به او علاقه داشت.

یوسف روز بروز بطور کامل دل و توجه پدر را می‌ربود و به خود اختصاص می‌داد، در حالیکه ده سال بیشتر نداشت. در جمال و ادب و روحانیت نمایش یک جوان لایق را داشت. یوسف (ع) یک برادری از مادر خود را حیل بنام بنیامین داشت و ده برادر دیگر از زنان دیگر داشت.

یوسف (ع) که کودکی نورس بود، همواره در دامان پدری مانند یعقوب پیغمبر (ع) جای داشت. و با فطرت نبوت و تربیت پاک و عصمت و هوش سرشار، آماده استفاده از مقام پدر بود. افکار بلندپدر و محبت مفرطی که پدر به این طفل داشت در وجود مصفاي این پسر منعکس می‌شد، و افکار بزرگی در مغز او دور می‌زد و او را برای رتبه بلند نبوت و زمامداری ملتی مهیّا می‌ساخت. پرتو نور نبوت پدر همیشه شعور باطنی او را تحریک و ترقی می‌داد، و لذا شبی خوابی دید:

### رؤیای ملکوتی

قرآن، سرگذشت یوسف (ع) را از این جلوه معنوی و رؤیای ملکوتی آغاز کرده است.

در حقیقت رؤیا، سخنان بسیاری است که تمام دانشمندان را حیران نموده: بعضی گفته‌اند: رؤیا عبارت است از إلقاءات فرشته و یا شیطان. خوابهای راستی که مطابق واقع باشد و تعبیر صحیحی داشته باشد از إلقاءات فرشته است که در حال خواب



به گوش انسان می‌رساند، و در صورتی که او هام و خیالات با آن مخلوط نشود واقعیّتی دارد. و اگر مخلوط به او هام باشد صورت دیگری دارد. و خوابهای پریشان از إلقاءات شیطان است که واقعیّتی ندارد. بعضی گفته‌اند: خواب همان خیالات و افکار خود انسان است که قوه متخیله انسان کار می‌کند و به اُمّوری پیش‌بینی می‌کند، گاهی درست درمی‌آید، و گاهی نادرست، چنانکه گفته‌اند:

شتر در خواب بیند پنبه دانه  
گاهی مشمش خورد گه دانه دانه

هر کس شغلی دارد در فکر همان شغل است و در خواب نیز متناسب آن خواب می‌بیند: عالم، خواب کتابخانه می‌بیند. حلاج، خواب دکان حلاجی. زید، پدر خود را در خواب بیند، و عمرو پدر خود را. ولی چون انبیاء و اولیاء، خصوصاً طفل معصومی مانند یوسف (ع) روح پاک و بی‌آلایشی دارد و قوه عاقله‌اش بر قوه واهمه تسلط دارد، خواب ایشان پریشان نیست بلکه درک واقعیّتی است. چنانکه در خبر آمده رؤیا جزئی از نبوت است، روح با صفای یوسف نورانی، در آن عالم پاکی و جهان وسیع ملکوتی می‌بیند: یازده ستاره و خورشید و ماه با احترام وی تواضع کردند. این رؤیای لذتبخش او را شاد می‌گرداند، و این نقشه آسمانی او را حیران می‌کند. کودک روشن دل خوش ذوق که در بیت نبوت، پاکیزه و بدون غلّ و غش رشد کرده در خواب خود تعجب دارد که این خواب و این منظره چه تعبیر دارد. تواضع کرات بالا برای من چه معنی دارد؟ آیا آینده درخشانی را به من نوید می‌دهد و موفقیت بزرگی نصیب من خواهد شد؟

بالآخره خواب خود را به پدر خیرخواه خود که طهارت و پاکی را از او ارث برده اظهار می‌کند. پدر بزرگوارش که با عالم وحی ارتباط دارد و از رجال آسمانی است متوجه شد که این خواب کشف از آینده خوبی دارد، رؤیای الهی و ملکوتی و از طفل معصومی است، آینده درخشانی را نوید می‌دهد. از این جهت



به فرزندِ نوری شیرین زبانِ خود سفارش می‌کند:

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءُوسَكَ عَلَىٰ أَخَوَيْكَ فَإِنَّكَ لَكَلَّا كَبِدًا  
إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

**ترجمه:** ای پسر جانم خوابت را برای برادرانت مگو که نیرنگی سخت برای تو بکار می‌برند، بدون تردید شیطان برای انسان دشمنی است آشکار (۵)

**نکات:** با اینکه یک خانواده از یکدرخت و ریشه تشکیل شده باز تنافر و نزاحم و خصومت میانشان بیشتر از اجانب است، بجای:

۱- درمنافع باهم مزاحمند و بر سر یک سفره و یک نقطه همه طمع دارند.

۲- کثرت معاشرت آنان را از یکدگر ملول و آزرده می‌کند. گوئی این تنافر و نزاحم در میان شاخه‌های درختان و گیاهان نیز موجود است. شاخه‌های یکدرخت و رشته‌های یک گیاه که از یک تنه می‌باشند هرچه امتداد پیدا می‌کنند از هم دورتر می‌شوند.

در برادران و خواهرانی که از پدر و مادر ثروتمند و بزرگ بوجود آمده باشند، بیشتر درمنافع باهم نزاحم دارند، ولی اولاد یک فقیر گمنام چنین نیستند. فرزندان یک ثروتمند و یا یک حاکم غالباً باهم نزاع دارند، و گاهی جنگهای خونینی بر سر ریاست پدر و ثروت او پیدا می‌شود. حضرت یعقوب (ع) پیغمبری است بزرگ، صاحب ریاست روحانی و شیخ عشیره و وارث حضرت ابراهیم (ع)، سرمایه و حشم فراوان دارد و فرزندان او همه امید جانشینی او را دارند و همه سعادت و وضع زندگی خود را رهین توجه پدر می‌دانند. اکنون می‌بینند این پدر دل به کودک زیبای شیرین خود یوسف داده، و شب و روز با او انس



گرفته، مبادا ریاست روحانی و وراثت ابراهیمی بها و منتقل شود. مبادا در میان قبیله جانشین پدر گردد. هر هفته که آثار نبوغ و عظمت و زیبائی جمالِ یوسف بیشتر می‌گردد برای برادران احتمال خطر بیشتری است. باضافه یوسف (ع) فرزند مادر ایشان نیست، و مادر وی هووی مادر ایشان است، و رشک و حسادت که میان هووها می‌باشد به فرزندان ایشان نیز منتقل می‌گردد.

این برادران نمی‌توانند الفت پدر را با برادر نامادری خود هموارکنند، باضافه رنج کار صحرای و گله و حشم و داد و ستد همه برعهده ایشان است. ولی برادر نامادری ایشان در دامن پدر، در ناز و نعمت، طبعاً حسد می‌برند و گوشه می‌زنند. یعقوب (ع) هم مرد عالم و پیغمبری با تجربه می‌باشد، بدبینی آنان را حس می‌کرد. اگرچه پدر بزرگوار باید محبت خود را نسبت به همه، یکسان بکاربرد. و یقیناً همین کار را می‌کرده. ولی طبعاً باید به طفل بیشتر برسد.

بهر حال برکت دادن و قانون وصایت و تعیین جانشین روحانی نیز اهمیت دارد و محل طمع همه برادران است. پس چه حالی خواهند داشت فرزندان یعقوب هرگاه برکت و وصایت خود را در حق یوسف اجرا کند، و آن مردان رشید زحمتکش را محروم کند. این پدر باید کاری کند که حس برادران تحریک نشود، و بزرگترین محرک برادران همین خواب یوسف است که اگر منتشر شود باعث عداوت برادران خواهد شد. و لذا حضرت یعقوب (ع) فوراً بها و فرمود: ای فرزند عزیزم، مبادا خواب خود را برای برادران بگوئی و به این سبب در حق تو فکر بدی کنند و تو را گرفتار کنند، خصوصاً که شیطان نیز وسوسه می‌کند و فتنه را دامن می‌زند.

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ



## قَبْلُ اِبْرَاهِيمَ وَاسْحٰی اِنَّ رَبَّكَ عَلِیْمٌ حَكِیْمٌ

**ترجمه:** و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از حقایق مشکلات به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند چنانکه پیش از این بر دو جدّت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، براستی که پروردگارتو دانای حکیم است (۶)

**نکات:** معلّم و مربّی طفل باید در پرورش و تربیت او، او را متوجّه افکار بلند کند، و افکار بلندی که در مغز طفل پدید می‌آید تقویت نماید، بهترین وسیله ترقّی، افکار و مقاصد بلند است. همّت بلنددار که مردان روزگار

از همّت بلند بجائی رسیده‌اند

کسی که فکر بلند و هدف عالی دارد به مقامات بلند می‌رسد. علّ عقب ماندگی و بی‌توفیقی اکثر مردم کوتاه‌نظری و کوتاه‌فکری است. حضرت یعقوب (ع) چون خواب فرزند خود را شنید، متوجّه شد که فکر بلند و معنویّت بزرگی در مغز این کودک زیبای شکرلسب، دور می‌زند که چنین خوابی دیده، و باید آن را تقویت کند و او را امیدوار سازد. و چند نکته را به او خاطر نشان ساخت:

۱- یَجْتَنِبْكَ رَبُّكَ. فکر طفل معصوم را متوجّه پروردگارش نمود که در هر قدمی، اساس پیشرفت و ترقّی، توکل و اعتماد بر عنایت پروردگار است. اگر کودکی فهمید که خیری نیست جز از طرف پروردگار، بزرگترین درهای خوشبختی برای او باز شده و این فکر، تمام حرکات او را از انحراف حفظ می‌کند و تمام مشکلات را برای او آسان می‌کند، و یک چشمه سرشاری از معنویّات و اخلاق و اعمال نیک در دل او وارد می‌شود که روز به روز رفتار او زیباتر می‌شود. این است که حضرت یعقوب (ع) او را امیدوار به پروردگارش کرده و می‌گوید: خدا تو را برمی‌گزیند، یعنی مقام نبوّت به تو عطا می‌کند.

۲- یُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ. او را به اهمّیت علم و دانش متوجه می‌سازد. یعنی از این خواب تو چنین می‌فهم که مشکلات و



گرفتاریهای سیاسی و غیرسیاسی بدست و فکر تو حل می‌شود. علاج قحطی و گرفتاری ملت گرسنه و آبرو دادن به فامیل و قضایای عجیب را تو با علم خود کشف می‌کنی. از این بیان معلوم می‌شود که پس از توحید و خداشناسی که باید در فکر طفل پرورید و تقویت کرد، فکر دانش و علم است.

بعضی تأویلِ الْأَحَادِيثَ را به معنای تعبیر خوابها و منحصر به آن دانسته‌اند. و این اشتباه است، زیرا أَحَادِيثَ جمعُ أَحَدُوْثَه می‌باشد و آن به معنی عجیب و مُشکل و اَعْجُوبَه است، و تَأْوِيل هم بمعنی کشف واقعیات است از مادهٔ أَوَّل یعنی برگشت از ظاهر کلام به حقیقت و کیفیت آن. و اگر أَحَادِيثَ جمع حدیث باشد معنی چنین می‌شود: خدا مال و واقع اخبار را به تو یاد می‌دهد.

۳- يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ. یوسف عزیز را متوجه می‌کند که خدا از چیزی در حق تو دریغ ندارد و نعمت کامل و فیض خود را از کمال و جمال و ملک و مال و مقام به تو عنایت می‌کند. اگرچه نعمت کامل، همان دین حق و علم و دانش است و بلکه در این آیه نبوت است.

۴- كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ ... چیزی که بسیار اهمیت دارد: توجه دادن طفل است به عظمت و بزرگی آباء و اجدادش، البته در صورتیکه پدران طفل از صلحاء و اتقیاء و مصلحین و مجاهدین باشند. و در اینجا حضرت یعقوب (ع)، یوسف عزیز را متوجه می‌کند که پدران تو مقام ارجمند روحانی و عظمت نبوت را داشته‌اند تو نیز باید بکوشی و چراغ این دودمان باشی و موجب سربلندی پدران گرامی گردی. یکی از فصول برنامه تربیت و ترقی نوباوگان، توجه دادن ایشان است به عظمت و بزرگی اجداد و نیاکانشان اگر از صلحاء بوده‌اند، که در این صورت قهراً یک نشاط و همتی در نفس طفل پیدا می‌شود و او را برای احراز مقام خانوادگی به کوشش وامی‌دارد.

در این آیه اگرچه پدر بزرگوار، خواب یوسف عزیزش را تعبیر نکرده، اما به او فهمانیده که خواب او آثار زیادی دارد.



و نقل شده که : حضرت یوسف (ع) در سن هفت سالگی خواب دید که عصای زبرجدی بها و داده شد و آن عصا را او به زمین فرو برد و هریک از برادرانش نیز عصاهای خود را در اطراف آن در خاک فرو بردند. ولی عصای او مانند درخت تنومندی شاخ و برگ بسیار برآورد، و عصاهای برادرانش بهمان حالیکه بودند در سایه آن قرار گرفتند. این خواب به گوش برادرانش رسید، و از همان وقت نسبت بها و بدبین شدند و با خود گفتند این کودک از هم اکنون در فکر ریاست بر ما است. و در مقام آزار او بودند. ولی حضرت یعقوب (ع) که علاقه مفروطی به این طفل شیرین داشت در حفظ او می کوشید و او را به خود نزدیک، و از برادران دور می داشت، و اوقات خود را با او می گذرانید. چون در سیمای او لیاقت نبوت می دید. و چون به سن نه یا دوازده رسید و خواب سجده آفتاب و ماه و ستارگان را دید، پدرش سفارش آکید کرد که مبادا برادرانش از خواب او مطلع شوند و بر او حسد برند، و در مقام اذیت او برآیند. البته یعقوب (ع) نیز در إخفاء آن کوشید. ولی برخلاف انتظار این راز، از پرده برون افتاد، و به گوش برادران رسید.

آیا خود یعقوب (ع) که به آئینده درخشان طفل معصوم امیدوار بود، و از فرط نشاطی که در دلش موج می زد خواست بکا هد و خاطر خود را سبک کند با همسر خود که محرم رازش بود اظهار کرد و او را به کتمان سفارش نمود. ولی خود یعقوب (ع) که نتوانست این سر را نگه دارد از دیگری چه توقع. بهر حال چون برادرانش از خواب دوم خبر شدند یکباره آتش حسد در درونشان مشتعل شد و با سابقه بدبینی دیگر نتوانستند خودداری کنند، و این خواب را به خودشان تعبیر کردند و گفتند یازده ستاره ما یم. و ممکن است در آئینده یوسف بر ما ریاست کند و بجائی برسد که پدر و مادرش نیز در مقابل او تواضع کنند. این موضوع بر ایشان قابل تحمل نبود و در مقام برآمدند که علاج واقعه قبل از وقوع نموده و خود را خلاص کنند.



## لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ ۚ

**ترجمه:** بیقین درزندگی یوسف و برادرانش نشانه‌هایی است  
(عبرت انگیز) برای جویا شونده و سؤال کنندگان (۷)

**نکات:** برادران یوسف همه بزرگ و درزندگی مستقل شده‌اند چنانکه خود گفتند: «وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» ولی فراموش کرده‌اند که در کودکی تاجه‌حدّ مورد لطف پدر بوده و از عواطف او بهره‌برده‌اند. و الآن هم توجه ندارند که پدر بزرگوار تاجه نسبت به آنان عدالت را مراعات می‌کند، ولی فقط این را می‌بینند که یوسف خردسال مورد اُطفای پدر است.

یوسف (ع) طفلی بود که از کودکی آثار نبوغ و عظمت از هر جهت در او هویدا بود. حسن صورت، جمال سیرت، قد و قامت رعنا، روی زیبایش مورد تعجب هر پیر و برنا. بطوری خداوند قدرت نمائی کرده و عالم حسن و زیبائی را در قالب او ریخته که نقش زیباتر از آن تصور نمی‌شد. اصلاً حسن و زیبائی از موضوعاتی است که کسی قدرت اندازه‌گیری آنرا ندارد فقط می‌شود فهمید، ولی نمی‌شود وصف و بیان نمود، يُذَرِّكُ وَ لَا يُوصَفُ است. در خبر از رسول خدا (ص) آمده که در شب معراج یوسف را در جمع انبیاء (ع) دیدم بمانند ماه شب چهارده بود. نوشته‌اند که بلندبالا، بازو و ساق سطبر، لطافت و صفای جسدش باندازه‌ای بود که همه را به تعجب وامی‌داشت. و نیز در خبری آمده که خدا نیمی از حسن را به یوسف و نیمی دیگر را میان افراد بشر تقسیم کرد. در زیبائی بی‌مانند و قهرمان جمال و ضرب المثل زیبائی بوده و علل حسن او بظاهر از چند جهت بود:

۱- از جهت وراثت زیرا جدّش اسحاق از زیبائی و جمال فوق‌العاده برخوردار بود. جدّه‌اش ساره (ع) مادر اسحاق (ع) عیال حضرت ابراهیم (ع) موقعیت تاریخی دارد که در توراۃ راجع به جمال او حکایاتی آمده، باندازه‌ای که حضرت ابراهیم (ع) در مهاجرت و مسافرت خود تاجاشیکه امکان داشت او را از انظار



پنهان نگاه می‌داشت که مبادا مورد نظر و طمع کسی بشود.  
۲- از جهت توالد، زیرا به تجربه رسیده که اولاد پدر پیر زیبا تر می‌شود. خصوصاً اگر مادر نیز جمیله و زیبا باشد. و البته مادر یوسف، راحیل، چنین بوده است.

۳- آب و هوای دلکش معتدل فلسطین ساحل دریا، که طبعاً حسن پرور و دارای نسیم روح افزا و تپه‌های معطر پرگل و ریحان که به سرزمین شیر و عسل معروف است.

۴- ید قدرت الهی بخیل نیست و به هر کس حسن و زیبائی می‌بخشد. منتهی وسائل زندگی و تربیت و حفظ الصّحه اگر همواره باشد. حسن خدادادی را که فرموده: «وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» را پدر و مادری می‌توانند حفظ کنند و پدر و مادر دیگر بواسطه فقر و جهل نمی‌توانند. یوسف (ع) در دامن پدری پیغمبر به دنیا آمده که به اوضاع تربیت و محاسن طبیعت دانا است. ثروت هنگفت حضرت ابراهیم و اسحاق (ع) بدست اوست. از جهت مادی و معنوی وسائل تربیت کودک شیرین خود را دارد. از نظر غذا و لباس و پاکیزگی.

تمام این علل دست به هم داده زیباترین فرد را در میان بشر بوجود آورده که محلّ حیرت و یکی از آیات قدرت و قلم صنع پروردگار است. ولی متأسّفانه این نعمت مایه ناراحتی صاحبش و حسد برادرانش گردید. که: لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ. در دنیا هیچ نوشی بی‌نیش و هیچ خوشی بدون غم نبوده، و هر نعمتی مقرون به نقمتی بوده است.

برادران یوسف از نعمت سرشار حسن و کمال و جمال و آثار نبوغ و عظمت و قریحه سرشار او و توجه پدر به زحمات حسد افتادند، و مایه غم و اندوه ایشان شد. و این درد دوائی نداشت. حسد یک مرض عجیبی است که به ضرر و زیان و هلاکت حاسد و گاهی محسود نیز به پایان می‌رسد. رسول خدا (ص) فرموده: الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ. حسد آتشی است ایمان سوز. بدبینی برادران یوسف روز به روز زیاد می‌شد و از درون شعله



می‌کشید. در آغاز یک آتشی زیر خاکستر بود و در دل هریک پنهان بود و خجالت می‌کشیدند به یکدیگر اظهار کنند، و به آنان برمی‌خورد که با آنهمه نیرو با یک کودکی رقابت کنند. ولی چون خواب منتشر شد و جلوه جمالش در اثر استکمال قوای تن پرتوافکن گردید این حسد درونی شعله‌ور شد و به زبان رسید تا اینکه دورهم نشستند و درد اندرونی خود را برای هم گفتند، و از جمال و کمال یوسف و شدت علاقه پدر نسبت به او اظهار بدبینی کردند تا در نتیجه یک پیمان اتحادی علیه این طفل کوچک و این پدر پیر بستند. در حقیقت خانواده بزرگ یعقوب مقدمات یک جبهه خونینی را فراهم کردند که برادران قوی و مقتدر در یک طرف و پدر پیر و طفل زیبا در طرف دیگر بود و دست به دست هم دادند تا برادر کوچک و پدر پیر را غافلگیر کنند و آنان را از پای درآورند، و از پای هم درآوردند. و به فکر هلاکت یوسف خردسال و داغدار کردن پدر افتادند. طفلی که گناهی نداشت جز جمال خدائی و استعداد سرشار. این یکی از آیات عجیبه خانواده یعقوب است. حسد چنان شراره کشید که تصمیم هلاکت و اعدام برادر شیرین بی‌گناه را گرفتند. شاعر گوید:

دیر است که تا جهان چنین است  
بی‌نیش مگس کم‌انگبین است

یوسف که ز ماه عقده می‌بست  
از حق برادران نمی‌رست

احمد که سرآمد عرب بود  
هم خسته خوار بوله‌ب بود

خاموش دلا ز تیره‌گوئی  
می‌خور تو جگر بتازه روئی

نکته دیگر - جمله: آیاتِ لِسَائِلِینَ، دلالت دارد که قصه یوسف (ع) و جوَرِ اخوان او، آیات عبرتی است برای حق جویان که سائل را بمعنای پرسش‌کنندگان حقیقت بدانیم. حتی برای رسول خدا (ص) نیز تسلیم و عبرت است.

رسول خدا (ص) از قبیلۀ قریش ساکن مکه، حرم محترم خدا و



معبد عمومی عرب که همه ساله عشائر عرب و ایل‌های چادر نشین از جنگ و خونریزی دست می‌کشیدند و برای سبک کردن بار گناه پناهنده به حرم اَمِنْ اِلَهِی می‌شدند و با نظر قدس و پاکی به این خانه و اهلش نگاه می‌کردند، از اهل مکه توقع انصاف و عدالت و اخلاق داشتند، خدا پیغمبری بر ایشان مبعوث کرد، امین، راستگو، خیرخواه، چون قیام به ارشاد نمود و آنان را از بت پرستی و فحشاء و منکرات نهی نمود، با هم علیه او اتحاد کردند و به قتل و غارت او و یارانش کمر بستند. با اینکه می‌دانستند و بسیاری از ایشان می‌فهمیدند که رسول خدا (ص) صادق و خیرخواه است و پیشنهادات او به نفع نوع بشر است، ولی حب جاه و ریاست و خودخواهی و حسد مانع شد و پیروی او را برای خود یکنوع پستی و زیردستی تلقی می‌کردند، و هریک از حسد می‌خواستند خود رئیس و صاحب کتاب باشد: **بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ اَنْ يُؤْتِيَ صُحُفًا مِّنْشَرَّةً**. بطوری شعله حسد شراره می‌کشید که به مرگ خود حاضر بودند: **قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ اَوْ اِثْنًا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ**، که به عذاب ابدی حاضر شدند ولی برای ایمان به این شخص فقیری که یتیم بوده حاضر نشدند. رسول خدا (ص) به حال آنان تأسف می‌خورد و دل او برای ایشان باندازه‌ای می‌سوخت که تا نزدیک به هلاکت رسید، تا اینکه خدا به او می‌گوید: **لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ اَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ - اِنْ تَحَرَّصَ عَلٰی هٰدَاهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ**. خدا خواست رسول او هلاک نشود و هرنحوی شده چراغ هدایت را در سرزمین عربستان روشن کند. او را باین قصه‌ها تسلیت می‌داد و از تأسف او می‌کاست و از سرگذشت عبرت‌انگیز یوسف و یعقوب (ع) برای او می‌خواند که بفهمد جور و جفای خویشان و بی‌وفائی نزدیکان در مقابل ناصح مهربان تازگی ندارد. و چنانکه یوسف (ع) عاقبت امر پیروز شد توای رسول ما نیز پیروز خواهی شد. زمان ما نیز چنین است، چنانکه نویسنده چون بعضی از مسلمین و نزدیکان خود را غوطه‌ور در خرافات و شرک و موهومات



دینی دیدم برای بیداری و نجات ایشان، حقایقی را با بیان و قلم اظهار داشتم و درحقیقت از وظیفه اسلامی و خیرخواهی خود دریغ نکردم. اما درمقابل، اول کسانی که به هلاکت و نابودی و بدگوئی و تکفیر من قیام کردند و شعله حسد را بیرون دادند، عده ای روحانی نما و نیز خویشان همکار بودند. با اینکه می فهمیدند و مرا می شناختند که من خیرخواهم و اهل مکر و دکان نیستم و آنچه نوشته ام عین حقیقت است و با جائی زدوبند ندارم، با همه این احوال هرچه تهمت و افتراء بود به من زدند و حتی از حسد به قتل من حاضر شده و فتوی دادند و چاقوکش های آدم کش را در میان مسجد من فرستادند. اگرچه این کارها و پیش آمدها باعث شد که توکل من بر خدا زیادتر گردد و آگاهیم از همکارانم بیشتر شود. معلوم شد که همکارانم غرق تعصب و حسدند و دین ایشان منطقی نیست و مذهبشان مدرک و سندی ندارد، فقط دکان های مذهبی تراشیده اند برای نان و سواری و کِل بردیگران. نکته دیگر - بعضی گفته اند که خدا این قصه را «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» فرموده برای جنبه تسلیت آمیزی و عبرت انگیزی آن، که چگونه اولاد یعقوب برای فلاکت و اهانت پدر بزرگوار خودشان و هلاکت و نابودی برادر زیبای معصوم خود اقدام کردند و چگونه حسد، ایشان را مست و غافل نمود. و به رسول خود فهمانید که باید صبر جمیل یعقوب (ع) و تحمل بی شمار یوسف (ع) را پیشه خود کنی تا رسالت خود را به انجام برسانی. و ممکن است سائلین را جمع سائل بمعنی درخواست کننده مال بدانیم، زیرا در تفسیر آمده که عَلَتْ گرفتاری یعقوب به فراق عزیزش غفلت یک شب از صدقه بر مستحق بوده :

یکی از چیزهایی که در زندگی و آسایش انسان بسیار مؤثر است صدقه می باشد برای رضای خدا. صدقه عبارت است از بذل مال و جاه و علم برای رضای خدا، و این یکی از قوانین مالی اسلامی است. صدقات مالی باید به مستحقین برسد ولی دانش باید به جویندگان و طالبین معرفت برسد، و ممکن است بگوئیم هرکار خیری



صدقه است، كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ.

تا توانی به جهان حاجت محتاجان ده

به دمی یا درمی یا قدمی یا قلمی

اشخاصی که قدرت علمی و یا مالی دارند باید بدون مضایقه به محتاجان و فقراء برسانند تا در سطح زندگی برابر شوند. صدقه تأثیرات معنوی دارد. انسان در هر آن، جان و مال و اولادش ممکن است به هزاران خطر برخورد و زندگی او نابود شود. هیچکس نمیتواند به ضررها و زیانها و دشمنانی که در کمین اویند احاطه داشته باشد، حتی رسولان الهی. یکتا وسیله دفاع از بلیات و زیانهای ناگهانی که انسان خبر ندارد، همانا خداست که احاطه به همه امور دارد، و انواع قشون بلیات و آفات در نظر اوست. او میتواند از انسان دفاع کند و او را حفظ نماید. نوشته اند: رسم و آئین یعقوب (ع) این بود که هر روز گوسفندی میکشت و سفره ای برای واردین آماده میکرد، این عمل سنت جدش ابراهیم (ع) بود که برای واردین و محتاجان مهمانخانه عمومی داشت که بر سر سفره نمی نشست و غذا نمی خورد تا مهمانی پیدا شود، و گاهی مدتی گرسنه می ماند برای نیامدن مهمان. و خانواده ابراهیم این سنت را داشتند و الآن نیز بعضی عشائر عرب اولاد اسماعیل (ع) این سنت را دارند که در همه جا مضیف خانه دارند. اتفاقاً شبی سائلی به سرای یعقوب عبور کرد گرسنه و محتاج، و سؤال کرد. ولی بواسطه مشاغل اهل خانه کسی جواب او را نداد و محروم گشت و این سبب گرفتاری این خانواده شد، زیرا خدا فرموده: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» و نیز فرموده: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ». پس سائلی که آبروی خود را می فروشد و دست حاجت بسوی تو دراز می کند رد کردن و یا بی اعتنائی به او پامال کردن آبروی اوست و اثرش این است که خدا ممکن است جلو قشون آفات را برای تو نگیرد و مبتلا شوی.

و بعضی علت دیگری نیز برای گرفتاری یعقوب (ع) نوشته اند:



در کامل ابن اشیر گوید: قِيلَ وَكَانَ سَبَبُ ابْتِلَائِهِ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بَقَرَةٌ لَهَا عَجُولٌ فَذَبَحَ عَجُولَهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَهِيَ تَخُورُ فَلَمْ يَرْحَمْهَا فَأَبْتَلَى بِفَقْدِ أَغْزٍ وَلَدِهِ عِنْدَهُ. وَقِيلَ ذَبَحَ شَاةً فَقَامَ بِبِلَايِهِ مُسْكِينٌ فَلَمْ يُطْعَمْ.

و بعضی نوشته اند: سبب ابتلای او، فروختن کنیززاده خود بشیر بود که او را از مادر جدا نمود و او نفرین کرد، که در اواخر قصه، وقت آوردن پیراهن یوسف (ع) از مصر، خواهد آمد.

إِذْ قَالُوا الْيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۖ اقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَظْهَرُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۝

**ترجمه:** آنگاه که گفتند یوسف و برادرش نزد پدر ما از ما محبوب ترند با اینکه ما جماعتی نیرومندیم، و حتماً پدر ما در گمراهی آشکاری است (۸) یوسف را بکشید و یا در یک سرزمینی نامعلوم بدور افکنید تا توجه پدر یکجا بسوی شما باشد و پس از آن جمعی شایسته شوید (۹)

**نکات:** برادران یوسف در مقام چاره جوئی برای دفع یوسف آمدند، و کنفرانسی برای اظهار درد خود دادند و ایشان عبارت بودند از: روبیل، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولسون، دان، نفتالی، جاد، آشیر. ولی بنیامین که برادر مادری او و کوچک بود حتماً در این کنفرانس نبوده. اینان باندیشه خام و خیال غلط که مبادا یوسف بر تمام ما ریاست کند و نبوت به او منتقل شود و برکت را از پدر بگیرد باعث شدند که خطاهای دیگری کردند و حوادث ناگواری را بوجود آوردند. حضرت یعقوب (ع) بدبینی برادران را حس کرده بود و لذا یوسف را با خود نگه می داشت. رقابت طبیعی که میان برادران است خصوصاً برادرانی که از زنان و مادران دیگرند که همه پیر شده و یا مرده اند، و



مهر و رابطه آنان از بین رفته و فعلاً علاقه پدر منحصر شده به زن جوان. و بهمین جهت روز به روز حسد و بدبینی برادران نسبت به یوسف بیشتر شده تا جائیکه نتوانستند از اظهار آن خودداری کنند، و انجمن کرده و دَرِدِ دِل خود را با یکدیگر گفتند که یوسف و برادرش که کاری از آنها ساخته نیست پیش پدر محبوب تر از مایند. پدر ما از دسترنج ما که مردان نیرومند کارکن هستیم وسائل آسایش آنان را فراهم می‌کند، ما باید زحمت بکشیم و پدرمان با فرزندان کوچکش و راحیل مادرشان به عیش و خوشگذرانی بپردازد و قدر زحمات ما را نمی‌داند و قدرت و قوت ما را هیچ حساب می‌کند. پدر ما گمراه شده یعنی فریفته راحیل گردیده.

برادران یوسف توجهی به مقامات معنوی یوسف و نبوغ او نداشتند. ولی حضرت یعقوب (ع) روح نبوت و استعداد الهی در او مشاهده می‌کرد و شاید از جانب خدا مأمور محافظت یوسف (ع) بود و بطور کامل می‌خواست او را تربیت کند تا نبوت از خانه او قطع نشود. ولی ظهور هرگونه موهبت و عظمت معنوی، در چشم حسود مایه مزید کینه و عداوت است.

حسد دشمن حق و ضد عدالت و انصاف است. حسود حاضر نیست به لیاقت و حقوق محسود اعتراف کند. برادران حسود یوسف حتی به پدر خود بدگوئی و انتقاد کردند و او را گمراه خواندند. لابد مقصودشان گمراهی در دین نبوده و الا کافر می‌شدند با اینکه در میان آنان لاوی جد موسی بن عمران (ع) بوده، پس مقصودشان از ضلالت، گمراهی عرفی بوده، یعنی از روی منطق و عقل، کسار نمی‌کند، بلکه مغلوب محبت یوسف و مادرش شده.

بهر حال برای اینکه آسوده خاطر شوند در انجمن شده و مشورت کردند که چه کار کنند؟ و سه رأی دادند:

اول: کشتن طفل بی‌گناه.

دوم: تبعید به جائیکه روی پدر نبیند.

سوم: انداختن میان چاهی که در مسیر قافله است که او را

اسیر کرده و بقید بندگی درآورند، و یوسف همیشه اسیر و بنده



باشد .

نتیجه مشترک این آراء همان مفارقت ابدی میان پدر و پسر کوچک بود . ولی رأی اول که قتل یوسف باشد از همه بدتر و صاحبانش به بی باکی و سخت دلی متصف بودند و اکثریت این رأی را دادند . ولی رأی دوم و سوم سهل تر بود ، ولی ، حق زندگی و آزادی را از یوسف (ع) سلب می کرد . این نظرها مجازات بدترین جنایتکاران جهان است ، در حالیکه کودک معصوم گناهی نداشت و نسبت به آنان سوء قصدی نکرده بود و خلاقی مرتکب نشده بود . فقط جنبش حسد آنان را به این ستمکاری و قساوت وادار نمود ، چنانکه بیشتر جنگها و خونریزیها و قساوتهای خانمانسوز دنیا از اثر همین حسد بوده است .

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْفَوْهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْفِظُهُ  
بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

**ترجمه:** سخنگویی از آنان گفت یوسف را نکشید و او را در چاهی سر راه بیندازید تا برخی از کاروانان او را بربایند اگر کاری خواهید کرد (۱۰)

**نکات:** در انجمنی که مملو از شعله حسد بود با تصویب اکثریت یوسف را محکوم به اعدام کردند که اگر این نظر اجراء می شد ، لگه ننگی بود در خانواده یعقوب . ولی یک تن که شاید لاوی پسر خاله یوسف بوده و نسبت به او مهربانتر بوده قیام کرد و رأی اعدام را نقض نمود ، و نظریه ای داد که همه قبول کردند و برای یوسف تضمین حیاتی بود غیر آزاد . گفت او را در چاهی که سر راه کاروانها واقع شده بیندازید که بدست آنها بیفتد ، و چون کودک زیبایی است او را بعنوان بنده همراه می برند و جمال و کمال او همه جا دستگیر اوست .

مقصود برادران با این رأی عملی می شد ، ولی مشکل دیگری وجود داشت و آن اینکه چگونه او را از دامن پدر بیرون کشند ،



یوسفی که شب و روز مونس پدر پیر خود است و پدرش ساعتی بدون او آرام ندارد، و از طرف دیگر به ایشان بدگمان شده، بچه وسیله او را سه فرسخ ببرند و در چاه بیفکنند. این طفلی که صحرا نرفته و چوپانی نکرده، بهانه‌ای برای بردن او در دست نیست. در اینجا شور دیگری کردند و رأیشان چنین شد که در آیه ذیل بیاید:

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ۖ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَزْنَعْ وَبَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۝

**ترجمه:** گفتند ای پدر جان تو را چه شده که ما را درباره یوسف اُمین نمی‌دانی با اینکه ما محققاً خیرخواه اوئیم (۱۱) فردا او را با ما بفرست تا گردش کند و بازی نماید و محققاً ما او را حفظ خواهیم کرد (۱۲)

**نکات:** یکی از حربه‌های دشمن تظاهر به دوستی است. برادران حسود این حربه خیرخواهی و دوستی یوسف را وسیله قرار دادند که پدر جان فصل بهار است، طبیعت زندگی را نوکرده، چمنها سبز و خرم پراز گل و لاله و پرندگان و پرندگان به نغمه سرائی و نواهای دلکش مشغولند، گله‌ها در میان این دره‌ها در گردش و چرا هستند. هرکس برای نشاط خود، رو به صحرا می‌آورد. شما یوسف را در خانه حبس کرده‌ای. نباید پیری که خود به مناظر طبیعی اعتنا ندارد، و مکرر آنها را دیده، با کودک نارس خود بماند، و از لذت گردش و تفریح طفل مانع شود.

پدر بزرگوار صبح تا شب می‌خواهد به طفل عزیزش اسرار نبوت و علوم ربانی را بیاموزد ولی جوانان دیگر حوصله ماندن خانه را ندارند و باتیر و کمان به شکار می‌روند و با شبانان خود بسر می‌برند. این جوانان با نظر تعجب به این پیر و کودک می‌نگرند که چرا از مناظر صحرا، خود را برکنار داشتند. پس برادران همین را وسیله کرده و جمعا به حضور پدر آمدند که



این کودک را در گوشه منزل نگاه داشته‌ای ، صحت او دستخوش آفت می‌شود ، و نشاطش مبدل به کسالت می‌گردد . اکنون که چمن از سبزی آراسته و انواع مناظر روح افزا بوجود آمده ، یوسف را با ما بفرست تا در صحرا گردش کند و در کنار چشمه‌های روان و دامنه تپه‌ها بازی کند . این کودک باید برای آتیه مردی اجتماعی و صحرانورد گردد . ارسله معنا غذا ... هرچه زودتر او را با ما روانه کن .

قَالَ إِنِّي لَخَشِئْتُ أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ۖ قَالُوا لَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذٍ الْخَاسِرُونَ ۝

**ترجمه:** یعقوب گفت: محققاً من از اینکه یوسف را ببرید غمگین می‌شوم و می‌ترسم گـرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید (۱۳) گفتند: اگر گـرگ او را بخورد با اینکه ما جمعی نیرومندیم محققاً ما از زیانکاران خواهیم بود (۱۴)

**نکات:** حضرت یعقوب (ع) به این پیشنهادِ بردنِ یوسف (ع) نظر خوبی نداشت و اطمینانی به فرزندان خود نمی‌کرد . أمّا چه کند باید روی بدبینی خود سرپوش بگذارد ، و طوری سخن گوید که به این جوانانِ خودخواه نیرومند برخورد نکند و بدتر لجبازی و اظهار عداوت نکنند . دو عذر آورد:

اول آنکه شما می‌دانید که من زمینگیرم و در این گوشه منزل انیسی جز این کودک ندارم ، و سبب نشاط من این طفل است و اگر او را ببرید من تنها می‌مانم و اندوهگین می‌گردم .  
دوم یوسف کودکی است نارس و بیابان مأوای درندگان است و یوسف قادر به دفاع نیست ، می‌ترسم شما از او غافل شوید و گرگ او را بدرسد .

بهتر این است که شما بروید و او را به من گذارید .  
فرزندان یعقوب عذر او را نپذیرفتند و از غم و اندوه



او اندیشه نکردند. گفتند: چگونه ممکن است ما عده‌ای از جوانان نیرومند با یوسف باشیم و گرگ او را بخورد؟

حضرت یعقوب (ع) در خواب دیده بود که یوسفش گرفتار چنگال گرگان بیابان شده (در تاریخ آمده: إِنَّهُ قَالَ لَهُمْ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ لِأَنَّهُ كَانَ رَأَى فِي مَنَامِهِ كَانَ يُوسُفُ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ وَكَانَ عَشْرَةٌ مِنَ الذِّئَابِ قَدْ شَدُّوا عَلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ وَإِذَا ذِئْبٌ مِنْهَا يَحْمِي عَنْهُ وَكَأَنَّ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ فَذَهَبَ فِيهَا فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا إِلَّا بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ). و بهمین جهت رفتن یوسف (ع) را خطرناک می‌دید. و شاید مقصودش از گرگان همین برادران حسود بود، و شاید بیابان فلسطین گرگ زیادی داشته. اگرچه بدترین گرگ درنده مردم حسودند که از هیچ جنایتی دریغ ندارند و روگردان نیستند.

بهر حال برادران قبول نکردند و گفتند خاک بر سر ما، اگر با وجود ما گرگ یوسف را بخورد، چه زیانی از این بدتر و رسواتر. بالأخره پدر را قانع کردند. و مقصود از لَحَاسِرُونَ: كَلْهَالِكُونَ و یا لَعَا جَزُونَ و یا غَيْرُفَائِزِينَ است.

بعضی نوشته‌اند: برادران یوسف چون دیدند پدر را نمی‌توان قانع کنند و حس بدبینی در او دیدند، خود یوسف (ع) را دیدند که تو از پدر خود درخواست کن که روزی با ما به گردش بیایی. یوسف پاک طینت با ذهن صاف خود چه می‌دانست که برادران او دشمن جان اویند و لذا از پدر خود درخواست کرد تا پدر او و اذن بیرون رفتن داد تا از مناظر صحرا استفاده کند.

بهر صورت قضا و قدر کار خود را کرد و خواهی نخواهی اجازه بردن یوسف را گرفتند و آماده فردا شدند.

حضرت یعقوب (ع) جز صبر چاره‌ای نداشت زیرا اگر مانع از رفتن یوسف (ع) می‌شد ممکن بود برادران عداوت خود را علنی کنند و در همان میان خانه زد و خورد کنند، و این جوانان مغرور در همان خانه خونریزی و رسوائی را زیاده‌تر، و آبروی چندین ساله خانواده نبوت را ببرند. و همچنین چون یوسف (ع) را



بردند در چاه انداختند او نمی‌توانست در صدد تحقیق بیشتری برآید یا بدن نیم‌خورده یوسف را که بقول ایشان گرگ ربوده از ایشان بخواهد، زیرا ممکن بود آنان لجبازی کرده و بروند یوسف را در همان چاه بکشند.

برادران یوسف چون اذن بردن یوسف را به صحرا گرفتند، شبانه با خاطر جمع نقشه انداختن او را در چاه کشیدند و تا صبح به خود دل‌داری داده و جرأت این جنایت را به خود تلقین کردند که یوسف را می‌کشیم و یا از پدر دور می‌کنیم و محبت پدر را به خود اختصاص می‌دهیم، سپس به توبه می‌پردازیم، چنانکه تمام جنایتکاران همین افکار را در خیال می‌پرورانند و این خود بزرگترین دام شیطان است. نقشه شیطان این است که بشر را به گناه وامی‌دارد با امید توبه‌ای که شاید هرگز موفق نشوند.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا  
إِلَيْهِ لَنُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِ هِمُّ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝

**ترجمه:** پس چون او را بردند و اتفاق کردند که او را در مخفیگاه آن چاه قرارش دهند، و بسوی او وحی کردیم که البته از این کارشان خبر خواهی داد و حال آنکه ایشان درک نمی‌کنند (۱۵)

**نکات:** چون صبح شد از خواب برخاستند و هنگام اجرای نقشه رسید. پس از تهیه وسائل، یوسف (ع) را با مهربانی از دامن پدر و مادر جدا کردند و تا مسافتی پدر و مادر مهربان او، یوسف عزیز خود را مشایعت کردند و او را نوازش داده جامه نو پوشانیده و سفارشش را به هر یکی از برادرانش نمودند. ایشان تا جاییکه برای پدر و مادر نمایان بود و دل یعقوب (ع) از مفارقت یوسف می‌طپید و وعده می‌دادند که شب نزدیک است و عمر سفر کوتاه، چند ساعت دیگر یوسف خود را در آغوش خود خواهد دید.



تا زمانی که برادران در چشم‌س یعقوب و راحیل بودند یوسف را نوازش‌های گرم می‌نمودند و او را از بغل و دوش یکدگر می‌ربودند و نمی‌گذاشتند پیاده برود و خسته شود. ولی چون از منظر خانواده دور شدند و تپه‌های بیابان فلسطین فاصله شد، آغاز بدرفتاری با این کودک بی‌گناه نموده او را از دوش به زمین افکندند و با سیلی او را در بیابان دوانیده و او به هرکدام پناه می‌برد سیلی و کتک می‌خورد و تا چاهی که سر راه کاروانها بود یعنی سه فرسخ، با سرعت، طفل را هرنفرته‌را، دوانیده و یا کشان‌کشان بردند. از فحواي آیه استفاده می‌شود که در سر چاه باز اختلاف کردند. بعضی می‌خواستند او را بکشند و یا نابود کنند و یا در میان چاه پرتاب کنند. در روایات آمده که او را پرتاب کردند، ولی ظاهر آیه این است که نظر اکثر و یا تمام ایشان این شد که او را ته چاه بگذارند با ریسمان، و یا با هر طریق دیگر.

این چاه در سر راه کاروانهای مصر بود، ولی عمیق و مهیب بود. و اطراف آن ناهموار و بی‌ساختمان و دارای تاریکی‌هایی بوده که به غِیَا بَتِ الْجُبِّ تعبیر شده. ممکن است در شکم چاه رخنه‌هایی بوده دارای ظلمت.

کودکی که تا چند ساعت قبل در دامن بزرگ بنی اسرائیل و رئیس خانواده و در آغوش پدر و مادری پرستاری شده، اکنون می‌خواهند او را با سیلی و لگد و فحش و کتک و طپانچه‌ستم، در چاه عمیقی سرازیرش کنند. چاهی که از حبس تاریک، وحشتناک تر و نمناک تر بوده. حبس تاریک مکانی است تنگ و تاریک و از نور آفتاب محروم، ولی در محل امن و زیر نظر مأمورین و پاسبانها می‌باشد. اما این چاه، پائین آن مملو از آب و ترس افتادن و سقوط می‌رود و سر راه مار و مور و حشرات و موزیات بیابان است.

آیا برای طفل نارس در این اول منزل تبعید و مرحله بلا چه گذشته و اندازه فشار و اندوه او چقدر بوده؟ نمی‌توان تصور



کرد.

قبل از آنکه او را سرازیر چاه کنند بدن او را برهنه کردند و پیراهن او را از بدنش بیرون آوردند برای اینکه خونین کنند، و بعنوان اینکه گرگ او را ربوده برای پدر مهربان ببرند. آیا یوسف (ع) با چشم گریان چه درخواستی از ایشان کرد؟ آیا گفت بکودکی من ترحم کنید و یا به پدر پیر خود ترحم کنید، و او را از غصه جدائی من نسوزانید و یا بدن مرا برهنه نکنید؟ هرچه بود او را در چاهی که امید بیرون آمدن نداشت گذاشتند. چاهی که دستگیره و جای پا به دیوارهای آن وجود ندارد و اطراف آن سنگ چین نیست و طفل کوچک قدمش به این طرف و آن طرف نمی‌رسد.

نوشته‌اند در کنار آب سنگی بود که یوسف (ع) پس از افتادن در آب، روی آن سنگ خود را نگاه داشت. پس او را صدا زدند؟ او جواب داد. فهمیدند او زنده است. خواستند سنگ بر سر او بزنند یهودا مانع شد.

سکوت مرگبار، فضای چاه را فرا گرفته، فقط گاهی ناله او سکوت را می‌شکند. امواج غم و غصه در دلش می‌خروشد. قیافه زندگی در نظرش زشت و چهره عالم یک چهره اهریمنی شده. آیا من در این چاه زنده می‌مانم و آیا چند روز و شب در این چاه ماندنیم و یا از گرسنگی و تشنگی می‌میرم و یا از اثر گزند حیوانات مودی دور از آغوش پدر می‌میرم؟ وسیله نجات و روزنه امید بر او مسدود و از همه جا ناامید است.

### عنایت الهی و نوید غیبی

تا کسی نامهربانی و آزار مردم، خصوصا کسان و خویشان خود را نبیند متوجه خدای مهربان نمی‌شود و قدر الطاف خدای مَنَّان را نمی‌داند. یوسف خردسال که در چاه بلا مانده و شاید نابود گردد و یا از غصه سخته‌کند و حلقه‌های بلا روی قلب نازکش سنگینی و در قعر چاه از وحشت بمیرد، در اینجا استعداد



سرشاری که در نهاد او بود گفت: یا شاهدًا غَیْرَ غَائِبٍ، و یا قَرِیبًا غَیْرَ بَعِیدٍ، و یا غَالِبًا غَیْرَ مَغْلُوبٍ، اِجْعَلْ لِّی مِنْ أَمْرِی فَرْجًا وَ مَخْرَجًا، و توجّه او به خدا او را مدد کرد و خدای مهربان که از حال بندگان مطلع و نگهبان است او را مورد عنایت خود قرار داد و همانجا نبوت او شروع گردید و ناگهان نور حیات بخشی به دلش باز و وحی الهی در این مکان غربت اُنیس او شد، در این پرتگاه خطر او را بدامن لطف و آرامش خود حفظ کرد: و أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ... یوسفا غم مخور که پایان شب سیه، سپیداست و در ناامیدی بسی امید است.

انسان تا از وسائل مادی قطع نشود و نظر از غیر خدا نبندد، ارتباط با حق میسر نشود. قدمی که روی آمال و آرزو گذاشتی تورا به مبدء همه آرزوها و امیدها نزدیک می‌کند. یک طفل دوازده ساله یا نه ساله که از خانمان و زندگی بریده شده و در ته‌چاهی در بیابان وحشتناکی سقوط کرده، علاوه بر اینکه مشمول لطف الهی شد، به او وحی شد و غصه او تبدیل به شادی گردید و جبرئیل نزد او آمد که اندوهگین مباش، آئینده خوب و سعادت‌مندی داری و از قعر چاه به او چاه‌خواهی رسید و برادرانت را از این عمل وحشیانه خبر خواهی داد در حالیکه ایشان شرمسارند و تو را نمی‌شناسند در حالیکه الآن شعور خود را از دست داده‌اند، و برادرانت بنده وار در پیش تخت عظمت تو بزانو درآیند و از تو طلب عفو کنند. آیا در آنروز برای این برادران چه خواهد گذشت؟ ولی اکنون حجاب جهل و حسد مانع از فهم ایشان است: وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. شعور همان روشنی ضمیر انسان و آشنائی او به وظائف است. تا وقتی نور عقل و ایمان در دل انسان می‌تابد و چراغ هدایت باطنی خاموش نشده، ممکن نیست مرتکب جنایت و گناهی شود، همان‌طوریکه تا انسان بیدار است روح در تمام اعضاء و جوارح فرمان می‌دهد، گوش می‌شنود، چشم می‌بیند و هر عضوی به وظائف خود آشناست، همین‌طور تاحسّ عقل و ایمان بیدار است شعور انسان کار می‌کند و ممکن نیست آدم خردمند



دیندار خلاف وظیفه کند. آنوقتی که انسان دست به جنایت می‌زند، و بسوی عصیان می‌رود وقتی است که حس عقل و ایمان او بمیرد، و بی‌عقل و ایمان شود و یا بگو بی‌شعور گردد. چنانکه رسول خدا (ص) فرموده: لَا يَشْرَبُ الشَّارِبُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَزْنِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ. انسان چون از خواب غفلت بیدار شد و شعور باطنی او هشیار گردید اگر گناهی کرده پشیمان می‌شود، و اگر پشیمان نشد بی‌ایمان است و باید خود را معالجه کند.

وَجَاءُ آبَاَهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا  
يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَآكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا  
صَادِقِينَ وَجَاءُ عَلَى قَبْضِيذٍ يُكَذِّبُ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ  
أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ۱۸

**ترجمه:** و هنگام شب فرزندان یعقوب گریه‌کنان نزد پدر آمدند (۱۶) گفتند: ای پدر ما، براستی ما برای مسابقه رفتیم و یوسف را در پیش‌متاع خود گذاشتیم پس گرگ او را خورد، و تو ایمان و اعتقاد به ما نداری و سخن ما را باور نمی‌کنی و اگرچه راستگویم باشیم (۱۷) و پیراهن او را که به خون‌دروغی آلوده بود آوردند. یعقوب گفت: نفس‌ شما کاری را نزد شما خوشنما کرده، من در این زمینه جز صبر جمیل چاره ندارم، و خدا بر این مصیبتی که توصیف می‌کنید برای من مددکار است (۱۸)

**نکات:** یکی از کارهای بشر نیرنگ و خدعه است. برادران یوسف پس از قرار دادن او در چاه توقف کردند و مراجعت را به شب انداختند که پدر احتمال واقعه‌ای را بدهد و در موقع گزارش خبر دروغ، چشم پدر روی ایشان را نبیند زیرا صورتهای شرمسار خیانتکار گواهی بر دروغ ایشان است. ولی سیاهی شب پرده‌ای است. اگر هوا روشن و چشم پدر میان چشم ایشان بود، شاید



نمی‌توانستند چنین تصنع شجاعانه و دروغ بزرگی را اظهار کنند و فاش بگویند که ما سابقه‌رفتیم و یوسف را گرگ خورد، با اینکه قبلا خود گفته بودند ما جمعی نیرومند می‌باشیم.

این خبر را شبانه آوردند که راه تفتیش بر یعقوب (ع) بسته باشد زیرا در روز ممکن بود برود محل حادثه را ملاحظه کند. اما شب نمی‌تواند و لذا خود ایشان می‌دانستند چنین دروغی به سهولت باورکردنی نیست، برای همین جهت پیراهن را خونین آوردند و باز گفتند: و مَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا. بهر حال چون مشمول خذلان بودند پیراهن را پاره نکرده بودند و پیراهن پاره نشده را که به خون آلوده کرده بودند آوردند. و لذا چون یعقوب مشاهده کرد دانست که دروغ می‌گویند. و لذا فرمود: إِنَّ هَذَا الذِّئْبُ كَانَ رَحِيمًا، كَيْفَ أَكَلَهُ وَ لَمْ يَخْرُقْ قَمِيصَهُ. (اگرچه ممکن است بگوئیم حضرت یعقوب (ع) از وحی می‌دانسته که یوسف زنده است)، و لذا گفت: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ. فخر رازی نوشته: كَانَ يَعْقُوبُ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ وَ كَانَ يَرْفَعُهُمَا يَخْرُقُهُ فَقِيلَ لَهُ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: طَوْلُ الزَّمَانِ وَ كَثْرَةُ الْأَحْزَانِ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا يَعْقُوبُ أَتَشْكُونَنِي؟ فَقَالَ يَا رَبِّ خَطِيئَةٌ أَخْطَأْتُهَا فَأَغْفِرْهَا لِي.

پیر مرد خانه نشین در این موقع شب چاره‌ای در مقابل اجماع فرزندان جز رضا و شکیبائی ندارد و نمی‌تواند برای کشف واقع اقدام می‌کند و یا فرزندان خود را شدیداً توبیخ نماید، زیرا به دشمنی او برمی‌خاستند و احترام می‌که داشت از بین می‌رفت و نتیجه‌ای جز ویرانی زندگی و رفتن آبرو و حیثیت نمی‌گرفت. و لذا غائله را خاتمه داد. ولی آیا این پدر بزرگوار بعداً به تحقیق و تفحص پرداخت و از شبانان و رهگذران، سراغ گم‌گشته خود را گرفت یا خیر به تقدیر وا گذاشت و به انتظار وقایع بعدی بود؟ تاریخ چیزی بدست نداده.

و مقصود فرزندان از کلمه: نَسْتَبِقُ، سابقه‌درتیراندازی و اسب‌دوانی است که در دین انبیاء (ع) کار خوبی بوده است. جمله: يَبْكُونَ، دلالت دارد که اگر مدعی نزد حاکم گریه کرد



حاکم نباید اعتنا کند زیرا ممکن است مانند برادران یوسف باشد.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ  
وَأَسْرُوهُ بِضَاعَتُهُ وَاللَّهُ عَالِمُ مَا يَعْلُونَ ۝

**ترجمه:** و کاروانی آمد پس مأ مورخودرا برای آب سر چاه فرستادند چون دلوش را به چاه انداخت گفت: مژده این غلامی است، و او را بعنوان کالا پنهان کردند، و خدا به کردارشان دانا بود (۱۹)

**نکات:** شبهای تلخ و تنهائی یوسف (ع) در تاریکی چاه اگرچه او بوحی آسمانی دلگرم شده و تحمل می کند ولی باز ناگوار است. آه چقدر تاریک است. هیچ صدائی از هیچ طرفی به گوش او نمی رسد. آیا این شبهای غم انگیز کی پایان می رسد؟ آیا چند شب و روز باید در قعر چاه باشد، سه روز تا هفت روز نوشته اند. دادرسی جز فضل الهی ندارد.

نوشته اند که یهودا یکی از برادرانش هر روز خود را به سر چاه می رسانید و مقداری قوت در چاه برای او می انداخت. و مواظب بودند که اگر کاروانی از آن چاه بگذرد و یوسف را بیرون ببرد کاری کنند که یوسف دیگر به دامان پدر نرسد، و نتواند خود را نجات دهد.

و از آن طرف، قافله هایی برای تجارت از کنعان و فلسطین و مدین به مصر می رفتند و قافله سالاری بنام مالک بن ذعر بسیار از این راه عبور می کرد و خوابی دیده بود که از سرزمین کنعان متاعی به دستش می آید که سود فراوان برایش دارد. در این زمان کاروان مالک آمد، و آبکش خود را فرستاد تا برای آنان آب بیاورد. چون دلو به ته چاه رسید، یوسف (ع) خود را در میان دلو انداخت و به طناب چسبید و از چاه مانند قرص قمری که طلوع می کند بیرون آمد.



چشمِ مردِ آبکش که به جمال طفل رعنا افتاد شاد گردید، و فریاد زد: **يَا بُشْرٰى هٰذَا غُلَامٌ**.

در همانجا نقشه‌بندگی یوسف آزاد و آقا زاده محترم را در دل خود کشیدند و بفکر اینکه متاع خوبی است، برای تجارت در بازار مصر افتادند. بهمین مناسبت او را پنهان کردند که دیگران در او طمع نکنند و مدعی آقائی پیدا نکنند.

معلوم می‌شود برده‌گیری و بنده‌فروشی یک کسب‌رائجی بوده و افراد بشر را مانند حیوانات در تحت نفوذ جبارانِ دیگر قرار می‌دادند. بهمین مناسبت برای یوسف جذبندگی فکر دیگری در نظر این کاروان نیامد. و فکر نکردند که این فرزند عزیزی است که از پدر و مادر جدا شده و مفقود گردیده و باید او را به والدینش برگردانند. اگر می‌خواستند قضیه را بدانند باید بحکم عقل و انصاف تحقیق کنند، باید از خود طفل سؤال کنند: تو کیستی؟ چرا در چاه زندانی شده‌ای و سبب اصلی آن چیست؟ مسلماً او جواب می‌داد که فرزند یعقوب از نواده ابراهیم خلیل (ع) هستم، برادرانم بنام تفریح و گردش مرا به باغ و صحرا بردند و با اصرار از پدرم جدا کردند، و با ظلم و ستم مرا برهنه کرده و در این چاه پنهان کردند.

آیا یوسف گرفتار از این قافله درخواستی کرد که بخاطر انصاف و انسانیت و جوانمردی مرا به پدر پیرم برسانید که از محلّ و مأوای من خبر ندارد. در تاریخ چیزی ذکر نشده. آنچه مسلم است کاروانیان سود پرست، بعنوان سرمایه تجارتی که مفت به دست آورده‌اند به او نگاه کردند. ولی خدا، یوسف را مشمول عنایت خود نموده و این بندگی او را مقدمه سلطنت و سعادت و نجات بنی اسرائیل قرار داد.

بهر حال یهودا بعد از هر روز بر سر چاه آمد و از یوسف (ع) جستجو کرد و او را نیافت. ولی کاروانی را در کنار چاه دید. بسوی کاروان شتافت و از یوسف جستجو کرد و او را دریافت، و این خبر را برای برادران خود برد که اکنون تبعید یوسف



وسائل آن فراهم شده ، برادران نیز پس از شنیدن این خبر فوری خود را به کاروان رسانیده ، اظهار داشتند: این طفل گریزپا ، غلامزاده ما است و بداخلاق و فراری است ، این طفل از دست ما گریخته و درچاه پنهان شده و ما حاضریم او را به هر قیمتی باشد بفروشیم .

برادران ترسیده بودند که مبادا يوسف خود را معرفی کند ، و مالک بن ذعر ، او را به پدر بازگرداند ، و اینان رسوا و روسیاه شوند . بهمین جهت بسیار مراقبت کردند . و چون يوسف به دست کاروان افتاد فوری خود را به کاروان رسانید ، و با سابقه ای که فرزندان یعقوب (ع) در این سرزمین داشتند ، هیچ کس احتمال دروغ درباره آنان نمی داد ، و آنان را بچنین خیانتی متهم نمی کرد . و لذا این برادران با عجله آمدند تا اگر يوسف اظهاری کنند اینان دستجمعی تکذیب کنند ، و به هر وضعی شده او را بعنوان بندگی بفروشند . و شاید قبلاً نیز او را تهدید کرده بودند که مبادا خود را معرفی کنی وگرنه تورا می کشیم .

يوسف خردسال در مقابل این مردان بزرگ چگونه؟ خصوصاً که گفتار و سخنان برادرانش بسود کاروان بود .

این کاروان متاع زیبایی را دیده و می خواهد آنرا مالک شود و به قیمت گران بفروشد ، و لذا چون بزرگان این سرزمین یعنی برادران يوسف (ع) ، او را بنده خود معرفی کردند ، دیگر کسی گوش به سخن يوسف نمی داد .

حال آیا يوسف (ع) از خود دفاعی کرده و یا می توانسته دفاعی کند یا خیر؟ چیزی در آیه نیست . ولی مفسرین نوشته اند که برادران قبلاً به او سفارش کردند که تو باید به بندگی ما اعتراف نمایی . يوسف (ع) که هنوز صورت او از پنجه ستم سرخ است ، و دیده که برادران می خواهند او را بکشند ، چگونه می تواند از دستور برادران سرپیچی کند؟ زیرا بطور مسلم اگر با کاروان نمی رفت برادران ، او را می کشتند . و لذا با این مقدمات ، اعتراف يوسف (ع) به بندگی حتمی بود .



برادران یوسف می‌خواستند یوسف (ع) را بعنوان بندگی از کنعان دور کنند که دیگر کسی نتواند از او خبری بگیرد، و پدرش را خبر کند. و بهمین مناسبت فوراً یوسف (ع) را به قیمت ارزانی یعنی به چند درهم (که در خبر آمده ۲۰ درهم) فروختند. برادران، او را تحقیر کردند که کاروان سخن او را مورد اعتناء قرار ندهد، و پس از مفارقت، مقصود آنان عملی شود.

وَشَرَّوْهُ بَشْمَنَ رَاحِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاكِبِينَ

**ترجمه:** و او را به بهای کمی به چند درهمی فروختند، و درباره او بی‌رغبت و بی‌اعتناء بودند (۲۰)

**نکات:** شروه بمعنای فروختند آمده و بمعنای خریدند نیز آمده، آیا این ضمیر جمع به‌کجا برمی‌گردد؟ اگر ضمیر جمع به برادران یوسف برگردد بمعنای فروختند می‌شود. و اگر ضمیر جمع به کاروان برگردد بمعنای خریدند می‌شود.

یکی از دانشمندان معاصر ضمیر جمع را به کاروان برگردانیده ولی جمله را بمعنای فروختند گرفته باین معنی که کاروان او را به قیمت کمی در مصر فروختند. ولی این اشتباه است زیرا برخلاف طمع کاروانیان است، کاروانی که او را متاع خوب و پرفائده دیده و او را پنهان نموده که مبادا کسی آنها را از چنگ درآورد، حال چه شد که او را به شمن بخش فروخته؟

- فاضل معاصر برای گفته خود سه دلیل آورده که عبارتند از:
- ۱- می‌گوید: برادران یوسف گفتند يُلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ، دیگر معنی ندارد که خود آنان بیایند و او را از چاه بیرون آورده بفروشند. جواب این دلیل، آنستکه: برادران، او را از چاه بیرون نیاوردند، ولی پس از آنکه دیدند کاروان او را از چاه بیرون آورده برای اینکه مبادا یوسف (ع) سخنی بگوید و آزاد شود، آمدند او را بعنوان بنده گریزیا فروختند.
  - ۲- می‌گوید: او را پنهانش کردند «وَأَسْرَوْهُ»، چگونه یوسف



پنهان شده را، برادران فروختند؟ جواب این است که برادران یوسف بزرگان آن سرزمین و قوی پنجه بودند، و می دانستند که کاروان او را پنهان کرده. لذا آمدند طبق میل کاروان او را به ثمن بخش فروختند. و کاروانی که یوسف (ع) را از ترس پنهان کرده بود با خرید او، از ترس نجات پیدا کرد و علناً یوسف را متاع و کالای خویش نمود.

۳- می گوید: ضمیرهای جمع در جملات «أَسْرَوْهُ» و «فَأَرْسَلُوا» و «شَرَوْهُ» همه به کاروان برمی گردد؟ جواب این است که ما قبول می کنیم که ضمیرها همه به کاروان برمی گردد، ولی «شَرَوْهُ» را ما بمعنی خریدند می گیریم یعنی کاروان او را به ثمن بخش خریدند. پس این دلائل هیچیک منافات ندارد با اینکه برادران یوسف، او را فروخته باشند. خصوصاً که با توراۃ موافق باشد اشکالی ندارد. زیرا توراۃ نیز گفته که یوسف را برادرانش فروختند، و تمام مطالب توراۃ که باطل نیست.

پس نتیجه اینکه برادرانش از حسد و برای تحقیقِ او و برای اینکه او را از وطنش دور کنند به ثمن بخش فروختند. ولی کاروان او را در مصر به قیمت گران فروخته است. و حضرت یوسف (ع) دو مرتبه معامله شده نه یک مرتبه.

وَقَالَ لِلَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مِرَانَهُ اَكْرَمِيْ شَوْبَةً عَمَّيْ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ يَنْتَفِعْ  
وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَانُ يُوْسُفَ فِي الْاَرْضِ وَلِنُعَلِّمَنَّ مِنْ تَاوِيلِ  
الْاَحَادِيثِ اِنَّ اللَّهَ غَالِبٌ عَلَى اَمْرِ لٰكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿٢١﴾

**ترجمه:** و آنکه در شهر مصر یوسف را خرید به زنش گفت: مقدم او را گرامی دار و پذیرائی کن، امید است ما را نفعی دهد و یا او را فرزند خود قرار دهیم، و بدینگونه ما یوسف را در زمین تمکن دادیم و برای اینکه بیا موزیم او را تحقق و حل مشکلات را، و خدا بر امر خود مسلط است ولیکن بیشتر مردم نمی دانند (۲۱)



**نکات:** چند روزی است که یعقوب (ع) پدر دل‌باخته، که تمام لذت‌های زندگی را از سخن شیرین یوسف عزیزش دریافت می‌کرد و ضعف‌پیری را بمشاهده جمال او جبران می‌کرد، هر روز صبح ستاره سحری او، یوسف بود و چشم او را روشن می‌کرد، اکنون در میان غم و اندوهی فرو رفته، آن شیرین زبانی‌های یوسف (ع) دیگر پرده گوش او را مترنم نمی‌کند، و آن گرمی که از نشستن یوسف در دامنش بردل سردش می‌رسید و حرارت به او می‌بخشید از او ربوده شده. دیگر نه دامنش گرم و نه دلش خوش و نه جوش و خروش زندگی دارد.

این روزها که کاروان مصر به راه می‌افتد و مایه امید او را با وضع قساوت و جفا می‌برد، طفل نوری او را بالای شتری کت‌بسته از او دور می‌کنند، طناب‌های امید یعقوب (ع) کشش بیشتری برداشته و دل آگاه او هراس بیشتری دارد.

هرچند بیابان سر راه یوسف وسیع‌تر می‌شود برایش زندگی تاریک‌تر می‌گردد، زیرا شخص غریب و گرفتار میان بیابان خود را می‌بازد و دست و پای او می‌لرزد. بدستور برادرانش، کت او را بسته‌اند. طفلی که بیابان ندیده و راهی نرفته به بستن دست او احتیاجی نبود، ولی محض سفارش برادرانش این کار را کرده‌اند.

از کنعان تا مصر دوازده روز راه است. آیا در این مدت به این طفل چه گذشته؟ از برگشت به آغوش پدر و مادر مأیوس، به سرنوشت آینده خویش فکر می‌کند، و خاطرات ناراحت‌کننده‌ای دارد. آیا عاقبت این سفر اجباری چه خواهد شد؟ آیا من طاقت بندگی مخلوق را دارم؟ آیا به سرنوشتی بدتر از چاه‌نشینی دچار خواهم شد؟ آیا ممکن است بایک وسیله‌ای پدرم را خبر کنم؟ آیا دیگر امکان دارد روی پدرم را به بینم و چند قطره اشک نثار قدمش کنم؟

کاروان جز فروش درباره یوسف (ع) نظری ندارد. برده‌فروشی که یکی از تجارت‌های شوم بوده، در هر شهری بازار مخصوصی داشته



که بندگان و اسیران را در آنجا به معرض فروش می گذاشتند. یوسف چون کودک زیبا و قابل توجهی بوده، او را در آن بازار به رسم مزائده حراجش نمودند. بدیهی است که یوسف (ع) قدرت دفاع ندارد که بگوید من بنده نیستم. پس اجباراً باید تسلیم گردد.

خانواده های اشراف و بزرگان، بنده های خوش صورت را برای خدمت خانه می خریدند و اگر طفل باشد بهتر می پسندیدند، برای آنکه بذوق خود، او را تربیت کنند. مشتریان بسیاری برای یوسف (ع) پیدا شد. مردم چه می دانند که این طفل نمکین را برای چه هاله غم و اندوه گرفته؟، چه تلخیها و زحمات به او رسیده. طفلی که از آزادی کامل بهره مند بوده، اکنون گرفتار مردم پول پرست شده و مانند بندگان او را در معرض فروش آورده اند. خزانه دار پادشاه مصر که نام او قطفیر و یا ازفیر بود، در فکر غلام لایقی بود. به وی اطلاع دادند که غلام خوش سیمائی در معرض فروش است. خزانه دار که لقبش عزیز بود، دید، که غلام کنعانی، بالباس نامطلوب و غبار آلوده و نامرتب اما بسیار زیبا و مانند قرص قمر، توجه او را جلب نموده.

خزانه دار، او را به چهل لیره طلا و دو جامه مصری و هموزنش پول نقره خرید. سپس او را به خانه برد و به همسرش سپرد. عزیز مصر مردی است عنین و از عمل جنسی محروم، ولی زیباترین زنان مصر را که نام او را عیل و به زلیخا ملقب است به ازدواج در آورده. شوهری که از انجام تقاضاهای جنسی عاجز است در برابر زوجه اش شکسته و ذلیل است، و به هر وسیله می خواهد رضایت همسرش را بدست آورد. آنهم همسری مانند زلیخا، و لذا این کودک که به نظر او بسیار زیبا و نجیب آمد با هر قیمتی خرید تا در خانه اسباب انس و الفت و سرگرمی زلیخا باشد.

خزانه دار چون یوسف را به خانه آورد وعده خوشی نیز به زلیخا داد که ما ممکن است او را فرزند خود بگیریم و آرزوی فرزند خواهی را بوجود او تأمین کنیم و لذا گفت: أَكْرِمِي مَثْوَاهُ



عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا . ممکن است در صورت لیاقت و شایستگی او را به فرزندی قبول کنیم و دودمان خود را بواسطه او پابرجا کنیم. و مقصود او از جمله: عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا ، این بود که این کودک زیبای لایق را به پادشاه مصر، معرفی و هدیه کند و مقامی کسب کند.

### تحوّلاتِ سریع

در جمله: واللّه غالب علی امره، ضمیر امره ممکن است به الله برگردد. و ممکن است برگردد به یوسف. زیرا انسان گرچه موجود آزادِ خودمختار است، أمّا در عین حال چنان روزگار با او بازی می‌کند و دست تقدیر او را زیر و رو می‌کند که گویا مجبور است و بدون اینکه بخواهد یا نخواهد، ناگزیر است به ناتوانی خود اعتراف کند. اگر انسان وسائل زندگی برایش فراهم شود و استقلال بیشتری پیدا کند، غفلت بر او مستولی می‌شود و برای خود شخصیتی توهم می‌کند و در یک پرتگاه اخلاقی واقع می‌شود. ولذا خدا مقدرات را طوری می‌گرداند که گاه‌گاهی او به زانو درآید و به ناتوانی خود اعتراف کند و از کبر پیاده شود.

یوسف آواره و اسیر که در چاه بدون پیراهن بسر برد، و در پایتخت مصر در ردیف بردگان آمد، اکنون در بهترین کاخهای مصر و در نرم‌ترین لباس و ظریفترین بستر و عالیترین غذاها وارد شده، او، مانند سایر غلامان که از خواب و خوراک بهره غلامانه داشته‌باشد، نیست. زیرا صاحب‌کاخ بفرست، آشپز نجابت و بزرگی در یوسف (ع) دیده و مجذوب‌وی شده و به بانوی حرم سفارش اکید کرده که او را گرامی بداند: «اَکْرِمِیْ مَثْوَاهُ» تا فرزندان و وارث ثروت ما گردد. الآن یوسف مانند یکی از وزیرزادگان مصری از زندگی برخوردار است.

برادران یوسف با همه سعی و نیرو او را به چاه سرازیر کرده و بند و زنجیر بندگی بر او نهادند. از مهد عزّت، او را



سرنگون کردند. همین سقوط و انحطاط نردبانِ عزت و اعتبارِ او شد. روزی که کاروانِ مَدینِ او را با آن خواری برشته حمله می‌دادند گویا بسوی حلقهٔ سعادت و عزت می‌برند و برادرانِ او، او را بسوی عزت و سلطنت پرتاب کردند، و، کَذَلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ، مصداق پیدا کرد.

خدای تعالی چاه تاریک را گویا مقدمهٔ گلستانِ پراز روح و ریحان کرد و زنجیرِ عبودیتِ او را تبدیل به تاج و تخت فرمانروائی نمود، و قوم بنی‌اسرائیل را از بیابانگردی و چادر نشینی نجات و شهرنشین نمود.

هر فشار و بلائی، خیر و سعادت در دنبال دارد: وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّکُمْ.

یوسف (ع) اکنون وارد پایتخت کشور باستانی مصر شده، و در یک خانوادهٔ معروف بزرگی که متعلق به رئیس دارائی و خازنِ مُلکِ مصر و یا رئیس افواج سلطنتی است منزل کرده، و عزیز مصر بادلای پراز مهر و امید، به‌وی علاقمند شده است. مصر، و دستِ ملاطفت و محبتِ عزیز و زلیخا، بهترین وسیله‌ای شده برای اینکه استعداد یوسف به‌ظهور برسد. یوسف اگر در میان ایل خود بزرگ می‌شد، سرما و گرمای بیابان ملاحظت و حسن طلعت او را از بین می‌برد و شاید عاقبت به‌ریاست یک‌عده بیابانگرد صد نفری نائل می‌شد. اما اکنون به‌شهری آمده که او را در تاریخ بشریت نابغه‌کند، و دلها را شیفته‌اش کند، و قهرمان مسلم عالم در حسن و زیبائی بشمار رود، و فکرِ بلند او را باعثِ سلطنت و نبوت کند.

فرزندِ یعقوب نه‌تنها دل عزیز را تصرف نمود، بلکه با آن حسن و ملاحظت و نجابت، قلب همسر او را نیز مجذوب کرده است. روزی که یوسف (ع) قدم در خانهٔ عزیز گذاشت زلیخا او را بادیدهٔ پرمهر و فرزندی و محبتِ ساده‌بی‌آلایش، مانندِ نظرِ پرشوری که مادرِ مهربان به‌فرزند خود دارد، نگاه می‌کند. زیرا یوسف (ع) سنش از هفت‌کمتر و از دوازده سال بیشتر نبوده و مسلم به‌حدِّ



بلوغ نرسیده بود. کودکی و زیبائی و غربت دست به هم داده و زنیها طبعاً به کودک زیبا و به غریب مهربانند زیرا با احساسات رقت آمیز زنانه موافق است و عواطف سرشار زنان را به حدّ کامل تهییج می‌کند. خصوصاً زنی که فرزند ندارد بوجود این طفل زیبا نومیدیش به امیدواری و کسالتش به نشاط مبدل می‌گردد.

روزهای اول بلکه تا چند سال زلیخا با چشم پاک و معصوم به یوسف نگاه می‌کرد. مناعت طبع یک خانم محترمی چون زلیخا مانع است که نسبت به بنده زرخرید، نظر شهوترانی داشته باشد.

با دست ملاطفت و توجه کامل عزیز، غبار پژمردگی و کدورت یوسف (ع)، برطرف شد، و با کمک آب و هوای مصر، قیافه زیبای نورانی و چشمان درخشان و جمال گیرنده قشنگ و نیرو و طراوت جوانی یوسف، او را، مانند یک فرشته ملکوتی جلوه می‌داد. و باید گفت یوسف شاه شمشاد قدان و خسرو شیرین دهنان شد. اما بحکم وراثت و اصالت و پاکی روح و تربیت صحیح پدر و معرفت به خدا و تمالک نفس، در تمام دوران زندگی خود یک قدم بطرف آلودگی برنداشت. بلکه هرچه به رشد بدنی او افزوده می‌شد، قدرت روحی و بلندی نظر او زیادتر می‌شد و با همان خلوص و مجاهدت نفس ادامه می‌داد و مثل اعلای پاکدامنی و قدس و نیکوکاری بسود.

جوانی که بحسب ظاهر تمام وسائل عیش و نوش برایش فراهم است و در اوج قدرت و نشاط زندگی است، از فکر دینی و حدود مقررات خارج نگردد، و با نفس بدکیش خود همواره در مبارزه باشد. که نبرد در جبهه جنگ خونین بسی آسانتر است. جلوگیری نفس از شهوات و تقاضاهای دوره جوانی بسیار مشکل است چنانکه رسول خدا (ص) به جوانان مجاهد فرمود: **قَدْ رَجَعْتُمْ مِنْ جِهَادِ الْأَصْغَرِ فَعَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ الْأَكْبَرِ**. یوسف در محیطی است که ممکن است هر پهلوانی را آلوده کند ولی در عین حال خود را حفظ کرد. تردیدی نیست بحکم عدالت الهی باید یوسف به بهترین پاداش نائل گردد و لذا حق تعالی در وصف او فرموده:



## وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

**ترجمه:** و چون یوسف به سن رشد و کمال رسید، حکمت و علم به او آموختیم، و بدینگونه نیکوکاران را جزاء می‌دهیم (۲۲)

**نکات:** یوسف در اثر پاکدامنی و طهارت، خدا به او علم و حکمتی داد که دقیقترین مطالب را درک می‌کرد و پیچیده‌ترین مشکل را حل می‌نمود. و گره‌های سیاسی را با تدبیر خود می‌گشود. یوسفی که به نشاط جوانی رسیده و نگاههای زلیخا کم‌کم نسبت به او عوض شده و عاشق دل‌باخته‌ او گردیده و مانند اسیر، فانی در جمال معشوق گردیده. اگر زلیخا اول با او آمرانه رفتار می‌کرد، اکنون با نظر عاجزانه به مرکز آمال نظر می‌کند. نظری که سراسر تضرع و التماس است.

یوسف (ع) مانند گل معطر و خرم، آثار جوانی در او پیدا گردیده، و مصر باستان که بهره‌وافری از تمدن دارد، جمال یوسف را از زیر پرده بیرون آورده و لیاقت کم‌نظیری که خدا در وجود او نهاده خود نمائی کرده است.

این جوانی و این جمال، و آن ناز و نعمت‌خانه عزیز، و آن صورت زیبای زلیخا تقاضا داشت که یوسف از حد اعتدال و تقوی و رسوم خداپرستی منحرف گردد. زیرا هریک از این امور برای انسان بزرگترین فتنه و آزمایش است، چنانکه شاعر گوید:

إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفِرَاقَ وَالْجِدَّةَ  
مُفْسِدَةٌ لِلْمَرْءِ أَيْ مَفْسَدَةٌ

یوسف (ع) در زندگی به آزمایشهای بزرگی مبتلا شد. گرفتاریهایی که زندگی معنوی و روحی او را در پرتگاه خطر انداخته. چنین جوانی که در اوج قدرت، تمام وسائل عیش و اسباب شهوترانی برایش مهیا است. از آنطرف زلیخا قهرمان جمال به دور او می‌چرخد و هر ساعت حاضر است خود را قربان او کند، در هر نشست و برخاست و رفت و آمد، در برابر همه ملاطفتها و خدمتها، توقع یک نگاه مهرآمیز و یک تبسم روح بخش دارد. ولی



عفتِ طبیعی و حیا که خاصیت طبع ساده و نورس و نجیب یوسف است، یک مناعت و خودداری به او بخشیده که هرساعت از بی اعتنائی، عاشق خود را می‌کُشد. و در مقابلِ عاشقِ دل‌باخته خود مقاومت بخرج می‌دهد.

شعله‌های عشقِ زلیخا چنان پرهیجان بود که همه این موانع را می‌سوخت، و همه این پرده‌ها را کنار میزد، و این سدّهای محکم را می‌شکست. در اینجا خدای تعالی دو سدّ بزرگ میان عاشق و معشوق گذاشت: یکی سدّ حکمت و درستی و درست فهمی، و دیگر سدّ دانش و معرفت: «آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...». گرچه یوسف بنده زرخیز بود، و زلیخا نسبت به او بانوی حرم و نفوذ کاملی داشت، ولی نورِ نبوت و هیبت دین، او را در نظر زلیخا، بزرگ جلوه می‌داد. و زلیخا با همه حشمت و جاه در تحت نفوذ معنوی یوسف قرار گرفته و نمی‌توانست برخلاف رضای او، بر او تحمیلی کند.

عشق زلیخا طوفانهای خطرناکی در او ایجاد کرده. اگرچه برای یوسف (ع) عیب نیست که زنی عاشق او بشود و فدای او گردد. تمام زنانِ اُمّت‌ها باید پیغمبر خود را دوست بدارند و جان، فدای او کنند. ولی زلیخا و عشق او شهوانی بود نه دینی. و چون می‌دید یوسف در اوج عفت است و یک نظر و نگاه جانبخش از آن چشمان فتّانش به او نمی‌کند، ناچار شد به هروضعی شده او را بفریبد، تا از او کامیاب شود. ولی یوسفی که دلش از نور حکمت و دانش پر و پابند مقرّرات دینی است، جلوه‌های زلیخا و مکر او در او اثر نمی‌کرد. وقتی روح بزرگ شد، انسان می‌تواند خود را از خطر احساسات شهوانی نجات دهد.

وَرَأَوْنَاهُ الْيَهُودِيَّ يَنْهَى عَنْ نَفْسِهِ وَغُلْفَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْبْ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَوْلَىٰ إِنَّهُ لَا يَفْعِلُ الْظَالِمُونَ

ترجمه: همان زنی که یوسف در خانه وی بود او را به خویش دعوت



کرد، و درها را محکم بست و گفت برای تو آماده‌ام، یوسف گفت: پناه برخدا (من به سرپرست خود خیانت نمی‌کنم) زیرا او حق تربیت به‌گردن من دارد و مقام مرا نیک نمود، بدرستی که ستمکاران رستگار نمی‌شوند (۲۳)

**نکات:** زلیخا با اینکه یک خانم محترم و آبرومند مصر بود، شعله‌عشق، او را گرفتار، و هستی او را گرفت. آنهمه حیا و عفت که حق تعالی در نهاد زن آفریده در شراره‌های عشق، نابود گردید. زلیخا ابتدا با زبان یک عاشق دل‌باخته با او وارد گفتگو شده و مقصود خود را با کنایه و اشاره اظهار می‌داشت، تا بلکه شراره‌عشق او، در یوسف اثر کند.

برای عاشقِ دل‌سوخته بهترین وسیله و بُرنده‌ترین سلاح این است که شور عشقی در مغز معشوق تولید کند تا متقابلاً شراره‌های عشق یک‌دیگر را طوفانی کنند. ولی هرکس فهمید معشوق شده متکبر می‌شود و به عاشق گرفتار اعتنا نمی‌کند. پس باید عاشق عشق خود را پنهان کند تا بتواند جلب توجه معشوق کند، و این هم بسیار مشکل است:

اگر گویم دهان و لب بسوزد  
وگر پنهان کنم جانم بسوزد

برای عاشق آنگاه بدبختی عجیب فراهم می‌شود که معشوق اعتناء نکند و کناره‌گیری کند و هیجان افکار سوزنده‌عاشق را با افکار خود پیوند ندهد، و برابر دیده‌های پر از امید عاشق تبسمی نکند. در این صورت شعله‌سوزنده‌عشق دوباره به‌درون دل عاشق برمی‌گردد و او را آتش می‌زنند.

زلیخا بجهت عشق به یوسف، بسیار بیچاره و بدبخت شد. زیرا عفت و مناعت این جوان زیبای عبرانی که او را سرد و کناره‌گیر و بی‌اعتنا جلوه می‌داد، امواج خروشان عشق زلیخا را که به‌سنگ‌های ساحلی وجودش برخورد می‌کرد، دوباره برگشت می‌داد و او را زیر تلاطم موج‌های خود غرق ناامیدی می‌کرد.

فشار عشق زلیخا، او را واداشت تا تمام حجاب‌های اخلاقی



و معنوی که میان او و یوسف بود درید:

اول مناعتِ طبعِ زن.

دوم بزرگی او که بانوی حرم بود.

سوم زیبائی.

چهارم حسّ مادری.

پنجم ترس از شوهر.

ششم خوف از بدنامی.

هفتم ترس از بی‌اعتنائی یوسف.

ولی زلیخا گمان نمی‌کرد که با چنین زیبائیش، یوسف که در حال جوانی و قوّت نیروی شهوانی است باز از او خودداری کند. و خیال کرد شاید یوسف از فاش شدن قضیه خجالت می‌کشد و کناره‌گیری می‌کند. و کناره‌گیری یوسف را حمل به ریاکاری و یا ظاهرسازی و یا خوف می‌کرد زیرا جوانان اکثراً چنین‌اند. و خصوصاً که هرزنی که زیباست گمان نمی‌کند مردی او را دوست نمی‌دارد. زلیخا باور نمی‌کرد یوسف قلباً عفیف و درخلوت هم جواب منفی، خواهد داد.

این بود که زلیخا برای رفع نگرانی یوسف، یک عمارت مخصوص و معینی ساخت و فکر او را از این جهت راحت کرد. و در این عمارت نقشه‌های مختلفی در اثر عشق کشید.

اما یوسف (ع) از وقتی که فهمید زلیخا عاشق اوست، و با نظر آلوده و غیرعفیف به او نگاه می‌کند، در برابر او همواره سربه‌زیر بود و به او نگاه نمی‌کرد تا نگاه‌فتان او شراره عشق زلیخا را شعله‌ور نکند. اگرچه یوسف سرتا قدم مثالِ اَتَمِّ زیبائی بود و از هر بن موی خود، شراره عشق بر زلیخا می‌دمید. ولی چشمان محبوب و نگاه گرم او، اثر دیگری دارد. چشم جادوگر زیبا، با زیر و بالاشدنِ مژگان، دل عاشق را زیر و رو می‌کند، و او را به هیجان می‌آورد، و او را می‌باید. گردش چشمانِ معشوق، آتش افکن در دل عاشق است. جنبشِ مژگانِ معشوق، بیـــــانِ سحرآمیزی می‌خواهد که بزرگترین ناطق از بیان آن عاجز است، و



قلم توانا ترین نویسندگان در برابر آن سُرْشکست و ناجیزاست. بنا براین یوسف باید به زلیخا ترحّم کند و سربه زیر افکند تا زلیخا آرزوهای خود را در چشم یوسف ملاحظه نکند، و هم یوسف التماسهای عاشقانه او را نبیند.

زلیخا شاید گمان می کرد چون یوسف جمال زیبای او را ندیده، بی اعتنائی می کند. و لذا در آن ساختمان نقشه هایی از زیبائی و دلفریبی و حالت نیم عریانی خود کشید تا بتواند یوسف را متوجّه خود کند.

بعضی گفته اند زلیخا کف عمارت و سقف و دیوارهای آن را آئینه کاری کرد، بطوریکه یوسف هر طرف نظر کند زلیخا را ببیند و به او توجه کند و تقاضای او را جواب دهد.

نوشته اند که زلیخا عمارتی بناء کرد که یک رکنش بلور و رکن دیگرش زمرد و رکن سومش نقره و رکن چهارمش عقیق و تمام دیوارها را جواهرنشان و زرنگار و مجسمه های پرندگان و سایر حیوانات نصب کرده بود. و درختهایی از طلا و نقره ساخته بود که بار آنها جواهر و چنین و چنان بود، و اندرون آن عمارت، اطاق بلوری ساخته بود که تمام دیوارها و سقف و کف آن آئینه بود. پس از آن، زلیخا، خود را آرایش کرد و به اقسام زینتها خود را زینت داد. سپس یوسف (ع) را به آن اطاق دعوت کرد. آن حضرت تا نظرش بر این اوضاع افتاد، عرض کرد: خدایا به عصمت خود مرا نگاه دارد

اکنون محفلی از پادشاه جمال و ملکه زیبائی و عشق تشکیل گردیده و باید اسرار محبت و رازهای عشق در اینجا بازگو شود:

### راز و نیاز زلیخا با یوسف

هیچ قلم توانا و بیان شیوا نمی تواند اسرار و راز و نیاز این محفل عشق را کَمَا هُوَ حَقُّهُ آداء کند. در محفل زلیخا که با تشریفات و مقدماتی بوجود آمده، عاشق دلباخته در برابر معشوق سرسنگین، جز با زاری و تضرّع و صدای لرزان چه بگوید؟ ناطق



این بزمِ پرآشوب، چشم‌است اگر تاب دیدن داشته‌باشد، و دل‌است اگر هیجان نباشد. خدا حال زلیخا را بکلمه: **قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا**، بیان نموده است. ما در اینجا یک پرده از مذاکرات را چنانکه نوشته‌اند بیان می‌کنیم:

زلیخا: ای دوستِ عزیز، ای نورچشم من، ای آرا مشِ دلم، این عمارتِ مجلّل باشکوه را برای تو ساختم.

یوسف: خدای تعالی در بهشت برای بندگان خود عمارتی ساخته که از این، مجلّل‌تر و باشکوه‌تر است. این، ویران می‌شود، ولی ویرانی در آن، راه ندارد.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، خواهش می‌کنم به تقاضای من جواب مثبت بده و خود را یک لحظه در اختیار من بگذار.

یوسف: می‌ترسم خدای تعالی مرا با این عمارت به زمین فروبرد. زلیخا: ای یوسفِ عزیز چقدر بوی خوش، جان مرا معطر نموده. یوسف: کاش پس از سه روز از مردن من بر بالین من می‌آمدی و از بوی نفرت‌آمیز من گریزان می‌شدی.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، چشمان زیبایت چه قدر قشنگه.

یوسف: این چشمان من پس از قرارگرفتن سه روز در قبر گندابی شود و بر گونه‌های بی‌نور پڑمرده‌ام جاری گردد.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، این موهای سیاه و براق تو چه قدر قشنگ است.

یوسف: اوّل چیزی که در گور از دستم می‌رود و روی خاک می‌ریزد، همین مویم است.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، روی زیبای تو چقدر قشنگ است.

یوسف: خدائی که این صورت را به من عطاء نموده، بهتر و جمیل‌تر است.

زلیخا: ای یوسفِ عزیز، قامتِ رعناي تو چقدر زیباست.

یوسف: خدای بزرگ، این قامت را، به من عطاء کرده.

زلیخا: ای عزیز دلم، چرا اینقدر خونسرد و سنگدلی، و در برابر این سوز و نواز من، بی‌اعتنائی؟



یوسف : برای آنکه رضای خدا را می‌جویم .  
 زلیخا : ای یوسف عزیز ، همه‌کنیزان و گنجهای خود را در راه خدا  
 می‌دهم تا از ما خشنود گردد .  
 یوسف : پروردگار من ، رشوه نمی‌پذیرد .  
 زلیخا : من شنیده‌ام خدای تعالی یک ذره ناقابل را قبول می‌کند و  
 ثواب جزیل می‌دهد ؟  
 یوسف : خدا از پرهیزکاران و بندگان شایسته می‌پذیرد نه از  
 دیگران .  
 زلیخا : اگر می‌فرمائید من اسلام آورده ، دست از دین خود  
 بردارم ؟  
 یوسف : این موضوع باراده و مشیت خداست و تو مختاری .  
 قرآن ، اظهارات عاشقانه زلیخا را با یک کلمه مختصر که  
 یک دفتر معنی دارد ، تعبیر کرده به : هَيْتَ لَكَ . ولی یوسف (ع)  
 در برابر این اظهارات عاشقانه ، سه جمله می‌گوید که جواب کامل  
 و عذری موجه است :

۱- جمله : مَعَاذَ اللَّهِ ، در این جمله کار زلیخا را از نظر  
 خدا سنجیده ، و خود را در پناه خدا قرار داده و می‌خواهد بگوید  
 این کار برخلاف رضای خداست . زن و مرد اجنبی در لذتهای جنسی  
 آزاد نیستند . خصوصاً زنی که شوهر دارد . ثانیاً از جهت دین  
 هم اعتقاد نیستیم . ثالثاً تو ای زلیخا ، فانی در احساسات  
 شهوانی شده‌ای ، و من فانی در محبت و اطاعت خدا . تودر پست‌ترین  
 درجه شهوات و من در بلندترین درجه عبودیت ، و این کاری که می‌گوئی  
 نشدنی است .

۲- جمله : إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ . چون زلیخا معتقد به توحید  
 و عقاید دینی نیست ، به او می‌گوید حق شوهرت را باید حفظ  
 کنی و من باید حق پذیرائی و نمک را حفظ کنم و احسان او را  
 ندیده نگیرم . من دست پرورده نعمت اویم و باید شکرگزار او  
 باشم نه خیانتکار به او . هر حیوانی نسبت به منعم خود وفادار  
 است .



۳- جمله: إِنَّهُ لَأُفْلِحُ الظَّالِمُونَ . که مفاد آن معلوم است .

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِنَّ وَهَمَّ هَٰؤُلَاءِ أَنْ رَٰبُّهُمَا نَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ  
عَنْهُ التَّوَّاءَ وَالْفَحَّشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۝

**ترجمه:** و بطور محقق زلیخا قصد بدی به یوسف کرد و یوسف قصد زلیخا کرد، اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، بدینگونه تابدی و زشتی را از او بگردانیم زیرا او از بندگان مخلص ما بود (۲۴)

**نکات:** جمله: هَمَّتْ بِهِ، بمعنی این است که زلیخا نسبت به یوسف (ع) قصدی کرد اما متعلق قصد ذکر نشده، و همچنین جمله: هم بها، یوسف قصدی نسبت به زلیخا کرد که ذکر نشده چه قصد کرد؟. اما از سیاق عبارت معلوم است که قصد ایشان شهوترانی نبوده زیرا صریحا یوسف پیشنهاد او را رد کرد و زلیخا نیز که آخرین نقشه های خود را برای وصال و کامیابی به کار بست: از ساختن عمارت و نمایشات دلفریب و وسائل آسودگی خاطر یوسف و رفع نگرانی او، ولی در برابر همه این مساعی جز ســـــردی و بی اعتنائی از یوسف (ع) چیزی ندید.

یوسف (ع) از این پرتگاه خطر، با فکر بلند و قـــــدرت فوق العاده، خود را رها کرد، و بجای آنکه خود را ببازد و دل از کف بدهد و تسلیم هوی و هوس بشود، عذرهای موجهی اظهار داشت . و در تاریخ عفت و مردانگی، او یک نمایش معجزآسایی دارد. و از خود شجاعتی اظهار داشت که از شجاعت های پهلوانان جهان در نبردهای خونین، شگفت انگیزتر است تا جایی که برای زلیخا نصیحت نمود. همانطوریکه ناز و غمزه و دلربائی زلیخا در یوسف اثر نکرد، همانطور پندیوسف (ع) در زلیخا اثر نکرد.

در این میدان مبارزه، نبرد مهیب و حشتناکی در عین خلوتی انجام شد. در این عمارتی که به نیروی عشق ساخته شده و از در و دیوار آن جمال می بارد، از یکطرف آواز حزین دلخراش زلیخا سکوت



عمارت را برهم می‌زد، و از طرف دیگر منطق و برهان یوسف (ع).  
 در این فضای آرام، دو لشکر نیرومند مشغول مبارزه بودند:  
 در یک جبهه امواج مهیب عشق، و در جبهه دیگر سپاه عفت و عصمت و  
 نیروی مردانگی و عبودیت جای گرفته است.

میدان بر زلیخا تنگ آمد و دانست که به رضا و رغبت،  
 حریف تسلیم نمی‌شود، و ممکن است همیشه در سوز عشق بسوزد، و  
 دستش به دامان یوسف نرسد، و در حقیقت شکست خورد. و خواست  
 تلافی کند و معشوق سنگدل خود را از میان بردارد و جان خود را  
 خلاص کند. مختصر اینکه یا یوسف (ع) را بکشد و یا کاری کند که  
 او را رسوا کنند، و به کتک کاری و یا مکر دیگری چنگ زنند.

یوسف پاک نیز چون حریف را شکست خورده و در تغییر حال و  
 احتمال حمله و خطر دید، فکر کرد که مقاومت در برابر او موجب  
 رسوائی و خطر دیگری می‌باشد، و بواسطه برهان پروردگار که الهام  
 باشد فهمید که باید میدان را خالی و فرار کند. این برهان  
 پروردگار راهنمایی الهی بود که او را از خطر نجات داد.

بعضی نوشته‌اند که یوسف می‌خواست دامن خود را ملوث کند،  
 دید زلیخا برای خاطر عمل زشت، پرده‌ای روی بت خود انداخت،  
 یوسف از عمل او متنبه شد و راه عذر به دستش آمد و گفت تو  
 از بت بی‌شعوری خجالت می‌کشی، من چگونه از خدای حاضر و ناظر  
 حیا نکنم؟ ولی به نظر ما چنین چیزی درست نیست زیرا: هَمْ رِیْهَا  
 در لغت عرب به معنی قصد بدکردن است که کتک کاری و مقاومت  
 در مقابل حمله باشد و همچنین: هَمَّتْ بِه، پس سعی در شهوترانی  
 نبوده زیرا زلیخا سعی خود را برای شهوت کرده بود و نتیجه  
 نگرفته بود دیگر هَمَّتْ بِه معنی نداشت جز تلافی شکست و حمله برای  
 قتل و ضرب. و البته در تفاسیر چیزهایی نوشته‌اند که برخلاف  
 تمجید الهی و تقوای یوسف و برخلاف ظاهر قرآن است.

بنا بر این مقصود از: هَمَّتْ بِه، این است که زلیخا پس از  
 ناامیدی از وصال، عشق او تبدیل به یک کینه و عداوت شدیدی شد  
 و قصد کرد که یوسف را بکشد و از رنج عشق او خلاص گردد. عَلَیْهَذَا قَصْدُ



هرزگی و بی‌عفتی نبوده، و لذا لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ آمده که مقصود از سوء همان قتل و ضرب باشد. و مقصود از فحشاء، همان بی‌عفتی و ناپاکی باشد.

و اگر مقصود از «هَمَّتْ بِهِ» قصدِ قتل و عناد نباشد سوء و فحشاء به یک معنی می‌شود و برخلافِ عطف است، زیرا ظاهر عطف اِثْنِیْنِیَّت را می‌رساند. و لذا باید گفت اِبدًا یوسف (ع) قصدِ زنا نکرد و فقط قصدِ حمله متقابل کرد، ولی فوری از حمله، منصرف شد برای فرار بالهام پروردگار و برهان پروردگار. و از اینجهت حق تعالی فرموده: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. که اگر قصد همخوابی کرده بود از مُخْلَصِينَ خارج بود.

و برهان در اینجا وحی جدیدی بود.

پس وقتی خدا و زلیخا و عزیز و زنانِ مصر و یوسف، همه به پاکی و عصمت یوسف (ع) شهادت دادند، دیگر هیچ مفسری حق ندارد جمله: «هَمَّتْ بِهَا» را به معنی قصدِ شهوت بگیرد:  
أَمَّا شَهَادَةُ يُوسُفَ (ع)، چنانکه فرموده: «هِيَ رَأَوْدَتُنِي عَنْ نَفْسِي» و «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ».  
أَمَّا زَنَانِ مِصْرَ که گفتند: حَاشَ لَكَ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ.  
أَمَّا عَزِيزُ مِصْرَ آنجا که به زلیخا گفت: اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ.  
أَمَّا زَلِيخَا که می‌گوید: «وَلَقَدْ رَأَوْدَتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» و «الآنَ حَصَحَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْدَتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ».  
أَمَّا خُدا که فرموده: كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. و نیز خدا فرموده: فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ. و نیز، خدا او را از محسنین شمرده در جمله: و كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. و او را از متقین شمرده در جمله: وَلَا جُرْ الْأُخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ.  
و أَمَّا شَيْطَانٌ می‌گوید: «فَبِعِزَّتِكَ لَاغْوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ...» (و إِنَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُخْلَصِينَ).

معلوم می‌شود که این دانشمندان روی دستِ شیطان زده‌اند، زیرا به شهادتِ شیطان، یوسف (ع) بی‌گناه است. و لذا خوار می‌گفته:



وَ كُنْتُ امْرَأًا مِّنْ جُنْدِ ابْلِيسَ فَارْتَقَى  
 بِي الدَّهْرُ حَتَّى صَارَ ابْلِيسُ مِنْ جُنْدِي  
 فَلَوْ مَاتَ قَبْلِي كُنْتُ أَحْسَنُ بَعْدَهُ  
 طَرِيقُ فَسَقٍ لِّيسَ يَحْسِنُهَا بَعْدِي

مخفی نماند کہ جملہ : کَوْلَا اَنْ رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، دلالت دارد کہ حضرت یوسف (ع) دارای غضب و سایر صفات بشری بوده و قدرت بر ضرب و شتم داشته ولیکن وحی الہی اورا باز داشته است۔ و باضافہ جملہ : هَمْ بِهَا، معنی ندارد مگر اینکہ مضافی مقدر باشد۔ عدہ ای گفتہ اند هَمْ بِرِئَاہَا۔ ولی دلیلی ندارند۔ ولی ما دلیلی داریم کہ مقدر ہم بزجرها و یا ضربها و منعها کَوْلَا اَنْ رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ باشد۔ کہ یوسف ارادہ دفع و ضرب کرد و برهان پروردگار او را منع کرد و بہ او گفت صلاح نیست، زیرا منجر بہ قتلِ یوسف (ع) و یا پارہ شدنِ پیراہنِش از جلو می شد و این صلاح نبود و خدا او را اعلام کرد کہ فرار کند تا پیراہنِ تنش پارہ و مُمَزَّقٌ از خلف باشد، و یُصِیرُ دَلِيلًا عَلٰی اَنَّهَا هِيَ الْخَائِنَةُ، و اگر ہم بفرض ما قبول کنیم کہ هَمْ بِهَا، هَمْ بِجَمَاعِہَا باشد، باز ہم دلیل بر پاکی یوسف (ع) است۔ زیرا معلوم می شود میلِ بشری داشته، منتهی برهان ربّ و نَهْيِ الہی او را باز داشته، و بِصُرْفِ میلِ بشری گناہ واقع نمی شود۔ بلکہ بمقتضای دین، خود جلو میلِ نفس را گرفته است۔

وَأَسْبَقَ أَبَاكَ وَقَدَّتْ قَبِيضَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَا سَبْدَهَا  
 لَنَا الْبَابُ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُجَنَّبَ  
 أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

قَالَ هِيَ رَأَوْدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَبِيضُهُ  
 قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَبِيضُهُ



قَدْ مِنْ دُورٍ فَكَذَّبْتُ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۷ فَلَمَّا رَأَى قَبِيصَهُ قَدْ  
مِنْ دُورٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كِبْدِكَ إِنَّ كِبْدَكَ كُنَّ عَظِيمٌ ۱۸ يَوْسُفُ اعْرِضْ  
عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ۱۹

**ترجمه:** و یوسف و زلیخا (برای رسیدن) به در (از هم) پیشی گرفتند و زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید و هر دو نزد آقای زلیخا را (شوهر او را) یافتند. زلیخا گفت: پاداش کسی که سوء قصد به خانواده تو کرده چیست؟ جز زندانی شود و یا شکنجه سختی کشیدن؟ (۲۵) یوسف گفت: این خانم مرا به خویش خوانده و شاهدی از بستگان زلیخا حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش رو دریده زلیخا راست می گوید و یوسف از دروغگویان است (۲۶) و اگر پیراهن او از پشت سر سرتاسر دریده شده، زلیخا دروغ می گوید و یوسف از راستگویان است (۲۷) پس چون آقای او دید پیراهن یوسف از پشت دریده گفت: براستی این کار از مکر شما زنان است زیرا مکر شما بزرگ است (۲۸) ای یوسف از این اعراض کن و بگذر و ای زلیخا از گناه خود استغفار کن براستی که تو از خطاکاران بوده ای (۲۹)

**نکات:** زلیخا در این بزم محرمانه هرچه سعی کرد یوسف را شکار کند، نتوانست. افکار پریشانی بها و هجوم می آورد که نمی فهمید چه می کند. یوسف (ع) تمام پیشنهادات او را رد کرده، و چون تقاضای او را اجابت نکرد یک آتش کینه و اندیشه انتقامی در دل او بوجود آمد، و خواست موجودی که او را بیچاره کرده یکباره خورد و نابود کند.

چون عشق با ناامیدی توأم شود یک حس انتقام و کینه شدیدی تولید می کند. عشق از شدت هوای نفس و مخالف عقل است و کارهای عاشق عقلانی نیست. بعکس آن عفت از جنود عقل و کار او طبق دستور عقل است. و لذا زلیخا که در عشق خود نسبت



به يوسف موفق نشد، قصد حمله به يوسف کرد. و حضرت يوسف (ع) بِالْهَامِ الْهَى و امر عقل دید حمله کار خوبی نیست، و با عث رسوائی است، و لذا به طرف در فرار کرد.

آیه می گوید: هر دو بطور مسابقه و پیشدستی به سمت دربار دویدند. مسلم است که قصد يوسف گریز بوده که از این بزم جنون آمیز عشق و پرتگاه مهیب فرار کند. حال زلیخا برای چه به طرف در می دود؟ مسلم است که چون يوسف فهمید زلیخا قصد اذیت او دارد، از پیش روی او دوید و زلیخا بدنبال او که مانع فرار او شود، و یا زودتر خود را به خارج دربار برساند و فریاد تهمت خود را درباره يوسف، بلند کند، و بدینوسیله از او انتقام کشد.

این بود که زلیخا، یقه يوسف را از پشت سر گرفت و کشید که خود را زودتر از يوسف به دربار برساند، و یا او را به داخل بکشد و آزار کند و یا زودتر به خارج رود و جنجال برپا کند.

### تهمت ناروا

زلیخا که تا دقیقه پیش، خود را داشت نثار قدم يوسف می کرد، اکنون با دیده پراز خشم و کینه به او نگاه می کند. و نقشه افتراء و تهمت به او را می کشد، تهمت بی ناموسی: يوسف جوانی است در سن هیجان و شهوت، زلیخا هم خانمی است بسیار زیبا، این جوان متمایل شده به خانم خود. و این تهمت چیزی است که مردم به زودی باور می کنند. يوسف هم که در اینجا غریب و بعنوان بنده زرخیر است. نه عشیره ای دارد که از او دفاع کند و نه استقلال. و فقط در اثر امانت و درستکاری مورد توجه گردیده. اکنون این تهمت بکلی او را نابود می کند. زیرا به ولی نعمت خود خیانت ناموسی کرده که هیچگونه قابل عفو و اغماض نیست. يوسف و زلیخا وقتی دم در هر دو نفر با وضع پریشان و نامناسب و نفس زنان رسیدند ناگهان تصادف عجیب این بود که



عزیز مصر رسید و این دو با او روبرو شدند. زلیخا بی‌معطلی فریاد زد: مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. عزیز مصر از این منظره و اقرار زلیخا هزارگونه اندیشه باطل در دل خود راه می‌دهد. شوهری که حق دارد کاملاً بررسی کند و شدیداً یوسف را مجازات کند.

و ممکن است بگوئیم زلیخا این نقشه‌تهمت را کشید برای رام کردن یوسف. زیرا زلیخا بر شوهر خود عزیز مصر، تسلط کامل داشت. و این قبیل رؤساء زنان نشان بر ایشان تسلط دارند. و زلیخا می‌خواست وقتی که عزیز تصمیم‌سوئی و مجازات شدیدی برای یوسف در نظر بگیرد و با او مشورت می‌کند، او واسطه شود، بشرطی که یوسف از او اطاعت کند و کام او را برآورد و خصوصاً در زمان و مکانی که رابطه با اجنبی این قدرها زننده نباشد، و مانند بعضی از مردمان امروزه مطیع‌خانم زیبای خود باشند.

### تبرئه یوسف

یوسف و زلیخا بارنگ پریده و پیراهن دریده و نفس‌زنان دم‌درب با عزیز مصر تصادف کردند. مگر زلیخا ملاحظه فرصت را نکرده بود؟ مگر نگهبانی دم‌درب نگذاشته بود؟ مگر این عشق‌بازی در منزل خصوصی خود که محل رفت و آمد عزیز نباشد، شروع نشده بود؟ چگونه این تصادف عجیب رخ داد؟

عزیز با این وضعیت کاملاً بدگمان و نگران شد. زلیخا با کمال بی‌حیائی، پیشدستی کرد و نسبت به یوسف اعلام جرم کرد.

یوسف که از حیا و شرم طبیعی نمی‌خواست زلیخا را رسوا کند، ساکت بود. ولی زلیخا یک زندان و عذاب سختی برای یوسف درخواست کرد. یوسف ناچار شد از خود دفاع کند و لذا فرمود: هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي. که من تقصیری ندارم، زلیخا مرا به خود دعوت کرد.

عزیز که مدتها یوسف را آزموده و پاکی فطرت و بلندی



نظر و مقام و صحتِ عملِ او را سنجیده، چندان سوء نظری به او پیدا نخواهد کرد. ولی روی موازینِ محاکمه باید عمل کند. عزیز در اینجا باید تحقیق کند و یوسف هم که در مجلس محرمانه و درهمین مجلس محاکمه، شاهی ندارد، باید خدا کمکش کند. برای صدقِ یوسف (ع) در اینحال شاهی از غیب رسید؛ یکی از بستگانِ زلیخا گفتگوی مؤثری کرد و آثار جرم را معین نمود.

آیا این گواه چه کس بود و از کجا وارد شد؟ بعضی گویند اعجازِ یوسف بوده و کودکی سه ماهه میان گهواره چنین گواهی داده، و این طفل پسرخواهرِ زلیخا بوده. بنا بر این ممکن است این طفل در همان محفلِ سرّیِ زلیخا بوده. بعضی گفته‌اند: این گواه، مردِ بزرگوارِ حکیمی بوده و از خارج منزل به همراه عزیز آمد. و این قول درست‌تر به نظر می‌رسد زیرا شهادتِ طفل سه ماهه دلیل قطعی است، دیگر ذکرِ قرائن لازم نبود.

شهادتی که این مرد آداء نموده، یکدستور کشفِ حقیقت بوده که به عزیز داده که در محاکمات، بیانِ امارات و دلائل کشفِ جرم، بسیار اهمیت دارد. که در اینجا اگر پیراهنِ یوسف که در این بزمِ سرّی دریده شده، در صورتیکه یوسف مهاجم و زلیخا مدافع باشد، باید یقه از جلو دریده شود. و اگر زلیخا مهاجم و یوسف گریزان، و زلیخا او را تعقیب کرده، یقه او را از پشت سر گرفته و پیراهن از پشت سر، دریده شده. بنا بر این، اکنون که پیراهن از پشت سر دریده شده دلیل محکمی است برای قطع محاکمه. اگرچه در اینجا قرائن دیگر نیز بوده، از آنجمله:

- ۱- یوسف بظواهر امر، عداست، و عید چنین تسلّطی ندارد.
- ۲- دویدن تندِ یوسف (ع) و نفس نفس زدنِ او برای خروج.
- ۳- زینتِ زلیخا و نبودنِ زینتِ در یوسف.
- ۴- ساختمانِ خلوت از طرف زلیخا.
- ۵- عنین بودن شوهرِ زلیخا.



۶- زیبائی فوق العادہ یوسف .

۷- عدم تصریح زلیخا به جنایت .

درجملہ : شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا ، کلمہ : مِّنْ أَهْلِهَا دلالت دارد کہ با اینکه شاهد از اقرباء و فامیل زلیخا بوده ، ولی علیہ زلیخا شہادت داده . پس یوسف (ع) صادق است .

در اینجا عزیز فہمید و یقین حاصل کرد کہ یوسف بی گناہ است و فوراً او را تبرئہ کرد . و زلیخا را مجرم تشخیص داد . ولی پاداشی دربارہ یوسف (ع) قائل نشد ، فقط سفارش کرد از این قضیہ صرف نظر کن و ندیدہ بگیر . و بہ زلیخا سفارش کرد توبہ کن .

بنابراین ، در محاکمہ ای کہ انجام شد زلیخا شکست خورد و پاکی یوسف (ع) ثابت گشت . و زلیخا نتوانست با تہدید و تہمت یوسف را رام خود کند . و عزیز مصر ہم نخواست در اندرون خانہ خود کَشْ مَکَشْ باشد و باعث اوقات تلخی و ناراحتی بگو مگو فراہم شود . و لذا بہ یوسف سفارش کرد کہ این موضوع را ندیدہ بگیر .

چگونہ عزیز بہ فکر نیفتاد کہ در این موضوع چارہ ای کند ، مثلاً یوسف را از منزل خارج کند و بہ منزل دیگر ببرد و فکر نکرد بودن یوسف و زلیخا در میان آتش سوزان شہوت ، مفاسدی دارد ؟ . معلوم می شود در مصر باستان خیلی اہمیت بہ مسئلہ ناموس نمی دادند و زنان تسلط کاملی بر مردان داشتہ اند .

حضرت یوسف (ع) می توانست پس از تبرئہ خود ، بر ضد خانم آلودہ عیاش تبلیغ کند و آبروی او را ببرد و انتقام خود را از او بگیرد و البتہ خانم ہم در صدد تلافی و عداوت برمی آمد . کہ در این صورت زندگی بر صاحب کاخ تلخ می شد . ولی چون عزیز گفت یوسف اعرض عن هذا . یوسف ہم دیگر در صدد تلافی برنیا آمد ، و زندگی داخل کاخ ، بہ حال عادی برگشت . ولی خانم افسار گسیختہ چنانچہ آیندہ نشان می دہد برای کام گرفتن خود ، باز در صدد توطئہ و تہدید برآمد . ولی سرانجام موفق نشد .

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ



قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرُهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾  
 فَلَمَّا سَمِعَتْ مَكْرَهُمْ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِمْ وَأَعْدَتُ لَهُنَّ مَتَكًا وَانْتُ  
 كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ يَكْبِتُنَّ وَقَالَ أَخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ  
 كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

**ترجمه:** و جمعی از زنان در شهر گفتند: زن عزیز با غلام خود  
 مراوده و کامرانی می‌کند، این جوان دل او را از محبت خود  
 شکافته و او را شیفته نموده، براستی ما او را در گمراهی  
 آشکاری می‌بینیم (۳۰) پس چون زلیخا مکر و بدگوئی آنان را شنید  
 بسوی ایشان فرستاد ایشان را دعوت کرد و پستی برای آنان  
 آماده ساخت (پس از آوردن و چیدن اقسام میوه‌ها) و به دست هریک  
 آنها کاردی داد و به یوسف گفت بسوی ایشان بیرون بیا. پس،  
 چون زنان او را دیدند او را بزرگ شمردند و (دل از کف داده  
 و بجای میوه) دستهای خود را بریدند و گفتند: حاشَ لِلَّهِ این  
 بشر نیست، نیست این مگر فرشته کریمی (۳۱)

**نکات:** آوازه جمال یوسف و عشق زلیخا در میان زنان مصر منتشر  
 شد. عشق با اینکه مرموز و اسرارآمیز است ولی شعله‌های سوزانی  
 دارد که با همه احتیاطکاری عاشق، باز از پرده بیرون می‌افتد.  
 چون شوهر و فامیل زلیخا بواسطه پاره شدن پیراهن یوسف، قضیه  
 را کشف کردند، کم‌کم این راز درونی به گوش زنان مصر رسید.  
 طبع زن در این قضایا موشکاف است. خصوصاً زنان رؤساء که پول  
 زیاد در تحت اختیارشان می‌باشد و همواره به فکر زینت و عیش  
 و نوش و آرایش و ذکر جمال و خوشگلی این و آن می‌باشند.  
 زلیخا که زنی با جمال و قهرمان زیبایی بود، در میان



زنانِ اعیان مورد حسد بود، و در اینجا زمینه‌ای بوجود آمد که زنان از او عیبجوئی کنند و او را به باد مسخره گیرند. لذا این موضوع تازه و شیرینِ جوانِ زیبای عبرانی نقلِ مجالس ایشان شد.

زلیخای بیچاره که هنوز از دردِ عشق می‌سوخت، هدفِ ملامت و سرزنش زنان مصر که گردید که: وای چه زنِ بوالهوسی است. عاشق بنده و خدمتکار خود شده. او شوهر به این خوبی و مهمتی دارد چرا دل‌باخته یک جوانِ غریبی شده؟ معلوم می‌شود او بوالهوس و گمراه است. و سخنانِ بسیاری از این قبیل، درباره او نقل می‌شد و دهان به دهان می‌گشت.

اول، این قضایا وردِ زبانِ عده‌ای از زنانِ خواص بود مانند زنِ سفره‌دار و زنِ میرآخور و زنِ شرابدار و زنِ رئیس زندان. ولی کم‌کم زنان دیگر نیز آگاه شدند.

زلیخا در مقام جواب برآمده تا اینکه چهل تن از زنان مصر را دعوت کرد:

### پاسخ زلیخا به زنان مصری

زلیخا تصمیم گرفت به زنان مصر بفهماند من در دل‌باختگی خود به یوسف حق دارم و از ملامتِ ملامت‌کنندگان هراسی ندارم، زیرا اگر شما جای من بودید بدتر از من و بیچاره‌تر از من می‌شدید:

هر که تماشا ی روی چون قمرت کرد

سینه سپر کرد پیش تیر ملامت

با اینکه ملامت و سرزنش تلخ است و روح انسان را معذب

می‌کند، اما در برابر عشق در عین تلخی لذت‌بخش است. شاعر گوید:

أَجِدُ الْمَلَامَةَ فِي هَوَاكَ لَذِيذَةً

حُبًّا لِذِكْرِكَ فَلْيَلْمُنِي اللَّوْمُ

زلیخا در نظر گرفت به زنان مصر و ملامتِ ایشان جواب دهد،



ولی با چه زبانی می‌توانست عذر موجهی بیاورد؟ خواست برای آنان بیان کند که شما حق دارید مرا ملامت کنید زیرا هنوز روی زیبای یوسف را ندیده‌اید. و بهترین جوابی که بنظر زلیخا آمد این بود که عده‌ای از زنان را دعوت کند و یکمرتبه یوسف را به آنان نشان دهد و جواب ایشان را کف مشتشان بگذارد، و لذا در وقت غیبت عزیز، چهل نفر از زنان بزرگ مصر را دعوت کرد و یک خوان ملوکانه گسترد و میوه‌های رنگارنگ در آن چید، و برای هر خانمی یک پستی گذاشت.

پس از آن، زنان حاضر شدند و خیلی میل پیدا کردند تا این جوان زیبارا که وصفش را شنیده‌اند به‌بینند و بلکه او را متمایل به‌خود کنند. و هر یک به‌خیال خود در صدد آنست یوسف را شکار کند و لذا با تمام آرایش در آن مجلس، مہیای دیدن رخساره یوسف گشتند.

زلیخا به‌دست هر یک از زنان کاردی داد که با آن، میوه مصرف کند. و چون زنان کاردها را به‌دستی و میوه را به‌دست دیگر گرفتند، در اینحال زلیخا به یوسف (ع) گفت رخ‌بنماید، و جمال دل‌آرای خود را در میان مجلس، تابان کند.

تا حضرت یوسف (ع) با آن چهره زیبا وارد شد و چشم زنان مصری به او افتاد همه خود را باختند و دل از کف دادند، و از کثرت جذابیّت یوسف، همه مجذوب شدند و از خود بی‌خود و بجای میوه دستهای خود را بریدند و زیبایی اعجاب‌انگیز یوسف را بسیار بزرگ دانستند و حالشان حال وجد و شعفی شد که همه حیض شدند. و با دست و دامن خونین همه به ستایش او زبان بگشودند و «خَاشَ لِلّٰهِ مَا هَذَا بَشَرًا» گفتند.

گرش به‌بینی و دست از ترنج بشناسی

روا بسود که ملامت کنی زلیخا را

○○○○○○

تو بدین جمال و خوبی اگر ز در درائی

آرنی بگوید آن‌کس که بگفت لَنْ تَرَانِی

در تفسیر آیه: أَكْبَرُ نَهْ ... نوشته‌اند که زنان مصری بدیدن



یوسف (ع) حیض گردیدند. آری مشاهده جمالِ یوسف در زن، تحریک شهوت می‌کند، و در اثر آن ممکن است چنین شود زیرا نشاطِ شدید برای او فراهم می‌شود. گویند حضرت جواد وقتی در شب عروسی، وارد حلقه زنش ام‌الفضل گردید، آن زن از کثرت خوشی و نشاط، حیض گردید.

بهر حال چون زنان مصری به خود آمدند، دست‌ها را بریده و مجروح، دل از دست داده، خود را باخته و لباس‌های شیک‌زنگار را کثیف و خون‌آلود دیدند. لذا محشری برپا گردید.

### نتیجۀ مجلس و نقشۀ زلیخا

مجلس زنان مصری همه از شاهزادگان و طبقه اول و خانم‌های رؤسا بودند. این وضعی که به خود گرفتند قابل پرده‌پوشی نبود. فامیل‌ها و رفقای ایشان پرسش می‌کردند: خانم چرا دست شما مجروح شده؟ این چه وضع سر و لباسی است؟ یک هیاهو و جنجالی در شهر مصر برپا گردید. و مقصود زلیخا از دعوت و این مجلس چیزها بود:

- ۱- رفع تهمت از خود و خود را مظلوم و حق به جانب نمودن.
- ۲- به فساد کشیدن یوسف و آشنا کردن او به عشق بازی و باز کردن روی او. که بخیال خود حیا و عفت را از او ببرد.
- حیا و عفت در هر فردی یک غریزه و فطرت الهی است که او را از فساد و شهوات حفظ می‌کند. بزرگترین وسیله برای بی‌حیا و بی‌آبرو کردن افراد، محیط فاسد و معاشرت است.
- آن مرز طبیعی که بین مرد و زن است با تشکیل مجالس مختلط و فساد انگیز شکسته می‌شود. بی‌پروائی و فساد موجب آلودگی است و مجالس مختلط و رقص‌های مزدوج، از بین بردن و شکستن یک سدّ طبیعی و غرق الهی است.

اینها انسان را از قلعه امن و آسایش عفت و حیا خارج می‌کند و به میدان هرزگی و فساد و رنج وارد می‌سازد. انسانی که



خدا به او جامه حیا و عفت داده و هر نوع پوشاکی که او را بپوشاند  
برایش فراهم ساخته نباید لخت و عریان میان خیابان سرگردان  
باشد. نباید جوانان و دوشیزگان در اثر اختلاط بی عفت و بی حیا  
شده، در نتیجه به فساد مبتلا شوند.

زلیخا که در بزم محرمانه خود همه موانع را برداشته و بی پرده،  
خود را در دامن یوسف انداخته و هیت لک گفته بود، ولی جز سکوت  
و تنفر و حیا و عفت چیزی از یوسف ندیده بود، خیال کرده بود  
چون یوسف، جوان محبوبی است که مجلسهای طرب و عشقی را ندیده و  
لذت مستی را نچشیده، از این جهت حیا و عفت بخرج داده. حال  
میخواهد با اینگونه مجلس زنانه کم کم یوسف را عادت دهد، و  
به دام بکشد و او را به بی عفتی وادار کند.

لوحِ پسر چون رخ او ساده بود  
منصرف از میل بت و باده بود

لذتِ مستی نچشیده هنوز  
کش مکش عشق ندیده هنوز

لاجرم از حُبِّ جوابی نداد  
یافت خطابی و خطابی نداد

و لذا زلیخا زیباترین زنان مصر را دعوت کرده، بزم عیش  
فراهم نمود و یوسف را در آن، شرکت داد.

زلیخا ابتدا میخواست بتنهایی از جمال یوسف بهره برد و  
از آفتاب و ماه آسمان هم دریغ داشت که چهره نازنین یوسف را  
در آغوش کشند. ولی دید این نعمت را بتنهایی نمی شود مصرف کرد  
و بازوی وی قدرت چیدن میوه از این درخت را ندارد. از این رو  
در فکر افتاد تا جمعی را با خود شریک کند. مسلک اشتراکی از  
همین جا سرچشمه گرفته. اشخاصی که به لذت دنیا طمع و حریصند و  
نیروی رسیدن به آن را بطور اختصاص ندارند می خواهند با هم دستی  
عموم اسب شهوات خود را برانند. ولی زلیخا نتیجه ای نگرفت  
و باز یوسف عفت بخرج داد.

۳- تهدید یوسف که به عزیز و سایر رؤسا بفهماند وجود  
یوسف موجب فتنه و فساد و جنجال است. و کاری کند و او را



متهم سازد و به زندان افکند. و حاصل آنکه با اذیت و آزار به وصال یوسف برسد چنانچه از آیه ذیل استفاده می شود.

قَالَ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ  
فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أُمِرْتُ لَكُنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ  
قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي  
كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۚ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ  
فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۚ ثُمَّ بَدَأَ اللَّهُمُّ مِنْ بَعْدِ  
مَا رَأَى الْآيَاتِ لَيَسْجُنَنَّهُ حَتَّىٰ حِينٌ ۚ

**ترجمه:** زلیخا به زنان مصری گفت: این است آنکس که در باره او مرا سرزنش می کردید، بیقین من بجهت کام از نفس او با او مراوده کردم او به عفت و عصمت چنگ زد، و البته اگر دستور مرا بجانیاورد باید زندانی گردد و به خواری و ذلت بیفتد (۳۲) یوسف گفت: پروردگارا زندان نزد من محبوب تر است از آن چیزی که این زنان می خواهند، و اگر کید و دام اینان را از من نگردانی بدانها شیفته گردم و از نادانان گردم (۳۳) پس پروردگارا او را اجابت کرد و کید و مکر زنان را از او گردانید زیرا او شنوا و داناست (۳۴) و پس از این آیاتی که دیدند در فکرشان آمد که او را تا مدتی زندانی کنند (۳۵)

**نکات:** چون زنان مصری از جهت دیدن جمال یوسف، خود را باختند و خود را خراب کردند، فوری زلیخا جواب ملامت های مکرر ایشان را بایک جمله بیان کرد که: این همان فرشته زیبائی است که مرا ملامت می کردید. لذا همه زنان، ملامت های خود را پس گرفتند و به او



حق دادند و بطوری تسلیم او شدند که او رازِ دل خود را فاش کرد و آشکارا گفت که: من او را به خود دعوت کردم و او عفت ورزید و اگر یوسف دعوت مرا انجام ندهد او را پیاخواری زندانی خواهم کرد. البته این سخن را به زنان گفت تا یوسف بشنود و بترسد و در مقابل او رام شود.

آیا اعترافِ زلیخا را به این کار زشت، در مقابل آنهمه زنان مصری به چه باید حمل کرد؟ آیا چرا عزیز مصر جلوگیری نکرده و چرا زن خود را تا این حد آزاد گذاشته؟ معلوم می‌شود رؤسای آنروز خیلی در بند عفت زنان خود نبوده‌اند.

### اظهار علاقه زنان مصر به یوسف

در اشراف زلیخا، علاقمندان و دلباختگان یوسف، زیاد شد، و خطر شهوترانی در اطراف یوسف بوجود آمد. و همه زنان اعیان خواستار او شدند.

زلیخا که در آن مجلس علنا اظهار کرد اگر یوسف خواسته مرا اجابت نکند زندانی می‌شود، زنان مصری سخن زلیخا را بدندانستند زیرا فهمیدند که هرکه یوسف را ببیند بی‌طاقت می‌گردد، و صبر و آرامش از کفش خارج می‌شود.

زنان مصری با همدستی زلیخا و یا زیر پرده شروع کردند به نامه نویسی و اظهار عشق به یوسف و ملاقات او را خواستن. و هر یک نامه محرمانه به او نوشته و آرزوی وصال کردند. زلیخا از مهمانان خود تقاضا کرد که هر یک جداگانه یوسف را ملاقات کنند و از او درخواست کنند که حاجت زلیخا را برآورد. ولی آن زنان هر کدام یوسف را ملاقات کردند، صحبت خود را به میان آوردند و یوسف را به خویش دعوت کردند. یوسف (ع) در میان یک گردبازی از شهوت زنان مصری افتاد و پرتگاه خطری در برابر خود دید، و لذا از صمیم دل به خدا پناه برد و به درگاه خدا نالید و درخواست زندان کرد و گفت: رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا



يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ .

دید کزین بوسه فنا می‌شود

بوالهوس و دل به هوا می‌شود

دید اگر لطف الهی از او

دست نگیرد به خطا می‌شود

عظمت مقام حضرت یوسف (ع) و نیروی عقل او، از اینجا معلوم می‌شود که چنان مستحکم بود که شکست در اراده عقلانی و عفت‌ورزی او وارد نیامد.

عشق، نیروئی است شهوانی نفسانی و چنانکه در کتاب عشق و عاشقی تشریح کرده‌ام: عشق، شدت میل نفس است. و حکماء گفته‌اند: *الْعِشْقُ مِنْ فِعْلِ النَّفْسِ*. افلاطون گفته: *الْعِشْقُ قُوَّةٌ غَرِيزِيَّةٌ مَتَوَلِّدَةٌ مِنْ وَسَاوِسِ الطَّبْعِ وَ أَشْبَاحِ التَّخِيلِ*.  
علی علیه السلام در خطبه: ۱۰۸ نهج البلاغه فرموده: *مَنْ عَشَقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ*. از این بیانات معلوم می‌شود که عشق ضد عقل و منافی با اوست. و لذا شعراء بین عشق و عقل جنگ انداخته و آنرا ضدّ این می‌دانند. مثلاً مولوی در مثنوی می‌گوید:

عشق آمد عقل او آواره شد

صبح آمد شمع او بیچاره شد

از در دل چونکه عشق آید درون

عقل رخت خویش اندازد برون

عاشق از حق چون غذا یا بد رَحِيق

عقل آنجا گم شود گم ای رفیق

کارهای عاشق عقلانی نیست. عاشق می‌خواهد خود را فانی کند و خود را بسوزاند و هر چه دارد نثار قدم معشوق نماید. ولی عقل این کارها را روا نمی‌داند. و هر نیروئی که در انسان است اگر مطیع عقل نباشد انسان را به فساد و هلاکت می‌کشانند.  
بهر حال یوسف (ع) و عظمت نفس او مورد اعجاب تمام عقلاء



شده و یکی از معجزات است . و می‌توان دلیل بر نبوت او باشد . بعضی گفته‌اند نتیجه‌ای که از این عفت و خودداری عاید یوسف شد این است که علم تأویل الاحادیث بها و عنایت شد . ولی این سخن به نظر ما صحیح نیست زیرا ما می‌گوئیم چون عقل یوسف کامل بود می‌توانست احادیث یعنی مشکلات را حل کند و تحقق یعنی تأویل مشکلات را در خارج به چه کیفیت پیش بینی کند .

و اینکه تأویل الاحادیث را به معنی تعبیر خواب گرفته‌اند آن نیز صحیح نیست ، زیرا تعبیر صحیح از خواب نمودن باز دلیل عقل کامل است و عفت یوسف (ع) نتیجه عقل کامل و معرفت او بود . پس تمام این نتایج از عقل است .

یوسف از شراره آتش شهوت زنان مصری و خانمهای اعیان هراسید . زیرا دانست اساس سعادت او را نابود می‌کند ، و به خدا نالید و زندان تاریک را بر خوشگذرانی و شهوترانی ترجیح داد . و خدا خواست که او را حفظ کند ، و لذا عزیز مصر و بعضی از زما مداران مصر را متوجه کرد که زنان و دخترانشان به یوسف (ع) علاقمند شده‌اند و باید جنجال شهوت را خاموش کنند . و لذا تصمیم گرفتند او را مدتی زندانی کنند .

یوسف (ع) عفت ورزید و موقتاً به زندان افتاد . ولی اگر شهوترانی کرده بود چند روزی در بهترین پارکها به عیش و عشرت می‌گذرانید و مانند سایر اهل عیش و نوش و حکام بود . و فرضاً اگر یک جوان هواپرست بود از روز اول که وارد منزل عزیز مصر شده بود به نظر شهوت به خانم او زلیخا نگاه می‌کرد ، و همان دفعه اول که زلیخا می‌فهمید که یوسف او را دوست دارد ، ناز می‌کرد و اظهار تنفر مینمود و به عزیز دستور می‌داد او را بیرون کند . و اگر پس از مدتی ماندن ، زلیخا نسبت بها و اظهار عشق می‌کرد و او خود را تسلیم شهوت زلیخا می‌کرد ، در نتیجه چندی با این خانم به عیاشی می‌گذرانید و تا چندی که آب و رنگ جوانی داشت آلت اطفاء شهوت خانم بود ، و سپس از او سیر می‌شد ، و در نتیجه یوسف یک پیر غلام ننگین خائن دست خورده منزل خانم



مصری می‌شد و چه عاقبت بدی در دنیا و آخرت داشت. ولی عفت و ورزید و در نتیجه زندان موقت بهره‌هایی برد که از آن جمله:

- ۱- خوش نامی، و لذا در جهان، قهرمان عفت و عصمت شد، و هرکس به افتخار نام او کتابی نوشت. و از همه بهتر که خدا به نام او سوره‌ای به رسول خود نازل کرد و یوسف را مقتدای او نمود، چنانکه در سوره انعام آیه ۹۰ فرموده: **فَبِهَذَا هُمْ اقْتَدَوْهُ**.
- ۲- حق تعالی قصه او را **أَحْسَنُ الْقَصَصِ** خوانده و قصه او را **عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ** قرار داد.

۳- در کشور با عظمت و باستانی مصر، ریاست و زمامداری نصیب او شد.

۴- ملت مصر را از خطر قحطی و فنا نجات داد.

- ۵- خانواده و فامیل خود را از زحمت و سختی گرسنگی و بیابانگردی نجات داد و آنان را در تمدن و شهرنشینی وارد نمود.
- ۶- افتخار تاریخی برای بنی اسرائیل گشت، و خانواده یعقوب را در جهان سربلند نمود.

۷- سرمشق و حجت برای جوانان بشری و انسانی گردید که نتوانند عذری بیاورند و بگویند ما چون در محیط فاسد بودیم بناچار فاسد شدیم؟ به ایشان گفته می‌شود مگر یوسف، گرفتار محیط فاسد نشد. پس چرا توانست خود را حفظ کند؟ مگر او بشرو جوان نبود که عفت او آوازه جهانی پیدا کرد.

۸- مورد سیاست و عذاب و شکنجه عزیز مصر نشد.

۹- از غضب و آتش دوزخ خود را حفظ کرد و به درجات صدیقین و انبیاء مرسَلین نائل شد.

۱۰- علم حل مشکلات و تعبیر خواب و تحقق دادن واقعیات نصیب او شد.

اگرچه آن اندازه از عفت و ورزی در خور قدرت مردم عادی شاید نباشد، ولی بطور یقین همیشه عفت و ورزی و پاکدامنی نتیجه‌های خوب دارد، ولی بی‌بند و باری و شهوترانی بعکس نتیجه‌های بد دارد.



وَدَخَلَ مَعَهُ الْجَنَّةَ فَتَبَّانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرِيتُ أَحْمَرَ خَمْرًا  
وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرِيتُ أَحْمَلَ قَوْفٍ رَأْسِي جُزْأً نَأْكُلُ الطَّهْرَ مِنْهُ  
نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۲۶ قَالَ  
لَا يَأْتِيَكُمُ الطَّعَامُ رُزْقَانِيهِ إِلَّا تَبَاتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ  
يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا عِلْمَ بِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ  
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۲۷ وَاتَّبَعْتُ  
مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ  
مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ  
لَا يَشْكُرُونَ ۲۸ \*

**ترجمه:** و با یوسف دو جوان وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت: من در خواب دیده‌ام خود را که برای شراب انگور می‌فشارم، و دیگری گفت: من در خواب دیده‌ام بر سر خود نان حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند، (ای یوسف) تعبیر و حقیقت خواب ما را بگو، زیرا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم (۳۶) یوسف گفت طعا می‌بر شما نیاید که با آن ارتزاق کنید مگر اینکه قبل از آمدنش شما را به حقیقت آن با خبر کنم. اینها از چیزهایی است که خدا به من آموخته زیرا من رها کردم ملتی را که ایمان به خدا ندارند و به آخرت کافرند (۳۷) و پیروی کردم ملت و دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، برای ما روا نباشد که چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولیکن بیشتر مردم شکر نمی‌گذارند (۳۸)

**نکات:** چون خبر مجلس عشقبا زی پر شور زنان مصری بوسیله آنان که



شرکت داشتند و بوسیله خدمتگزاران قصر، خارج، و در پایتخت منتشرشد و به گوش بعضی رسید، در محافل سیاسی و غیرسیاسی، بعنوان یکی از اخبارمهم گفتگو می‌شد. و لابد مخالفین عزیز و بلکه مخالفین دولت برای انتقاد و کوبیدن و حداکثر استفاده از آن، یک کلاغ را چهل کلاغ می‌کردند. لذا مشکل عجیبی برای عزیز بوجود آمد و زلیخا نیز سرافکننده و شکست خورده از کار درآمد و برای خود و عزیز آبروشی نگذاشت.

قهر عزیز برای حفظ آبروی خود با عده‌ای مشورت کرد چه بکنند که آبروی دولت نرود، و دیگر چنین قضایا تکرار نشود، و سه راه برای جلوگیری از رسوائی به نظر می‌آمد:

۱- مجازات بانوی شهوتران خودخواه که این سرو صدا را ایجاد کرده یعنی زلیخا.

۲- کنترل مجالس و محافل و قدغن اکید که چنین سخن ذکر نشود و این کار ممکن بود به عکس نتیجه دهد.

۳- زندانی کردن غلام کنعانی.

طبق عدالت باید راه اول را انجام دهند ولی چون عزیز و سایر رجال دولت تحت تسلط بانوهای خود بودند عملی نشد. و راه سوم که همواره درد دنیا مظلوم‌کشی رواج بوده سهلتر به نظرشان آمد. و از آنجائی که باید دعای یوسف (ع) اجابت شود، زندان کردن او عملی شد.

تقصیر یوسف چه بود جز پاکی و عفت؟! شاعر گوید:

بی‌گناهی، کم‌گناهی نیست در دیوان عشق

یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است

گناهان یوسف از این قرار است:

۱- غریب و بی‌یاور است.

۲- سالها با کمال درستی و نجابت کارهای داخلی عزیز مصر

را انجام داده است.

۳- به بانوی کاخ به چشم خیانت نظر نکرده است.

۴- به هوسرانیه‌ای خانم کاخ جواب منفی داده است.



- ۵- چون بانو به او بی‌پرده گفت : هَيْتَ لَكَ ، او به صاحبخانه خیانت نکرده است .
- ۶- چون بانوی حرم عصبانی شد با او زد و خورد نکرده است .
- ۷- سفارش عزیزمصر را عمل نمود و از گناه بانوی خطاکار صرف‌نظر کرد .
- ۸- تهدید بانو در وی اثری نکرد .
- ۹- تن به شهوترانی با خانمهای مصری نداده است .
- ۱۰- علم و تقوی داشته است .
- آری . پس از اینهمه نشانه‌های تقوی و نجابت ، باز مصلحت دانستند او را زندانی کنند .
- یوسف در نتیجه اراده جابرانه عزیزمصر و فشار زلیخا زندانی شد . معلوم نیست آیا مجلس محاکمهای و قانونی و لو ظاهرسازی ، درکار بوده یا خیر ؟
- از آیه استفاده می‌شود که نظر همه رؤساء ، زندانی کردن یوسف بوده اگرچه ابتدا زلیخا وعده داد . و ممکن است محرک اصلی او بوده و او فشار آورده است .
- زندان کردن حضرت یوسف (ع) کار بسیار زشتی بوده . زندان یوسف محلی بوده که خائنین به دولت را در آنجا بازداشت می‌کردند .
- هنگام زندانی کردن یوسف دونفر جوانی که نوشته اند شغلشان شرابدار و سفره‌دار پادشاه بوده نیز با او در آنجا بازداشت نمودند . شرابدار پس از تحقیق تبرئه شد و سفره‌دار به اعدام محوم شد .

### حادثه زندان حضرت یوسف

زلیخا زنان اعیان مصر را که دعوت کرده بود ، پس از اتمام مجلس عیش و نوش از ایشان خواهش کرد که شما مرا یاری کنید و یوسف را راضی کنید که با من مهربانی و مرا اطاعت کند ، وگرنه او را تهدید به زندان کنید :



زلیخا ز نو برگشادی زبان  
 چنین گفت کی بانوان جهان  
 شما تن به تن مرا خواهید  
 زجان بر تن من گرامی ترید  
 ز راز من آگاه شد هوشستان  
 شنید اینهمه داستان گوشتان  
 شب و روز ترسم از این بود و باک  
 که گردد مرا پرده راز چاک  
 کنون چاک شد پرده راز من  
 پدید آمد انجام و آغاز من  
 چو شد راز من نزدتان آشکار  
 چو گل پیش چشم من اکنون چه خار  
 که در عشق یوسف چنان گشته ام  
 که بدخواه جان و روان گشته ام  
 تن و جانم از عشق آن حورزاد  
 چه کشتی به دریای موج، اوفتاد  
 نکرد او دمی مهربانی پدید  
 به گیتی چو او سنگدل کس ندید  
 کنون از شما هریکی تن به تن  
 همی هرزمان رنجه باید شدن  
 به نزدیک یوسف به پیغام من  
 از او صحبت جستن کام من  
 مگر بشنود گفتگوی شما  
 شود خرم از آبروی شما  
 وگر نشنود هیچ اندرز و پند  
 دهدش بشارت به زندان و بند  
 که در بندوزندان چندان کنم  
 که آن پیکر پاک بیجان کنم  
 بریزم گل حسن وی را ز بار  
 بر او خواری آرم فزون از شمار  
 پس آنکه به نوبت از آن انجمن  
 شدند آن زنان پیش او تن به تن  
 که بانو به جان دوستدار تو است  
 دلش روز و شب خواستار تو است



ز بهرتو خواهد همه جان خویش  
به دست تو داد است سا مان خویش

ز عشق تو در مصر شیدا شده است  
میان زن و مرد رسوا شده است

تو را نیست باوی دل سازگار  
نخواهی که باشد زلیخات یار

زلیخا شکر بارد از گفتگوی  
گهر بارد از وی گه جستجوی

همه نیکوان خاک پای ویند  
به فرمان و پیوند و رأی ویند

نباید همی کردنت سرکشی  
که از سرکشی کس نبیند خوشی

وگر دل بتابی ز گفتار او  
نگردی به گفتار او یار او

ازو بند و زندانت خواهد رسید  
بلای فراوانت خواهد رسید

همی گفت یوسف، که : زندان رواست  
دلم سوی بند و به زندان هواست

اگر با زلیخا شوم ساخته  
ز یزدان شوم پاک پرداخته

بگو هرچه خواهی بکن گر رواست  
که یزدان من، بر من و تو گواست

زنان چون شنیدند گفتار او  
ندیدند شایسته رفتار او

ندیدند با او دل مهربان  
بدیشان چنین آمد از او گمان

دلش سوی جز او گراید همی  
به مهر زلیخا نشاید همی

بدین ظن زنان جمله دیدند فرض  
بدو خویشان جمله کردند عرض

جدا هریکی گفت : خواهی مرا  
که معشوقه و دوست باشم تو را

همی گفت یوسف : مرا هیچ کس  
نشاید بجز مهر دادار و بس



کسی کو گریزد ز خورشید و ماه  
 چگونه کند سوی اختر نگاه  
 بگفت این و سر کرد بر آسمان  
 چنین گفت کای کردگار جهان  
 گوا باش برمن که زندان و بند  
 گزیدم بر این کارِ ناسودمند  
 مرا خوشتر آید به زندان درون  
 به زیر زنج دست کردن ستون  
 زنان بازگشتند از او ناامید  
 شده رویشان چون گلِ شنبلیله  
 به نزد زلیخای فرّخ شدند  
 ز یوسف همه داستانها زدند  
 بگفتند دل زو بپرداز پاک  
 مکن خویشتن را به عشقش هلاک  
 که او را سرِ مهر و پیوند نیست  
 وزین داستان بر دلش پند نیست  
 سخن از خداست و بیم از خدای  
 ندارد روانش سوی عشق، رای  
 همی بند و زندان کند آرزو  
 بس آشفته رایست و شوریده خو  
 به زندان ورا چند گه بازدار  
 که فرجام، نرمش کند روزگار  
 چو یکچند ماند به زندان درون  
 کند سختی و بی‌کسی آزمون  
 فراوان شفاعت فرستد تورا  
 به مهر و دل و جان پرستد تورا  
 زلیخا چو بشنید گفتارشان  
 پسندید گفتار و کردارشان  
 چنین گفت پسای شفیقان من  
 به سختی و غصّه رفیقان من  
 یکی چاره خواهم کنون ساختن  
 یکی کید و نیرنگ پرداختن  
 چو خواهم شمارا به نزد عزیز  
 ندارید خوارم، کنیدم عزیز



به گفتار من بر گواهی دهید  
 وزین غم دلم را رها می دهید  
 زلیخا سپس جامه بر تن درید  
 خروش عظیم از گلو برگشید  
 طپانچه همی کوفت بر روی خویش  
 غریوید بسیار از درد خویش  
 خبر یافت زان بانگ وزاری عزیز  
 دلش را نه هوش ماند و نه حال نیز  
 به نزد زلیخا شتابید زود  
 بپرسید ازو گفت برگو چه بود

زلیخا چنین گفت کی خیره مرد  
 مرا از تو رنج است و تیمار و درد  
 خریدی غلامی چنین بی خرد  
 مبادا کسی کو چنین پرورد  
 نکردی مرا این بی خرد را ادب  
 از او لاجرم روز من گشت شب  
 دگر باره امروز از این بدنشان  
 مرا تیره شد جان و بخت و روان  
 بفرمای تا خوار و زار و نژند  
 مرا و را به زندان ظلمت برند  
 ببندند وی را به بند گران  
 بماند دژم سال چند اندران

ببردند او را به زندان نژند  
 نهادند بر پای او زود بند  
 عبادتگاهی ساخت و آنجا نشست  
 دل اندر نهاندار دادار بست  
 رخ و دیده بر خاک تیره نهاد  
 سپاس جهان آفرین کرد ییاد  
 کز اهریمن بد نگه داشتش  
 به چنگال ابلیس نگذاشتش

حضرت یوسف (ع) به جرم پاکدامنی و عفت، زندانی شد، و معلوم شد سرنوشت مردم مصر بسته به رأی و هوس خانمهای



هوسناک است. و گناهکار بر بیگناه چیره شد، و یوسف عزیز زندانی گردید و روزگارِ دون پرور، مجرم را در ناز و نعمت و سرکشی رها کرد.

یوسف (ع) با دوتن از اعضاءِ مقصّرِ دربارِ زندانی شد. ملاحظت و زیبائیِ یوسف (ع)، زندانیان را سرگرم نمود. زندان بوجود یوسف گلستان گردید. روی زیبای او با اخلاق نیکوی او باعث شد که هرکس وارد زندان شود بگوید: آنجا که توشی، عذاب نبود. آنجا، نیکوکاریِ یوسف را هرکس می دید به او علاقمند می شد. آثارِ زهد و روحانیت نیز از او دیدار می شد، و لذا دو نفر مأمورِ دربار که تحصیل کرده بودند، بهتر مقامِ یوسف (ع) را می شناختند. این دو نفر فعلاً متهم به خیانت و در خطر اعدام واقع شده، و افکارشان مغشوش و در خواب و بیداری راحت نیستند، و می خواستند عاقبتِ کار خود را بدانند. و لذا خوابی که دیده بودند با این جوان روحانی درمیان گذاشتند:

یکی از دو جوان، خواب دیده انگور می فشارد که شراب کند و دیگری خواب دیده که طبق نانی بر سر حمل می دهد و پرنده گانی از آن می خورند.

چون این دو جوان خواب خود را برای حضرت یوسف (ع) بیان کردند، حضرت یوسف (ع) قبل از آنکه خواب ایشان را تعبیر کند بنا کرد ایشان را به سوی توحید تبلیغ نمود.

اولاً برای اینکه درست به وی اعتقاد پیدا کنند، آنحضرت یک معجزه ای که نشان نبوت بود به آنان نشان داد و فرمود: هرطعامی که برای شما بیاورند پیش از آنکه به دست شما برسد، از خصوصیات آن شما را خبر می دهم (لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا) بنا براین که ضمیر بتأویله به طعام برگردد. ولی به نظر ما این خلاف ظاهر است و ضمیر به همان رؤیا برمی گردد. ولی چون طعام اقرب است احتمال داده اند که ضمیر به آن برگردد و مربوط به آن باشد. و در این صورت آن دو نفر از اینکه چنین غیبی از یک نفر زندانی بشنوند، بسیار تعجب کردند،



و چون حضرت یوسف (ع) از خصوصیات آن طعام خبر داد و پس از آوردن طعام دیدند او راست گفته، علاقه‌شان به یوسف (ع) چند برابر شد. چون توجه ایشان جلب شد حضرت یوسف فرمود: ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي «این از علومی است که پروردگار به من آموخته».

و روحانی باید در مقام تبلیغ سه چیز را مراعات کند:

اول: خوب است تصدیقنامه داشته باشد تا مورد اطمینان

گردد. اگرچه معجزه حضرت یوسف (ع) تصدیق‌خدائی بوده، و هیچ ارتباطی با تصدیقنامه‌های دیگر ندارد.

دوم: باید به گفته‌های خود معتقد باشد و از روی عقیده

تبلیغ کند نه برای پول. کسی که برای پول اسلام را ترویج می‌کند ممکن است دین دیگری پول بیشتری به او دهد و فردا

مبلغ دین دیگر شود، و بعلاوه وقتی برای پول تبلیغ می‌کند چون

مردم اکثراً طالب حق نیستند او نیز حق را بیان نخواهد کرد،

و لذا قرآن می‌فرماید: اَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ

یعنی: پیروی کنید آنکه از شما اجر نمی‌خواهد و چنین‌اشخاصی

هدایت یافتگانند. مفهوم آیه این است که آن‌انکه مزد می‌خواهند

هدایتی نیافتند تا دیگران را هدایت کنند. والبتّه انبیاء (ع)

هیچکدام برای هدایت مردم پول نمی‌خواستند. آری، هرکسی که

برای پول وعظ و تبلیغ می‌کند ناچار تبلیغ او باید مطابق میل مردم و

مستمعین باشد، و چون اکثر مردم از حق گریزانند او نیز سخن

حق را نمی‌گوید. بنا براین، اجرت در مقابل منبر اگر مطالب

دینی گفته شود حرام است، زیرا امر به معروف و نهی از منکر مانند

نماز عبادت است و در عبادت قصد تقرب به خدا واجب بوده، و کسی حق

ندارد در مقابل عبادت پول بگیرد. و اما اگر در منبر مطالب

غیردینی بنام دین باشد، آن بمنزله کفر است و حرمت آن، شدیدتر

است. حضرت یوسف (ع) برای اینکه حسن عقیده خود را بیان کند

فرمود: اِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ. و با اینکه مِلَّتِ

مصر و خصوصاً این دونفر بت پرستند، و از مِلَّتِ بی‌ایمانند،

می‌بینند او صریح می‌گوید من از مِلَّتِ خداشناس بیزارم. این دو



رفیق که سالها در محیط بت پرستی بودند قهرا در عقیده خود متزلزل می‌شوند و تا تردید و تزلزل پیدا نکنند به دنبال تحقیق و جستجو نمی‌روند.

سوم: مروج دین باید حسن سابقه و حسب و نسب پاکسی داشته باشد زیرا روحیه مروج دینی اگر سرچشمه آن خون نژادی و رحم پاکیزه و شیرحلال باشد در مستمعین مؤثر است. ولذا حضرت یوسف (ع) به آن دونفر فرمود: *واتبعن ملة آبائی ابراهیم و اسحق و یعقوب*. و چون شرایط مبلغی مراعات نشده، بسیاری از مردم بی‌خبر از اسلام و قرآن، مبلغ شده و عوام بیچاره را به خرافات و موهومات عقائد سوق داده‌اند، و کار بجائی رسیده اگر کسی یکی از حقایق اسلامی را بیان کند، مردم او را کافر می‌شمرند. تا اینجا حضرت یوسف (ع) دو رفیقش را متوجه کرد که مرام توحیدی در دنیا موجود است، ولی هیچگونه انتقادی نکرد برای آنکه ذهن آنان را متوجه کند، و پس از این، شروع کرد به مقایسه بین توحید و شرک:

بِأَصْحَابِ الْجِبْنَ أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خِبرَ امْرِئِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَّارِ  
مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ  
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا  
إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

**ترجمه:** ای دو رفیق زندانی آیا چند ارباب جدا جدا بهتر است و یا خدای یگانه قهار (۳۹) شما نمی‌پرستید و نمی‌خوانید غیر خدا را مگر نام‌هایی که خودتان و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید، خدا دلیلی بر آنها نفرستاده، حکمی نیست مگر برای خدائی که دستور داده جز او را نپرستید، دین پابرجا و راست همین است، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند (۴۰)



**نکات:** حضرت یوسف (ع) فقط به اثبات توحید پرداخت که اصل و پایه تمام عقائد حق همین یکی است. و دو دلیل برای آن ذکر کرد:

۱- اینکه عقیده صحیح باید رهبر به اتحاد و یگانگی باشد نه موجب تفرقه و جدائی. شما که غیرخدا را می پرستید و یا می خوانید و بَابُ الْحَوَائِجِ ها و معبودهای متعدد دارید سبب تفرقه و نفاق جامعه می شوید. شما ارباب متعدد قائل شده اید، و ارباب جمع رب است و ارباب متعدد غلط است. آیا ارباب متعدد بهتر است و یا خدای واحد قهار که خالق تمام این اربابها است. **ءَاَرْبَابٌ مَّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمْ اللّٰهُ؟**

۲- معبودها و باب الحوائجها و ملجأهای شما مخلوقند. و شما نام معبود و اله روی آنان گذاشته اید و شما این عناوین را خود برای آنان قائل شده اید. شما و پدرانتان این نامها و عناوین را تراشیده اید و از طرف خدا و عقل دلیلی ندارد. یوسف (ع) با منطق صحیح و دلائل عقلی بین شرک و توحید مقایسه کرد. زیرا عقیده را نمی توان به کسی تحمیل کرد زیرا عقیده تحمیلی و یا تقلیدی ارزشی ندارد. آیا سزاوار است انسان برای مخلوقی مانند خود کرنش و او را عبادت کند و از مخلوقی تملق گوید؟ البته خیر.

حضرت یوسف (ع) پس از دعوت به توحید، خوابهای ایشان را تعبیر نمود.

از سخن گفتن حضرت یوسف با آن دونفر معلوم می شود، آن دو نفر در عین حال که بت پرست بودند خدا را قبول داشته اند، زیرا آنحضرت به ایشان گفت: **ءَاَرْبَابٌ مَّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمْ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**. آری تمام کسانی که در عبادات و حوائج خود توجه به غیر خدا دارند، چه بت پرست و چه آدم پرست، همه خدای قهار را قبول دارند، ولی تمثال یک پیغمبر و یا امامی و یا بنده صالحی را محترم می شمارند، و تا سرحد عبادت از او تقدیس کرده و وجود او را موثر در سعادت و خیرات خود می دانند مانند



بت پرستان که می‌گفتند: هُولَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ، و خدای قهار را قبول داشتند. ولی حضرت یوسف (ع) پس از اثبات بطلان این کارها و عقاید، به ایشان فهمانید که فقط خدای واحد قهار فرمانروای هستی است و دیگری اثری ندارد نه در تکوین و نه در تشریع، و فرمود: إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ. و فرمود: همان خدای واحد أَمْرَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، او خود امر نموده که در نزد غیر او کرنش نکنید. و دین پابرجا و منطقی همین است که فرمود: ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. ولیکن دکانداران دینی نگذاشتند مردم بفهمند. این است که فرمود: وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

بِأَصْحَابِ الْجَنِّ أَمَّا أَحَدُكُمْ فَيَسْفِي رَبَّهُ خَمْرًا  
وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلِبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ  
تَسْتَفْتِيَانِ ۚ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ  
فَأَنبَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي الْجَنِّ بُضْعَ سِنِينَ ۚ

**ترجمه:** ای دو رفیق زندانی یکی از شما بهر ب خود (یعنی به سرپرست خود) شراب می‌نوشاند، و اما دیگری پس به دار آویخته شود و پرندگان از سر او می‌خورند، حقیقت امری که در آن فتوی خواستید چنین مقدر شده (۴۱) و به آنکه گمان نجات درباره خود داشت سفارش کرد که مرا نزد سرپرست و پروردگارت یادآوری کن، پس شیطان یادآوری نزد پروردگارش را از یاد او برد، پس یوسف چند سالی در زندان ماند (۴۲)

**نکات:** حضرت یوسف (ع) پس از تبلیغ توحید، به تعبیر خواب پرداخت و گفت یکی از شما دونفر ساقی پادشاه می‌شود و به او شراب می‌نوشاند و دیگری محکوم به اعدام می‌شود و بردار می‌رود. حضرت یوسف (ع) تصریح نکرد که آنکه بردار می‌رود کدایکی از ایشان است، و در تعبیر اعدام را مؤخر انداخت



برای اینکه ایشان افسرده نشوند. ولی ساقی به گمان خود درک کرد که او ناجی است. پس حضرت یوسف (ع) همان وقت تعبیر و یا وقت بیرون رفتن از زندان به او گفت مرا در پیش پادشاه یاد کن، و بی تقصیری مرا تذکر ده، تا وسیله نجات من از زندان فراهم شود. و ضمیر ظَنُّ أَنَّهُ نَاجٍ، برمی گردد به خود ساقی. یعنی خود ساقی گمان کرد که او نجات خواهد یافت. بعضی از مفسرین، ضمیر را به یوسف برگردانیده اند و ظَنُّ را بمعنی عِلْم گرفته اند، و این برخلاف ظاهر است. یوسف به وسیله ساقی خواست نجات خود را از زندان فراهم کند و این، اشکالی ندارد. بعضی ها خیال کرده اند این کار، برخلاف خداشناسی و برخلاف توکل است، و روایاتی را نقل کرده و سند قرار داده اند. ولی به نظر ما تمام آن اخبار مجعول است. مثلاً از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که فرمود: از برادرم یوسف (ع) عجب دارم که چگونه به مخلوقی استغاثه کرد اگر این سخن را به او نگفته بود و از او درخواست کمک نمی کرد چند سالی در زندان نمی ماند. و بعضی روایت کرده اند که جبرئیل به یوسف نازل شد و گفت: یوسف! کی تو را زیبا و خوشگل ترین مردم خلق کرده؟ یوسف گفت: پروردگارم. کی تو را از میان برادران، عزیز پدرت کرد؟ پروردگارم. کی تو را بتوسط کاروان نجات داد؟ پروردگارم. کی تو را از سنگ پرتاب شده در چاه حفظ کرد؟ پروردگارم. کی تو را از مکر زنان مصری نگاه داشت؟ پروردگارم. آنگاه جبرئیل گفت: خدا می فرماید چه باعث شده که حاجت خود را به مخلوقی عرضه داشتی و فقط به من اظهار نکردی؟ اکنون برای این کلمه سالها در زندان بمان. پس یوسف در اثر این عتاب شروع به گریه و ناله کرد و درودیوار زندان با او هم ناله شدند، تا زندانیان از گریه او پیریشان شدند و با او قرار کردند یکروز بگرید و یکروز ساکت باشد. در آن روزی که ساکت بود چنان درد در دلش می پیچید که از روزگریه بر او سخت تر بود. و عجب این است که بعضی از مفسرین گول این روایات را خورده و به بزرگان خود بسته اند.



بهر حال این یوسف (ع) که فرمود: اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ، بی‌اشکال است، زیرا توسل به اسباب ظاهری ممنوع نیست و برخلاف توکل نمی‌باشد. موحد کسی است که به اسباب ظاهری چنگ بزند، ولی مُسَبِّبِ الاسباب یعنی خدا را مؤثر بداند زیرا خدا اینهمه اسباب و وسائل برای بشر فراهم کرده، ما اگر خرمن خود را در میان آفتاب بگذاریم خشک شود آیا اشکالی دارد؟ و اگر برای بیمار خود، دکتر بیاوریم آیا برخلاف توحید است؟. طَبِّقِ آیات: تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى، افراد بشر باید در رفع گرفتاری یکدیگر، تعاون کنند. می‌توان گفت وظیفه شخص بی‌گناهی که به زندان رفته این است که با تمسک به وسائل ظاهری، بی‌تقصیری خود را ثابت کند. یکی از وسائل ظاهری، گرفتن وکیل و یا تذکر به مردم خیرخواه است. حال یوسف کاری برخلاف انجام نداد تا مورد عتاب و خطاب الهی شود. مثلاً اگر کاروانان مصر، دلوی در چاه انداختند برای بیرون آوردن آب، و حضرت یوسف (ع) به آن چنگ بزند آیا برخلاف توحید است؟ و یا اگر رسول خدا (ص) بیمار شد به دکتر مراجعه بکند آیا برخلاف توحید است؟ گمان این است که روایات مجعوله را کسانی جعل کرده‌اند برای روضه خوانی و مجلس گرم کردن. توسل به وسائل، گاهی واجب می‌شود، منتهی این است که مردم موحد اسباب عادی را آلات و ابزار از فیض الهی می‌دانند، ولی مؤثر در هر حال و هر چیز را فقط اراده الهی می‌دانند.

ساقی پس از بیرون رفتن از زندان، یوسف (ع) را فراموش کرد، قرآن گوید: فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ. خدای تعالی به انسان قوایی داده و در باطن او گذاشته که دانشمندان بزرگ را متحیر نموده، از آنجمله قوه حافظه و ضد آن نسیان را قرار داده است. قوه حفظِ خاطرات که هر کس به اندازه‌ای در باطن خود کتابخانه‌ای از یادداشتها و خاطرات خود دارد، و به وسعت معلوماتش، اطاقها و قفسه‌ها در ذهن خود دارد که در موقع حاجت، اوراق و صفحات آنرا احضار می‌کند، هر صفحه و سطر معلومی



را ، نظر می اندازد ، ممکن است در این کتابخانه قرآن مجید و صدها کتب دیگر باشد . یکدستِ نامرئی بر صفحه خا طرات هر کس مسلط است که به مقتضای اوصافِ باطن و فطرتِ او متصل مشغول نقاشی و نوشتن است و نمایی از پرده های مختلفِ زندگی در آنجا می نگارد . آیا این کتابخانه نامرئی کجاست ؟ و کارکنان آن کیانند که در موقع حاجت در به روی انسان می گشایند و آنچه بخواهد جلو او می گذارند ؟ این را قوه حافظه می گویند و بسیاری از آنچه در این کتابخانه بوده در اثر عدم توجه بکلی نابود و فراموش می شود . این کتابخانه نامرئی باطنِ انسان ، دزدی دارد که گاهی کتابی و یا چیزی را می دزدد و می برد . در اینجا خدا دزد این کتابخانه را شیطان نامیده و فرموده : **فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ** ، یعنی شیطان به آن ساقی فراموشی داد که او به سرپرست خود بی تقصیری یوسف را بگوید . پس ضمیر **أَنسَاهُ** و **رَبِّهِ** به ساقی برمی گردد . ولی بعضی طبق روایات مجعوله ضمیرها را به یوسف برگردانیده اند ، و گفته اند یوسف خدا را فراموش کرد و شیطان خدا را از ذهن او برد و در نتیجه در زندان چند سالی بماند . در حالیکه به نظر ما حضرت یوسف (ع) از این نسبت مبرا و مقام شامخ حضرت یوسف (ع) ، عالی تر از این است . و دلیل براینکه ضمیر به ساقی یعنی **يَهْ** **الَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ لِّمِمْ** برمی گردد ، این است که در چند آیه بعد فرموده : **وَأَذْكُرَ بَعْدَ أُمَّةٍ...** یعنی آنکه نجات پیدا کرده بود پس از مدتی که یادش آمد ، به پادشاه گفت مرا نزد یوسف بفرستید تا خبر تأویل خوابِ شاه را از یوسف بگیرم و بگویم . پس آن کس که فراموش کرده همان است که پس از مدتی یادش آمده . پس ساقی بی وفائی کرد ، چون بی تقصیری یوسف (ع) را نزد سرپرست خود ذکر نکرد و فراموش نمود یادآوری کند و نکرد .

**وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ**



سُبُلَاتٍ خُضِرَ وَأَخْرَبَ بَاسِاطٍ بِأَبْهَاتِ الْمَلَأَ أَفْقُونِ فِي رُءُوبَائِي أَنْ كُنْتُمْ  
لِلرُّبِّيَّاتِ تَعْبُرُونَ ۖ فَالُوا أَضْغَاثَ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِبَنَاءِ بِلَالٍ إِلَّا حُلُمٍ بِعَالَمِينَ  
وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِبَنَاءِ بِلَالٍ فَارْسِلُونِ ۖ

**ترجمه:** و پادشاه گفت: محققاً من در خواب می بینم هفت گاو فربه را که  
آنهارا هفت گاو لاغر می خورند و هفت خوشه سبز و دیگر هفت خوشه  
خشک می بینم، ای بزرگان دربار اگر تعبیر خوابم را می دانید  
درباره این خواب نظر دهید (۴۳) گفتند خوابهای پریشان است و ما  
به سرانجام خوابهای پریشان دانا نیستیم (۴۴) و یکی از آن دو  
نفری که از زندان نجات یافته بود و پس از مدتی به یاد یوسف  
افتاد گفت: من شمارا به تأویل این خواب آگاه می کنم پس مرا  
بفرستید (۴۵)

**نکات:** پادشاهان مصر در زمان حضرت یوسف (ع) مردمی دلیسر و  
چادر نشین بودند که مصر را تصرف کرده و سلطنت می کردند، ولذا  
اهل مصر ایشان را ملعون و زورگو می دانستند. و چون منفور  
بودند و معلوماتی نداشتند، خیالات خود را که در خواب می دیدند،  
اهمیت می دادند، و پاره ای از امور در خواب بر ایشان مکشوف  
می شد. پادشاهی که فکرش اداره مملکت است، گرانی و فراوانی  
در نظر دارد زیرا صلاح مردم مربوط به همین دو چیز است. و چاق و  
لاغری گاوها و یا سبز و خرمی خوشه ها، در گرانی و ارزانی و  
قحطی و عدم قحطی، مؤثر می باشد.

در توراه سفر پیدایش باب ۴۱ خوابی که شاه دیده چنین  
می گوید: و واقع شد چون دو سال سپری شد فرعون خوابی دید که  
اینک برکنار نهر ایستاده که ناگاه از نهر هفت گاو خوب صورت  
فربه گوشت برآمد بر مرغزار می چریدند، و اینک هفت گاو دیگر  
بد صورت و لاغر گوشت در عقب آنها از نهر برآمد، به پهلوی آن



گاوان لاغر به کنار نهر ایستادند و این گاوان زشت صورت و لاغرگوشت آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند، و فرعون بیدار شد، باز بخسبید و دیگر باره خوابی دید که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید و اینک هفت سنبله لاغر از باد شرقی پژمرده بعد از آنها میروید سنبله های لاغر آن هفت سنبله فربه پر را فرو بردند، و فرعون بیدار شد که اینک خواب است.

اما قرآن در یک عبارت کوتاه، تمام آنچه در توراها طول داده بیان کرده است.

ظاهر عبارت: **إِنِّي أَرَىٰ** می فهماند که شاه مصر مکرر این خواب را دیده زیرا یک مرتبه را **رَأَيْتُ** می گویند. چون مکرر دیده اهمیت داده و در مقام استفتای از تعبیر آمده زیرا خواب مکرر موجب وحشت و اضطراب او شده بود.

در آن زمان مصریان بت پرست بودند، و دانشمندان **مُرُوجِ** بت پرستی دو دسته بودند: یکی حکماء و فلاسفه و دیگر ساحران و جادوگران. و اشراف و بزرگان دربار از این دو دسته انتخاب می شد، و لذا شاه به ایشان می گوید: **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَثْنُونِي فِي رُؤْيَايَ.**

روحانیت آن زمان که به دست ایشان اداره می شده، مرموز بوده و یکی از وظائف ایشان تعبیر خواب بوده، با ضافه بر عملیات سحر. و مردم بواسطه تعبیر، ایشان را با عالم غیب مربوط می دانستند. و بواسطه سحر برای ایشان قدرت فوق العاده ای قائل بودند یعنی معجزه. و لذا در زمان ما نیز چنین می باشند، تا می گوئی رسول و یا امام، اینان کسی را در نظر می گیرند که غیب بدانند و معجزه بکنند. و بهمین وسیله در آن زمان مردم را اغفال می کردند و مردم را مسخر خود می کردند، و کسی نمی توانست به کتابها و به مدرسه ایشان، دست پیدا کند. و مبنای کار ایشان حقه بازی و چشم بندی و پاره ای از خواص فیزیکی و بدست آوردن گیاهان کسه دارای خواصی باشد، بوده است، و تا هنوز هم وقت و پول مردم را می گیرند.



اینگونه امور درضمن مطالب خرافی و کرامت دروغی وسیله تسخیر مردم بود و حتی به مردم خداپرست نیز تأثیر کرده چنانکه همان خرافات پس از نشر اسلام به صورتهای مختلف باقی مانده است..  
 فرعون زمان یوسف (ع) مانند فرعون زمان موسی، در این وقت فرستاد به دنبال همین دانشمندان درباری و خوابهای خود را به ایشان گفت. در جواب گفتند اینها خواب پریشان است، و ما نمی دانیم.

ساقی شاه در این موقع به یاد یوسف رفیق زندانی خود و استادی او در تعبیر خواب، افتاد و به فرعون گفت: امروز به خاطر آمد آن زمانی را که شاه بر من غضب نمود و مرا با رئیس خبازان در زندان افواج خاصه حبس نمود، در زندان من و او در یک شب خواب دیدیم و غلام عبرانی در آن زندان با ما بود. من و غلام سردار افواج خاصه، خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او برای ما تعبیر کرد و بعینه موافق تعبیری که برای ما کرد واقع شد. پس مرا بفرستید تا یوسف را بیاورم تا خواب شما را تعبیر کند. لذا او را نزد یوسف (ع) فرستادند، و بالنتیجه مقدمات آزادی یوسف فراهم شد.

بهر حال فرعون، از خواب خود بسیار در وحشت بود و از دانشمندان درباری مأیوس بود. و در این موقع ساقی وقت را غنیمت شمرد و بالحن قاطع گفت: **أَنَا أَنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ**.  
 شاه از پیشنهاد ساقی خرسند شد و فوری فرمان داد تا ساقی به زندان رود. و تعبیر خواب را از یوسف سؤال کند.

از جوانمردی و بلند نظری یوسف همین بس که چون این رفیق فرا موшکار بهوی احتیاج پیدا کرد و عاجزانه بهوی مراجعت کرد، یوسف بدون آنکه روترش کند و از بی مهری او و دستگاه شکایت کند، با کمال خوشروئی به سخنان او گوش داد. او گفت علمای دربار از تعبیر آن اظهار عجز کرده و فرعون را مأیوس کرده اند، و من به یاد شما افتادم و شاه را از وجود شما و علم شما آگاه نمودم. شاه مرا برای حل این مشکل به حضور شما فرستاده، و اینک منتظر



با زگشت من است .

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَنَاتٍ سَيِّئَاتٍ بِأَكْلِهِنَّ سَبْعَ عَجَائِفٍ  
وَسَبْعِ سُبُلَاتٍ خَضِرٍ وَأُخْرٍ بِأَيَّامٍ لَعَلَّيْ أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ  
يَعْلَمُونَ ۝ قَالَ نَزَّرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابَّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرَوْهُنَّ  
سُبُلَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا نَأْكُلُونَ ۝ ثُمَّ بَأْسَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ  
بِأَكْلِ مَا قَدْ مَنَّمْ هُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ۝ ثُمَّ بَأْسَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ  
عَامٌ فِيهِ يُمَاتُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ۝

**ترجمه:** یوسف ای بسیار راستگو ما را نظر بده درباره هفت گاو و  
فریه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و دیگر  
هفت خوشه خشک ، باشد که من به سوی مردم برگردم شاید ایشان  
بدانند (۴۶) یوسف گفت : هفت سال پی در پی زراعت می کنید  
پس آنچه را درو کردید درخوشه هایش واگذارید بجز کمی از آنچه  
می خورید (۴۷) آنگاه بعد از آن ، هفت سال سخت می آید که آنچه را  
از پیش برای آن اندوختید بخورند مگر اندکی از آنچه که نگاه  
می دارید (۴۸) سپس بعد از آن سالی می آید که مردم ، در آن ، باران  
داده شوند و در آن (میوه جات و غیره) می فشارند (۴۹)

**نکات:** با آنکه یک فرد زندانی هرچه بیشتر به آزادی خود علاقه  
دارد که هرچه زودتر از فضای تنگ و خفه کننده زندان خلاص شود و  
از مجاورت جنایتکاران رها شود و از آزادی و فضای وسیع  
استفاده کند ، حال برای یوسف گرفتار ، بهترین فرصت پیش آمده  
با این حال سخنی نگفت . درحالی که او می داند غیر از خودش کسی از  
عهده تعبیر این خواب بر نمی آید و فرعون با کمال بی صبری منتظر  
تعبیر خواب است ، و اگر می گفت مرا آزاد کنید تا تعبیر کنم ،



مسلم آزاد می‌شد، ولی این شرط را نکرد. زیرا :  
اولاً اطمینان داشت که چون مشکلِ فرعون حل شود به ملاقاتِ  
فرعون نائل خواهد و مقدمهٔ آزادی او فراهم خواهد شد.  
ثانیاً حضرت یوسف (ع) نمی‌خواهد آزاد شود مگر پس از  
ثبوت بی‌گناهی خود. و لذا بعداً خواهد آمد که چون شاه او را  
برای ملاقات خواست، او گفت : اول از زنان تحقیق کنید، و  
بی‌گناهی من ثابت شود، سپس خدمت می‌رسم. و لذا آنحضرت تعبیر  
را در گرو آزادی خود نگذاشت.

از رسول‌خدا (ص) روایت شده که فرمود: من تعجب دارم از  
یوسف و صبر و کرمش، خدا او را بیا مرزد چون راجع به تعبیرِ  
خواب از او پررسی کردند، بی‌مضایقه پاسخ درست داد، و اگر  
من بجای او بودم به آنان خبر نمی‌دادم تا شرط کنم مرا از زندان  
خارج کنند.

بهر حال یوسف خیرخواه گفت : تعبیر خواب، این است که  
هفت سال فراوانی در پیش دارید که زراعت نیکو می‌آید، سپس  
هفت سال دیگر قحطی و خشکسالی شود که محصول و اندوخته‌های  
این هفت سال را تباه کند و به مصرف آورد، و پس از چهارده سال،  
محصول به حال عادی گردد. و پس از تعبیر خواب دستور داد که  
باید در این هفت سال فراوانی، زراعت بسیار کنید و آنرا در  
غلافِ خوشه انبار کنید تا فاسد نشود و در سالهای قحطی آنرا  
مصرف کنید تا به فراوانی برسید. و اگر بخواهید مردم مصر در  
سالهای قحطی تلف نشوند باید این کار را بکنید.

### فرق پیشوایان دین با زعمای دیگر

پیا مبران و هادیان دینی در مقابل ارشاد و خیرخواهی، مزد  
و اجرتی نخواهند و محض رضای خدا و علاقه به اصلاح عمومی مردم،  
به راهنمایی می‌پردازند و می‌گویند: مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ.  
اکنون حضرت یوسف (ع)، هفت سال است در زندان به حال غربت



مانده و فعلاً محلّ احتیاج و طرف مشورت شده . بی‌مضایقه و بدون اینکه از او عذرخواهی کنند و از ستم‌هایی که به‌او شده جلوگیری کنند ، تعبیر خواب را گفت . و بعلاوه آنان را از خطر قحطی آینده مطلع نمود و راه جلوگیری از این خطر را به آنان یاد داد . و دستور نگهداری حبوبات را برای مدت قحطی توضیح داد . در صورتیکه اینها کار وزیر دارائی و کارشناسان عالیرتبه می‌باشد که در برابر حقوق هنگفت و مواجب زیادی که دارند باید این فکر ها را بکنند . ولی حضرت یوسف (ع) در اینجا مجاناً بطور فداکاری برای جامعه بشریت ، بمنظور انجام وظیفه و خدمت به‌نوع از معلومات سیاسی و الهی خود دریغ نکرد . ولی خود بخود این عمل نیک و ارشاد با اخلاص اثر بخشید و به‌زودی شاه تشنه ملاقات او شد . این اثر اخلاص است :

تو نیکی میکن و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز

اگر حضرت یوسف (ع) از اوّل چیزی درخواست می‌کرد ، ممکن بود نتیجه معکوس شود چنانکه در موضوع تذکر ساقی تجربه کرده بود .

موضوع نگهداری غله در هفت سال یکی از موضوعات علمی بسیار مهم است که دردنیای امروز برای این کار مؤسسات بزرگی بوجود آمده از قبیل اداره سیلو . ولی در آنروز که علم ساختمان به این اندازه پیش نرفته بود ، بهترین وسیله همان انبار کردن درخوشه بود که یوسف (ع) دستور داد .

حضرت یوسف (ع) در ضمن ، یک تجارت مهمی نیز برای کشور مصر پیش‌بینی کرد که محصول هفت سال فراوانی را به‌قدری فراهم کنید تا در سالهای بعدش تمام کشور و مجاورین آن که محتاج خواهند شد و به‌بهای زیادی خریداری می‌کنند ، در انبار موجود باشد . و نیز خاطر نشان کرد که باید مقداری از این حبوبات را برای بذر پس از خشکسالی نیز نگاه‌دارید : **إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّا تَحْمِلُونَ** .

این تدبیر برای جلوگیری از نابودی ملت مصر منحصراً به‌فرد



بود، و اگر آنحضرت چنین پیشنهادی را نمی‌کرد مگر پس از خلاصی خود و به زندان افکندن عزیز و زلیخا، می‌توانست و ممکن بود. بدیهی است قدرت سیاسی و اقتصادی فرعون آنقدر نبود که چنین تدبیر عالمانه را استنباط و عملی کند.

حضرت یوسف (ع) چرا حبوبات را مورد توجه نظر قرارداد؟ زیرا حبوبات، ارزاق عمومی است و میوه‌های اشجار، حفظ حیات را برای عموم تأمین نمی‌کند، و از میان حبوبات گندم و برنج است که غلافی دارد و قابل ذخیره است و با بودن در غلاف فاسد نمی‌شود. و این طور بیان و پیش‌بینی که حضرت یوسف نمود، استنباط هرکس نبود.

فرستاده‌شاه از این تعبیر روشن، بسیار خرم و خوشحال شد و بالحنی گرم با یوسف خدا حافظی کرد، و یوسف از او درخواست کاری نکرد که او به گوش شاه برساند. ولی شاه پس از شنیدن تعبیر بسیار به ملاقات چنین دانشمندی که از علمای درباری عالم‌تر است شوق پیدا کرد. و دانشمندان دیگر که از تعبیر عاجز بودند چون شنیدند چنین شخص دانشمندی ناشناس و در زندان بسر می‌برد برای دیدن این شخصیت تا بغه بزرگ شائق شدند.

بدیهی است فرعون که از آنچه در خواب می‌دید سخته و وحشت داشته و در حال انتظار به سر می‌برد، از دیدن ساقی که شاد و خرم برگشته، امیدوار شد، و با تمام بی‌صبری شرح دیدار او را با یوسف خواست؟ ساقی هم موبه‌مو تعبیر را به عرض رسانید.

وقتی شاه بشنود هفت سال پی در پی در مصر قحطی خواهد شد پشت او خواهد لرزید و به فکر چاره خواهد شد. آری مقام مسؤولی که حفظ مملکت و نگهداری ملت با اوست حق دارد از چنین خبری وحشت کند. ولی وقتی که تدبیر حکیمانۀ حضرت یوسف (ع) را شنید، جانی در کالبدش دمیده شد. ولی تعجب، او را فراگرفت که این زندانی کیست که از تمام علمای مملکت عالم‌تر است؟ آیا چنین دانشمندی در مملکت من باید در زندان سرببرد؟ آیا این نابغه بزرگ چه تقصیری کرده و چه کس باعث شده که او سالها



در زندان دولت من بماند؟

چون از ساقی شنید که چندین سال قبل او را در زندان دیده‌است، خیلی عجیب به نظرش آمد که چرا چنین فردی در زندان مانده‌است؟. این مرد فوق العاده و بزرگ را باید ببینم و به وضع او رسیدگی کنم و از فکر دوراندیش و علم سرشار وی استفاده کنم، و چرا تا به حال از وجود چنین شخصی به نفع ملک و ملت استفاده نشده است؟!

و معلوم است که سایر علمای درباری که چنین تعبیر قاطع و سیاست بلندی را شنیدند همه تشنه زیارت او شدند. اینان بیش از فرعون به عظمت او پی بردند و در محافل علمی همه جا سخن از تعبیر خواب فرعون و مُعَبِّر زندانی است. این تعبیر اعجاب انگیز بزرگترین خبر روز شده همه منتظرند که وسیله ملاقات این عالم ناشناس فراهم شود، تا از علم او استفاده کنند. این است که شاه به دنبال حضرتش فرستاد:

وَقَالَ الْمَلِكُ أُتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ  
فَسْأَلُهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّائِي فَطَعْنَ أَبْذِهِنَّ إِنَّ رَبِّي يَبْعِدُ هُنَّ  
عَلَيْكُمْ يَقُولُ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَأَوْنِي بُوسَفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ  
مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ  
أَنَا رَأَوْنَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ  
بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ  
النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ



ترجمه: و پادشاه گفت او را نزد من آرید، چون فرستاده شاه نزد



یوسف آمد که او را همراه برد، یوسف گفت: اکنون پیش شاه و سرپرست خود برگرد و از او بپرس آن زنانی که دستشان را بریدند چه باکشان بود؟ براستی که پروردگار من به مکر ایشان داناست (۵۰) پادشاه مصر به زنان گفت: چه مقصودی داشتید که یوسف را به خویش خواندید؟ گفتند به خدا پناه می‌بریم ما بدی و سوء نظری در او ندانستیم، زن عزیز مصر گفت: اکنون حق آشکار شد، من بودم که او را به خود دعوت نمودم (و از نفس او کام خواستم) و بی‌گمان او از راستگویان است (۵۱) این اظهار برای این است که یوسف بداند که من در غیبت او به او خیانت نرورزیدم و خیانتکاران را به هدف نمی‌رساند (۵۲) و من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم زیرا هر نفسی سرکش، و بسیار امر به بدی می‌کند مگر اینکه پروردگارم ترحم کند و حفظ نماید، زیرا پروردگار من آمرزنده رحیم است (۵۳)

**نکات:** چون تعبیر حضرت یوسف (ع) و دفاع از خطر قحطی به گوش پادشاه رسید هوش از سرش پرید و از همین جمله‌های مختصر پی به عظمت او برد و دانست که وجود او برای حفظ کشور لازم است، و لیاقت او از کاهنان و جادوگران بالاتر است، و باید از معلومات او استفاده کرد. فوراً دستور داد این شخص زندانی را نزد من آرید.

فرعون می‌بیند یکنفر زندانی ناشناس که جیره خوار دربار نیست، بدون هیچگونه توقّعی با سرپنجه علم مشکلات او را حل کرده، لذا نمی‌تواند از ملاقات او چشم پوشی کند. ولی رفتن شاه به زیارت او مناسب مقام سلطنت نیست.

این است که شاه پیام محبت آمیزی توسط نماینده مخصوص برای یوسف فرستاده و ضمناً او را به ملاقات خود دعوت می‌کند. فرستاده فرعون با قیافه خرم آنحضرت را ملاقات کرده و اشتیاق شاه را به او اعلام می‌کند که به من فرمان داده علاقه‌وی را به شما ابلاغ کنم و برای رهنمائی در ملازمت رکاب حاضر باشم. البته برای افراد عادی، اظهار علاقه شاه، بی‌اندازه



مستربخش است . مردم عادی که برای نزدیک شدن به صاحبان مقامات به هزارگونه نیرنگ متشبث می‌شوند، اینگونه پیش آمدها را افتخار بزرگی می‌دانند، و برای حضور دست‌از پا نمی‌شناسند .

ولی حضرت یوسف (ع) برای عظمت نفس و بلندی فکر، از پیام فرعون و علاقه او با خونسردی تشکر کرد، و از رفتن امتناع نمود، و هرچه فرستاده مخصوص و سایر زندانیان اصرار کردند، نتیجه نگرفتند .

حضرت یوسف (ع) دوربین و نظربلند است . و خودداری او از ملاقات پیش از ثبوت بی‌گناهی او، او را بین زندانیان سربلند کرد، و احترام او چندین مقابل شد . صحیح است که یکنفر زندانی، بی‌گناه به زندان رفته و به آزاد شدن علاقه دارد، ولی به شرافت و شخصیت خود بیشتر علاقه دارد .

حضرت یوسف (ع) چندین سال بی‌گناه و بلا تکلیف در زندان مانده و بعنوان یک فرد متهم معرفی شده است . نمی‌خواهد پیش از رفع اتهام و روشن شدن پاکدامنی خود، از زندان خارج شود . او میل ندارد با قیافه متهمانه با شاه و علماء روبرو شود، بلکه می‌خواهد برای شاه و افراد زنده ملت روشن گردد که او به جرم پاکی به زندان رفته، و پس از ثبوت بی‌گناهی، محترم‌تر و سربلندتر از زندان خارج شود، و با چهره معصومانه پادشاه را ملاقات کند .

و بعلاوه حضرت یوسف می‌خواهد به فرعون بفهماند در کشور او حقوق اشخاص با مال می‌شود، و عمال حکومتی با میل و اراده خود و هوس‌خانمهای خود حق و عدالت را می‌کشند و ظلم و ستم روا می‌دارند . در مملکت او بی‌گناهان در زندان و آلودگان در کاخها و بوستانها می‌باشند .

بدین سبب آنحضرت به فرستاده مخصوص گفت من قبل از روشن شدن حقیقت امر، از زندان خارج نمی‌شوم . اگر فرعون نسبت به من و ملاقات من ، علاقه دارد، برای کشف حقیقت از بانوانی که در آن جلسه پرهیجان دستهای خود را بریدند بازجوئی کند تا



از کارمن واقف شود: قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ  
الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ.

در قرآن ذکر نشده که یوسف نامی از همسر عزیز و شکایتی  
از او کرده باشد. با اینکه مایه فتنه و اصل فساد او بوده است،  
شاید در اینجا نیز ادب و جوانمردی نموده و نخواسته نسبت به  
سرپرست خود اظهار کند و رسوائی او را برساند.  
فرعون متوجه شد که علت زندانی شدن این دانشمند،  
قضیه‌ای عشقی بوده. درصدد تحقیق بیشتری برآمد و دستور داد  
جلسه محاکمه تشکیل شود، و بانوان مصری را احضار کنند،  
خصوصاً آن‌زنی که منشأ این قضایا بوده است.

همسر عزیز دید یوسف را زندان کرده که سروصداها بخوابد  
و از سر زبانها بیفتد اکنون بدتر شده. حتی شاه هم خبر شده  
و به جاهای بالاتری رسیده. بسیار ناراحت شد. اما چاره‌ای  
ندارد. اکنون که به محاکمه احضار شده، ترس او را فرامی‌گیرد  
زیرا تصمیم مقام بالاتری براین است که قضایا را کشف کند. آیا  
اگر فرعون آگاه شود چه تصمیمی در حق او خواهد گرفت و مقام  
شوهرش نیز از بین می‌رود و یکباره از عرش عظمت ساقط می‌گردد.  
البته در تمام ساعات محاکمه عزیز مصر نیز ناراحت است و  
قدرتی ندارد تا شاه را منصرف کنند.

معلوم نیست در جلسه محاکمه آیا خود شاه حاضر شده یا  
فقط مأ‌مورین عالی رتبه کشور را مأ‌مور نموده؟ قرآن می‌گوید  
شاه گفت: مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْدَتُنَّ يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ. قدر مسلم این است  
که جلسه در غیاب یوسف (ع) بوده و اگر جلسه به نفع او تمام  
شود، پاکی او مسلم می‌شود.

از زنان تحقیق بعمل آید فردا فرد یا بطور دستجمعی این  
بانوان، از ترس فرعون و یا از ترس بروز فرد دیگر از خودشان،  
صاف و راست، بدون اختلاف با اتفاق گفتند ما تقصیری در یوسف  
سراغ نداریم و او مجسمه تقوی و پاکی و پاکدامنی است، و ما  
بودیم که دل‌باخته او شدیم و او کائن فرشته آسمانی است.



و شاید هم این اقرار برای این بود که واقعا دلباخته او بودند و به آزار او خوشنود نبودند. در اینجا زن عزیز ناچار شد که به آلودگی خود اقرار کند و بگوید گناه از من است و یوسف (ع) معصوم است که گفت: **أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ** و شاید این اقرار از روی تعلق خاطری که به یوسف داشته بوده، زیرا قیافه ملکوتی زیبای یوسف از نظر او محو نشده و برای اقرار خود دو علت ذکر کرد:

اول اینکه یوسف بداند که من او را دوست دارم و در غیاب او، به او خیانت نکردم، بلکه به پاکی او شهادت دادم و گفت **ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَبِي لَمْ أَخْنُ بِالْغَيْبِ**. و شاید خواسته عاطفه یوسف را برانگیزد که یوسف برای او تقاضای مجازات نکند.

علت دوم اینکه افراد خائن به نتیجه کار خود نمی‌رسند، زیرا من خواستم خیانت خود را بپوشانم لذا او را زندانی کردم. ولی الآن می‌بینم خیانت نتیجه ندارد و همین خیانت باعث رسوائی من شد. و من که می‌خواستم مکتوم بماند، نشد. لذا با کمال ذلت اقرار می‌کنم که: **إِنَّ اللَّهَ لَإِيْهْدِيْ كَيْدَ الْخَائِنِينَ**.

در اینجا زلیخا برای اینکه شکست خود را جبران کند و از نگرانی شاه و دیگران بکاهد و کاری کند که روح قاضی متأثر شود و از دستور مجازات صرف نظر کند گفت: **وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِيْ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**. پس معلوم شد جمله: **ذَلِكَ لِيَعْلَمَ** تا جمله: **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ** ... کلام زلیخاست نه یوسف (ع). زیرا از سیاق آیه چنین استفاده می‌شود که این سخنان از زلیخا است و یوسف در جلسه نبوده که چنین اظهاراتی بکند. با اضافه برای چه یوسف چنین کلماتی بگوید، چرا بگوید: **لَمْ أَخْنُ** ... به عزیز خیانت نکردم. این لازم نبوده، زیرا خود عزیز می‌دانسته که یوسف (ع) خائن نیست و شکایتی نداشته و برای چه یوسف بگوید **إِنَّ اللَّهَ لَإِيْهْدِيْ كَيْدَ الْخَائِنِينَ**. او نه خود خیانت نکرده و نه کسی را تهمت به خیانت زده.

و با اضافه: این جملات، بلافاصله پس از اقرار خانم به جمله:



أَلَا نَحْصَحُ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْدَتُهُ... ذکر شده و باقی کلام او است ، و مربوط به یوسف و کلامی از او نیست . و یوسف (ع) در آنجا حاضر نبوده تا چنین بگوید . و تعجب این است که مفسرین این سخنان را به یوسف (ع) نسبت داده اند . شاید ایشان به روایاتی اعتماد کرده که به نظر ما آن روایات ، با قرآن موافق نیست . و باضافه یوسف تقاضای تبرئه خود را در زندان کرده ، دیگر نمی آید اثبات کند و بگوید : وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ، و خود را گناهکار معرفی کند .

### روشن شدن حق در محاکمه

در جلسه محاکمه ، پاکدامنی یوسف (ع) بر همه ثابت گردید ، و شاه دانست که در کشور او ، کاخ نشینان چه جنایاتی مرتکب می شوند !؟ و چه پاکانی به زندان می روند ! و علاقه شاه نسبت به یوسف صد درصد زیادتر شد و بسیار مشتاق ملاقات او گردید . و برای ملاقات حضرت یوسف دستور اکید صادر کرد . و باضافه حضرت یوسف (ع) متوجه بود شرط دخول در مناصب و تصدی امور عالییه دولتی ، عدم سوء سابقه است و اگر دامنش متهم باشد نمی تواند متصدی امور کشوری گردد . چون براءت ساحت یوسف ثابت شد ، شاه بیش از پیش شیفته ملاقات و علاقمند به او گردید .

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ فِي مَنَامِي أَنِّي أَصْبَحُ بِجَانِبِ غَدِيرٍ فَأَنصِبُ عَلَيْكَ خَزَائِنَ الْأَرْضِ إِنِّي خَشِيتُ أَن يَطَّاعُوا عَلِيمٌ

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ  
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْحَسَنِينَ وَهَؤُلَاءِ الْأَخْرَفُ  
خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَنْقُوتُونَ



**ترجمه:** و پادشاه گفت او را نزد من آرید تا از خواص خود گردانم، پس چون به او وارد شد و گفتگو کرد، گفت تو امروز نزد ما دارای مقام و امانتی (۵۴) یوسف گفت مرا سرپرست خزانه‌های زمین قرار بده زیرا من نگاهبان دانائی هستم (۵۵) و بدینگونه یوسف را در زمین تمکن دادیم که هر جای آن بخواهد مأوی گیرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گذاریم (۵۶) و البته پادشاه آخرت بهتر است برای آنانکه ایمان آورده و پرهیزکاری می‌کردند (۵۷)

**نکات:** شاه که یکمرتبه بر اثر علم و تدبیر یوسف (ع) مشتاق ملاقات با وی شده بود و او را به حضور طلبیده بود، ولی او بر خلاف مردم معمولی که برای ملاقات شاه افتخار می‌کنند، امتناع نموده بود، پس از تحقیق کامل چند چیز را درک کرد:

۱- فهمید او مانند مردم عادی که اظهار علاقه شاه را برای خود افتخار بدانند نیست، و مانند دیگران که برای حضور دست از پا نشناسد و از زندان خارج شود و زبان تملق گشاید نیست. دانست که عالم زندانی روحی بزرگ و فکر بلندی دارد.

۲- دانست که یوسف بیش از هر چیز به شرافت و حیثیت خود علاقه دارد تا اندازه‌ای که حاضر نشد قبل از ثبوت پاکدامنی از زندان خارج گردد.

۳- به رشد عقلی او پی برد که فرصت شناس است و از علاقه شاه به وی، بهترین نتیجه را گرفت.

۴- دانست او مردی است مجاهد و خیرخواه و نیکوکار، زیرا در این مدت زندان از نشر دانش و ارشاد و جواب مسائل مشکله خودداری نکرده و میان زندانیان نیز محبوبیت کامل پیدا کرده، چنانکه ساقی زندانی برای او بیان کرد.

۵- پی برد که او در فصل جوانی و شدت شهوت و منتهای جمال در سخت‌ترین لغزشگاهها حتی در خلوت کاخ عزیز، به اراده عقلی و منطق قوی خود، هوسران را مأیوس کرده است.

به ملاحظه تمام اینها، استحکام ایمانی و پاکی یوسف محقق



شد. و لذا با اینکه سلاطین به کسی دل نمی‌بندند، به حضرت یوسف (ع) علاقه‌شدیدی پیدا کرد و در نظر گرفت او را پس از ملاقات، مشاور مخصوص و محل اسرار خود قرار دهد و از علم و حکمت او بهره برد، و در مسائل پیچیده و مواقع حساس از فکر بلند او استفاده کند. و لذا نماینده مخصوص خود را فرستاد برای ملاقات یوسف (ع)، و او را از زندان دعوت کرد: **وَ قَالَ الْمَلِكُ اُتُونِي بِهِ اَسْتَلِیْضَهُ لِنَفْسِی.**

نماینده مخصوص آمد و قضایای محاکمه و اثبات پاکدامنی او و شوق ملاقات شاه با او را به یوسف رساند و گفت من برای راهنمایی در ملازمت رکاب خواهم بود.

یوسف (ع) که مقام خاصی نزد شاه و درباریان و دانشمندان معبر پیدا کرده، مصلحت دید که برای آزادی و ملاقات شاه حاضر گردد، و بلکه برای کارهای مهم و خدمت خلق، کار مهمی انجام دهد.

زندانیان که از آزادی یوسف (ع) مطلع شدند از مفارقت او ناراحت شده و گرد او برای وداع انجمن کردند. و فرزند یعقوب چنانکه عادت دارد به آنان دلگرمی داد، و وعده کرد با ایشان مساعدت کند و برای رهایی ایشان بکوشد.

پس حضرت یوسف (ع) با اتفاق فرستاده مخصوص، عازم کاخ سلطنتی شد. و چون خواست از زندان خارج شود، برای زندانیان دعا کرد و گفت: **اَللّٰهُمَّ اَعْطِفْ عَلَیْهِمْ قُلُوْبَ الْاَخْيَارِ وَلَا تَغْمَّ عَلَیْهِمُ الْاَخْبَارَ.** از اینجاست که زندانیان به تمام اخبار، بهتر از مردم عادی آگاهند. و بر درب زندان نوشت: **هَذَا قَبْرُ الْاَحْيَاءِ وَ بَيْتُ الْاَحْزَانِ وَ تَجْرِبَةُ الْاَصْدِقَاءِ وَ شِمَاتَةُ الْاَعْدَاءِ.**

و چون خواستند یوسف را به بارگاه حرکت دهند، شاه دستور داد شهر را چراغانی کنند، و خیابانها را فرش و پشیده به دیوارها آویخته، و دوشیزگان نیک منظر را با مجمره‌های بخور سیراه او فرستند، و قشون مصر تماماً به استقبال او بروند، و خلعت شاهانه بر قامت زیبای او بپوشانند.



و لذا یوسف خود را پاکیزه کرد و لباسها را عوض کرد و دم‌درب‌زندان بایستاد و گفت: من خارج نمی‌شوم تا تمام زندانیان را آزاد کنند، شاه دستور داد همه را آزاد کنند.

شاه برای ملاقات این ماه کنعانی و دانشمند جهانی، دقیقه شماری می‌کرد، تا از روحیات او بیشتر مطلع گردد. یوسف خردمند بی‌میل نیست شاه را ملاقات کند. ولی میل او یک میل عادی است برعکس شاه که میل زیادی به ملاقات یوسف دارد. قرار است دو شخص با عظمت یکدیگر را ملاقات کنند. اما یوسف (ع) بواسطه عظمت روح بدون اینکه وضع روحی او عوض شود و یا مانند سایر مردم حالت تملق به خود گیرد.

در قرآن ذکر نشده که یوسف (ع) اظهار علاقه‌ای به ملاقات شاه کرده باشد، اما شاه دومرتبه اظهار علاقه برای ملاقات با او نموده.

خیلی خیلی فرق است بین کسی که شاه مایل ملاقات او باشد با کسی که او مایل به ملاقات شاه باشد.

یوسف (ع) به دربار وارد شد، تقریباً سی سال از عمرش گذشته و جوانی است دارای حسن و ملاحظت و عظمت. چون به نزد شاه رسید، همدگر را در آغوش گرفتند و شاه او را بر تخت خویش نشاند.

بدیهی است سؤال از طرف شاه شروع شد و از سرگذشت یوسف سؤال کرد. او با کمال وقار و بیان ساده بدون تزلزل، خود را معرفی کرد و از ابتدای طفولیت عقباتی را که دیده شرح داد. شاه ببا شنیدن سرگذشت حیرت‌انگیز وی و دیدن لحن قاطع و صداقت و صفای او، کاملاً مجذوب او شد و به روح بزرگ او پی برد. خصوصاً که شنید او از تمام مراحل به پاکی بیرون جسته، لذا به او گفت: دیگر دوران سختی تو گذشت و ما به تو ایمان داریم و هر مقامی که بخواهید به شما می‌دهیم و سعادت بزرگی شامل حال ما و حال ملت مصر بواسطه وجود شریف شما شده، و گفت: اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ. شاه که از اکثر عمال حکومت



خیانت دیده، حال به ارزش وجود یوسف (ع) پی می‌برد و قدر او را می‌داند.

شاه فهمید صاحبان مقامات کشوری مانند عزیز چه کاره‌اند و خیانت آنان برای مملکت چقدر گران تمام می‌شود. عمال دولت که باید خادم ملت باشند خود خائنند و آنان که باید مانند نمک باشند که جلوگیری از گند کنند، خود گندیده‌اند.

شاه که می‌بیند در گرانبهای بدست آورده، از سن کم و بزرگی روح او تعجب می‌کند. چون با یوسف سخن گفت از بیانات شیرین و کلام دلنشین او بسیار خرسند شد و گفت دوست دارم خوابم را از زبان شما بشنوم؟ حضرت یوسف (ع) فرمود: در خواب دیده‌ای هفت‌گاو و فربه‌نیکو از رود نیل نمایان شد و پیش تو آمد و شیر از پستانشان می‌ریخت، همینطور که نظر می‌کردی و از خوبی آنها در عجب بودی، یکبار رود نیل خشک شده و آبش فروکشید و خشکی آن نمایان شد و از میان لجن آن، هفت گاو لاغر سختی دیده‌گرد آلود و شکم بهم چسبیده که نه پستان داشتند و نه دندان با چنگالی چون چنگال سگان و پوزی چون پوز درندگان نمایان شدند و با گاوهای فربه درآویختند و چون درنده آنان را شکار کرده و دریدند، و گوشتشان را خوردند، و استخوانشان را خرد کردند. همینطور که نظر می‌کردی و در عجب بودی ناگاه چشم‌افتاد به هفت خوشه سبز باردار و هفت خوشه خشک پژمرده که از یک سنبله رسته بود و ریشه آنها در میان خاک بود و تو به خود می‌گفتی این چه وضعی است؟ اینها سبز بارور و آنها خشک و سیاه‌سر، با اینکه هر دو دسته از یک آب و خاکند، بناگاه بادی وزید و گردی از ریشه‌های خشک سیاه به خوشه‌های سبز باردار پاشید و آتشی در آنها افروخت و آنها را سوخت و سیاه و سرنگون کرد. در اینجا خوابت به پایان رسید.

پادشاه گفت با اینکه خواب عجیبی بود ولی بیان صحیحی که از تو شنیدم عجب‌تر بود. شاه گفت ای صدیق در خوابم چه نظر داری؟ گفت نظرم این است که گندم و جو جمع کنی تا در



این سالهای فراوانی، کشت را بسیار توسعه دهی و اهرام و انبار بسیار بسازی و گندم را باخوشه و ساقه در آنها انبار کنی و دستور بدهی مردم در این سالهای فراوانی یک پنجم محصولات خود را به تو تحویل دهند تا برای هفت سال قحطی کشور مصر و همسایگان کفایت کند. و از طرف دیگر چون در سالهای قحطی همسایگان مصر به تو رو آرند، و به هرطوری که بگوئی از تو گندم می‌خرند، در نتیجه گنجهای فراوانی بدست خواهی آورد. و در حقیقت آنحضرت، تجارت مهمی را برای کشور مصر، پیشنهاد کرد.

پادشاه به یوسف (ع) پیشنهاد کرد که کشور مصر به وجود شما محتاج است و هر مقامی را که بخواهی، بخواه؟ من از وجود شما نمی‌توانم چشم‌پوشی کنم و از عقل و تدبیر شما نمی‌توانم استفاده نکنم؟.

حضرت یوسف خردمند دلیلی نمی‌دید که یکی از مناصب حکومت را قبول نکند. درست است که قدمی برای گرفتن مقام بر نداشته و به وسیله‌ای متشبه نگردیده، بلکه جریان حوادث، او را به دربار سلطنتی کشانده و تا این اندازه محبوب شده. ولی برای اینکه مردم را از علم و تدبیر خود بهره‌مند کند و با داشتن مقام و منصب بتواند، توحید و خداپرستی را نشر دهد، لذا وزارت دارائی و یا خزانه‌داری کل مملکت را قبول نمود. زیرا او می‌دانست هفت سال قحطی پیش می‌آید و او باید ملتی را سرپرستی کند و به تدبیر حکیمانه از گرسنگی نجات دهد، و می‌تواند دست‌مأ مورین خائن رشوه‌گیر را کوتاه کند و غلّه را نگهداری نماید، و لذا گفت: **إِجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ**.

از جمله: **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ**، معلوم می‌شود پادشاه او را لقب عزیز داده و شوهر زلیخارا از آن مقام عزل کرده. و از جمله و اطلاق: **إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ** معلوم می‌شود مقام نخست‌وزیری و وزیر مشاور را نیز به حضرت یوسف واگذار نموده است، و آنحضرت با قبول و پذیرش منصب،



آبروئی که از کشور مصر بواسطه دیگران برباد رفته بود دوباره به این کشور برگشت داد. و کشور مصر چنین شخصیتی به خود ندیده بود.

و بدین ترتیب حضرت یوسف (ع) پس از سالها رنج و عذاب و عقبات تلخ به مقامات حساس مصر رسید. و بدیهی است بواسطه صحت عمل و تدابیر ملت پرور، محبوب نزد تمام ارکان دولت و ملت گردید و با آن اخلاق فاضله هرچه از مدت خدمتش بگذرد بر محبوبیت او می افزاید. و معلوم می شود:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

### نتیجه گیری قرآن

قرآن در ضمن نقل داستان به جای حساس که می رسد نتیجه می گیرد. جایی که نظر تربیتی دارد و می خواهد فکر خواننده و شنونده را رهبری کند به نکته هائی نظر را جلب می کند:

در اینجا پس از ذکر داستان زمان کودکی و چاه نشینی و زندانی شدن یوسف (ع) و رسیدن او به مقام شامخ می گوید:

وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ. یعنی اگر یوسف (ع) مورد حسد واقع نمی شد و در چاه و زندان صبر نمی کرد و برای خدا عفت و عصمت خود را حفظ نمی کرد، ما او را به چنین مقامی راهنمایی نمی کردیم. پس لطف ما به دنبال خود، او را رهبری کرده است.

دستهای برای ذلت او کار کرد حتی دستهای برادرانش. و نفس هائی برای نابودی و ذلت بندگی او کشیده شد. ولی دست مرموز الهی که عزت وی را ترسیم کرده زیر پرده اجراء شد. اگر او را به چاه نمی انداختند، به دست کاروان نمی افتاد. و اگر کاروانیان، او را به ذلت بندگی نمی فروختند، به دست عزیز نمی افتاد و به زندان نمی رفت. و اگر به زندان نمی رفت و با



ما مورین شاه ملاقات نمی‌کرد ، نزد شاه معرفی نمی‌شد .  
 این یک نوع از الطاف الهی است که دستگاه منظم خلقت در  
 این کارگاه پیچیده طبیعت و حیرت انگیز تربیت ، هر کس را بخواهد  
 به رحمت الهی می‌رساند : نَصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ . ولی آنچه مؤثر  
 است نیکی و پاکی است که نزد خدا و خلق ، انسان را عزیز  
 می‌گرداند ، و یک قرارداد الهی است که اجر نیکوکاران را ضایع  
 نمی‌گرداند . و طبق نظامات دقیق الهی و تخلف ناپذیر علت و  
 معلولیت هر نوع مجاهدت و تقوی اثر خود را می‌بخشد که فرموده :  
 لَنُضِيعَ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ .

پس معلوم شد برخلاف آنچه مادیین می‌گویند ، یک دست مخفی  
 و یک قدرت غیبی با کمال مراقبت بردستگاه جهان بشریت حکومت  
 می‌کند و :

خدا کشتی آنجا که خواهد برد

وگر ناخدا جامه بر تن درد

بدون اختیار و یا با اختیار خود مردم ، به هر جا بخواهد سبوق  
 می‌دهد : وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ .

### نکته دیگری که قرآن بیان کرده

جمله : وَ لَآ جَرْ لِّلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ،  
 می‌گوید : همان قدرت لایزالی که برای دستگاه خلقت ، حساب دقیقی  
 آورده که ذره‌ای از اعمال خیر و شر بی‌شمر نمی‌ماند ، همان قدرت ،  
 این کاروان هستی را به سوی یک جهان دیگری رهبری می‌کند که  
 جاوید و ابدی است . و اجر و سعادت آن جهان ، با این جهان  
 مقایسه نشود .

این جهان زودگذر و لذتهایش آلوده با تلخیها و ناکامیها  
 است بخلاف آن جهان . لذت این جهان موقت است و آنجا دائم .  
 پس از آنکه قرآن مطالب لازم را نتیجه‌گیری نمود ، می‌پردازد  
 به باقی قصه یوسف (ع) ، که ذکر آن خواهد آمد .



### آنچه ذکرش خالی از اهمیت نیست

بدانکه چنانکه از تاریخ استفاده می‌شود: وضع حکومت مصر، قبل از حضرت یوسف (ع)، یک حکومت استبدادی جائرانهای بوده که هیچ حقی برای رعیت قائل نبوده‌اند و تحمل چنیین حکومتی با وجود رسالت الهی یوسف که مبنی بر عدالت و مودت و مساوات باشد، منافات دارد. و باضافه کشور مصر در آن دوره، بت پرست بوده‌اند، و روحانیون آنان یک مشت جادوگر و کاهن و خرافات باف بوده. بنابراین چگونه حضرت یوسف (ع) ریاست چنین کشوری را قبول نموده؟ باید گفت:

یوسف از جانب خدا مأمور بوده که راجع به کشاورزی آنجا اقداماتی کند تا مردم مصر و مجاورین آن خصوصاً خانواده یعقوب از قحطی هلاک نشوند. و شرح آنحضرت درباره خواب پادشاه و اطلاعات آنحضرت راجع به امور کشاورزی را می‌توان از معجزات او دانست. حضرت یوسف (ع) در کشوری که قانونی نداشته و وزارتخانه مرتبی نبوده، یک تشکیلات تازه‌ای مانند وزارت کشاورزی منظمی بوجود آورد. و تخصص فنی را اساس آن قرار داد و گفت: إِنِّي حَفِیْظٌ عَلَیْكُمْ. و متعهد تولید و جمع‌آوری و تقسیم و خرید و فروش محصولات و جیره‌بندی و عدالت درپخش گردید که پولداران، برای انبارکردن خودشان، زیادتر از حد خریداری نکنند.

حضرت یوسف (ع) یک مؤسس بی سابقه‌ای بود که خواست جلو استبداد حکومتی را بگیرد و از ساخت و ساز حاشیه‌نشینان و مدیران کل جلوگیری کند. و کم‌کم مملکت را به طرف آزادی و قانون کشاند. این کار، کار هیچکس نبود جز پیغمبری با قدرت. لذا آنحضرت در امور ادارات مصر اصلاحاتی کرد و در امور کشاورزی فداکاری نمود. و اراضی مصر را میان کشاورزان تقسیم نمود. و طرحهای سودمند و قوانین مفیدی برای این کارها پیشنهاد و تصویب کرد، و اوضاع آبیاری و ایجاد آب و حفرقنوات و تقسیم



آب را در نظر گرفت . و انبارهای زیادی ساختمان کرد و ذخیره هفت سال کشور مصر را تهیه دید . و وسائل زندگی مردم و سطح اخلاق ایشان را بالا برد و به دنیا ثابت کرد که روحانی صحیح میتواند بهترین حکومتی را فراهم کند و روحانی نمایان منزوی خرافاتی را نباید پیشوای خود قرار داد . و سازمان روحانی که از زندگی مردم بی خبر و خارج باشد و مردم را به او همام و سرگردانی مشغول کند باید از بین برود .

توراة راجع به حضرت یوسف (ع) مطالب باطل نیز آورده مثلاً میگوید: نقره و مواشی و زمین مردم را برای فرعون گرفت و مردم را هم خرید و برده ساخت .

### دین حق با زندگی موافق است

قبول ریاست دنیائی از طرف یوسف (ع) دلیل است بر اینکه دین حق با زندگی منافات ندارد . دین حق تعدیل کننده عواطف انسانی است تا بشر را به اخلاق پاک و عقاید تابناک هدایت کند . به همان اندازه که مادیت ، افکار و اعمال انسان را در قالب تنگ آرزو و هدف دنیوی می ریزد و زندگی او را بی مغز و دچار تنازع و کشمکش می نماید و زیان آور است ، روحانیت خشک هم انسانها را در یک وادی تاریک اوهام و خیالبافی و احساسات بشری می اندازد و او را از جامعه جدا می کند مانند روحانیت فلسفی و تصوف و روحانیت تصنعی گریه و زاری و توسل به موجودات خیالی . چنین سازمان روحانیت خشکی ، افرادی را بیهوده و بیکار نگه می دارد و عده ای را به نیرنگ و حيله سرگرم و فریب می دهد و از راه سعادت دور می کند .

حضرت یوسف که یک پیغمبر روحانی بود در کا بینه حکومتی وارد شد ، و در قسمت دارائی و کشاورزی و تنظیم امور رعیت و بسط عدالت ، خدمات شایانی کرد و به دنیا اعلام کرد که مقام روحانی با سیاست و تدبیر امور کشور منافات ندارد . و آنان را به راه



زندگی مادی و معنوی هدایت کرد و دست جادوگران و کاهنان و روحانیان بت ساز را از سر مردم کوتاه نمود. امام رضا (ع) فرموده: حضرت یوسف (ع) به جمع خواربار اقدام کرد، و در هفت سال فراوانی آنها را در انبارها جمع نمود. چون سالهای فراوانی گذشت و سالهای قحطی شروع شد، حضرت یوسف (ع) شروع به فروش خواربار نمود، و در سال اول پولهای نقره و طلا را آنچه بود، جمع آوری کرد و دیناری نماند مگر آنکه در ملک یوسف آمد. و در سال دوم زیور و جواهرات را گرفت تا در مصر و حوالی آن زیور و گوهری نماند مگر آنکه در ملک او وارد شد، و در سال سوم گله های چهارپایان و گوسفندان را گرفت. و در سال چهارم بندگان و کنیزان را گرفت که در مصر بنده و کنیزی نماند مگر آنکه در ملک یوسف آمد و در سال پنجم خانه و آب و ملک ها را گرفت تا در مصر و حوالی آن زمینی نماند مگر آنکه در ملک یوسف درآمد، و در سال ششم مزرعه ها و نهرها را گرفت تا در مصر و حوالی آن نهر و مزرعه ای نبود مگر در ملک او. و در سال هفتم رقبه مردم را به بهای گندم خرید تا در مصر و حوالی آن بنده و آزادی نماند مگر اینکه همه بندگان یوسف شدند. البته آنحضرت پس از اتمام سالهای قحطی و ورود سالهای متعارفی، تمام مردم را آزاد نمود و املاکشان را بخشید. مردم گفتند ما ندیدیم و نشنیدیم که خدا به سلطانی چنین علم و تدبیری داده باشد.

حضرت یوسف در چنین سالهای قحطی که قدرت عظیم پیدا کرده و در مصرف غله و جیره بندی کمال احتیاط را به عمل می آورد تا مردم را از خطر نابودی نجات دهد، زحمتش چند برابر گردیده، زیرا کثرت محتاجان و درخواست زیاد ارباب حاجت، کار یوسف دلسوز را زیاد کرده و شاید خودش غذای سیر نمی خورد تا گرسنگان را فراموش نکند:

یوسف صدیق شد چون پادشاه ملک مصر  
آن که سیر از خوان او بودی جهان گرسنه  
گفت چون من خورده باشم سیرو باشم خفته پوش  
کی خبر دارم ز حال میهمان گرسنه



در این سالهای قحطی نه تنها مردم مصر بلکه بلاد مجاور که با مصر روابط اقتصادی دارند، به مصر هجوم کرده و غله می‌برند و حضرت یوسف (ع) کاملاً رسیدگی می‌کرد. البته باید ورود اشخاصی که درخواست غله می‌کنند کنترل شود، و باید معامله‌ها تماماً زیر نظر یوسف قرار گیرد و باید اشخاص درخواست‌کننده شناخته‌گردند تا کسی تقلب و تزویر نکند، و تجارت طمعکار برای سود بردن به نامهای مختلف، و نیرنگها و رشوه دادنها، غله را نبرند. پس باید مقدار مصرف و دفعات و نام اشخاص دقیقاً ثبت گردد. آنحضرت کاملاً مواظبت می‌کند چه کسان می‌آیند و چقدر می‌برند. در این ایام از کنعان و جاهای دیگر فوج فوج به سوی مصر برای خرید غله می‌آیند.

### ورود برادران یوسف برای خرید غله

در این سالها کنعان دچار قحطی و تنگی گردیده و خانواده یعقوب (ع) برای قوت خود به فشار افتاده‌اند. ناچار حضرت یعقوب، فرزندان خود را انجمن کرد و گفت باید برای خرید خواربار به سوی مصر بروند. فرزندان او به استثنای بنیامین که پدر با او مانوس بود و برای انجام کارهای داخلی و اداره امور خانواده مانده بود، بقیه بار سفر بستند و با کاروان فلسطین پس از طی راههای طولانی وارد مصر شدند و مقداری پول نقره و یاکفش و پوست همراه آورده‌اند.

فرزندان یعقوب باید خود را به مأمورین غله معرفی کنند و مأمورین باید به عزیز مصر گزارش بدهند. حضرت یوسف هم منتظر ورود آنان بود. چون مأمورین، گزارش دادند حضرت یوسف در بین اسامی واردین و درخواست‌کنندگان، نام برادران خود را شنید. البته وضع روحی او تغییر کرد ولی خودداری نمود و دستور داد آنان را به حضور بیاورند. اکنون ۳۹ سال از سن یوسف (ع) گذشته و به مسند عزت نشسته و در آب و هوای مصر قیافه کودکی



او عوض شده . آنروزی که برادران او را درچاه انداختند بقولی ۹ ساله بوده و فعلا قیافهٔ مردچهل ساله دارد . یوسف با ایشان به زبان عبری و پدرومادری سخن نگفت تا برادران ، او را شناسند ، و برادران او را نشناختند چنانکه درآیه ذیل است :

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ  
وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِآخِ لَكُمْ مِنْ آبَائِكُمْ أَلا تَرَوْنَ أَنِّي  
أَوْفَى الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۵۹ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ  
عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ قَالُوا اسْتَزِدْ عَنْهُ آبَاءَهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ۶۰ وَقَالَ  
لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يُرْجَوْنَ ۶۱ إِذَا انْقَلَبُوا  
إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجَوْنَ ۶۲

**ترجمه:** و برادران یوسف آمدند و به او وارد شدند پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند (۵۸) و چون ساز و برگ آنان را در اختیارشان گذاشت و بار آنان را بار کرد ، گفت : آن برادر پدری خود را نزد من بیاورید ، آیا نمی بینید که من کیل را تمام می دهم و بهترین پذیرائی کنندگانم (۵۹) اگر او را نیاورید کیلی پیش من ندارید و نزدیک من نیائید (۶۰) گفتند به زودی با پدرش مذاکره و کوشش می کنیم و حتماً این کار را خواهیم کرد (۶۱) و یوسف به گماشتگان خود گفت سرمایهٔ آنان را در بارهایشان بگذارید شاید وقتی که به خاندان خود برگشتند متاع و سرمایه خود را بشناسند و باشد که برگردند (۶۲)

**نکات:** یوسف که درمسند عزت تکیه کرده و رنگ و رخسار او را آفتاب بیابان عوض نکرده و درتکلم به زبان مصری سخن می گوید و



بلکه ترجمانی گرفته تا با برادران سخن گوید، منظور برادران را فهمید که از فشار روزگار آمده‌اند غلّه ببرند. ولی آنان احتمال نمی‌دهند که عزیزمصر همان طفل نه‌ساله باشد که سی سال قبل مفقود شده و از او خبری ندارند. اگرچه قیافه آنان پس از سی سال تغییر کرده، ولی حضرت یوسف (ع) می‌تواند قیافه‌های فعلی آنان را با قیافه‌های سی سال قبل تطبیق دهد.

حضرت یوسف (ع) بسیار مشتاق است احوال پدر و مادر و سایر بستگان را بطوریکه برادران نفهمند او کیست، بپرسد. و خواست مستقیماً در این موضوع مذاکره کند. بلکه بازبردستی آنان را وادار کرد که احوال خود و بستگان خود را بیان کنند. فخر رازی در اینجا که یوسف (ع) می‌گوید: اِثْتُوْنِیْ بِاَخٍ لَّکُمْ مِنْ اَبْیَکُمْ، برای این درخواست، چند وجه ذکر کرده:

۱- چون حضرت یوسف (ع) به هرنفری بیشتر از یک بار شتر گندم نمی‌داد، در این سفر که برادران ده نفر بودند ده بار شتر گرفتند و گفتند برای پدر سالخورده و برادر کوچکتر ما نیز دو بار گندم بده؟ حضرت یوسف در جواب فرموده باشد برادر کوچکتر خود را بیاورید تا من برای او نیز یکبار شتر گندم زیادتر بدهم.

۲- برادران گفتند برادر کوچکتری داریم که مورد انس و محبت پدر ماست و لذا او را نیاوردیم. حضرت یوسف فرموده باشد سخن شما عجیب است زیرا چگونه با اینکه شما عاقلتر و مؤدبتر و کاملترید پدر شما او را بهتر دوست دارد لابد او باید در فضل و ادب اَعْجُوبه باشد. او را بیاورید تا من ببینم.

۳- چون برادران، ده نفری بر یوسف وارد شدند، حضرت فرمود: شما کیستید؟ گفتند ما چوپانهای شام هستیم برای شدت قحطی آمده‌ایم گندم خرید کنیم. فرمود: شاید شما جاسوسید؟ گفتند: مَعَاذَ اللّٰهِ ما فرزندان پیر بزرگوار پیغمبری هستیم بنام یعقوب. فرمود: چند برادر بوده‌اید؟ گفتند دوازده نفر، یکی از ما هلاک شد و یکی دیگر برای تسلی پدر نزد او مانده و



ما ده نفر آمده ایم. حضرت یوسف (ع) فرمود: یکنفر را نزد من گرو بگذارید و بروید آن برادری که نزد پدرتان است بیاورید تا رسالت پدرتان را به من برساند. در این هنگام قرعه زدند و قرعه بنام شمعون آمد و او را نزد یوسف گذاشتند.

۴- شاید چون نام پدر خود را بردند حضرت یوسف (ع) گفت چرا او را تنها گذاشتید؟ گفتند یکنفر نزد او مانده. فرمود چرا او را انتخاب کرد؟ مگر او نمی توانست مسافرت کند؟ گفتند: خیر، بلکه او را بیشتر دوست می دارد. حضرت فرمود: از قراری که می گوئید پدر شما مرد حکیم و علیمی است، بیخود یکفرزندش را نباید بیشتر دوست بدارد، لابد فضل و کمال بیشتری دارد، من میل دارم آن برادر شما را ببینم.

اگرچه در ضمن سخن، گفتگو از برادر گمشده آنان به میان می آید و قهراً عمل زشت آنان که به کودکی او رحم نکردند و پدر پیر خود را چقدر سوزانیدند موجب تاراجی او می شود. ولی آنحضرت کمترین تعرض و بی احترامی به آنان نمی کند بلکه با کمال گرمی و صمیمیت با آنان رفتار می کند، و دستور می دهد پذیرائی گرمی از ایشان بنمایند.

بنابر این آنحضرت در ضمن از ایشان بازپرسی کرده که شما اهل کجائید؟ خانواده شما کیانند؟ برای چه در مصر آمده اید؟ شاید برای جاسوسی آمده اید؟ که در اینجا گفتند: خیر. ما ده نفر برادریم فرزند پیغمبر بزرگوار، یک برادر ما هم نزد پدر ما مانده و اگر شما بزرگی مقام پدر ما را بدانید، احترام شایانی خواهید کرد. یوسف گفت: پس چرا برادر کوچکتر را نیاوردید؟ گفتند پدرش غمگین است و با او انس دارد. گفت پدر شما چرا غمگین است شاید از نادانی و سفاقت شما؟ گفتند خیر، سبب آزدگی او این است که از مادر آن فرزند کوچکش، پسری داشت که از دستش رفته و می گویند او را گرگ خورده. یوسف پرسید شما از کجا می گوئید آیا دلیلی و یا شاهی بر گفتارتان دارید؟ گفتند خیر ما غریب هستیم و کسی در این شهر ما را نمی شناسد.



در توراۃ نوشته که یوسف گفت شاید جاسوس می‌باشید و دستور داد همه برادران را زندانی کردند، چون برادران زندانی شدند و سختی زندان را ملاحظه کردند، گفتند این سختیها به کیفر ظلم ما بر یوسف است. زیرا ما به او رحم نکردیم و اکنون گرفتار شده‌ایم. روز سوم، یوسف برادران را احضار کرد، و فرمود: اکنون خانواده شما گرسنه و بی‌قوتند، نه نفر شما را مرخص می‌کنم تا برای خانواده و پدرپیرخود گندم ببرند و یک تن از شما را نگه می‌دارم تا بروید و برادر کوچکتر خود را بیاورید تا من بدانم شما راستگوئید و درپیش چشم برادران دستور داد شمعون را در بند کردند و دستور داد برای آنان بارهای گندم گرفتند و نقدی که آورده بودند در میان بارهای ایشان گذاشتند و روانه شدند. و ضمناً خاطرنشان کرد که اگر برادر کوچکتر خود را نیاورید هرگز مرا نخواهید دید، و گندم به شما داده نشود. برادران یوسف با بارها روانه کنعان شدند. علت اینکه حضرت یوسف، نقد و متاع آنان را بطوریکه نفهمند به آنان رد کرد، این بود که آنان را وادار به مراجعت کند، زیرا:

اولا می‌دانست که آنان برای امانت و دیانتی که دارند برخود لازم می‌دانند که برگردند و بهای گندمی که برده‌اند به عزیز برسانند.

ثانیا ملاحظه کرد شاید بغیر از نقدینه چیزی نداشته باشند و خجالت بکشند که دست خالی مراجعت کنند لذا نقد آنان را به آنان برگردانید که وسیله مراجعت آنان شود.

ثالثا لازم بود به پدر و برادران خود در این سال قحطی کمکی بدهد و گرفتن پول از ایشان دلالت بر پستی و کینسی می‌کرد، حضرت یوسف (ع) خواست بدون اینکه منتی بگذارد احسانی به ایشان کرده باشد.

رابعا خواست در مقابل اِساءه، احسانی کرده باشد. باید دانست که سرگذشت گرو گرفتن شمعون در توراۃ ذکر



شده، ولی برخلاف ظاهرات قرآن است، زیرا از قرآن استفاده می‌شود که حضرت یوسف (ع) ایشان را شناخت و با کمال مهربانی گندم داد و درخواست کرد که در سفر دیگر برادر خود را همراه بیاورند، و تدبیری که برای مراجعت آنان بکاربرد، فقط همان گذاشتن متاع است در بارهای ایشان. ضمناً قضیه جاسوسی‌نیز در توراۃ ذکر شده است.

اگر کسی بگوید چگونه خود یوسف به کنعان مسافرت نکرد، و یا پدرش را نخواست؟ جواب این است که: اولاً مشاغل و ریاست و کارهای زیاد او، مانع این مسافرت بود.

ثانیاً پدرپیش سرپرست دودمان حضرت ابراهیم (ع) بود و مسافرت طولانی باعث زحمت او می‌شد. ثالثاً کارهای یوسف به وحی الهی بوده شاید مجاز نبوده است.

با ضافه آنحضرت اوقاتی که زرخید و یا در زندان بود نمی‌توانست برود و اگر می‌رفت باعث حمله برادران و قتل او می‌شد. و شاید خدا خواسته یعقوب را ادب کند که چرا برای مخلوقی خود را باخته است.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ آبِهِمْ قَالُوا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَبِيرُ فَأَرْسَلْنَا أَخَانَا يَكْتُلُ وَلَا تَالَهُ لَلْخَافِظُونَ ۚ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْسَكُوا عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ ۖ قَالَ اللَّهُ خَيْرَ خَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۚ فَلَمَّا فَتَنُوا مَاعِزَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بَضَاعُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنُحْطِ أَخَانَا وَنَزِدْ بِكُلِّ بَعِيرٍ ذَلِكُ كَبِيرُ ۚ



قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنْ اللَّهِ لَنَا تُثْبِتُنِي بِهِ إِنْ أُنْزِلَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

**ترجمه:** پس چون به سوی پدرشان برگشتند، گفتند ای پدر کیل گندم از ما منع شد پس برادرمان را با ما بفرست پیمانۀ کامل بگیریم و محققا ما او را حفظ خواهیم کرد (۶۳) یعقوب گفت آیا شما را براو امین بدانم همانطور که پیش از این بر برادرش امین نمودم، پس خدا بهترین نگهبان است و او از همه رحم کنندگان رحیم تر است (۶۴) و چون متاع خود را گشودند، دیدند نقد و سرمایه شان به ایشان بازگشته، گفتند ای پدر ما، چه می خواهیم این سرمایه ماست که به ما برگشته، و ما برای خانواده خود طعام می آوریم و برادر خود را حفظ می کنیم و یک بار شتر زیاده می گیریم، این پیمانۀ آسان است (و یا اندک است) (۶۵) یعقوب گفت هرگز او را با شما نمی فرستم تا اینکه پیمان محکمی از خدا به من بسپارید که او را حتما به من برگردانید مگر اینکه به حادثه ای همه گرفتار شوید، پس چون تعهد و پیمان خود را دادند، گفت: خدا بر آنچه می گوئیم وکیل است (۶۶)

**نکات:** چرا فرزندان یعقوب ده نفری برای خرید غله رفتند؟ برای آنکه عزیز به یکنفر، ده بار گندم، نمی داد، بلکه روی حساب دقیق به هر سرپرست خانواده ای، یک بار گندم می داد. لذا اینان جز سفر دستجمعی چاره ای نداشتند.

فرزندان یعقوب اگرچه از پذیرائی عزیز مصر، در سفر اول، شاد و کامیاب بودند ولی چون برای تهیه آذوقه خانواده خود به مصر آمده اند، باید زودتر برگردند.

زنان و فرزندان یعقوب، همه در انتظار بازگشت سرپرستان و نان آوران خود، دقیقه شماری می کنند زیرا تنگدستی و قحطی فشار آورده و وسیله کافی ندارند، و بیش از همه، یعقوب سالخورده



در انتظار است . زیرا رئیس قبیله برای قبیله و حفظ آنان  
بیش از دیگران ناراحت است .

سرانجام انتظار به پایان رسید و قافلۀ فلسطین به وطن خود  
برگشت و فرزندان یعقوب (ع) به سلامت بازگشتند ، و فامیل و  
نواده های یعقوب ، دور ایشان را گرفتند . ولی ده بار شتر غله ،  
برای خانوادۀ بزرگی کم بود و باید قبل از اتمام غله باز به  
مصر مراجعت کنند . اما با مشکلی روبرو شدند زیرا از یکطرف  
عزیز گفته اگر در سفر دیگر ، برادر کوچک خود را نیاورید غله  
به شما داده نخواهد شد . و از طرف دیگر ، پدر سالخورده به این  
پسر علاقه دارد ، و او را به جای فرزند گمشده اش دوست دارد و  
جدا کردن این پسر از پدر مشکل است . خصوصا که پدر بعلت سوء  
سابقه ای که برادران داشته و درباره یوسف آنقدر پدر را اذیت  
کرده بودند ، نسبت به ایشان بدگمان است .

آری ، لکۀ بد را به زودی نمی توان پاک کرد و آبروی از  
دست رفته را نمی توان بازگردانید .

بهر حال غله موجود رو به نقصان گذاشت و پسران اسرائیل  
باید برای تأمین معاش ، به مصر ، مسافرت کنند . ولی در این نوبت  
کلید موفقیت به دست پدر بزرگوار است زیرا اگر او ، پسر کوچکتر  
را نفرستد ، عزیز ، غله نخواهد داد .

لذا برادران گفتند : ای پدر صحیح است که شما به بنیامین  
انس و علاقه دارید ، ولی زندگی و حیات فامیل ، موقوف به این  
است که او را با ما به مصر بفرستی ، زیرا بطوریکه عزیز گفته  
اگر او را نبریم آذوقه ، نخواهد داد . شما این مشکل را تحمل  
نمائید و برادر ما را برای تأمین معاش با ما بفرست : فارسل  
معنا اخانا نکتل . با ضافه اگر او بیاید ، عزیز یک بار شتر ،  
زیادتر به ما غله خواهد داد ، و ما به شما اطمینان می دهیم که  
حتما او را حفظ می کنیم : و انا له لحافظون .

حضرت یعقوب (ع) تقاضای فرزندان را منطقی می داند و میل  
دارد به هر طریقی که ممکن است ، حیات خانواده را حفظ کند . ولی



به فرزندان بد سابقه، اعتماد ندارد و می‌ترسد بنیامین نیز به سرنوشت یوسف، مبتلا شود، و غمی بردل او افزوده شود. لذا در جواب فرزندان گفت: چگونه به شما اعتماد کنم، با اینک که سابقاً برادرش را بردید و نیاورید و به دروغ گفتید او را گرگ خورده است؟: قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ... من به حفظ و مراقبت شما امیدی ندارم ولی به حفظ خدا امیدوارم.

فرزندان یعقوب، همه خجل و شرمند شدند و خاطره تلخ یوسف، پس از سالها تجدید شد. از طرفی نزد پدر متهم و سربزه‌زیرند، ولی چاره‌ای بجز صبر ندارند. باز تقاضای خود را تکرار کردند و دلیل دیگری آوردند، و آن دلیل این بود که چون بارهای خود را گشودند، دیدند سرمایه‌ایشان در بار است. گفتند: ای پدر، ما دیگر چه می‌خواهیم و چه عذری برای ترک سفر داریم؟ این نقدینه و سرمایه‌ماست که به ما برگشته و از نظر پول در مضیقه نیستیم. پس، التماس ما این است که برادر ما را با ما بفرست که از غله برای خانواده محروم نشویم و یک بار شتر هم زیاده‌تر برای برادر کوچک دریافت کنیم. و این خود کمکی به زندگی ما خواهد بود.

پدر سالخورده باید دودمان ابراهیم (ع) را سرپرستی کند و آنان را از قحطی برهانند. ولی چه کند به فرزندان اعتماد ندارد که مبادا جانشین یوسف از دستش برود. از اینرو، حضرت یعقوب (ع) به فرزندان گفت: شما پیمان محکمی به من بسپارید و خدا را شاهد و ناظر قرار دهید و با او عهد کنید که فرزندانم را به من برگردانید، مگر آنکه پیش‌آمدی شود که از عهده شما خارج باشد.

فرزندان یعقوب (ع) خوشحال شدند، و فوری پیمان شدیدی با پدر بستند و خدا را بر آن پیمان وکیل و شاهد قرار دادند. در وقت پیمان بستن به یاد پیمان بستن با پدر، هنگام بریدن یوسف افتادند. ولی آنوقت قصد خیانت داشتند، اما این مرتبه قصد خیرخواهی، و این پیمان از روی حقیقت و واقعیت است. اما



چون سابقه خراب است ، اطمینان پدر ، صد درصد جلب نمی‌شود .  
 بعضی از مفسرین نوشته‌اند که یعقوب (ع) به فرزندان خود گفت  
 شما چه کار داشتید که به عزیز اظهار کنید ما برادر کوچکتری  
 داریم؟ گفتند برای رفع تهمت جاسوسی، ما وادار به این اظهار  
 شدیم .

بالآخره حضرت یعقوب (ع) ناچار به سفر یکماهه بنیامین ،  
 راضی شد ، و چون خواستند حرکت کنند پدرشان سفارشات کرد :

وَقَالَ بَنِي يَاسُوفَ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ  
 مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ  
 عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ  
 مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ  
 قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

**ترجمه:** و یعقوب گفت : ای پسران من، از یک دروازه وارد شهر  
 نشوید و از دروازه‌های جداگانه وارد شوید و من نمی‌توانم  
 چیزی را که از خدا مقدر شده از شما بگردانم . حکمی نیست مگر  
 از خدا . بر او توکل کردم و باید همه توکل کنندگان بر او  
 توکل کنند (۶۷) و چون از جایی که پدرشان امر کرده بود داخل  
 شدند او نمی‌توانست چیزی را که از طرف خدا مقدر شده دفع کند  
 جز اینکه حاجتی در دل یعقوب بود که آنها برآورد، چون او  
 دارای علمی بود که ما به‌وی آموخته بودیم ولیکن بیشتر مردم  
 نمی‌دانند (۶۸)

**نکات:** چون حضرت یعقوب (ع) به حکم اضطرار فرزند کوچکتر را  
 با برادران با کاروان فلسطین به مصر روانه کرد، چون رفت و  
 برگشت ایشان بیش از یکماه طول می‌کشد و راه دراز و خطرناک



است، فرزندان دل‌بند خود را بوسید و برای دلسوزی، به آنان توصیه کرد که از یک دروازه وارد شهر مصر نشوید، بلکه به چند عده تقسیم شوید و از دروازه‌های جداگانه وارد شوید.

شاید حضرت یعقوب (ع) فکر کرده مبادا این برادران شجاع رشید خوش‌اندام مورد چشم‌زخم شوند، و یا مبادا مورد حسد مردم واقع شوند، و یا مبادا مأ‌مورین انتظامی و کارآگاه‌های مخفی به ایشان بدگمان شوند، و اسباب زحمت ایشان گردند و مراجعت ایشان طول بکشد.

بهر حال از چند دروازه داخل شدند. ولی حضرت یعقوب (ع) گوشزد نموده بود که من از مقدرات الهی نمی‌توانم جلوگیری کنم، فرمان کارگاه جهان فقط به دست خداست: **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ**، تا فرزندانش به امید خدا باشند.

فرزندان مطابق دستور پدر، وارد پایتخت مصر شدند زیرا پدر دلسوزی و مهربانی خود را از ایشان دریغ نکرده بود، که وظیفه پدر راهنمایی است.

**وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا خُوكَ  
فَلَا تَبْتَئُسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٦٩**

**ترجمه:** و زمانی که بر یوسف وارد شدند برادرش را به کنار خویش جای داد، و گفت: من بی‌شک برادر تو می‌باشم، پس به آنچه آنان کرده‌اند اندوه مخور (۶۹)

**نکات:** بعضی گفته‌اند ایشان سه‌دسته شدند، و بعضی گفته‌اند دوتا دوتا به شهر مصر وارد شدند، و ابن یامین تنها وارد شد. شاید منظور پدرشان از این سفارش که از دروازه‌های جداگانه وارد شوید، این بوده که: ایشان از کمی خود متأثر شوند، و قدر یکدیگر را بدانند و یا در اثر خطائی که نسبت به یوسف کردند توبه‌کنند و به خدا توجه کنند، و در شهر غربت برادر کوچک



خود را مانند یوسف، به غربت و تنهایی دچار نکنند.  
 بهر حال ایشان چون در سفر سابق از عزیز محبت دیدند،  
 مشتاق زیارت او بودند. و چون همه به هم رسیدند تنها پناهگاه  
 ایشان خانه عزیز بود. خصوصاً که در این سفر، خواسته عزیز را  
 انجام داده و برادر کوچکتر را همراه آورده‌اند.  
 پس از نظافت و رفع گرد و غبار راه، بهترین هدیه‌ای که  
 می‌توانند به حضور عزیز ببرند، این است که برادرشان را به حضور  
 برند.

از این رو با قدمهای محکم برادر کوچکتر را در میان گرفته  
 و مانند ماهی که به گرد وی ستارگان باشند به دور او چرخ می‌زنند  
 و با ابهت و علاقه بیشتری به سوی کاخ عزیز رهسپار شدند. و آنگاه  
 که به در سرای وی رسیدند خود را به دربانان معرفی کردند.  
 ورود یازده برادر فلسطینی به سمع عزیز رسید. آنحضرت  
 که ورود برادران را شنید با کمال اشتیاق شاد و خرم شد.  
 ولی حفظ جلال و ریاست را از دست نداد، و اجازه حضور داد.  
 مأمور مخصوص اجازه عزیز را به برادران ابلاغ کرد. ایشان  
 از تصور عظمت او شاید دلشان آرام ندارد، ولی برادر کوچکتر  
 که اولین بار است با عزیز ملاقات می‌کند، بیش از سایرین  
 ناراحت است.

در هر حال حواس خود را جمع کرده و باراهنمائی دربانان  
 وارد کاخ مخصوص شدند، و پس از ادای مراسم احترام درجائی که  
 تعیین شده بود قرار گرفتند.

حضرت یوسف (ع) بدون اینکه خود را به ایشان معرفی کند  
 به مأمورین دستور داد طعامی مهیا کنند و به ناظر خود گفت:  
 ناهار را با ایشان مصرف می‌کند.

وقتی ناظر یوسف، برادران را به قصر مخصوص راهنمائی کرد  
 به تشویش افتادند زیرا در سفر سابق نقدهای خود را در بارهای  
 گندم یافته بودند و گفتند مبادا عزیز مصر خیال خیانت درباره  
 ایشان کرده باشد و اکنون ایشان را مجازات کند و ایشان را



به بندگی بگیرد. لذا وقتی وارد دالان قصر شدند به ناظر گفتند ما در سفر سابق نقدینه خود را در میان بارها یافتیم، و گویا ملازمان انبار سهو کرده بودند و در میان بارها گذاشته اند. اکنون آنها را به تمام و کمال آورده ایم تا به عزیز تسلیم کنیم و نقد دیگری هم برای خرید گندم آورده ایم. ناظر یوسف از بابت نقد سابق به ایشان اطمینان داد که مورد مؤاخذه نیستند. و آنان را با احترام تمام وارد کاخ نمود و پذیرائی کرد، و به مرکبهای آنان علوفه داد.

موقع ناهار که یوسف وارد شد، سخنگوی آنان آغاز سخن نمود و برادر پدری را معرفی کرد. حضرت یوسف (ع) از آنان تشکرو ملاطفت نمود و دستور ناهار داد و از همه نوازش نمود، و بن یامین را از همه بیشتر نوازش کرد و گفت: در میان فرزندان یعقوب (ع) از طرف مادر تنهائی، اکنون مرا به برادری بپذیر.

بعضی گفته اند چون در این سفر، برادران یوسف، به او وارد شدند، او جامی داشت جام سلطنتی، جام را کوبید و از آن زنگ صدائی ظاهر شد، عزیز گفت: جام می گوید شما دوازده برادر بوده اید و شما یک برادرتان را فروخته اید (یوسف در اینجا تجاehl کرد و به برادران وا نمود کرد که جام چنین می گوید، چون صلاح نمی دید از زبان خود چیزی بگوید که مبادا برادران بفهمند او یوسف است و لذا تجاehl نمود)، در این حال بنیامین تعظیم کرد و گفت: عزیزا از این جام سؤال کن آیا برادر من زنده است یا نه؟ عزیز دو مرتبه جام را کوبید و جام صدا کرد. عزیز گفت: آری می گوید او زنده است و به همین زودی او را خواهی دید. بنیامین گفت در این صورت هر بلائی به سر من بیاید اشکالی ندارد، به همین زودی برادرم می آید و مرا خلاص می کند. در اینجا حضرت یوسف (ع) نتوانست خودداری کند، و رفت در میان اطاق مخصوص خود و گریه کرد، سپس وضوء گرفت و بیرون آمد. (ولی چنین گفته ای صحیح به نظر نمی رسد).



بعضی گفته‌اند: او را به‌طور خصوصی محرمانه ملاقات کرد، و نسبت به برادری که سی سال است او را ندیده و تازه او را می‌بیند، بی‌اندازه به هیجان آمد. شاید برادر وی که برای اولین بار تنها به حضور عزیز می‌رسد با آن شخصیت مقام، وحشت داشت، ولی برخلاف انتظار، عزیز به‌طور برادرانه و بدون حفظ جلال ریاست با وی برخورد کرد و او را در آغوش گرفت و دست وی را گرفت، و در کنار خود نشانید و شرح حال وی و رفتار برادران و حال پدر بَلاکش و شرح غم هجران و گریه و ناله‌های او را به‌طور کامل استفسار کرد و درباره برادر گمشده‌اش پرسشهایی کرد. بنیامین که عزیز را تا این حد غمخوار می‌بیند تعجب می‌کند و تمام ماجرای خود و بی‌مهری برادران را و گریه‌های پدر را نقل می‌کند، ضمناً اظهار تأسف می‌کند که سالهاست اشتیاق برادر ابوینی را دارد و شریک غم و اندوه پدر است، فقط پدرم نوید می‌دهد که دیدارش میسر خواهد شد. در کامل ابن اثیر گوید: در اینجا حضرت یوسف (ع) به او گفت: أَلَمْ يَكُنْ أَخَاكَ عَوْضَ أَخِيكَ الذَّاهِبِ؟ فَقَالَ بَنِيَامِينَ: وَمَنْ يَجِدُ أَخًا مِثْلَكَ وَلَكِنْ لَمْ يَلِدْكَ يَعْقُوبُ وَلَا رَاحِيلُ. فَبَكَى يُوسُفُ وَقَامَ إِلَيْهِ فَعَانَقَهُ وَقَالَ لَهُ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَلا تَعْلِمُهُمْ بِمَا عُلِمْتُكَ.

بهر حال یوسف بزرگوار که دل از دستش رفته، طاقت نیاورد و گفت: عزیزم من یوسف گمشده می‌باشم، من آن فرد مظلوم که سالها در فراق پدر و برادر می‌سوختم، من همان برادر دلدادۀ تو هستم، انی انا اخوک. در اینجا شاید هردو بی‌طاقت شده و به حال گریه برخاستند همدگر را در آغوش گرفتند و چون اشک شوق و التهاب آنان فرو نشست، یوسف مهربان بدینگونه او را دلگرمی داد: برادر عزیز دیگر روزگار بلا و سختی گذشت، کسی که برادری مانند من دارد نباید نگران باشد، عزیزم من تصمیم گرفته‌ام هرگونه وسائل آسایش‌تورا فراهم کنم، تو دیگر مورد بی‌مهری برادران نخواهی شد، گذشته‌ها را فراموش و از نامهربانیهای برادران صرف‌نظر کن، غم به دل مگیر، فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.



فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ  
 ثُمَّ أَذِنَ مَوْزِينَ أَبْنَاهُ الْعِبرَانِ كُمْ لَسَارِقُونَ ۖ قَالُوا وَأَقْبَلُوا  
 عَلَيْهِمْ مَاذَا تَنفَعِدُونَ ۖ قَالُوا تَنفَعِدُ صُوعًا الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ  
 حِلٌّ بِعَيْرِ وَآنَابِهِ زَعِيمٌ ۖ

**ترجمه:** پس چون بارهای ایشان را بست جام آبخوری خود را در میان بار برادرش نهاد سپس جارچی به دنبال آنان جار زد ای کاروانیان محققا شما دزدانید (۷۰) و اینان درحالیکه رو به آنان کرده بودند گفتند چه گم کرده اید؟ (۷۱) گفتند جام پادشاه را گم کرده ایم و هرکس آن را بیاورد یک بار گندم شتری از آن اوست و من ضامن آنم (۷۲)

**نکات:** درسفر دوم حضرت یوسف (ع) دستور داد برای برادرانش از انبار مصر گندم گرفتند و اجازه مراجعت داد و محتمل بود که دیگر برادرانش به مصر مراجعت نکنند، و خصوصا که در سفر گذشته بر ایشان سخت شد، و شمعون چنانکه در توراۃ ذکر شده گرفتار شد و بر پدرشان ناگوار آمد. لذا شاید رابطه یوسف با آنان قطع شود. از این جهت آنحضرت تصمیم گرفت یکی از برادران را نگه دارد و شاید محرمانه با بنیامین توطئه کرد که او را نگه دارد و شاید خود بنیامین اظهار علاقه به ماندن کرد.

ولی چون حضرت یعقوب (ع) از پسرانش پیمان گرفته که حتما او را برگردانند، اگر عزیز درخواست ماندن می کرد آنان نمی پذیرفتند، بلکه اوهم باید یک بار غله بگیرد و به کنعان برگردد.

از اینرو برای اینکه قانوناً بتواند برادر خود را نگه دارد توطئه ای را با برادرش در میان گذاشت که جام طلای شاه را در میان بارش بگذارد و او به این بهانه دوباره به مصر برگردد.



چون وسائل با رگیری تمام شود، برادران مہیای سفرشده تا زودتر غلہ را بہ وطن خود برسانند. ولی در این هنگام کسہ بارہا را می بستند خود یوسف و یا یکی از مأ مورین او جام طلای سلطنتی را در بار بنیامین گذاشت.

چون حفظ ظروف سلطنتی بر عہدہ مأ مورین دربار است کہ اگر گم شود مسؤولند، لذا مأ مورین در جستجوی جام برآمدند، و بہ کاروانیان بدگمان شدند، و شاید خود یوسف، مأ مورین را از گم شدن ظرف آگاہ کرد ولی بعید است.

بہر حال چون کاروان حرکت کرد، یکنفر جار زد آہای قافلہ حتماً شما دزدید.

باید دانست کہ بعید است خود حضرت یوسف (ع) دستور داده باشد کہ نسبت دزدی بہ ایشان بدهند، بلکہ مأ مورین دربار چون دیدند جام سلطنتی نیست خودشان این را اعلام کردند. و شاید یوسف میل نہ داشت چنین کنند، بلکہ آنحضرت میل داشت خود بنیامین آنرا بہانہ کند و در سفر دیگر برگردد. بہر حال جای ایرادی بر یوسف (ع) نیست. و این جار توهین بہ قافلہ و فرزندان یعقوب است. بنا بر این یوسف (ع) مخفیانہ بہ طوریکہ برادران او و کارکنان انبار مطلع نشدند جَعَلَ السَّقَايَةَ فِی رَحْلِ أَخِيهِ.

چون کارکنان انبار، جام را نیافتند، در نظرشان چنین آمد کہ مسافران کنعان بمناسبت مزید التفات عزیز، مغرور شدہ و جام را با خود بردہ اند. این است کہ با تأکید اِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، تہمت سرقت بہ ایشان زدند.

بعضی گفتہ اند مفقود شدن یک پیمانہ، دلیل نمی شود کہ یک قافلہ و یا زدہ نفر را متہم بہ سرقت کنند، پس گفتہ اند مراد، سرقت یوسف در کودکی از نزد پدر بودہ. ولی این سخن بہ نظر ما صحیح نیست زیرا ایشان یوسف را از نزد پدر بہ طور پنهانی نبردہ بودند. بعضی گفتہ اند جملہ: اِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، جملہ استفہامیہ است کہ حرف استفہام حذف شدہ. ولی باید گفت این سخن نیز



صحیح نیست زیرا اسناد سرقت به دستور یوسف نبوده بلکه خود کارمندان از ترس مسؤولیت چنین سخنی را گفتند و سخت گیری نمودند تا آنان را وادار به تفحص و بازجوئی کنند.

بنا بر این وجه صحیح همین است که کارمندان بدون مراجعه به یوسف چنین سخنی را گفته و تفحص و بازجوئی نمودند، و جارجی از کارمندان انبار و یا ناظران دربار بوده و لذا گفتند:

نَفَقْدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ .

### غربت گیر شدن برادران یوسف

صدا و فریاد انکم لسا رقون مانند توپ در گوش برادران یوسف صدا کرد و مانند خنجر در دل آنان فرونشست و با سابقه اسناد جاسوسی که به آنان داده شده بود آنان را غربت گیر کرد و از پا درآورد، و مانند قشون شکست خورده تسلیم کارمندان شدند، و پرسیدند: مَاذَا تَفْقِدُونَ؟ و در مقام دفاع برآمدند و گفتند شما می دانید ما دزد نیستیم و در سفر سابق نقدینه ها را که در بارهای خود دیدیم باز آوردیم و هنگام عبور از مزارع مصر دهان حیوانات خود را بستیم تا آسیبی به زراعت نرسانند، و قسم خوردند که ما قصد دزدی و فساد در این اسفار نداریم، و اهل آن نیستیم: تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ، و ما پاکیم و نمی توانیم ظرف گمشده را در بین خود پیدا کنیم و دریافت جائزه: «وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ» بنمائیم. و اگر باور ندارید خودتان بیائید از ما تفتیش کنید.

تشکیل محکمه:

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ

وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا

جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ



فَبَدَّ أَبَاوَعِبَيْهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرِجَاهُمَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ  
 كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ  
 نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

**ترجمه:** گفتند به خدا قسم شما می دانید ما نیا مدیم برای اینکه در این زمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم (۷۳) گفتند پس جزای او چه خواهد بود اگر شما دروغ گفته باشید؟ (۷۴) گفتند: مجازات هرکس که جام در بارش پیدا شد پس خودش به غلامی گرفته شود بدینگونه ستمگران را جزاء می دهیم (۷۵) پس قبل از بار برادرش شروع به بررسی بارهای دیگران کرد سپس جام را از بار برادرش بیرون آورد، زمینه را بدینگونه برای یوسف فراهم کردیم، او در دین شاه نمی توانست برادرش را بازداشت کند مگر اینکه خدا بخواهد، ما درجات هرکس را بخواهیم بالا می بریم، و علم خدا بالاتر از هر صاحب علمی است (۷۶)

**نکات:** از طرف کارمندان انبار، قافله به محاکمه دعوت شدند و از طرف حضرت یوسف (ع) این محاکمه تأیید شد. به برادران یوسف گفتند اگر پس از تفتیش ظرف گمشده در میان بارهای شما پیدا شد سزای سارق چه باشد ایشان که خود را پاک می دانستند گفتند هرقراری که صادر کنید ما حاضریم بدان عمل کنیم، پس قراری صادر شد. ولی چنین به نظر می رسد که وقتی کارمندان سؤال کردند که جزای سارق چیست؟ این برادران یوسف بودند که پاسخ دادند که جزای سارق خود اوست و ما دزد را چنین مجازات می کنیم، یعنی این قرار را برادران یوسف صادر کردند نه کارمندان یوسف و الا در قانون شاه مصر چنین مجازاتی نبوده چنانکه می فرماید مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ. بنا براین احتمال دارد در آئین ابراهیم (ع) جزای سارق چنین بازداشتی بوده است. علیهذا چون برادران یوسف پذیرفتند که جزای سارق بندگی است، پس



قراری از طرف کارمندان صادر شد که این کاروان با زجوشی شوند، اگر جام در پیش یکی یافت شد او در تحت رقیّت درآید. برادران یوسف (ع) که خود را پاک می‌دانستند قسم خوردند و دلائلی نیز ذکر کردند. و بعضی گفته‌اند این حکم‌بندی برای کسی که پیمانۀ دربارش پیدا شود، قانونی نبوده بلکه برادران روی اطمینان به خود در برابر این تهمت سنگین گفتند ما حاضریم که صاحب بار به بندگی گرفته شود. و گفته شده ممکن است این حکم از قانون کشور مصر بوده است. ولی چنانچه ذکر شد می‌توان گفت این حکم، از قانون شریعت حضرت یعقوب (ع) بوده که برادران گفتند، و کارمندان آن را قبول کردند.

### بازرسی ماهرانه وسیله خود حضرت یوسف

از جمله: فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ، معلوم می‌شود که خود حضرت یوسف (ع) متصدی این بازرسی ماهرانه شد. برای اینکه به برادرانش بی‌احترامی نشود.

اول بار بنیامین را بازرسی نکرد تا مبادا موجب بدگمانی قافله شود، بلکه ابتدا از بار دیگران شروع کرد و در بین و یا در آخر، بار بنیامین را بازرسی کرد. و از میان بار او، جام را بیرون آورد: ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ. و همه یقین کردند که او دزدی کرده و طبق قرار باید بعنوان غلامی بازداشت شود. بدین ترتیب آنحضرت، برادر خود را نزد خود نگاه داشت، و چنین فکری بدون سرو صدا، یک مدد غیبی است و لذا خدا فرموده: كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ. و إِلَّا طَبَقَ قَوَانِينِ كُشُورِ مِصْرَ نَمِیْ تَوَانِسْتِ بَدُونِ جهت برادر را نگهدارد چنانکه فرموده: مَا كَانَ لِیَأْخُذَ أَخَاهُ فِی دَیْنِ الْمَلِكِ. بنا براین همانطوری که بیان شد از آیه استفاده می‌شود که استرقاق سارق از قانون کشور مصر نبوده، بلکه این قرارداد شخصی بوده که خدا به دهان برادران یوسف گذاشت تا مسؤول شوند و بنیامین بماند.



دوجمله: «نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ» و «فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»،  
 ظاهراً برای محکومیت برادران یوسف، تناسب و ربطی ندارد،  
 بلکه مقصود این است که برای قرب یوسف و بنیامین و درجات  
 آنحضرت نزد ما، خانواده یعقوب را به شهرنشینی و مراوده با  
 یوسف، از دهننشینی نجات دادیم. و مقصود از کلمه: ذی عِلْمٍ،  
 علمِ عرضی، و از عَلِيمٌ، علم ذاتی و خداوند است.

قَالُوا إِن بَصِيرَتُنَا فَتَدَسَّرَ لَهَا مِنْ قَبْلُ فَاسْرَهَا يَوْسُفُ  
 فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالِ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا  
 تَصِفُونَ ۷۷ قَالُوا يَا أَبَتِ هَذَا الْعَرْزِيُّ إِنَّ لَهَ آيَاتٍ شَجَا كَبِيرًا فَخُذْ  
 أَحَدًا نَّامَكَ إِنَّهُ إِنَّا نَرْبُكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۷۸ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ  
 أَنْ نَأْخُذَ بِالْأَمْنِ وَجَدْنَا مَنَاعًا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا ظَالِمُونَ ۷۹

**ترجمه:** گفتند اگر او دزدی کرد (تعجب نیست) زیرا سابقاً  
 برادری داشت که او نیز دزدی کرد، پس یوسف این جمله را در  
 دل پنهان نمود و برای آنان ظاهر نکرد، گفت: منزله شما  
 بدتر است و خدا از آنچه می گوئید داناتر است (۷۷) گفتند: عزیزا  
 او پدر پیربزرگواری دارد، پس یکی از ما را به جای وی بگیر،  
 زیرا که ما تو را از نیکوکاران می بینیم (۷۸) گفت: پناه بر خدا  
 که ما کسی را جز آنکه متاع خود را نزد وی یافته ایم بازداشت  
 کنیم چون در آن صورت ما ستمگر خواهیم بود (۷۹)

**نکات:** چون گناه بنیامین ظاهراً ثابت شد و اگرچه واقعاً  
 گناهکار نبود بلکه اطلاع از تمهید برادرش داشت و در خلوت  
 برادرش به او گفته بود که تو را نزد خود نگاه می دارم، ولی به ظاهر  
 یکی از فرزندان یعقوب دزد از کار در آمد، لذا برادران دیگر



شرمنده و سرافکنده شدند و آبرویی برای ایشان نماند. شاعر گوید:  
چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد

همه آن قوم بی‌غش را غشی کرد

بنا بر این، ممکن است سایر افراد قافله و همسفران و اهل وطن، زبان به ملامت گشوده باشند که: مگر پیغمبر زاده دزدی می‌کند؟ خاندان ابراهیم را با دزدی چه کار؟ و همچنین آن ده برادر نیز بنیامین را نکوهش نموده باشند که: ما تو را آوردیم برای گرفتن غله نه برای دزدی، تو آبروی خاندان نبوت را بردی؟ و می‌توان گفت بنیامین از خود دفاع کرده و گفته است: همان دستی که در سفر سابق نقدینه‌ها را میان بارها گذاشته از کجا جام را در میان بار من نگذاشته باشد؟ مجرد پیدا شدن پیمانۀ دلیل بر سرقت من نمی‌شود. ولی چون برادران دلسوز نبودند به این دفاع اهمیت ندادند. بنیامین به ظاهر خود را متأثر جلوه می‌دهد اما در حقیقت متأثر نیست.

در اینجا برای اینکه برادران حساب خود را از این برادر جدا کنند با اتفاق گفتند: عزیزا اگر این شخص دزد از کار درآمد به ما مربوط نیست زیرا او از مادر دیگر است، و این ناپاکی از تأثیر شیر مادر است، بدلیل اینکه سابقاً نیز او برادری داشت که از مادر یکی بودند او هم دزدی کرد: *إِنَّ يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ*. بنا بر این حساب این برادر از ما جدا است. ظاهراً نسبت دزدی به یوسف از شدت شرمساری و ناراحتی که از دزدی کردن بنیامین برای آنان حاصل شده بود، صورت گرفت.

### از جوانمردیهای حضرت یوسف

حضرت یوسف (ع) از نسبتی که برادران به او دادند سخت ناراحت شد، ولی جوانمردی کرد و به روی خود نیاورد و مانع از خاطرات تلخ دیگری که از دست همین برادران داشت در دل خود مکتوم نمود: *فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ*. و گفت:



خداوند بهتر می‌داند.

جمله: **أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا** که حضرت یوسف (ع) در جواب برادران فرمود به این مناسبت بود که شما که برادر خود را اینطور تسلیم می‌کنید و از او بدگوئی می‌کنید کارتان از دزدی کردن او بدتر است چونکه سخت‌ان ثابت می‌کند دزدی در خون آنهاست و اصلاً آنها دزدند. و از برادران چنین سخنی، زشت و زننده است. بخصوص که برادران می‌توانستند بگویند همان دستی که در سفر قبلی متاع ما را در بارهایمان گذاشت، این بار نیز جام را در بارهایمان گذاشته. ولی شاید به خاطر حسادت، این سخن را نگفتند.

بهر حال حکم محکمه این شد که بنیامین گرفته شود، و دیگران آزاد و بروند. ولی چون برادرها با پدر خود عهد بسته‌اند که بنیامین را برگردانند، لذا از عزیز درخواست عازانه‌ای کردند و گفتند: عزیزا این پسر، پدر پیر بزرگواری دارد که با او مأنوس است. از شما خواهش داریم یکی از ما را به جای او مأخوذ دارید، ما نمی‌گوئیم صرف نظر کنید. ما خجالت می‌کشیم بدون او نزد پدر برویم، زیرا قبلاً کاری کردیم که پدر از ما مظنون است و نمی‌توانیم او را قانع کنیم که طفل تو دزدی کرده، او از ما نمی‌پذیرد. استرقاق دزد یک مجازاتی است قابل عفو و یا تبدیل به شخص دیگر، و ما همواره به لطف و کرم عزیز امیدواریم: **فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.**

### عذر پذیرفته نیست

حضرت یوسف (ع) در عین حال که از ناراحتی پدر نگران است و نمی‌خواهد برادران را ناراحت کند، ولی به دو جهت درخواست ایشان را نپذیرفت:

اول یوسف صدیق، مظهر عدل و داد است و نمی‌تواند قانون شکنی کند و بی‌گناهی را به جای گناهکار مؤاخذه و مأخوذ



نماید. لذا گفت: معاذ الله که ما دیگری را به جای دزد کیفر کنیم. و اگر حق خصوصی شاه را صرفنظر کنیم حق عمومی را چه کار کنیم که حفظ نظام و امنیت است، و نسبت به عموم طبقات، در این زمینه، باید دزد تأدیب شود تا دیگران عبرت گیرند.

دوم آنحضرت مشتاق است در کنار برادر بماند. حال جا ندارد دیگری را به جای او نگه دارد. اگرچه آن فرد بی گناه حاضر شده به جای گناهکار توقیف شود.

بنابر این قانون محترم است، و نباید به درخواست این و آن، مقررات شکسته شود. با اضافه دزد باید خودش تأدیب شود تا دیگر تکرار نکند. و بعلاوه دزدی که استرقاق شد اولاً: آقای او نگهبان اوست تا دیگر این کار را نکند. ثانیاً: دزدی مال برای رفع حاجت است و حوائج بنده با آقای اوست دیگر احتیاج به دزدی ندارد، و اگر مالی به دست آورد از آقای اوست پس دیگر دزدی نتیجه ای برای او ندارد.

لذا حضرت یوسف (ع) نمیتوانست از مجازات دزد صرفنظر کند.

فرزندان یعقوب (ع) به حکم اضطرار، بنیامین را تسلیم قانون کردند و با یأس و ناامیدی از حضور مرخص شدند.

فَلَمَّا اسْتَبَسُّوْا مِنْهُ خَلَصُوْا نَجِيًّاۙ ۖ قَالَ كَبُرَ هُمْ اَلَّذِيْنَ عَلِمُوْۤا اَنَّ اَبَاكَ  
فَدَاخَذَ عَلَيْكُمْ مَّوْتِفًا مِّنْ اِلٰهٍ مِّنْ قَبْلِ مَا فَرَطْتُمْ فِىْ يُوْسُفَۙ فَلَنْ اُبْرِحَ الْاَرْضَ  
هَٰهُنَاۙ اِنَّ لِّىْ اِلٰهًاۙ اَوْ يَحْكُمُ اللّٰهُۙ اِنَّهُ هُوَ خَيْرُ الْحٰكِمِيْنَۙ اَرْجِعُوْۤا اِلٰى اٰبِيْكُمْ فَقُولُوْۤا  
بَاۤا بَاۤا اِنَّ اِبْنَكَ سَرَقَۙ وَ مَا شَهِدْنَاۙ اِلَّا بِمَا عَلِمْنَاۙ وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حٰفِظِيْنَۙ ۙ  
وَسَّئِلُ الْقُرْبٰى اِلٰهَ كَافٍۙ وَ اِلٰهَ الْعِبَرِۙ اِلٰهَ اَفْلَحْنَا فِىْهَا وَ اِنَّا لَصَادِقُوْنَۙ ۙ

ترجمه: پس چون از عزیز ناامید شدند درکناری به نجوی پرداختند.



بزرگ ایشان گفت: آیا ندانستید که پدرتان پیمان محکم الهی از شما گرفته و سابقاً درباره یوسف تقصیر کردید، پس من هرگز از این سرزمین خارج نمی‌شوم تا پدرم به من اذن دهد و یا خدا حکمی برایم نماید، و او بهترین حکم‌کنندگان است (۸۰) شما پیش پدر خود برگردید و بگوئید ای پدر ما پسر دزدی کرد، و ما گواه نیستیم مگر به آنچه دانستیم و ما حافظ غیب نبوده و به آن علمی نداریم (۸۱) و از آن قریه و شهری که مادر آن بودیم و از کاروانی که با آن آمدیم بپرس و ما راستگو هستیم (۸۲)

**نکات:** برادران یوسف از کوشش در استخلاص بنیامین نتیجه‌ای نگرفتند و درکناری به‌شور محرمانه پرداختند. آنان با قیافه‌های گرفته و حال پریشان و باضافه در حال غربت و غصه، متحیرانه باهم مذاکره کردند و هرکسی از وضع حاضر شکایتی داشت. آیا جواب پدر را چه بگوئیم؟ چگونه با او روبه‌رو شویم؟ خدایا چه سرنوشت تلخی برای ما مقدر شده؟ باید فشار قحطی و گرسنگی زن و بچه، ما را فرسنگها به‌اینجا بکشاند، آنگاه عزیز، ما را ملزم کند که برادر کوچکتر را بیاوریم و بازحمت‌زیاد پدر را راضی کنیم. اکنون که او را به مصر آوردیم دست به دزدی گشوده و آبروی ما را ریخته، ما را در نزد پدر سرافکنده و نزد مردم شرمنده نموده. تازه پدر ما قول ما را باور ندارد. آیا برای پدر ما غصه یوسف بس نبود که باید به غم جدایی فرزند دیگر مبتلا شود. آه این دو برادر چه اسباب زحمتی برای ما شده‌اند. بزرگ آنان شمعون گفت: ما روی مراجعت نزد پدر نداریم زیرا این بار دوم است که عزیزترین فرزندان به وسیله ما از بین رفته با آن سابقه بدی که درباره یوسف داریم و با پیمانها که از ما گرفته. من که دیگر از مصر بیرون نمی‌آیم و نمی‌توانم پدرپیر و افسرده خود را ملاقات کنم، خصوص با آن قولی که از من گرفته که بنیامین را به او برگردانم. شما بروید و علت گرفتاری و تقصیر او را به پدرش بگوئید و بگوئید ما در حدود اختیارمان قول داده‌ایم، ولی چه کنیم او در پنهانی از ما دزدی کرد، ما



علم غیب که نداشتیم .

در اینجا می‌گویند: إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ، و نمی‌گویند إِنَّ أَخَانَا سَرَقَ، درحالیکه هنگام بردن او از نزد پدر أَخَانَا می‌گفتند، و این‌هم از خودخواهی ایشان است .

بهر حال گفتند ما علم غیب نداریم و دزدی او را پیش‌بینی نکرده بودیم . اکنون اگر سخن ما را باور ندارید دو دسته گواه ما هستند :

دسته اول اهل شهر مصر که در و دیوار آن از این قضیه خبر شدند . مقصود از: وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ، دهی بوده بیرون از مصر، همانجائی که انبار گندم بوده . و یا مقصود از قریه همان مصر باشد .

دسته دوم کاروانی که باتفاق از مصر به فلسطین برگشتیم: وَ الْعِيرُ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا .

بزرگ برادران ، سخنان خود را گفت و ایشان را وداع کرد و با دل دردناک در غربت به دنبال سرنوشت مبهم خود سرگردان بماند . معلوم نیست که در مدت اقامت خویش در دیار غربت، در آن ایام قحطی، به چه وسیله امرار معاش کرده و شاید در ردیف طبقه کارگر درآمده .

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ<sup>۱۳</sup>

وَنُؤِي عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا أَنَا لِلَّهِ تَفَوُّانٌ نَدْكُرْ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ قَالُوا إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَعَلِّينَ<sup>۱۴</sup>



ترجمه: یعقوب گفت نفس شما چیزی را به شما جلوه داده، من صبر جمیل را شعار خود می‌سازم، امید است خدا همه را برگرداند، زیرا او دانای حکیم است (۸۳) و از آنان رو گردانید و گفت ای دروغا بر یوسف و چشمان وی از غصه سفید شد درحالی که او جلوی عصیانیت و خشم خود را می‌گرفت (۸۴) گفتند به خدا قسم تو همیشه یاد یوسفی تا سخت ناتوان شوی و یا هلاک گردی (۸۵) یعقوب گفت پریشانی و اندوه خود را فقط به خدا عرضه می‌دارم و از جانب خدا چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید (۸۶)

نکات: فرزندان یعقوب که یازده تن در سفر دوم از نزد پدر به مصر رفته بودند، اکنون که به سوی کنعان مراجعت می‌کنند بیش از نه تن نیستند. بنیامین درکیفر فقدان پیمان گرفتار شده و شمعون هم از خجالت در مصر مانده است. و این غافل شکست خورده، سربه‌زیر و غمگین وارد کنعان می‌شوند.

حضرت یعقوب (ع) روزشماری می‌کرد. او علاوه بر این که انتظار داشت هرچه زودتر غله بیاورند، انتظار بازگشت و سلامتی بنیامین را نیز داشت. وقتی که انتظار او به منتهای شدت رسیده، زنگ شتران قافله که آهنگ دلنوازی دارد، ورود غافله را اعلان کرد. شاید آن پیرکهن با عده‌ای از نواده‌ها، سر راه به استقبال شتافته‌اند.

آنگاه که این پدر بزرگ، صدای هلهله و ولولۀ نواده‌های خود را که با صدای زنگ شتران به هم آمیخته، می‌شنود، از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. بچه‌ها شادی می‌کردند، ولی چون نزدیک شدند، حضرت یعقوب (ع) صدای بعضی از نواده‌ها را می‌شنود که می‌گویند: عمو جان پس پدر من کو؟ آنحضرت ناراحت شد و کم‌کم دید گفتگو بیشتر شده.

عده‌ای بی‌قرارند. چه شده آن پدر بزرگوار ناراحت است؟ و از قرائن فهمیدند خبر تازه‌ای شده.

پسر ها وارد شدند و بارها را گشودند و به وضع خود و



حیوانات سر و سامان داده و نزد پدر آمدند، ولی شرمند و سرافکنده و بدتر از آن روزی که یوسف را بردند و خبر دریدن گرگ را آوردند. در آن روز فقط از جبین ایشان خیانت و دروغ هویدا بود ولی خود موفق بودند و اسباب قوت و جسارتی داشتند و توانستند با مهارت و زبردستی دروغی بیورانند. ولی در این سفر شکستهای زیادی به ایشان وارد شده، و حرف راست خود را هم قادر نیستند به پدر عرضه بدارند. شرمندگی شکستن پیمان، خجالت بر باد رفتن آبرو، از دست دادن برادر کوچک و از دست دادن برادر بزرگ، ایشان را از پا در آورده است.

با کمال شرمندگی، در مقابل فامیل، گزارش کار خود را به پدر خود عرضه داشتند.

پدر دل شکسته، نمی‌تواند سخنان ایشان را باور کند، خصوصاً سخنان ایشان را درباره بنیامین. و لذا در جواب ایشان، همان سخنی را گفت که در هنگام شنیدن خبر خوردن گرگ یوسف را، گفته بود: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً قَصَبُوا جَمِیلاً».

پسران یعقوب چون بزرگترین مسؤولیتشان حفظ بنیامین بود و پدرشان ایشان را درباره او متهم می‌دانست، لذا سعی می‌کردند همه تقصیر را به گردن خود بنیامین بیندازند، و بایک اصراری دزدی وی را به رخ پدر پیرمرد افسرده کشیدند.

اینکه حضرت یعقوب (ع) از سخن ایشان، به صدق ایشان، علمی پیدا نکرد، معلوم می‌شود خود فرزندان هم نسبت به دزدی کردن بنیامین یقین نداشتند، زیرا تنها به صرف پیدا شدن پیمان در بار او دزدی او ثابت نمی‌شود، خصوصاً با سابقه پیدایش نقدینه در بار خود ایشان بدون اطلاع ایشان، همان دستی که نقدینه و متاع را در بار گذاشته، ممکن است پیمان را نیز گذاشته باشد. پس باید این برادرها نزد عزیز از او کاملاً دفاع کنند و نکرند. معلوم می‌شود این برادران، با این برادر کوچک محبت زیادی نداشتند و چندان اهمیت نمی‌دادند که او مانع یوسف، از دامان پدر جدا شود. و زمینه‌ای که ایشان را وادار



نمود تا در حق یوسف جنایت کنند درباره بنیامین نیز وجود داشته . و حسادت ایشان نسبت به بنیامین از جهت عزیز بودن و نزد پدر ، دست کمی از یوسف نداشت . منتهی بنیامین آن ملاحظت و شیرینی و جمال یوسف را نداشت . از همین جهت ، پس از پیدا شدن پیمانۀ در بار بنیامین دفاع صحیح از او نکردند که بگویند ممکن است پیمانۀ را یکی از انبارداران و یا درباریان گذاشته باشد ، همان کسی که در سفر سابق نقدینۀ ما را در بارهای ما گذاشت ، اکنون نیز پیمانۀ را در بار برادرمان گذاشته است . بلکه فوری دزدی او را تأیید کردند که دزدی این ماننـسـد برادرش یوسف است ، که برادر همشیر اوست .

بهمین مناسبت ، چون سخنانشان از روی پاکی و اخلاص نبود در دل پدر اثر نکرد ، و پدرشان فرمود : سخنان شما یکاوهامی است که از نفس حسود ، تراویده ، من سخنتان را باور ندارم ، و چاره‌ای هم جز اینکه بنشینم و صبر پیش گیرم ندارم .

با اینهمه مصائب ، حضرت یعقوب قلبش آگاه بود و امید روشنی داشت که خداوند همه فرزندان او را نزد او حاضر خواهد کرد . این روشندلی ، شاید از خوابی که یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده است سرچشمه گرفته باشد . بنابراین ، آنحضرت به آیندۀ سعادت‌مند امیدوار بود .

بهر حال چون قافلۀ مصر آمد و قافلۀ سالار نداشت و خبر وحشت آور گرفتار شدن بنیامین نیز به او رسید یکبارۀ دلش مشتعل شد و پس از سی سال که از فراق یوسف گذشته ، این پیش آمد ناراحتی او را تشدید کرد ، و روی از فرزندان برتافت و در کناری به سوگواری پرداخت و ناله و آسفا کرد و کوه غم در برابرش انبار ، و چشمانش سفید شد .

فرزندان و خویشان می گفتند : چگونه پس از سی سال ، هنوز خاطره یوسف از سر این پدر محو نشده ؟ چرا علاقه او به یوسف که جز نامی نیست روز به روز زیاد شده ؟ این پدر پیر هنوز امید وصال یوسف در دلش هست .



ولی حضرت یعقوب (ع) از یکطرف از سوء نیت و بدبینی فرزندان خود، نیز می‌سوخت، زیرا هنوز با او معارضه می‌کردند و از نام یوسف حسد داشتند که چرا اینقدر یوسف می‌گوئی؟ آری حق داشتند زیرا چون نام یوسف را می‌شنیدند برخود می‌لرزیدند و خیانتشان به یادشان می‌آمد. جنایتی که درباره او و پدر بی‌گناه او کرده بودند جلو چشمانشان می‌آمد و لذا سعی می‌کردند که پدر نام یوسف را نبرد تا اینکه جنایت و خیانتشان که برایشان گران بود، مستور بماند، و دوباره به یادشان نیاید. حضرت یعقوب (ع) اینها را می‌فهمید که ذکر یوسف (ع) بر فرزندان گران می‌آید، لذا برخود می‌پیچید و غم در دلش انبار می‌شد و می‌فرمود: غم خود را به خدا عرضه می‌کنم. من مانند شما از یوسف عزیزم ناامید نیستم. اطمینان دارم روزی برسد و این غبار غم را پاک کنم. ولی فعلاً برای مصالحی خدا ما را به غم فراق مبتلا کرده، در اسرار تقدیر و رازهای تدبیر الهی چه مصلحتهاست فقط خود خدا می‌داند و کس دیگر آگاه نیست: انه هو العليم الحكيم.

یعقوب، اندوه و غصه زیادی در دل داشت. با خود می‌گفت: یوسفا ای آرام دلم ای ماه من چرا از نظرم پنهان شدی؟ تو چراغ محفل من بودی، بلکه نور دلم بودی، از صفای روح تو روح من تازه می‌شد، پس چه باعث شد که دل من و محفل مرا تاریک و افسرده کردی؟ ای عزیز من آیا به کدام بیابانی؟ آیا بستر تو روی خاک است؟ آیا شبها غریبانه سر به بالش خاک می‌نهی؟ آیا توهم مانند من غریب و بی‌کس شده‌ای؟ آیا فراق به تو اثر کرده آیا چشمان جذاب معصومت گریان است؟ عزیز من پدرت پای او از رفتن مانده و چشم او از دید رفته. اکنون نمی‌توانم به زیباییهای طبیعت نظر کنم. عزیزا ظرف وجودم از غصه و اندوه پر شده، تلخیها را به امید فرج و گشایش الهی تحمل می‌کنم. البته در جلو دیگران خود داری می‌کرد.

هرچه زمان بیشتر می‌گذشت و بر سن او اضافه می‌شد، دل او



نازکتر می‌شد. افراد خاندان اسرائیل همه از رنج او، رنج می‌بردند. ولی یعقوب، به تقدیر خدا راضی است و شکایت خود را پیش خلق نمی‌برد و لذا جای ملامتی نیست. او فقط راز دل خود را به خدا می‌گفت و از لطف عمیم او ناامید نیست: **إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ.**

**يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَلَا تَأْتُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْفُؤُومُ الْكَافِرُونَ ۝**

**ترجمه:** ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش خبرگیری و جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید مباشید زیرا جز مردم کافرکیش از لطف و کرم خدا مأیوس نمی‌شود (۸۷)

**نکات:** سال قحطی طول کشیده، آنچه درسفر دوم فرزندان اسرائیل آوردند باکمال قناعت و جیره‌بندی با نزدیک به اتمام است، و در تهیه سفر سوم می‌باشند، و نتوانستند فکر یوسف را از سرپدرشان بیرون کنند، بلکه روز به روز بیشتر شد. به فرزندان خود فرمود: تا شما یوسف را پیدا نکنید و به دست من ندهید دلم آرام نمی‌گیرد. شما از یوسف من ناامید مباشید. او را گرگ نخورده بروید به سرزمین مصر جستجو کنید بلکه او و برادرش را به دست آرید. از لطف خدا مأیوس نباشید زیرا یأس از رحمت خدا شأن کفار است. در اینجا به فرزندان خود چند چیز را خاطرنشان کرد:

۱- از جستجوی یوسف خودداری نکنید و خیانتی که راجع به او و من کرده‌اید و به من اینهمه صدمه وارد شد، در صورتیکه او پیدا شود نگران نباشید. ممکن است خدا از تقصیر شما درگذرد. توبه شما این است که او را بجوئید و از گناه خود نادم باشید.

۲- یوسف زنده است. علاوه بر اینکه از دنیا نرفته در این مدت آسیبی به وجودش نرسیده. شما امیدوار باشید. حال یعقوب (ع) از کجا می‌داند؟ ممکن است از خوابی که یوسف دیده و



هنوز تعبیر نشده این ایمان و اعتماد را دارد. و یا ممکن است از وحی الهی بوده است.

۳- فرزندان را متوجه به گناهشان و توبه آن نموده و راه توبه را به آنان آموخت که توبه هر گناهی مناسب همان گناه است. توبه ترک نماز، قضاء آن است، توبه خوردن مال مردم، دادن به صاحبانش و ... می باشد. توبه هر گناهی وقتی پذیرفته می شود که تا اندازه ای که قابل تدارک است تدارک شود. توبه گمراه کردن مردم برگردانیدن ایشان از گمراهی و راهنمایی بسوی هدایت است. توبه بردن یوسف، جستجو کردن و پیدا کردن اوست.

۴- به فرزندان فهمانید که گناه ایشان قابل عفو است، و وعده عفو و بخشش به آنان داد که اگر یوسف (ع) پیدا شد، من و یوسفم از شما می گذریم و خدا هم در صورت توبه از شما خواهد گذشت.

اینها مقدمه ای شد که اگر فرزندان، یوسف (ع) را یافتند و یوسف، خود را معرفی کرد، اینان از شرمساری خود را نیازند، و مبادا سخته کنند.

و نیز نقل گردیده اگرچه مستبعد است که: حضرت یعقوب (ع) به عزیز مصر نامه ای به این مضمون نوشت:

«از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله، به سوی عزیز مصر المظهر للعدل.

اما بعد بتحقیق پیوسته بلا بر ما خانواده موکل است، اما جدم که دست ها و پا های او را بستند و به سوی آتش افکندند پس خدا آتش را بر او برد و سلام قرار داد. و اما پدرم دست و پایش را بستند و کارد بر حلقش گذاردند تا ذبحش کنند

(و این جمله درست نیست زیرا چنین حادثه ای نسبت به پدرش نبود بلکه مربوط به عمویش اسما عیل بوده. و بعلاوه درست نیست یعقوب از آن شکایت کند، چون ذبح اسما عیل به امر الهی و امتحان الهی بود؟) خدا او را فدا داد.

و اما من فرزندی داشتم که محبوبترین فرزندانم نزد من



بود، پس برادران او، او را به بیابان بردند و با پیراهن خون آلود برگشتند و گفتند او را گرگ خورده. و فرزند دیگری داشتم برادر مادری او، و خود را به وجود او تسلیت می‌دادم، او را نیز بردند سپس برگشتند و گفتند به جرم سرقت به حبس افکنده شده. و ما خانواده نه دزدیم و نه فرزند دزدی داریم، پس اگر این فرزندم را به من برگردانیدی که هیچ، و الا نفرین می‌کنم به نفرینی که به هفت نسل از فرزندان تو اثر کند.

فرزندان یعقوب، نامه او را گرفتند و برای عزیز مصر آوردند، چون قرائت کرد، نتوانست از گریه خودداری کند، و به ایشان گفت: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ. و این اظهار او از همانجا است که چون در قعر چاه بود، خدا به او وحی کرد: لَتَنبِئَنَّهَمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا.

و معلوم باشد که یاس از رحمت خدا برای انسان به وجود نمی‌آید مگر بواسطه اینکه یا خدا را قادر مطلق نمی‌داند و یا او را کریم نمی‌داند و یا او را عالم به تمام معلوم نمی‌داند. و هر یک از این سه عقیده کفر است، و لذا فرموده: إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلُنَا الظُّرُ  
وَجُنَا بِضَاعَةٍ مُزْجَبَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا  
إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ

بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا إِنَّكَ لَا تَكُنْ بِيُوسُفَ  
قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ  
فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِلُّ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ



**ترجمه:** پس چون بر عزیز وارد شدند، گفتند: عزیزا، فشار و تنگدستی قحطی، ما و خانواده ما را آزار داده و یک متاع نـاچیزی آورده ایم، پس کیل کاملی به ما عطا کن و بر ما تصدق نما، زیرا خدا تصدق دهندگان را پاداش می دهد (۸۸) عزیز گفت: آیا دانستید که شما با یوسف و برادرش چه کردید وقتی که نادان بودید (۸۹) گفتند آیا حقیقتاً تو خودت یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است که خدا بر ما منت گذاشته، بیقین هر کس پرهیزکاری کند و صبر نماید (پاداش خوب دارد) زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند (۹۰)

**نکات:** خانواده اسرائیل که از چند خانواده تشکیل می شد در این سالهای قحطی هرچه داشتند فروخته و تمام کرده اند. حال فرزندان برای رفع گرسنگی و حفظ خانواده، برای بار سوم قصد مسافرت برای خرید غله دارند و پدرشان سفارش کرده در این سفر از یوسف (ع) و برادرش جستجو کنند، اما نامی از برادر بزرگ نبرده، زیرا او احتمال داده برادر بزرگ با آنان هم دست می باشد و از جای او با اطلاعند.

فرزندان یعقوب دیدند جستجوی یوسف که سی سال مفقود الاثر شده عقلانی نیست و برادر او هم که گرفتار استرقاق عزیز است، جستجوی از او فایده ندارد، ولی برای اینکه ترک ادب نکنند، با اینکه از یوسف (ع) نشانی نداشتند، سخن پدر را پذیرفتند. ولی آنچه در نظر ایشان مهم است رسیدن به خدمت عزیز و تهیه آذوقه و نجات دادن خاندان خود از قحطی است. و توصیه یعقوب درباره یوسف و برادرش در نظر ایشان اهمیتی نداشت.

بهر حال سالهای قحطی طول کشیده و سرمایه شان از دست رفته و جز متاع کمی چیزی همراه ندارند. بعضی گفته اند مقداری اثاث کهنه برای خرید گندم آوردند. بعضی گفته اند مقداری کشک و پشم و روغن داشتند. در حالیکه در سفرهای پیش یکدسته کاروان و تاجر آبرومند و مقتدری بودند که پول کافی برای خرید داشتند و رهین منت عزیز نبودند، ولی این مرتبه سرافکنده بودند،



زیرا نقدِ قابلی نداشتند.

چون پس از طی راهِ دراز خسته و کوفته وارد مصر شدند،  
اول به سراغ برادر بزرگ خود رفتند و گزارش احوال خود را با  
پدر بیان کردند. آنگاه بادلای امیدوار و باحالتی شرمسار  
وارد بر عزیز شده و به التماس پرداختند و درخواست تصدق از  
عزیز کردند و درباره او دعای خیر کردند که: **إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي  
الْمُتَصَدِّقِينَ**

### حلال بودن صدقه بر اولاد انبیاء (ص)

از جمله: **تَصَدَّقْ عَلَيْنَا...** استفاده می شود که تصدق بر فرزندان  
انبیاء (ع) حلال است. باضافه در کتاب وسائل الشیعه (کتاب  
خمس و زکات) اخبار زیادی وارد شده که صدقه بر اولاد رسول  
(ص) روا است (مراجعه شود). پس اخباری که جعل کرده اند که  
تصدق بر اولاد پیامبران حرام است بر ضد قرآن است.

در اینجا محنت فرزندان یعقوب به کمال رسیده و بمنتهای  
پریشانی و اضطرابند. و عزیز مصر به حالت ایشان رقت کرد که  
همین برادران نیرومند چگونه می گویند: **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا  
وَأَهْلَنَا الضُّرُّ...** و زبان حالشان این است که:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

حضرت یوسف (ع) دید سزاوار نیست ایشان را به حال افسردگی  
به بیند، ابتدا به آنان گفت می دانید شما در سابق بر اثر جهالت  
با برادر بی گناه خود یوسف چه کردید؟ و چه ظلمی درباره آن  
کودک مظلوم روا داشتید؟ شاید خواست به آنان بفهماند انسان  
در حال نیرومندی نباید ستم کند، و این پریشانی شما در اثر همان  
ظلم جهالت است. با این جملات، اضطراب فرزندان زیادتر شد.  
حال غربت و پریشانی و گرسنگی و سرافکندگی، از این یادآوری  
غرق خجالت و حیرت شده اند. زیرا آنروز که یوسف (ع) را به چاه



انداختند کسی جز یوسف (ع) خبر نداشت، عزیز مصر از کجا مطلع شده؟ شدت حیرت و مصیبت و حال بیچارگی ایشان به انتها رسید. و چون آخر شدت گرفتاری، اوّل فرج است، یوسف به ایشان ترحم کرد و تبسم شیرینی به روی برادران کرد و تاج از سرش برداشت تا درست او را ببینند و بشناسند.

برادران در کمال وحشت و حیرت و تعجب احتمال دادند که این عزیز با این مقام و عظمت آیا برادرشان یوسف است؟ اگر او باشد چه افتخاری نصیب ایشان شده. لذا به حالت تعجب گفتند: آیا تو یوسفی؟ آیا همان برادر رنج دیده ما هستی؟ و دانستند که این مقامی که در مقابلش زانو زده اند، همان برادر کوچک است.

یوسف برای اینکه مبادا از رنج و غصه سخته کنند، گفت آری، من یوسفم و اینهم برادر من است، و در اینجا حضرت یوسف (ع) به ارشاد و نصیحت پرداخت.

یوسف موقع شناس، از نظر رهبری به یک نکته مهمی اشاره کرد. البته صاحبان مقام بزرگ از نظر گرفتاری به فکر مطالب معنوی و روحی نیستند. ولی حضرت یوسف (ع) با آنهمه جلال و عظمت در فکر ایمان و تقوی و فضیلت است.

حضرت یوسف (ع) برای ارشاد برادران گفت: آری، دو چیز باعث موفقیت من شده که برای هرکسی پایه سعادت و موفقیت است: اول: تقوی و پاکدامنی و طهارت و حفظ خود از هرگونه آلودگی

دوم: صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات.

من در سایه این دو چیز مشمول لطف حق شدم: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

حال خوب است فرمانروایان جهان از عزیز مصر حضرت یوسف سرمشق گیرند و قسمتی از وقت خود را در راه تقویت ایمان و تقوای خود و مردم صرف کنند، و کمتر به مسابقه تسلیحاتی بکوشند. و اجتماع بشر را به پاکدامنی و معنویت دعوت کنند.



قَالُوا نَالَهُ لَفَدْتُكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ ﴿٩١﴾  
 قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ  
 أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٩٢﴾ اذْهَبُوا بِجِثْمِكُمْ فَاُلْقُوهُ عَلَى  
 وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾

**ترجمه:** برادران یوسف گفتند به خدا سوگند که خدا تو را بر ما برگزیده اگرچه ما خطاکار بودیم (۹۱) یوسف گفت: امروز ملامتی بر شما نیست، خدا گناه شما را میبخشد و او بهترین رحمکنندگان است (۹۲) این پیراهن مرا ببرید و بر روی پدرم بیفکنید او بینا می شود و شما با همه خاندان خود نزد من بیائید (۹۳)

**نکات:** چون برادران یوسف، او را شناختند و خود را در برابرش چون بندگان خوار و ذلیل یافتند فوری به زانو درآمده و به گناه خود اعتراف کردند. چون فهمیدند عزیز مصر با آن جاه و جلال برادران آن است از یکطرف بی اندازه خوشحال و یکنوع غرور و بزرگی در خود حس کردند، آنان خود را غریب و بیچاره می دانستند ولی اکنون خانه عزیز خانه خودشان است و از فقر و تهیدستی دیگر رنج نمی برند، زیرا تمام خزائن مصر دست برادرشان است. و از یکطرف چون نسبت به این برادر خیانت و جفا و بسیار بی انصافی کردند لذا در پیشگاه او بی اندازه شرمسارند. از اینرو در مقابل عزیز دو جمله عرض کردند:

اول اینکه فهمیدیم کار به دست خداست و ما که می خواستیم شما را از پدر دور و در به در کنیم و نزد پدر عزت پیدا کنیم، مورد سوءظن پدر و بدبخت و بیچاره شدیم، و در مقابل، برادر ستم دیده ما را خدا به اوج عزت رسانیده، چه خداوند حکیمی است، بنده پرهیزکار را از قعر چاه به اوج جاه رسانیده، پس بزرگواری و بزرگی شما روی بند و بست و حقه بازی نبوده.



عجا دست مرموزخداي حكيم، در زير و بالاي اين جهان بر  
خلافِ بندگان كه فكر مي‌كنند قدرتي دارند، يكي را به اوج عزّت  
مي‌رساند و لو اينكه برادران او و بلكه تمام جهان نخواهند.  
درگِلشن قدس گفته‌ام:

همه فعل خدا را حكمتي هست  
همي خشم و رضا را عِلّتي هست  
همه افعال او با چند و چونست  
ولي از فهم ما وجهش برونست  
مسلم هست نزد هر خردمند  
كه كس ني‌آگاه از كار خداوند  
نداند بنده اسرار خدا را  
نزيبد گفتن چون و چرا را  
اگر يوسف نرفتي چاه كنعان  
ويا در مصر ني‌ماندي بزندان  
كجا بر تخت شاهي جاش بودي  
كجا در قرب حق مأ‌واش بودي  
كه تا بر مِلّتي خيري رساند  
ز قحطي مِلّتي را وا رها نـد  
شا عرديگر گويد:

عزيز مصر به رغم برادرانِ حسود  
ز قعر چاه برآمد به اوجِ ماهِ رسيد  
برادران چونديدند بزرگي و بزرگواري يوسف از جانب خدا  
است لذا در مقابل او با ميل و رغبّت سرفرود آوردند و چاره‌اي  
جز تسليم نديدند و گفتند: تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا. حضرت  
يوسف (ع) با آن نظرِ بلند و مقامِ ارجمندِ نبوّت به روي خود  
نياورد.

جمله دَوّم برادران اقرار به خطاي خود بود و زبانه‌الشان  
اين بود آيا اين برادرِ بزرگوار از خطاي ما مي‌گذرد يا خير؟  
اگرچه يوسف عزيز، جوانمرد و بزرگوار است، امّا ممكن است



مجرم را تنبیه کند و گوشمالی بدهد نه از جهت انتقامجویی.  
 حضرت یوسف (ع) فرمود: مبادا ناراحت شوید لِاتَثْرِبَ عَلَيْكُمُ  
 الْيَوْمَ، گذشته‌ها گذشت، حتی شما را ملامت نمی‌کنم و به‌روی خود  
 نمی‌آورم و از نظر پروردگار، او دیگر به‌اختیار خودش است،  
 توبه‌کنید يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.  
 ولی برادران یوسف باز از دوجبهت نگرانی دارند:  
 اوّل اینکه پدر بزرگوار را اذیت کردند تا از گریه چشمانش  
 سفید شده.

دوّم از نظر قحطی و تهیدستی که در سفر سوّم نتوانستند  
 نقدینه‌ای فراهم کنند. بنا براین درآینده با این گرانی‌و عائله  
 سنگین چه‌کنند؟

حضرت یوسف (ع) این دو مشکل ایشان را نیز حلّ و بکلی غم  
 از دل برادران برداشت:

أَمَّا رَاجِعْ بِلَهُمْ أَوَّلَ كَلِمَةٍ: إِذْ هَبُوا بَقْمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ  
 عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا. این مرد آسمانی که در قعر چاه و گوشه  
 زندان در غیب به‌دل او باز شده و حل مشکلات برای او آسان  
 شده بطور قطع گفت: پیراهن مرا ببرید و به‌روی پدر افکنید  
 چشمانش روشن می‌شود. برادران او بلکه هرکسی تعجب می‌کند که  
 چگونه با این عمل ساده چشم پدر روشن می‌شود؟ آیا این کشف  
 جدیدی و یا فورمول علمی دارد و یا پیراهن او پیراهن بهشتی  
 است؟ هرکس خیالی می‌کند، ولی باید گفت چه عیبی دارد که  
 حضرت یوسف مانند عیسی باشد و یک‌کس را شفاء بدهد.

وَأَمَّا رَاجِعْ بِلَهُمْ دَوِّمَ وَ نِگَرَانِی از قحطی گفت بروید  
 تمام خانواده خود را بیاورید و شهرنشین گردید. من عهده‌دار  
 معاش ایشان هستم: وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ.

سپس حضرت یوسف (ع) برادران را به پادشاه مصر و رجال  
 کشور معرفی کرد، و این معرفی تأثیر بسیار خوب و عمیقی داشت.  
 زیرا اهل مصر تاکنون گمان می‌کردند یک غلام کنعانی بر اثر  
 لیاقت، این قدر محترم و محبوب شده و عقیده داشتند که فرمانده



آنان یک بنده زر خرید است . ولی چون یوسف (ع) برادرانش را معرفی کرد ، معلوم شد نواذه ابراهیم خلیل الرحمن و دارای نسب بزرگ و فامیل محترمی است که به بزرگی معرفی شده . با ضافه برای اینکه برادران را شاد کند و از خجالت نجات دهد به ایشان فهمانید که شما باعث عزت و مزید احترام من شدید . پس از آن ، حضرت یوسف (ع) از پادشاه مصر یک مرتع و چراگاهی مناسب برای خاندان یعقوب به واگذاری خواست و اوهم واگذار کرد تا مهاجرت کنند و خود را از تنگی و فشار قحطی نجات دهند . و وسائل و عرابه ها نیز در تحت اختیار آنان گذاشت با مرکبهای زین کرده که تا تمام اثاثیه و گله خود را به مصر انتقال دهند . و اگر میخواست به ایشان کمک دهد تا در فلسطین باشند هم از یکدیگر جدا بودند و هم بودجه حمل و نقل خواریبار زیاد میشد .

بهر حال فرزندان یعقوب به کمال غرور و موفقیتی که به خاطرشان خطور نمی کرد ، رسیدند ، زیرا هنگامی که خواستند به سوی مصر حرکت کنند پریشان و نگران و مورد سوء ظن پدر و متحیر بودند که چگونه امر پدر را در مورد جستجوی یوسف (ع) اطاعت کنند ، و کاری کنند که دیگر خاطره خیانتشان تجدید نشود ، و از طرف دیگر نگران گریه و نابینائی پدر و از طرف دیگر فشار تهدیدستی و بضاعت ناچیز .

اما حالا دیگر تمام این غصه ها و گرفتاریها بر طرف شده پس در حالیکه از خوشحالی سرشار و لبریز بوده آماده حرکت شدند و از نشاط روی پای خود نمی ایستند . و با برادر بزرگشان و به ظن قوی با بنیامین یا زده نفری تصمیم به حرکت دارند ، برای اینکه بنیامین کسان خود را به بیند و کارهای شخصی خود را انجام دهد .

اما پیراهن به دست کیست و کدامیک افتخار حمل پیراهن را دارد ؟ معلوم نیست و شاید پیراهن را قبلاً فرستادند که تا میرسند پدر خود را بینا ببینند .



وَلَمَّا فَصَلَ الْيَعْقُوبَ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أُنْفِثُ الْبُرُودَ  
قَالُوا أَنَشَاءُ لَكَ لِمَ تَصِلُ إِلَيْهِ ۚ

**ترجمه:** و چون کاروان از مصر بیرون شد پدرشان گفت: براستی من بوی یوسف را می‌یابم اگر نسبت غلط به من ندهید (۹۴) گفتند: به خدا قسم تو در همان گمراهی دیرین خود هستی (۹۵)

**نکات:** خاندان قحطی‌زده یعقوب (ع) روزشماری می‌کنند که بزرگان‌شان غله بیاورند. و می‌دانند چند روز سفر ایشان طول خواهد کشید و حدس می‌زنند همین روزها از مصر خارج خواهند شد. دیگر چه خبر شده چیزی نمی‌دانستند. ولی سخن تازه‌ای از یعقوب (ع) می‌شنوند که باورکردنی نیست. آیا یعقوب خبر غیبی از وحی می‌گوید؟ می‌گوید: من بوی یوسف می‌یابم، زمان وصال نزدیک شده. آینده سعادتمندی که از خواب یوسف در سی سال قبل حدس می‌زد، بهمین زودی رخ می‌دهد. درچهره یعقوب (ع) نشاطی نمایان است. گویا به او وحی شده. آیا اگر به وسائلی مانند گیرنده می‌شود صدرا از فرسنگها از شرق و غرب گرفت اما بوی یوسف را چگونه می‌توان گرفت؟ مگر یوسف چه بوئی دارد؟ چگونه تا به حال این بو را بانیروی شاه نبوت نگرفته و حال دریافته؟ می‌توان گفت مقصود از بوی یوسف، بوی دیدار است. مثلاً می‌گویند در فلان جنگ بوی فتح و ظفر می‌آید که فتح و ظفر نزدیک شده. بوی صلح می‌آید یعنی صلح نزدیک شده. اگرچه صلح و ظفر بوی ندارد. و مقصود حضرت یعقوب ظاهراً همین است که دیدن یوسف (ع) و وصال او نزدیک شده.

علمای تفسیر دیده‌اند پیراهن یوسف (ع) و یا خود یوسف (ع) بوئی نداشته تا از مصر به کنعان برسد، زیرا پیراهن یا از پنبه یا کتان و یا ابریشم است و اینها بوی مخصوصی ندارند. رائحه خوش از گل و یا از بعضی روغن‌هاست که هوا ذرات لطیف آنها را پراکنده می‌کند، ولی این خاصیت در پیراهن و یا جسم



یوسف نیست، این است که بعضی گفته مقصود شامه باطن است که چیزهایی را از دور درک می کند مانند گوش باطن و یا چشم باطن که چیزهایی را درک می کند که با چشم و گوش ظاهر نمی توان درک کرد، و از این جهت در آیات بسیاری کفّاری که چیزی را درک نمی کردند خدا کر و کور خوانده یعنی کر و کور باطنی و یا مثلاً در روایات آمده که چند طائفه بوی بهشت را از پانصد سال راه درک می کنند و چند طائفه از گنهکاران بوی بهشتی که از پانصد سال راه، می وزد درک نمی کنند. و یا رسول خدا (ص) فرموده: بوی اویس قرن را از یمن می شنوم و استشمام می کنم: اَبّی اَشْمُ نَفْسِ الرَّحْمَنِ مِنْ صَوْبِ الْيَمَنِ. و یا مجنون عامری می گوید:

أَرَادُوا لِيُخَفُّوا قَبْرَهَا عَنْ حَبِيبِهَا

وَ طِيبُ تُرَابِ الْقَبْرِ دَلٌّ عَلَى الْقَبْرِ

که این شامه باطنی و یا شامه نبوت بوده که یعقوب (ع) داشته ولی دیگران نداشتند و سخن او را باور نمی کردند. ولی باید گفت مقصود یعقوب از جمله: اَبّی لَاجِدُ رِيحِ يُوسُفَ، همین قرب وصال است نه بوی آن. آیا بوی خوش یوسف عزیز در رشته هایی از مهر بوده که از مصر تا کنعان کشیده شده، امواج محبت و یا امواج و اشعه نبوت این بو را از پسر به پدر رسانیده؟ آیا این امواج از امواج رادیو حسّاستر و دقیقتر بوده و امکان دارد که محبت امواجی داشته باشد که در پیشرفت صنعت کشف شود. و اگر امواجی داشته، حتماً از خاندان آنحضرت مخفی بوده و الا نمی گفتند اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ. ممکن است در آینده دستگاهی اختراع شود که موجهای مهر و محبت را از شرق به غرب برساند، آیا حضرت یعقوب (ع) از طرف خدا چنین دستگاهی داشته؟ چنانکه آوازه های عالم ماده را به گوش جهانیان می رسانند، همانطور بوی یوسف را با دستگاه غیبی قلبی می رسانده؟ کما اینکه آواز حقایق را از کنگره عرش به گوش رسول خدا (ص) می رساندند. در روایتی هم آمده که هنگام هرنمازی جارچی از عرش ندا می کند: برخیزید و با نماز خود آتشی که در پشت سرافروخته اید خاموش



کنید. آیا محتاج به این توجیهات می‌باشیم و یا خیر بگوئیم مقصود همان قرب وصل است مجازاً.

مفسران آمده‌اند برای پیراهن توجیهاتی کرده‌اند که پیراهن، پیراهن بهشتی بوده از حضرت ابراهیم (ع) لذا چنین بوئی داشته. ولی تمام این علل، علل است.

نواده‌های یعقوب چون سخن پیر روشن ضمیر را باور نمی‌کردند می‌گفتند: گرسنگی برای ما بس نیست که این پیر هم قوز بالا قوز شده و سخنان باور نکردنی می‌گوید. لذا به او گفتند: تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ. اینان حق داشتند چون جریانات پشت پرده و اسرار پنهانی عالم الهی را خبر ندارند. خیال می‌کنند سخن یعقوب (ع) تو خالی است. ولی آینده‌شان داد که آن پیر روشن ضمیر حقایق را درک کرده که سایر مردم از درک آن عاجز بودند و کسانی بعلت غرور علمی و جهل مرکب و کسانی هم از نادانی انکار می‌کردند و لذا خود یعقوب (ع) عذر آنان را بیان کرد و فرمود من می‌گویم بوی یوسف را می‌شنوم ولی شما حس مرا غلط می‌دانید.

فَلَمَّا اَنَّ جَاءَ الْبَشِيرَ الْفُتًى عَلَى وَجْهِهِ فَلَمَّا بَصُرًا

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَۙ

قَالُوْا يَا اَبَانَا اَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوْبَنَاۙ اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَۙ

قَالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيْۙ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُۙ

**ترجمه:** پس چون بشیر آمد پیراهن را بر صورت یعقوب انداخت که بلافاصله او بینا شد، گفت آیا به شما نگفتم که از جانب خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (۹۶) گفتند ای پدر برای گناه ما آمرزش بخواه زیرا ما خطاکار بودیم (۹۷) گفت بسزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌کنم زیرا او آمرزنده رحیم است (۹۸)



**نکات:** خانواده یعقوب از مسافرین خود استقبال کردند، مسافرین که به اندازه احتیاج غله وارد کرده اند، خوشحالند، ولی در قیافه آنان نشاط و مسرتی زیاده از اینها دیده می شود، زیرا این دفعه مانند دفعات سابق نیست. این دفعه تمام مشکلات آنها حل گردیده و بسیار شاد و خرسندند.

اول کاری که کردند پیراهن یوسف را برای پدر آورده اند. بعضی نوشته اند که یهودا چون حامل پیراهن خون آلوده او، روزی که او را به چاه انداختند بود همان او حامل پیراهن یوسف (ع) در امروز شد تا تلاقی مافات شود.

آیا یکی از فرزندان او حامل پیراهن است یا دیگری بنام بشیر است، و از کاروان جلو افتاده.

بعضی گفته اند مالک بن ذعر رئیس کاروانی که یوسف را از برادرانش خرید او بوده.

بعضی گفته اند کنیززاده یعقوب بوده که در کودکی او را از مادر جدا کرد و به کاروان مصر فروخت و به دیار مصر برده شد، چون یعقوب (ع) او را فروخت، مادرش به خدا نالید و گفت خدایا فرزند یعقوب را از او جداکن و تا چشم من به فرزندم نیفتد، یعقوب هم فرزند خود را نبیند، دعای او مستجاب شد. و نام کنیززاده بشیر بود.

و همین بشیر حامل پیراهن است، که موقع ورود به کنعان بیرون کنعان به یک پیره زن برخورد که بر سر آب آمده بود، از او نشانه خانه یعقوب را پرسید؟ پیره زن گفت چه کار داری؟ گفت: می خواهم مژده یوسف را به او برسانم. پیره زن گفت خدایا من از تو درخواست کردم تا فرزندم را نبینم، یعقوب یوسفش را نبیند. بشیر گفت ای پیره زن نام فرزندت چیست؟ گفت نامش بشیر است و به کاروان مصر فروخته شد، او را به مصر برده اند و سالهاست خبری از او ندارم، و نامها و نشانه هائی گفت که بشیر دانست او مادرش می باشد. گفت مادر جان مژده بده که به آرزوی خود رسیدی. من همان فرزندت بشیر هستم. مادر، او را در آغوش گرفت و تاسرای



یعقوب، او را راهنمایی کرد. به مجرد ورود، پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت، بدون فاصله دیدگان از کاررفته یعقوب باز شد و بینا گردید: فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا. و همان نیرو و توانائی و نشاط را که قبل از مفارقت یوسف داشت به او برگشت.

حضرت یعقوب (ع) از فراق عزیزش و اندوه بسیار، سرگردانی داشت و به اشخاص چندان توجهی نداشت. و چون مژده یوسف (ع) و پیراهن او رسید، آنحضرت به حال نشاط و بصیرت برگردید و چشم گشود و فرزندان خود را که از مصر آمده اند در برابر خود دید. خاندان یعقوب پس از سالها نگرانی غرق شادی شدند. خود آن پیره مردِ بلاکشیده به بصیرت پس از پریشانی و فرج پس از شدت و نشاط بعد از محنت رسید.

خبر بینا شدن آنحضرت منتشر و دسته دسته مردم به دیدن وی می آیند. یعقوب (ع) قبل از هر چیز از فرزندان و احوال یوسف و چگونگی مقام و ریاست وی سؤال کرد و از جریاناتی که بین ایشان و یوسف گذشته پرسشهایی نمود؟ و فرزندان پذیرا ثیهای او را نقل کردند.

موقعیت و عظمت یعقوب نزد فرزندان زیاد شد. زیرا سابقاً اگر گفته بود بروید از یوسف جستجو کنید و یا می گفت روزگار وصل نزدیک شده، سخن وی را از ضعف عقل می گفتند. ولی اکنون بر همه روشن شده که آنچه این پیر خردمند می گفته از الهام غیبی و اخبار لاریبی بوده، و از طرفی فرزندان نزد وجدان خود سرافکنده بودند و با شرمندگی به روی پدر نظر می کردند. از این جهت برای اِرشاد و تخریب خواهی ایشان که کلمات او را اهمیت ندارند و از لطف پنهانی الهی بی خبر بودند، فرمود: مَنْ أَزْخَدَا وَلَطْفًا وَ چیزها می دانم که شما نمی دانید: إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ، حال دانستید که دست قدرت خدا در غیب این عالم چه نقشه ها ترسیم می کند و چگونه علل و اسباب ظاهری را به هدفی که خود می خواهد سوق می دهد؟ حالا فهمیدید که در سختیها و بلاها چه حکمتها و چه گنجها می باشد؟ فرزندان با کمال شرمساری و خجالت



در مقابل او به جهل و خطاهای خود اعتراف کرده، و به حکم فطرت اخیل و نجابت موروثی، از اعمال گذشته خود پشیمان هستند. و همانقدر که پس از شناسائی یوسف (ع) در مقابل برادر جوانمرد خود سرافکنده و شرمنده بودند، اکنون در مقابل پدر خیرخواه خود نیز چنینند. و از گناهی که سالها کرده و پدر خود را سوزانیده اند پشیمان می‌باشند.

چون پدر را آزار داده‌اند، اگر بخواهند توبه‌کنند و خدا از گناه ایشان درگذرد باید حق پدر را اداء کرده و اول نزد او عذرخواهی کنند، زیرا در حق الناس تا گناهکار، حق مردم را اداء نکنند، توبه او پذیرفته نیست. فرزندان یعقوب (ع) به پدر خود ظلم کرده‌اند و خوشبختانه پدرشان زنده است، باید اول طلب عفو از پدر کرده و از او بخواهند که از خطای آنان درگذرد. و باضافه از او التماس دعا کنند که از خدا بخواهد که خدا ایشان را بیا مرزد. و باضافه خود نیز از خدا، مغفرت بخواهند این بود که عرض کردند: يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ، ای پدر از خدا برای ما طلب مغفرت کن.

حضرت یعقوب (ع) پدر مهربان است و از شرمندگی فرزندان خود ناراحت است، و لذا بدون اینکه ایشان را سرزنش کند وعده داد که به همین زودی برای شما، از خدا طلب آمرزش می‌کنم. در تفسیر آمده که وعده استغفار و طلب آمرزش از خدا را به ایشان داد که نیمه شب جمعه موقع استجاب دعا برای ایشان از خدا مغفرت بخواهد.

در اینجا از این قصه بعضی به اشتباه افتاده و گفته‌اند: چون فرزندان یعقوب از یعقوب درخواست استغفار کردند، پس مانعی ندارد هر کسی، از پیغمبر و یا امامی، در این زمانها که نه پیغمبری در دنیا می‌باشد و نه امامی، درخواست استغفار کند، بلکه لازم است همین کار را بکند تا خدا او را بیا مرزد. و این سخن اشتباه است زیرا:

اولاً فرزندان یعقوب به او ستم کرده بودند و بر آنان لازم



بود از او عذرخواهی کرده و نزد او برای عفو بروند. ولی دیگران که به پیغمبر و یا امام، ستمی نکرده‌اند تا نزد او برای طلب مغفرت بروند.

ثانیاً حضرت یعقوب (ع) زنده و حاضر بود و برای فرزندان او ممکن بود نزد او بروند. اما برای مردم دیگر که پیغمبرشان سالهاست از دنیا رفته چگونه نزد او بروند؟ ممکن نیست از او چیزی بخواهند زیرا پیغمبر از دنیا رفته، و اما می‌که سالها است از دنیا درگذشته و به‌دارالسلام الهی می‌رود، حاضر و ناظر نیست تا کسی از او درخواست کند.

ثالثاً خدا فرموده: اَدْعُوا رَبَّكُمْ، و نفرموده اَدْعُوا نَبِيَّكُمْ و حضرت امیر در نهج البلاغه فرموده: اِنَّ اللَّهَ لَيْسَ لَهُ بَابٌ وَلَا لَهٗ بَوَابٌ، وَ هُوَ حَاضِرٌ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَعَ كُلِّ اِنْسَانٍ وَ جَانٍ.

رابعاً این خرافاتیان یا اَبَانَا اسْتَغْفِرْلَنَا ذُنُوبَنَا را خوانده‌اند ولی جمله‌ای که حضرت یعقوب در آیه ۶۷ به فرزندان خود فرموده، نخوانده و یا نفهمیده‌اند که فرموده: مَا اُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ اِنَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلَّهِ. یعنی من برای شما اثری ندارم و نمی‌توانم از طرف خدا برای شما کاری بکنم، فرمان و حکم فقط با خداست.

آری وظیفه فرزندان یعقوب این بود که تا پدرشان فوت نکرده و زنده و حاضر است، نزد او بروند و از او گذشت بخواهند. و طریقه استغفار آنان چنانکه نوشته‌اند این بود که حضرت یعقوب (ع) در جلو می‌ایستاد و دعا می‌کرد و فرزندان او در عقب او صف بسته آمین می‌گفتند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ اَوَىٰ الْاِبْنَةُ اَبُوهُ

وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ اِنَّ شَاءَ اللّٰهُ اَمِنٌ ۚ

وَرَفَعَ اَبُوهُ عَلَى الْمَرْثِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا اَبَتِ



هَذَا أَوَّلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ فَذَجَعَهَا رَبِّي حَقًّا وَفَدَّ أَحْسَنَ بَيْتٍ  
إِذَا أَخْرَجْتَنِي مِنَ الْجَحِيمِ وَجَاءَ بِكَرْمٍ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ  
بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

**ترجمه:** پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را نزد خود جای داد و گفت: وارد مصر شوید ان شاء الله ایمنید (۹۹) و پدر و مادر خود را روی تخت برد و به سجده در مقابل او افتادند. و یوسف گفت: ای پدر من، این است تأویل خوابی که قبلاً دیده بودم، خدا آنرا درست و راست نمود، و بیشک خدا نسبت به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج نمود و شما را از بیابان به شهر آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم را بهم زد، براستی که پروردگارم بر آنچه خواهد لطف کامل دارد زیرا او دانای حکیم است (۱۰۰)

**نکات:** حضرت یوسف (ع) برادران خود را در آن سفر سوم، با دو بیست شتر و چندین عرّابه به کنعان فرستاد و از ایشان دعوت کرد که باید خود از آنجا قطع علاقه کنند و با هر چه دارند به مصر کوچ کنند و در مصر اقامت نمایند.

چون برادران به کنعان وارد شدند با شوق و نشاطی، پذیرائی یوسف و مقام شامخ او را به پدر و فامیل خود اطلاع دادند، و برای کوچ کردن مهیا شدند، و البته این کار لازم بود زیرا هنوز سالهای قحطی به آخر نرسیده بود و خاندان او احتیاج کاملی به همراهی یوسف داشتند. لذا چون مقام و منزلت یوسف و محبوبیت وی را نزد مردم مصر دانستند به پدر خود عرضه داشتند که در اثر زحمات و خدمات خالصانه و فعالیت های خیرخواهانه مداوم یوسف در حفظ یک کشور بزرگ و اینکه یک ملت بزرگی را از نابودی نجات داده، و نقش او را در حیات اقتصادی و معلومات او در کنترل غله و تقسیم صحیح آن را توضیح دادند، گفتند که



فعلاً یوسف اختیارات وسیعی دارد و او خود دعوت کرده که پسر از بی‌نا شدن پدر، همه به مصر برویم و در پناه حمایت وی زندگی مرفهی را آغاز نمائیم.

### حرکت کاروان شادی به سوی مصر

خاندان یعقوب در حالیکه پدرشان بی‌نا شده و یکی از ایشان به مقام و قدرت فوق‌العاده‌ای رسیده و امکان نجات از قحطی برای ایشان فراهم شده، همه خرم و شادان و امیدوار به آیندۀ درخشان توگوئی جان تازه‌ای در کالبد افسردۀ ایشان دمیده، تمام نیروی خود را برای حرکت و رسیدن به مصر به کار انداختند و با علاقه و نشاط مخصوصی دوازده روز را به نه‌روز طی مسافت کردند.

کاروانی است لبریز از شادی و نشاط، بادلهای مملو از علاقه به یوسف (ع). خصوصاً پدر پیری که سالها آرزوی وصال پسر داشته و معلوم است از نشاط در پوست خود نمی‌گنجد و دقیقه‌شماری می‌کند تا کی فرزند عزیز ارجمند خود را در آغوش گیرد. و از آن طرف، حضرت یوسف (ع) که سالها به فراق والدین مبتلا بوده در حالت انتظار است که کی شود این هجران تبدیل به وصال گردد.

چون پیک خاندان اسرائیل به مصر رسید و خبر ورود ایشان را به مصر رسانید، یوسف (ع) که مشتاق برای تعظیم و احترام به پدر و مادری است که سی سال است آنان را ندیده تا بیرون شهر که مقر ریاست اوست به استقبال شتافت.

جمله: **اُدْخُلُوا مِصْرًا** ... دلالت دارد که یوسف (ع) به استقبال آمده و ملاقات در خارج مصر بوده، و البته وزراء و رجال دولت مصر و لشکری و غیرلشکری از طبقات دیگر، به احترام عزیز مصر همه در موکب وی به استقبال شتافته‌اند.

مسلم است وقتی که یعقوب (ع) و همراهان وی، دورنمای موکب



یوسف (ع) را می‌بینند شور و هیجان شدیدی در هر دو طرف پدید می‌آید. یعقوبِ بلاکشیده که سالها بادلِ امیدوار به انتظارِ وصال بوده و تلخیهای جدائی را متحمل شده، اکنون نه بایک دل بلکه با صد دل اشتیاق دارد از میانِ موکب، یوسف عزیز خود را که سالها از دامنِ پدر و مادر جدا شده ببیند. البته قلم نمی‌تواند شرحِ وصال پس از هجران را بنگارد.

از جمله: **فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ**، معلوم می‌شود که موکب یوسف سرِ راه در انتظار بوده، و حضرت یعقوب (ع) براو وارد شده. پدر و مادر یوسف در حالیکه از شوق وصال در سوز و گدازند با پای شوق نزد یوسف شتافتند، و فرزندِ عزیز را چون جان شیرین در آغوش کشیدند و موکبِ یوسفی همه آماده پذیرائی مهمانان تازه واردند.

تا حضرت یوسف (ع) پدر و مادر را دید ایشان را در آغوش کشید و ایشان را در نزد خود جای داد. و زبانِ حالِ پدرِ بزرگوار و یا مادرِ داغدیده اینست که عزیزا جریانِ حوادث، ما را به جدائی تو مبتلا ساخت و دلِ ما را آب کرد و جانمان را سوخت. تو آن روز که کودکِ نورستهای بودی از آغوشِ محبتِ ما جدا و در مسیرِ حوادثِ تلخ واقع شدی و همواره آه و سوز و دعای ما بدرقه راه تو بوده است.

و در تاریخ است که تا پدرِ بزرگوار او را دید گفت: **الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذْهَبُ الْأَحْزَانِ**. یوسفِ بزرگوار که در این حال غرقِ احساسات و در میانِ امواج هیجانات بود با کمال تواضع و خلوص پدر و مادرِ بزرگوارِ خود را در کنار مهر و محبت و قدرت خود جای داد، و نوید امنیّت و آسایش به ایشان داد که از این به بعد دیگر از محنتِ فراق و تنگی و قحطی خلاص شده‌اید، و نگرانی نداشته باشید و محترمانه با کمال آسایش زندگی خواهید نمود. اینک حرکت کنید و به شهر وارد شوید.

از جمله: **آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ جَمَلُهُ: رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ** چند چیز استفاده می‌شود: یکی اینکه مادر آنحضرت تا آنوقت



زنده بود، پس آنچه نوشته‌اند که یوسف در سفری که بعنوان بندگی او را خریدند و به طرف مصر حرکت کردند به قبر مادر رسید، و خود را از شتر انداخت بر سر قبر مادر و به گریه و زاری پرداخت، دروغ است.

و دیگر اینکه گویند که چون یعقوب وارد مصر شد، یوسف به استقبال وی آمد و خواست به احترام پدر پیاده شود، ولی جاه و جلال ریاست مانع شد و پیاده نشد و لذا جبرئیل آمد و نور نبوت را از کف او بیرون برد، تماشا دروغ است زیرا آیه چنانکه شرح آن گذشت دلالت دارد که یوسف به حالت انتظار آماده بود و حضرت یعقوب (ع) بر او وارد شد و یوسف او را در آغوش گرفت و نزد خود جای داد، و پس از ورود به مصر هم والدین خود را با احترام کامل بالای تخت نشانید: **وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ**. آیا می‌توان گفت یوسفی که خدا آنهمه از او تعریف کرده و از محسنین است و از ذکر خدا غافل نیست و در تمام مدت ریاستش آنی از عدالت روگردان نبوده، اکنون برای پدر خود کبر و غرور بخرج دهد. این بهیچوجه باورکردنی نیست.

خاندان یعقوب، پس از ورود به مصر به سوی مرکز ریاست و کاخ خصوصی عزیز حرکت کردند و چون به مقصد رسیدند با راهنمایی مأمورین مرکبهای خاندان یعقوب را به محل معینی بردند، و آن خاندان را با کمال احترام وارد ساختند. در این موقع یوسف جوانمرد (ع) با کمال تواضع والدین خود را بر تخت ریاست خود نشانید. **وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا**.

پس از آنکه والدین خود را بالای تخت برد قرآن می‌گوید: **خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا**. آیا ضمیر خروا به برادران برمی‌گردد و یا به برادران و والدین یعنی به همه برمی‌گردد که در اینجا همه در مقابل یوسف به خاک افتادند در حالیکه حضرت یوسف، تاج بر سر و لباس رسمی با عظمت در بر دارد. آیا از جلال یوسف خیره شدند و یکباره برای تعظیم وی سجده کردند و شاید این ادب، معمول مصریان بوده و یا خیر برای شکر خدا که یوسف را به این مقام



رسانیده سجده کردند.

حضرت یوسف (ع) در اینجا برای شکرگذاری و یاد خدا و الطاف او نطقی ایراد کرد و به پدر و برادران، احسان الهی را تذکر داد و یادی از کودکی خود نمود و چند جمله بیان کرد:

۱- **يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ .** یادخواهی کرد که در طفولیت از توجه پروردگار دیده بود و پدرش تعبیر کرده بود که خدا تورا به مقام عالی می‌رساند، و از تاویل احادیث به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند. اکنون پس از چندین سال این خواب تعبیر شده و تحقق پیدا کرده و خدا او را به مقام عالی رسانیده که پدر و مادر و برادران وی، برای وی تعظیم کردند، و آل یعقوب به برکت او و در پناه او، از رنج قحطی و از زندگی بیابانی آسوده گشتند. حال که همه در این بزم پرشکوه غرق شادیند باید یاد خدا کنند. یوسف برای حق شناسی و سپاسگزاری خدا را فراموش نکرده می‌گوید: **قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا .** آن خواب را خدا تحقق بخشید نه فکر من و نه قدرت من.

۲- **يَادِي از ایام زندان کرده و زمان زندان و زندانیان را فراموش ننموده، این لطف و عنایت پروردگار است که مظلومی را نوازش کرده و بنده بیچاره‌ای را از چنگال ظلم و ستم و استبداد نجات بخشیده و بی‌گناهی او را بر همه روشن و آبروی او را حفظ کرده و به یکی از مقامات حساس رسانیده، ای پدر بزرگوار این خواست خداست که: **قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ.** و اما چرا حضرت یوسف (ع) نجات از چاه را یاد نکرد، برای اینکه به برادران گوشه‌ای نزنند زیرا به ایشان فرموده: **لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ.****

۳- نجات از تفرقه و جدائی کسان را یاد می‌کند که خدا نعمت بزرگی به خاندان ما عطا کرده و شما را از بیابانگردی به تمدن شهری رسانیده که برای ترقی و تکامل، همه‌گونه وسائل موجود است، از مسجد و مدرسه و سایر مواهب الهی برخوردار شوید: **وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ .** خاندان ما اکنون می‌توانند زندگی



آبرومندی نموده و در راه ترقی و تکامل در حدود امکانات قدم بردارند.

۴- نجات از اختلاف کلمه و فتنه شیطانی که میان من و برادرانم فتنه کرد و صفا و اتحادی که داشتیم از بین برد و به القاء حسد، برادرانم را وادار کرد که مرا دور کنند و مرا بعنوان زرخرید بفروشند و برای پدر دل شکسته ام چه حوادث تلخی بوجود آورد. اینک جدائی ما تبدیل به وصال شده و روابط من و برادرانم به صلح و یکرنگی برقرار شده و تیرگی و کدورت ما تبدیل به دوستی و علاقمندی شده است. مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي.

در اخبار است که در اینجا یعقوب (ع) از یوسف (ع) پرسید که برگوی برادران با تو چه کردند؟ یوسف سزاوار ندید که درد دل پدر را تجدید کند و برادران را خجالت دهد، گفت: ای پدر فعلاً وقت آنست که به شکر اشتغال ورزیم نه به شکایت. و بالاخره خدای لطیف حکیم ودانا درباره ما هرچه مصلحت بوده بر اساس حکمت و علم انجام داده و نباید الطاف او را فراموش کرد.

و یکی از فتنه های نفسانی و شیطانی که خدا یوسف را حفظ کرد و نجات داد این است که چون یوسف دارای معرفت و محبت الهی بود او را به عشق زلیخا مبتلا نکرد و از آلودگی عشق که یک بیماری شدید نفسانی است محفوظ داشت. یکی از آثار ایمان و محبت خدا، این است که انسان عشق مفرط و محبت جنون انگیز نسبت به موجودات عالم ماده پیدا نمی کند زیرا وقتی نور ایمان در دل انسان شدیداً نیرو گرفت نمی گذارد نمایشات و زیبائیهای عالم ماده انسان را فریب دهد و دیوانه وار دنبال آن بدود. این است که علی (ع) در صفات مؤمنین به خدا فرموده: عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ. و از امام صادق (ع) از عشق پرسیدند؟ فرمود: قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ. دلهائی که از یاد خدا تهی شدند شیرینی محبت دیگران در آن، اثر



می‌بخشد.

طبق بعضی از تواریخ، خاندان یعقوب، هفتاد و سه و یا هفتاد و پنج نفر به‌شمار می‌آمدند که حضرت یعقوب (ع) بزرگ‌ایشان بود و حضرت یوسف (ع) که صدراعظم مصر بود با تحصیل اجازه از پادشاه مصر، سرزمین جوشن را که مرتع و چراگاه خوبی بود در اختیار ایشان گذاشت که در آنجا مسکن کنند، و گله‌های خود را به‌چرا ببرند و پدر بزرگوار خود را در کاخ مخصوص جای داد، و برادران به‌کارهای خود پرداختند. و معلوم نیست تا چه اندازه وارد کارهای دولتی شدند یا خیر؟

طولی نکشید که حضرت یعقوب (ع) پس از صد و چهل سال در بستر احتضار افتاد. حضرت یوسف (ع) به‌بالین او حاضر بود، و فرزندان خود افرائیم و منسی را نزد او حاضر کرد. و حضرت یعقوب ایشان را برکت داد.

حضرت یعقوب (ع) در حال احتضار، در حضور تمام فرزندانش وصیت مهمی ایراد کرد که در قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۳۲ و ۱۳۳ ذکر شده و به‌فرزندانش فرمود پس از فوت من چه را خواهید پرستید؟ عرض کردند خدائی که معبود تو و ملجأت تو و پدرانت اسحاق و اسماعیل و ابراهیم بوده. این وصیت را نمود برای آنکه فرزندان او ملایم توحید و خداپرستی باشند و دیانت توحید را که وسیله عزت و سعادت آنها در دنیا و آخرت می‌باشد حفظ کنند. و چون حضرت یعقوب (ع) از دنیا رفت با تشریفات کاملی جنازه او را به خاک سپردند. و خود حضرت یوسف (ع) صد و بیست سال، عمر کرد.

رَبِّ قَدْ آتَيْنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمَنِي مَا أُعَلِّمُ فِي السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْتَ مَوْلَانَا وَكَانَ الْخَلْقُ كُلُّهُ أَمْرًا

**ترجمه:** پروردگارا تو پادشاهی به من عطا کردی و تعبیر و تأویل مشکلات را به من آموختی ای ایجاد کننده آسمانها و زمین تویی



صاحب اختیار من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان از دنیا ببر و به شایستگان ملحق فرما (۱۰۱)

**نکات:** دل بیدار حضرت یوسف (ع) با همه ریاست و گرفتاری، به حکومت و مقام آلوده نشد و از یاد خدا غافل نگشت. در وقتی که در اوج قدرت است دلش از نور ایمان لبریز بود، و از لذت مناجات با خدا دست نکشید. ولی مردم دنیا پرست به اندک ریاستی از خدا غافل می‌شوند و جلوه‌های قریب‌نده ریاست دل‌آنان را می‌لرزاند و به دنبال خود می‌کشد. ولی فرزندان یعقوب، خود را ناچیز می‌شمرد و عرض می‌کند: خدایا این ریاست و فرمانفرمائی و علم‌حلّ مشکلات را تو به من عنایت کردی و زمام اختیار من به دست قدرت توست و ولیّ امر من در دنیا و آخرت تویی، و من که برای خود لیاقتی فکر نمی‌کنم و خود را شایسته نمی‌دانم خودت مرا در زمره صالحین به‌شمار آور، و در ضمن کلام خود اشاره کرده که این ملک و پادشاهی را تو به من عنایت کردی و در مقابل قدرت و ملک بی‌پایان تو هیچ است. و همچنین علمی که به من عنایت کردی قطره‌ای است در مقابل علم و حکمت بی‌انتهای تو. و دیگر اشاره کرد به اینکه این کاروان هستی و این دنیا با تمام آنچه در اوست در مقابل تسلیم به حق، چیزی نیست و همه فانی و بی‌ارزش است، و آنچه مطلوب و با ارزش است که از خدا می‌خواهد مسلمان بودن و مطیع خدا بودن است. که این تسلیم به حق باقی باشد تا وقت جان دادن و به‌بندگان صالحین ملحق شدن و آخرت ابدی و سعادت جاویدانی را در زیر سایه لطف الهی دریافتن: تَوَقَّنِي مُسْلِمًا.

این است مکتب حضرت یوسف (ع) که یکی از رسولان بزرگ الهی است. ای کاش تمام ریاست مآبان و قدرتمندان دنیا به آنحضرت اقتدا کنند و رجال زمامدار در حال زمامداری از خدا و حقایق عالم آخرت، آنی غفلت نورزند، و گول زرق و برق دنیا را نخورند. خصوصاً قدرتمندان و رؤسائی که شرق و غرب جهان را از پلنگ صفتی خود به وحشت انداخته‌اند. و علم و قدرت که از



سرمایه‌های بزرگ بشر است در راه فنا ساختن مصرف می‌شود .  
 اگر فرمانفرمایان بشری در کلمات حضرت یوسف (ع) نظر  
 می‌کردند و مطابق این آیه عمل می‌کردند، جهان را از جهل و  
 ضعف و بی‌ایمانی نجات می‌دادند و از وحشت خلاص می‌کردند،  
 چنانکه حضرت یوسف (ع) در زمان خود همین کار را کرد .  
 پس روشن شد که مکتب حضرت یوسف (ع) مکتب تقوی و طهارت  
 و خیرخواهی بشریت است، و خدا برای اینکه بشر را به هدایت و  
 سعادت و خیر خود راهنمایی کند، این قصه و اخبار را به رسول  
 خود وحی نموده است .

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ فَحَسْبِ الْبَلٰكُ

وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوْا اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُوْنَ

**ترجمه:** این داستان از اخبار غیبی است که به تو وحی کردیم، و  
 تو نزد ایشان نبودی هنگامی که در کار خود اتفاق کردند  
 درحالی که مکر می‌نمودند (۱۰۲)

**نکات:** این داستان شیرین و پرفایده و شورانگیز و عبرت‌خیز  
 حضرت یوسف و خاندانش از جهات متعدد اهمیت دارد و مورد توجه  
 می‌باشد و لذا خدا با کلمه «ذٰلِكَ» که اشاره به چیز با عظمت  
 و دلالت بر عظمت می‌کند آورده است .:

۱- بهترین سند تاریخی و اوضاع مصر و بنی اسرائیل است .  
 ۲- تقوی و طهارت یوسف (ع) برای همه جوانان سرمشق و کید  
 و مکر برادران و زلیخا و دیگران و به نتیجه نرسیدن مکر، و  
 به هدف نرسیدن آنان، بهترین درس عبرت است برای مردم دنیا  
 خصوصاً فرمانفرمایان .

۳- از نظر ادبیّت و فصاحت و شورانگیزی سر مقاله شعراء و  
 نویسندگان است .

۴- از نظر اعجاز راهنمای طالبین هدایت است، که خدا



فرموده این یک خبر غیبی است، و این اعجاز و دلیل راستی و درستی محمد (ص) است زیرا نه او و نه مردم دنیا از این سرگذشت با اینهمه تفصیلی که در قرآن آمده اطلاعی نداشتند و تصور نمی‌شود کسی بدون وحی بتواند چنین تاریخی موبه مو طبق واقع بیان کند.

حال اگر کسی اشکال کند که بگوید همین قصه یوسف در توراۃ ذکر شده و محمد یا افراد دیگری از توراۃ گرفته‌اند، پس خبر غیبی نشد چگونه اینجا فرموده است از اخبار غیبی؟ جواب این است که:

اولاً نکات و مطالبی که در این قصه در قرآن بیان شده بسیاری از آن در توراۃ نیست خصوصاً مطالب مفیده که هدف قرآن می‌باشد در توراۃ نیست. هر کس صدق گفتار ما را بخواهد به کتاب جمال انسانیت آقای صالحی مراجعه کند که آنجا توضیح داده مطالبی که در قصه یوسف می‌باشد و در توراۃ نبوده.

ثانیاً شما به توراۃ مراجعه کنید، این قصه که در توراۃ آمده مخلوط است به بسیاری از اوهام و نسبتهای زشت به حضرت یوسف (ع) و مطالب برخلاف عقل و واقع. در حالیکه قرآن یک کلمه اوهام و خرافات در این قصه نیاورده. قصه‌های قرآن، اکثر اخبار غیبی است مانند قصه نوح که حق تعالی در سوره هود آیه ۴۹ فرموده: **تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَاقُومُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا**. یعنی: این قصه‌ها از اخبار غیبی است که آنرا به تو وحی می‌کنیم، و پیش از اینکه به تو وحی شود نه تو آنها را می‌دانستی و نه قومت. پس رسول خدا (ص) و قوم او این اخبار را طبق واقع نمی‌دانستند و اگر توراۃ و اهل آن از این قصص چیزی بدانند ولی پیغمبر اسلام (ص) و قوم او که مردم بی‌سوادی بودند چیزی نمی‌دانستند.

ثالثاً می‌توان گفت این اخبار نسبت به پیغمبر اسلام (ص) و قوم او، اخبار غیبی است نه نسبت به دیگران، زیرا محمد (ص) سواد نداشت و کسی هم که او را از توراۃ و انجیل آگهی دهد



نبود و تازه اگر کسی هم بود قصه های مخلوط بها وها می که در توراۃ و انجیل است بها و یاد می داد، من باب نمونه می گوئیم در توراۃ باب ۳۷ سفر پیدایش می گوید یوسف هفده ساله با برادرانش چوپانی می کرد. در حالیکه قرآن می گوید او در حال کودکی از برادران جدا شده است. در توراۃ می گوید حضرت یعقوب خودش به اصرار یوسف را به صحرا نزد برادران فرستاد، ولی قرآن می گوید خیر برادران با مکر او را بردند و... و...

اگر کسی گوید بنا براین، اینکه خبرهای غیبی به محمد (ص) وحی شده، پس محمد (ص) دانای غیب است، پس چگونه در آیات دیگر می گوید محمد (ص) غیب نمی داند؟

جواب این است که بعضی از اخبار غیب از طرف خدا به محمد (ص) وحی شده صحیح است، ولی کسی که خبر غیبی را بها و گفتند، او اگر بها آن اخبار ایمان آورد و بپذیرد او مؤمن بها این اخبار غیب است نه عالم به غیب. زیرا نمی توان گفت به هر کس خبری از غیب گفتند او عالم به غیب می شود و لذا اخباری که از غیب به محمد (ص) خبر داده شده او هم را بها امت خود خبر داده و امت او نیز بها آن اخبار علم دارند، در حالیکه امت او عالم به غیب نیستند بلکه مؤمن بها همان اخبار غیبی می باشند. پس محمد (ص) و علماء و صالحین امتش همه مؤمن بها اخبار غیب هستند نه عالم به غیب. اینان عالم و مؤمن بها اخبارند نه عالم به خود غیب. خبر غیب غیر از خود غیب است. خدا عالم به غیب است و دیگران عالم بها اخبار غیب. یعنی همان اخباری را که خدا بیان کرده می دانند نه غیر آن.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ مُؤْمِنِينَ ۝۱۳

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۝۱۴ وَكَأَيُّنَ  
مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ۝۱۵

ترجمه: و بیشتر مردم اگر چه تو حرص بها ایمان نشان داشته باشی



مؤمن نیستند (۱۰۳) و تو از ایشان در برابر رسالت مزدی نمی خواهی، نیست این قرآن مگر تذکری برای جهانیان (۱۰۴) و چه بسیار از نشانه های هدایت در آسمانها و زمین که بر آنها می گذرند در حالیکه از آنها روگردانند (۱۰۵)

**نکات:** چون سوره یوسف با آن هدایت و فصاحت و دارای اخبار غیبی نازل شد، رسول خدا (ص) انتظار داشت که مشرکین با نزول این سوره ایمان آورند ولی باز هم ایمان نیاوردند. باینکه این سوره دلیل بر صدق نبوت محمد (ص) می باشد. و لذا آنحضرت از لجاجت کفار افسرده می شد، زیرا آیاتی که در دل سنگ اثر دارد در دل ایشان اثر نمی کرد.

خدا برای رفع افسردگی و رفع حرص رسول خود به ایمان ایشان فرموده کسانی که عمری به جهالت و به بطالت گذرانیده اند و چشم و گوش و دلشان از سخن حق اعراض دارد، معجزه درمزاجشان اثری ندارد، اگرچه تو سعی داری ایشان هدایت و ارشاد شوند ولی خیر سعی و حرص تو اثری ندارد. تو وظیفه خود را انجام بده و دیگر کاری نداشته باش، زیرا اینهمه آیات توحید در مناظر آسمان و زمین موجود است که همه می بینند، ندای توحید از همه موجودات بلند است ولی از مردم نادان چه سود که عبـرت نمی گیرند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ۚ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ  
غَائِبَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۚ

**ترجمه:** و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی آورند مگر اینکه در همان حال ایمان مشرکند (۱۰۶) آیا ایمنند از اینکه یک عذاب فروگیرند ایشان را فراگیرد و یا ساعت قیامت بناگاه درآید در حالیکه ایشان متوجه نباشند (۱۰۷)

**نکات:** در آیات سابقه بیان کرد که مردم گمراه ایمان نمی آورند



فعلا در این آیه بیان می‌کند که آنان که ایمان می‌آورند و نامشان مؤمن است اکثرشان مشرکند زیرا توحید واقعی را نیافته‌اند و به درجات توحید آشنا نیستند و به خیال خود نام مسلمان‌نی روی خود گذاشته‌اند. زیرا توحید بر چهار قسم است: توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید عبادی.

و این مردم بعضی در تمام این چهار قسم شک دارند و یا منکرند. و بعضی به توحید ذاتی اقرار دارند ولی به سه قسم دیگر اعتراف ندارند. و بعضی دو قسم آن را فهمیده و قبول دارند، ولی دو قسم دیگرش را نمی‌دانند و یا منکرند. و بعضی سه قسم آنرا قبول کرده در قسم چهارم اشکال دارند.

بهر حال هر کس این چهار قسم در او کامل نباشد و در یکی از این چهار توحید اشکال و یا شک داشته باشد موحد واقعی نیست و در واقع مشرک است.

مشرکین مکه توحید ذاتی و صفاتی را قبول داشتند ولی در توحید افعالی و عبادتی لنگ بودند.

یکی از دلائل توحید که در آیه ۱۰۷ ذکر شده این است که انسان در محیط زندگی خود بسیار ناتوان و عاجز است و به تمام ناملایمات و بلاها و گرفتاریها احاطه ندارد آیا جز خدا کسی که احاطه به تمام آنها داشته باشد و جلو همه را بگیرد و هر آنی بشر را از تمام بدبختیها حفظ کند و درهای بدبختی و بلاها را به روی او ببندد آیا جز خدا کسی قادر به نگهداری او می‌باشد که در برابر حوادث از او دفاع کند؟ البته نیست. پس باید ایمن نباشد و به خدا پناه ببرد.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي

وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

**ترجمه:** بگو این طریق و راه من است که به سوی خدا دعوت می‌کنم من و پیروانم در این راه بر بینائی و بینش عقلی می‌باشیم، و



خدا منزّه است و من از مشرکین نیستم (۱۰۸)

**نکات:** در این آیه دو خصوصیت برای دین اسلام و روش مسلمین ذکر کرده که ایضا دلیل بر حقانیت آنست :

اول اینکه دعوت اسلام دعوت به سوی خدا است نه به سوی غیر او زیرا غیر خدا تمام مخلوق خدا هستند و از خود چیزی نداشته و ندارند.

دوم این دعوت روی پایه عقل و بینائی عقلی است و توجه به خدا و دین باید از روی بصیرت عقلی باشد و گرنه به هر صدائی نباید گوش داد و به دنبال هر کس نفهمیده نباید رفت و تقلید در دین باطل است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ  
أَفَلَمْ يَسْأَلُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ  
قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝۱۱

**ترجمه:** و پیش از تو نفرستادیم جز مردانی از اهل قریه ها که به ایشان وحی فرستادیم، پس آیا در زمین سیر نکردند تا نظر کنند و ببینند چگونه بوده سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند، و بدون شک سرای دیگر برای آنانکه تقوی پیشه کردند بهتر است، آیا عقل خود را به کار نمی اندازند (۱۰۹)

**نکات:** همیشه منکرین نبوت توقع داشتند که فرستاده خدا مانند خودشان نباشد بلکه مجرد از صفات بشری و متّصف به صفات ملکی باشد و بلکه رسول خدا با خود خدا تناسبی داشته باشد، چون خدا مجرد و لامکان است، رسول او نیز تقریباً چنین باشد. ولذا حق تعالی قول ایشان رد کرده. مثلاً عده ای می گویند چون ما لیاقت نداریم که مخلوق خدا باشیم پس عقل مجرد و یا نور نبوت را خلق کرده و آن عقل و یا نور ما را خلق کرده است. و این



سخنان را حق تعالی در قرآن رد کرده و فرموده ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه بشری بوده مانند سایر افراد بشری، فقط چند صفت باید داشته باشد:

اول اینکه مرد باشد نه زن. البته زنان برگزیده و مقرب خدا زیاد بوده اند، حتی زنانی که با الهام و وحی الهی و عالم غیب مربوط و مورد لطف پروردگار بوده اند مانند حضرات مریم و ساره و آسیه ولی سمت سفارت و رسالت نداشته اند.

دوم رسولان الهی باید مانند سایر افراد بشر در هر جهت بوده و امتیازی برای خود قائل نشوند.

سوم باید مورد وحی باشند و حقایق دینی را از خداوند بواسطه ملک و یا بدون واسطه بگیرند.

چهارم اینکه از اهل بیابان نبودند بلکه اهل قریه و شهرستان و میان اجتماع بودند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا  
فَنَجَّىٰ مَن نَّشَاءُ وَلَا يَرْدُ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

**ترجمه:** تا وقتی که پیغمبران مأیوس شدند و گمان کردند که (وعده های نصرت الهی) بهایشان دروغ گفته شده، یاری ما آمد پس هر که را خواستیم نجات دادیم و غضب ما از قوم مجرمین رد نمی شود (۱۱۰)

**نکات:** در این آیه برای دلداري مؤمنین که امیدشان بریده نشود یک مطلب کلی تاریخی می فرماید: رشته حق و حقیقت باریک می شود ولی پاره نمی شود، یعنی مخالفین حق به مخالفت خود همیشه ادامه داده و گاهی هم پیروز می شوند و رسولان الهی چنان در فشار افتاده اند که امیدشان از پیروزی و هدایت قوم قطع شده. و بلکه گمان کردند که وعده های نصرت خدا، دردنيا نیست بلکه مربوط به قیامت است. ولی در آخرین لحظات، نصرت الهی



رسیده و مردم سرکش مغلوب شده‌اند و چه بسیاری از آنان هلاک شده‌اند مانند قوم نوح و هود و صالح و شعیب و امثال ایشان . در زمان پیغمبر اسلام ، نسبت به رسول اسلام و اصحابش حوادث یأس‌آور رخ می‌داد ، شیوخ قبائل عرب مشرکین و یهود ، مسلمین را تا سرحد اضمحلال و نابودی تعقیب می‌کردند که خود را از خطر اسلام بخیال خود آسوده نمایند ولی طولی نکشید نصرت خدا رسید و اسلام قوی شد .

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا  
 يُفْتَرَى وَلَكِنْ نَصْدِقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ  
 ﴿وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

**ترجمه:** براستی که در داستانهای ایشان هرآینه برای خردمندان عبرت است ، حدیث دروغین نبوده ولیکن تصدیق کتب پیش از او و تفصیل هرچیزی و هدایت و رحمت است برای قوم با ایمان (۱۱۱)

**نکات:** تاریخها و داستانهای که میان مردم معمول است ، چند قسم است :

۱- تاریخهای افسانه‌ای که هرملتی نسبت به سابقه خود ، بزرگان خود بافته و بلکه چیزهای خارق العاده‌ای به آن ضمیمه کرده مانند تاریخهایی که اکثر شعراء به نظم درآورده‌اند و یا زینة المجالس و معجزات مجعوله .

۲- تاریخ و داستانهای رمانی که یک موضوعی را از خیالات به هم ترکیب کند ، و داستان ساختگی نگارش کند که مقصدی از نشر آن داشته باشد .

۳- تاریخهای معمولی که متن حوادث گذشته در آن ذکر شده ولی بدون فلسفه .

۴- تاریخهای فلسفی و یا فلسفه‌های تاریخی که اهمیت تواریخ



این قسم قرآن مجید است که جامع فنون و علوم بشری است، در ضمن قصه‌ها و داستانها اشاره به فلسفه آنها نموده و نتایج معنوی در آن ذکر شده.

داستانهای قرآن تمام حقیقتگویی است و ساختگی و خرافات و دروغ در آن نیست.

قرآن مجید برای ذکر داستانهای خود چند هدف دارد:  
۱- پند و عبرت برای ارباب بصیرت و خردمندان که آن را آئینه قرار دهند و نیک و بد و زشت و زیبای مطالب را به‌طور کامل درک نمایند.

۲- گواه صادقی برای پیغمبر (ص) و اسلام.

۳- تسلیتی برای رسول خدا (ص) و سایر مربیان بشری شدن.

۴- مایه راهنمایی و هدایت و راه و روش ترقی و تکمیل را نشان دادن.

۵- با راه و روش بزرگان دین و پیغمبران (ع) آشنا شدن، و ارتباط و انس با تعلیمات ایشان گرفتن و به ایشان اقتدا کردن و به سعادت نائل شدن.

و مقصود از تفصیل کل شیء چیزهایی که مربوط به دین است می‌باشد. در اینجا ترجمه سوره یوسف تمام شد بتاريخ دوشنبه ۲۴ شعبان المعظم ۱۳۸۶ قمری.

مؤلف . ا.ع.ب .